



مجله علمی و فنی ایران

(۵۷)

فصل اول

مقدمه

فصل دوم

تاریخچه

مآخذ و منابع

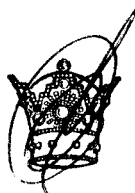
و کتب

۱

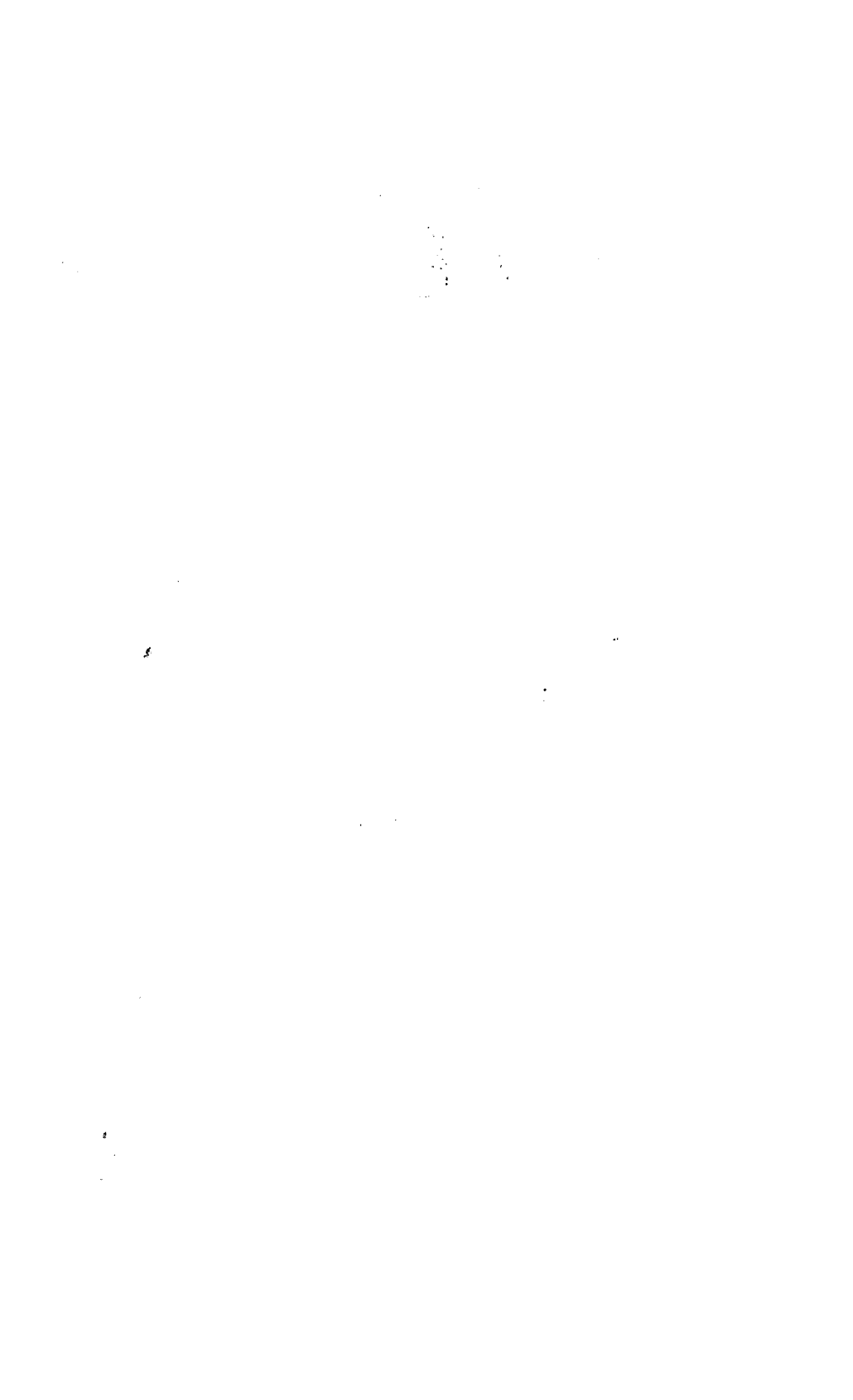
۲

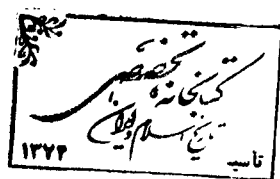
۱۲





~~ایلیکترت بمالین خود صاپیلوی
شاه ارمان~~

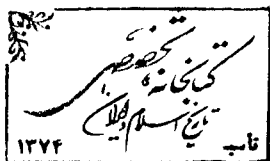




بنیاد فرهنگ ایران

ریاست انجمن
علیاحسین بنعلی بنعلی بنعلی
بنیاد فرهنگ ایران
بنیاد فرهنگ ایران





برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است. اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته برپرونده ای نمی تواند با چندین زبان بیکار آشنا باشد. برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می گوشت کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها را در دسترس علاقه مندان و وراست منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و آتسارد دهد.

پروژه نقل و جغرافی
ویرایش بنیاد فرهنگ ایران

تاریخ حانی

شامل حوادث چهل ساله گیلان

از ۸۸۰ تا ۹۲۰ قمری

تألیف

علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی

تصحیح و تحشیه

دکتر منوچهر ستوده

ایستگاه نشر



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۱۶۶ »

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۵۲ در چاپخانه زر
چاپ شد

فهرست مطالب

یازده

سیزده - سی و شش

دیباچه

مقدمه مصحح

تاریخ خانی و ارزش آن: سیزده - آداب جنگ و لشکر کشی: پانزده - تحف و هدایا و پیشکشها: هفده - آداب و سنن: هفده - نکاتی دربارهٔ سبک نگارش و رسم الخط کتاب: نوزده - چاپ تاریخ خانی به سعی برنهارد دارن: بیست - یادداشتهای مرحوم قزوینی بر حواشی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن: سی و یک - نسخه‌هایی که از این کتاب در دست است: سی و چهار

۳۹۲-۱

۳

متن کتاب

مقدمه مؤلف

باب اول ۹-۱۷۲

در آخر حکومت سلطان محمد مرحوم و رجوع فرمودن کوچسپهان را به سلطان حسن و چگونگی وفات سلطان محمد و جلوس حضرت میرزا علی به حکومت و.....

باب دوم ۱۷۳-۲۴۴

دربیان سلطنت حضرت سلطان حسن و عزل میرزا علی و قتل سلطان حسن و میرزا علی و...

باب سوم ۲۴۵-۳۹۲

در شرح خلافت سلطان احمدخان و ذکر وقوع حالات ایام سلطنت و خلافت

تعلیقات و اضافات و فهرست‌ها

۴۲۵-۳۹۳

مقدمة مصحح

ای نام تو بهترین سرآغاز

طبیعت در آرایش خاک گیلان قدرت نمائی کرده وحد توانائی خود را نشان داده است. سرزمینی که کوه دارد، دشت دارد. دریا دارد، جنگل دارد، رودخانه‌های پر آب دارد، از مناظر زیبای طبیعی چه کم دارد! رودخانه سفیدرود با نرمی و آرامی تمام از میان خاک گیلان می‌گذرد و این سرزمین پهناور را به دو بخش جداگانه تقسیم می‌کند. کسانی که برکناره راست زندگی می‌کردند «این سوی رودیان» و آنانکه بر ساحل چپ بودند «آن سوی رودیان» خوانده شده‌اند. این سوی رودیان فرهنگی برتر و بالاتر از آن سوی رودیان داشته‌اند. کتب تاریخی که به دست این سوی رودیان نوشته شده بیش از کتب است که به همت آن سوی رودیان فراهم آمده است. از آن جمله کتاب تاریخ حاضر است که به امر سلطان احمدخان اول - از سلاطین کیائی گیلان - به دست یکی از مردم دانشمند و اهل قلم لاهجان تألیف و تصنیف شده است.

نگارنده که مدت‌هاست عمر خود را صرف مطالعه فرهنگ نواحی شمال ایران کرده است، عزم جزم کرد که به چاپ این کتاب پردازد. عکس قدیمترین نسخه آن را از لنینگراد خواست و پس از تحریر به تصحیح و توشیه مشغول شد. پس از اینکه متن تصحیح شده آماده گشت، به نظر دوست ارجمند جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری رساند و اجازه خواست تا جزء کتب بنیاد فرهنگ ایران

به چاپ برسد. لطف و مرحمت ایشان به این بنده امروزی نیست «دیرگاهی است کزین جام هلالی مستم» موافقت ایشان به دست آمد و کتاب به چاپخانه رفت و اکنون با بهترین وضعی در دسترس محققان و متبعان تاریخ ایران قرار می‌گیرد، قدردانی و تشکر از چنین دوستی از فرایض است. پاره‌ای از اشکالات متن را دوست گرانمایه آقای دکتر عباس زریاب خوئی رفع کردند. دین ایشان برگردن بنده بوده و هست. سه بار کتاب را باما کان ستوده - فرزند کوچکترم - مقابله کردم. صبر و حوصله او در خور ستایش است.

از سایر کسانی که به نوعی در کار چاپ این کتاب یاری کرده‌اند سپاسگزارم و توفیق بیشتری برای ایشان از خداوند متعال می‌خواهم.

منوچهر ستوده

تاریخ خانی و ارزش آن

کتاب تاریخ خانی تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی شامل تاریخ حوادث چهل ساله گیلان، از سنه ۸۸۵ تا ۹۲۵ هجری قمری است. این کتاب به دستور سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱) از سلاطین کیائی گیلان در نیمه محرم سنه ۹۲۱ شروع به تألیف شد و در نیمه صفر سال ۹۲۲ به اتمام رسید.^۱ مؤلف درباره نحوه گردآوری مطالب کتاب و نظر سلطان احمدخان نسبت به این مطالب چنین نوشته است:

« کیفیت تمهید مقدمات آنکه چون برمرایای صفای خاطر خدایگان، جهان پناه، لطف اله که گوی کمال در انواع خصال از جهانداران ربوده و دلایل قدرت و کامکاری در اصناف آداب به جهانیان نموده، تمیز فضیلت انشاء و مزیت ترتیب قواعد املا چنان مبرهن بود که دقیقه ای بر رأی مبارک پوشیدگی نداشت. چنانچه تمام فصول این کتاب را به مجرد يك توجه اقرار می فرمود. جملگی مقالات و حکایات را به ذهن درك بسط می نمود و نهال عبارت را به ازار و جازات معانی زینت می داد و از دلالت تمیز تقریر، چشمه فصاحت روان می گردانید. به حیثیتی که نکته ای از این کتاب و سطری از این تألیف بی اطلاع و رخصت نواب همایون محرر و مکتوب نشده و

در سلك انتظام در نیامده. مبالغه‌ای که حضرت سلاطین پناه را به سرعت اتمام این مجلد بود، در بیلاق و قشلاق و تلال و وهاد، بنده خساکسار را از رکاب فلك قدر جدا نمی‌گذاشت و درسایه‌های همایون جای داد و حوصله‌آرزو را از اطعمه مطبخ عنایات معمور و آبدان می‌داشت و زمان احوال و امهال، در انشاء فصول بغایت مضیق می‌فرمود. چنانچه انشاء هر فصلی غایت مافی‌الباب به‌سه‌روز به اتمام می‌رسید.^۱

در باب اول این کتاب شرح حوادث اواخر حکومت سلطان محمد (۸۸۳-۸۵۱) وفات اوست و سپس جلوس کارگیا میرزاعلی (۹۱۰-۸۸۳) و سوانح سلطنت او نوشته شده است. باب دوم درباره سلطنت سلطان حسن (۹۱۱-۹۱۰) و عزل و قتل میرزاعلی و کشته شدن سلطان حسن است و باب سوم به شرح سوانح دوران سلطنت سلطان احمد خان (۹۴۳-۹۱۱) اختصاص داده شده است.

چنانکه می‌دانیم آخرین حوادثی که در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی از آنها یاد شده است، حوادث سال ۸۹۴ قمری است و با اینکه چهارده سال قمری شرح سوانح این دو کتاب همزمان و موازی یکدیگرند، اما شباهت زیادی میان آنها نیست و بیست و شش سال دیگر از حوادث تاریخ خانی را باید دنباله تاریخ سید ظهیرالدین دانست.

مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بر نخستین صفحات نسخه چاپی که از این کتاب در دست داشته، نوشته است:

«ذکری از اوایل شاه اسمعیل و اقامت او در گیلان قبل از خروج، و این قدیمترین مصنفی است که ذکری از آن یافته‌ام و جزئیاتی در خصوص این مدت شاه اسمعیل دارد که هیچ جا ندارد و همچنین بعدها در تضاعیف کتاب بسیاری از سوانح شاه اسمعیل ذکر میکند که بواسطه قدم تألیف کتاب ۹۲۱ بسیار مهم است»^۲.

۱- صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ همین کتاب.

۲- ذکر شاه اسمعیل در صفحات ۸۱، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸،

۱۴۸، ۲۲۲، همین کتاب دیده می‌شود.

گذشته از اهمیتی که مرحوم قزوینی برای این کتاب قائل است، این کتاب بر است از اطلاعات مردم شناسی و جامعه شناسی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم گیلان و ما در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

آداب

جنگ و لشکر کشی و حفاظت نواحی

سربازان را خانادهان (ص ۸۹، ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۳۵، ۳۵۸) که جارجیان درگاه هستند خبر می کنند. پس از گرد آمدن سپاه، سپه سالار، ایشان را به حشر و مایه دار (ص ۱۱۷)، تقسیم می کند و کارفرمایان و سروبویان (ص ۱۱۸) هر قسمت را تعیین می کند. سپس سربازان در میدان جنگ بنیاد کله بست می کنند (ص ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۲۱، ۳۴۷) یا بنای بنه بر می نمایند (ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸) و گاهی با قافله تره و چپر در مقابل قلعه نشینان به جنگ می پردازند (ص ۳۱۰).

در جنگها از آلات حرب معمول آن روزگار یعنی شمشیر و سپر و تیر و کمان و خنجر و کارد و دهره و زوبین استفاده می کردند. در یکی از جنگهایی که در پای قلعه طارم (شمیران) رخ داده است از توپ (ص ۷۸) نیز استفاده شده است. توپچی این جنگ رومی بود و در فن خود اطلاع کافی نداشت و گلوله های توپ به قلعه مؤثر واقع نشد (ص ۸۸)، در یکی از جنگهای دشت گیلان قرار بر این بود که بمجرد شنیدن آواز تنکیسار آتش حرب بازدارند (ص ۳۳۰).

سربازان مهاجم که از خارج به گیلان روی آورده اند، اگر طرف، میدان را خالی کرده و حاضر به جنگ نشده است، با گرفتن نعل بها (ص ۲۶) بازگشته اند و اسرای جنگ یا سایر بندیان را با گرفتن زنجیر بها زنجیری می کرده اند (ص ۶۴ و ۶۶).

در جنگی میان بیه پس و بیه پیش، پس از عقب نشینی اهالی بیه پیش، بیه پسian از دهاقین و شهری، عقب مردم بیه پیش آمده، به آواز نعره و قیه، نه به شمشیر و تیر اکثر مردم را دستگیر ساختند (ص ۱۷۰).

گاهی سپه سالاران، سربازان فاتح را وادار می کردند که ساکنان يك

ناحیه شکست خورده نظیر لشتشاه را «کوچمال» از محل خود به جای دیگر برند (ص ۳۳۳).

سربازانی که فاتح بودند و کار جنگ را به اتمام رسانیده بودند، سه سالاران و سایر فرماندهان به ایشان «زور بدهاد» می گفتند و مرخص می کردند (ص ۷۲).

خلایران ورسترها ظاهراً نیروهای محافظ محلی بوده اند، زیرا هر ناحیه خلایر و رستر داشته است. گاهی منصب خانادهی و رستری باهم به یک تن داده می شود (ص ۴۹، ۷۲، ۸۹، ۱۱۹، ۸۳۱، ۱۶۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۷، ۳۵۸) و سرا رستر ظاهراً محافظ سرای سلطنتی است (ص ۲۱۹). سرحد نشینان سربازانی بوده اند که محافظت حدود و ثغور را می کرده اند (ص ۳۴۱، ۳۵۸) و پره نشین گروه سربازانی هستند که نگهبان بنا یا محل حساسی هستند. پره نشین ملاط محافظ مدفن سلاطین کیائی است (ص ۲۳۵).

از مناصب دیگری نظیر «منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و برون (ص ۳۵۶)» منصب «درگه سالاری (ص ۳۵۷ و ۳۳۲)» شربچی گری (ص ۲۲۶) و خبرچی گری (ص ۲۱۷) و رکاب و توخچی (ص ۲۳۶) و رکاب و رکابند (ص ۲۳۶) و خزینه چی گری (ص ۲۱۵) نیز در این کتاب یاد شده است که هر یک قابل بحث و درخور بررسی جداگانه است.

در زمان سلطنت کارگیا میرزا علی (۹۱۵-۸۸۳) صد نفر پیاده به نگهبانی درگاه سلطان مشغول بودند و در زمان سلطان حسن (۹۱۱-۹۱۵) تعداد این سربازان به سیصد تن رسید. اما سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱) به تقلید بیه پسیان که ایشان هم از آستارا تیان آموخته بودند، پنج هزار پیاده مرسوم خوار تهیه کرد (ص ۳۸۴). مواجت سالیانه سران تادویست تومان در این دوره دیده شده است (ص ۴۶).

۱- این رسم هنوز در گیلان بر جای است و به کارگرانی که آخر روز

مرخص می کنند «خدا قوت» می گویند.

تحف و هدایا و پیشکشا

تحف و هدایائی از دربار صفویان برای سلاطین کیائی گیلان فرستاده می‌شد و سلاطین محلی گیلان نیز از نوادر هنرهای دستی گیلان یا پیشکشهای دیگر از نقد و جنس برای ایشان فرستاده‌اند. اینک اشاره‌ای به آنها:

اسب و اسلحه و جهات (ص ۶۱)، اسب و باز و خلعت و نقد و جنس (ص ۷۱)، خلعت طلا دوزی و کمر شمشیر طلا (ص ۸۷)، اسباب و جهات و اسب و اسلحه (ص ۱۲۴)، کمر شمشیر طلا و اسب و تقویر و خلعت‌های لایقه (ص ۱۲۹)، شمشیرهای طلا و اسبهای جهان‌پیما (ص ۱۳۵)، کمر شمشیر (ص ۱۶۰)، جانوران شکاری و متاع گیلانی (ص ۲۱۴)، کمر شمشیر طلا و تاج مرصع (ص ۲۴۸)، یک قطار استر با جهات و رخوت (ص ۲۴۸)، اسبهای خوب و صراحی طلا (ص ۲۹۸)، اسب و خلعت و کمر شمشیر طلا (ص ۳۴۸)، لباس خاصه از خلعت خانه شاه (ص ۳۶۲)، تاج و کمر شمشیر و اسب (ص ۳۶۶)، خلعت خاصه و اسب با زین نقره و تاج دولت و منصب خلیفه‌الخلافتی (ص ۳۶۶ و ۳۶۷)، کمر خنجر طلا و خلعت شاهی (ص ۳۷۸)، کمر شمشیر طلا و خلعت فاخر و اسب مسرج (ص ۳۹۰).

مشتلق انعامی است که در مقابل انجام‌کاری مفید یا مهم می‌گرفته‌اند. شاه اسماعیل پس از فتح خراسان، از هر حاکمی دویست تومان مشتلق خواسته است. چون سلطان احمدخان قدرت پرداخت این مبلغ را در خود ندید و از اهالی به علت دست‌اندازهای مختلف، روی طلبیدن پولی نبود، طرح «سره‌زر» و «گاوه زر» را برای وصول دویست تومان مشتلق ریخت (ص ۳۷۶ و ۳۷۷). ظاهراً این مبلغ را با تقاضای تخفیف به صد تومان رسانیده‌اند (ص ۳۷۷ و ۳۷۸).

آداب و سنن

هنگام دیدن صبح، نقاره صبح (ص ۱۶۹) و هنگام رسیدن شب، نقاره شب (ص ۱۷۱) می‌زدند، نقاره برای ایام شادی و شادکامی به کار می‌رفت (ص ۲۲۶) و فتح را با «نقاره شادکامی» اعلان می‌کردند (ص ۳۷۰). نقاره با دفو

نی از آلات طرب است (ص ۳۷۳) و تا ده شبانه روز به طرب و خوشی و شادی می پرداخته اند (ص ۳۷۲).

در روزهای خوشی و شادی «شکاف سیچون و آزادی بندیان جنایت مشحون» را لازم می دانستند (ص ۳۷۲).

در ملاقات میرزا علی با امیر هاسحق، خوان سالاران انواع اطعمه و اشربه و قنادیاها و حلواها ترتیب داده اند و ساعتی به تفرج کشتی گیران اوقات به مراد گذرانیده اند (ص ۲۹).

هنگامی که سلطان احمد خان (۹۴۳-۹۱۱) وارد قزوین می شد، اهالی این شهر، برای تعظیم و بزرگداشت او «سادات و رشایق و ارباب علم و تحقیق به آواز صفیر و صدای نفیر به استقبال استعجال واجب شمردند و قریب دوازده مقام گاوها را قربان کردند و چندان نثار پایمال اعوان و انصار نمودند که دیده سپهر خیره می گشت» (ص ۳۶۰). پسر شاه محمود جان که یکی از مهمانداران بود «سه چهار جا اقمشه و امتعه با انداز و نقود اخلاص از نیاز نثار قدوم سلطان احمد خان کرد» (ص ۳۶۱).

سرکشان و طاغیان را پس از دستگیر کردن، با سلاسل و اغلال می بستند، یا دیگ کهن در گردن می کردند و به خدمت سلطان می آوردند و سلطان برای از میان برداشتن آنان دستور می داد تا ایشان را به نفت و بوری یا بسوزانند (ص ۲۳۳ و ۲۳۴).

کسانی که اعمال خلافی انجام داده بودند، برای اظهار ندامت از اعمال گذشته رومال^۱ عجز و مکنت در گردن می کردند (ص ۳۴۴)، یا چکمین طاعت بردوش می انداختند (ص ۳۹۰) و به خدمت سلطان می آمدند.

گذشته از انواع مالیات که در آن زمان از دهقان و شهری می گرفتند، گاهی دستگاه حکومت به عنوان دیگر نظیر زنه زر (ص ۱۳)، مرده سورانه (بفتح میم) (ص ۱۳) و سره زر (ص ۳۲۱ و ۳۷۷) و گساوه زر (ص ۳۷۷) نیز پولهایی وصول می کرد و در جریان سال اگر پول خزینه شاهی کم می شد، یا

۱- رومال به معنی دستمال است، این لغت تا امروز در پاکستان به کار

مخارج اتفاقی پیش می‌آمد، به‌عنوان «دست‌انداز» (ص ۳۲۱) پولهای دیگری از مردم می‌گرفتند. از مطالب تاریخی کتاب که بگذریم، درگوشه و کنار صفحات آن نکاتی است که می‌توان از آنها برای تنظیم جغرافیای تاریخی آن زمان و مردم‌شناسی آن دوره استفاده کرد و این کار دقت و فرصت بیشتری می‌خواهد و جای آن در این مقدمه نیست.

نکاتی درباره سبک نگارش و رسم الخط کتاب

نثر کتاب روان نیست و تتابع اضافات در عبارات زیاد به چشم می‌خورد. اضافه استعاری در این کتاب زیاد است. آیاتی از کلام‌الله مجید و ایاتی از اشعار فارسی و عربی را در مواردی حساس، برای انذار و تحذیر آورده است. مفردات عربی مهجور و مصادر ساختگی و خلاف قاعده در آن دیده می‌شود. مانند کتب تاریخی همزمان خود لغات ترکی و مغولی در آن راه یافته است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

اختیاجان ۲۵۹ - الجسه ۱۹۲ - الغار ۱۶، ۱۸، ۳۶، ۴۱، ۷۴، ۸۳
ایلغار ۱۲۳، ۱۵۱ - الکاوالکه ۲۶، ۳۱، ۷۵، ۷۹، ۲۶۴ - بکاول ۳۴۵،
۳۷۸ - تقوز ۱۲۹ - توشمال ۲۹ - جلدو ۲۵۰ - شیلان ۱۰۴، ۱۳۵ -
قبحی ۲۱۰ - قبحچی ۲۸۷ - قراول ۲۲۹ - قورچی ۳۳۰، ۳۷۸ - قورچی
باشی ۳۰۴ - قلو قچیان ۲۵۹ - کجکه ۱۷، ۴۸، ۵۸، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۷،
۱۱۹، ۱۳۸، ۲۶۸، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۷۵ - مشتل ۲۳۰، ۳۷۶ - منقله (منقلا)
۸۲، ۱۴۰ - موچه ۱۴۵ - یرق ۶۰، ۶۴، ۹۴ - یساول ۲۱۰.

قرکیات گیلکی نیز در این کتاب به چشم می‌خورد:

عمو پسر به معنی پسر عمو ۲۸۸. عمو پسران به معنی پسران عمو ۶۲. زن-
پسر به معنی پسری که همسر از شوهر دیگر به خانه آورده است ۳۱۰. پلی به
معنی پهلوی ۳۱.

پاره‌ای ترکیات و ضبط لغات عوامانه در این کتاب است:

دست پاچه ۱۲۲. اجدها به معنی اژدها ۲۲۰. بخچه به معنی بچه ۱۹۲،
در رسم الخط نسخه مؤلف که این کتاب از روی آن به چاپ رسیده است در

موارد مختلف تاء گرد به جای تاء کشیده نوشته شده است و ما در چاپ از آنها صرف نظر کردیم و به شکل تاء کشیده چاپ کردیم. این کلمات به ترتیب زیر بودند:

حضرة، خدمة، مصلحة، دولة، ملازمة، جمعية، نصره، سلامة، شجاعة، نصيحة، سعادة، خلعة، رخصة، ملالة، قسمة، فراغة، هزيمة، مملكة، طيبة، مشقة. بعضی از نامهای جغرافیائی که شکل اضافی آنها امروز فراموش شده است در این کتاب ضبط صحیح دارد نظیر کلمات زیر:

آسیا بهرود، بار فروشه دیه، بجاره پس، خشکه بجار، خشکه رود، شیمه-رود، سواده کوه، کلاره دشت، هزاره جریب.

از ترکیبات اصطلاحی مخصوص این کتاب ترکیب زیر است:

اینستکه اترک متوجه حدود دیلمانند ص ۵۸، یعنی هم اکنون همین حالا اترک روی به دیلمان آورده اند. من اینستکه سوار می شوم ص ۲۳۵ - یعنی همین حالا دارم سوار می شوم.

خلاصه تاریخ خانی آینه تمام نمای تاریخ گیلان در دوران حکومت سلطان احمدخان است. به یلک بارخواندن می ارزد و هر کس می تواند فراخور حال خود از آن بهره ای برگیرد.

چاپ تاریخ خانی

به سعی و اهتمام برنهارد دارن

برنهارد دارن در سال ۱۲۷۴ قمری مطابق با ۱۸۵۷ میلادی، یعنی ۱۱۹ سال پیش، این کتاب را «از روی نسخه خاصه جناب نقیای خانایقوف» در «دارالسلطنة پتر بورغ به طبعخانه اکادمیه امپراطوریه» در ۴۵۴ صفحه چاپ کرده است مقدمه ای به زبان آلمانی در ۳۱ صفحه در شرح نسخه و اختلافات و اصلاحات متن نوشته است. هجده صفحه اول کتاب، مقدم بر متن اصلی، مقدمه ای به زبان فارسی و فهرست مطالب کتاب است. از صفحه ۳ تا صفحه ۴۰ ملاحظات است

که ملا محمد جعفر قرا داغی اهری بر این کتاب نوشته است و صفحات ۴۱ و ۴۲ و ۴۳، اغلاط چاپی کتاب است.

دارن در مقدمه فارسی خود می نویسد:

«اما بعد مخفی نماند که اکثر علمای فرنگستان در طبع و نشر کتب قدیمه السنه مختلفه این رسم را دستور العمل خود ساخته اند که متن کتب را بهیچ وجهی من الوجوه تغییر ندهند و اصلاح نمایند مبدا که در عبارات اصل مصنفین تفاوت و تغییری بهم رسد که بسبب آن خوانندگان از سیاق کلام و شیوه عبارات ایشان مطلع نشوند و از بی احتیاطی بلکه سرخودی طبع کنندگان خطی بصحت متن اصلی رسیده باعث بی اعتباری آن گردد....»

اما چون متن نسخه مذکوره از تواتر کتابت خلل پذیر شده، انشای آن از قواعد بلاغت دور و املائی آن از روابط متانت مهجور آمده بود، لهذا بمقتضای العاقل یطلب الکمال فی کل حال و یقصد الجمال فی کل کمال مسودات چاپی نسخه مذکوره را قبل التمام بملاحظه و مطالعه جناب فتوت نصاب، فضایل انتساب ملا محمد جعفر قرا داغی ساکن دار السلطنه تبریز تقدیم و آنها نموده، مشارالیه باجتهاد تمام و اهتمام مالا کلام در اصلاح آن کوشیده اند.

ملاحظات ملای مزبور که در ۳۷ صفحه کتاب به چاپ رسیده است، بیشتر نادرست و غیر قابل اعتماد است. اغلاط چاپی کتاب نسبت به زیاد و نامهای کسان و نامهای جایها، در فهرست کتاب ناشناخته مانده اند.

با مشخصاتی که دارن در مقدمه آلمانی خود از نسخه خطی نیکلانخانیف آورده، یقین می توان داشت که نسخه او پس از مرگش به انستیتوی کتب آسیائی لنینگراد رسیده است و ما کتاب حاضر را از روی همان نسخه چاپ کردیم، اختلافی که میان چاپ دارن و کتاب فعلی دیده می شود آنستکه از فصل دهم این کتاب تصحیحاتی ظاهرأ به قلم سلطان احمد خان شده است و یکی دو صفحه از نسخه و مقداری از سطور صفحات دیگر خط خورده است. دارن تمام صفحات و سطور خط خورده را در متن چاپی خود آورده و فقط در مقدمه آلمانی خود به

این تصحیحات اشارتی کرده است. اما ما تمام آنها را حذف کردیم و تغییراتی که در عبارات داده شده بود در این چاپ مراعات نمودیم و برای اینکه نحوه تصحیحات و شکل تغییرات عبارات برای اهل تحقیق روشن باشد، تمام آنها را در دو ستون در اینجا ذکر خواهیم کرد:

در شرح ظهور عداوت امیره حسام الدین و محاربه و مقابله در نوکورا بتاریخ سنه اربع عشر و تسعمایه. میان این دو سطر نوشته شده است «ازینجا می باید نوشت»

آنچه در اصل است :

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۵۸۸

صفحه ۵۸۸

مقدمات باطله شغل جنگ و جدل
باملازمان اعلاء بی بدل پیش گرفت و
بتمویه و تدلیس چشم فتانت باز کرد و
اعمال کاذبه را به عمل در آورد و
اقتدا به تکمیل این صنعت نمود و
بر عادت معهود...

مقدمات شغل جنگ و جدل. با
حضرت خان احمد پیش گرفت و بر
عادت معهود....

صفحه ۵۸۹

صفحه ۵۸۹

شیخ نجم شد و به رسم غمازی
در ابطال متاخذ و مطالب اعلاء خانی
طوماری تللیس مفهوم و دفتری اعمال
کاذبه مضمون انشاء کرد که نواب
همایون حکم شاهی را...

واقوال و مضمونی انشاء کرد که
نواب خان احمد حکم شاهی را...

صفحه ۵۹۵

صفحه ۹۵

کلمات لاطایل... ایلچی نزد شیخ
نجم فرستاد

کلمات ایلچی نزد شیخ نجم
فرستاد

درگاه جلال اعلائی بود
تیر تدبیر اعلاء سلطانی

درگاه جلال خان احمد بود
تیر تدبیر نواب خان احمد

آنچه در اصل است:

صفحهٔ ۵۹۱

اصل ضلل خرج کند...
حفظ ثغور اسلام دست اجتهاد...
دولت قاهره رسوخ یافته...

صفحهٔ ۵۹۲

به عزیمت محاربهٔ اهل جبال پستی
پذیرفت...

نبرد با اهل بیه پیش شناخت...

خاطر اعلاء خانی...

صفحهٔ ۵۹۳

نزد کار کیا گو که
سراقتدار به فلك دوار افراخت...

آنچه تصحیح شده است:

صفحهٔ ۵۹۱

اهل جدل خرج کند...
حفظ ثغور احتیاط دست اجتهاد...
دوات قاهرهٔ سلاطین رسوخ یافته...

صفحهٔ ۵۹۲

به عزیمت محاربهٔ اهل **جبال** میل
نمود...

طریق نبرد با اهل گیلان بیه پیش
شناخت

خاطر خان احمد...

صفحهٔ ۵۹۳

نزد کار کیا امیر کیا گو که
سراقتدار ایشان را به فلك دوار
افراخت...

که شرار تهور و آتش تفکر سپاه
ظفر دستگاه بیه پس از جهات معینه به
کدام جهت زبانه خواهد کشید تا به
زالال تدبیر شعلهٔ آتش ایشان را دفع
نمایند. در این اثنا مستخبران که تحقیق
داعیهٔ جنگ و جدل رسانیدند، حضرت
خان احمد...

که شرار خیرگی و دو تیرگی
مخالقان از جهات معینه به کدام جهت
زبانه خواهد کشید تا به زلال تدبیر
شعلهٔ آتش و دود سوداء ایشان را دفع
نمایند و وجود خبیث معاندان چون
رماد تیره و خاک بر سر شود. سرهنگان و
سرداران اشارت حیوة بخش را چون
روح در ابدان ساری و روان دانستند و
به جان و جان اتباع لازم شمردند و
فرمان را اذعان کردند در این اثنا
مستخبران که تحقیق جنگ و جدل
رسانیدند نواب جهان بانی...

آنچه در اصل است:

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۵۹۴

صفحه ۵۹۴

مستخرج گردانیده به بازارکاسد
معاملان حاسد آشکار کرد که از لشکر
کشی...

مستخرج گردانیده نامه نوشت که
از لشکر کشی...

صفحه ۵۹۵

اعلام فرمایند. [دیگر منویس تا
آن طرف صفحه دیگر که نشان دارد]
وازعرض این حکایات حمل به عجز و
قصور نفرمایند و بر ذل و مکت
استدلال نجویند که مخلص دولخواه
رتبه خطیر سلطنت

صفحه ۵۹۶

واختیار خطه مملکت از عون عنایت
نامتناهی سرمدی به فحواء الحمد لله
علی انعامه قد رجع الحق الی مقامه
یافته و بتوسط امداد غیری محتاج
نگشته و در همه باب میامن همم الهی
را عقده گشاء امور خود دانسته و صداء
نداء فتوحات در مواقع مشکلات از
هاتف توفیق به گوش صدق شنیده و
از وهم تغلبات روزگار به حصار
عنایت کردگار در آمده و هنگام سوانح
امور مبدأ حقیقی را مرجع و مصیر
شمرده است و از او استعانت خواسته و
دست امید به دامن معنی و اعتصموا

آنچه در اصل است:

بالله در زده و از غیری منقطع گردانیده
 نه از زلال مالا مال دوستکامی و نه از
 خشک سال ناکامی و افراط و تفریط
 آمال و امانی بر مصداق لا تأسوا علی
 ما فأنکم ولا تفرحوا بما آتیکم غمناک و
 فرحناک گشته اما به کفایت احوال بزه و
 مسکین و تسکین کدورت خواطر
 شکسته و غمگین کوشیدن که میامن
 ساعتی از زمان که بدان مصروف شود
 بر عبادت ستین سته رجحان دارد.
 دفع آتش فتن و رفع ماده حوادث و
 محن را از فرایض الله می شمرد و در
 مواد خیر خواهی آنچه ما فی الضمیر
 است تحریراً و تقریراً اداء آن بر حکام
 زمان واجب می داند. و گرنه بیت:
 آنرا که خدا نگاه دارد و رسنگ
 ز آسمان بیارد - حاشا که رسد به او
 گزند - و اشفته شود ز ناپسندی.

[ازینجا بنویس]

صفحه ۵۹۷

و به خدمت اعلاء کامگاری...

سلیمان زمان...

صفحه ۵۹۸

نمود. به نزد عقل دورین روشن
 شد که آنچه به خاطر انور گذر کرده و
 به لفظ گهر بار نظام یافته اگر صد
 سال در گوشهای اصم فرو خوانند،

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۵۹۷

نزد خان احمد...

حضرت خان...

صفحه ۵۹۸

علامات نفاق امیره که بر رأی عالی
 روشن شد، بی لعل و عسی...

آنچه در اصل است :

آنچه تصحیح شده است:

جز باد پیمودن حاصلی ندارد که رب
نصح مصنع علامات نفاق امیره که
بر رای عالی روشن شد ، به حکم
وجوب که دفع صایل به عقل و شرع
ثابت است لازم دانست و بی لعل و
عسی...

مشغول گشت...

جنگ را معد باشد و رکاب همایون
از زیارت نهضت فرمود...
لاهیجان را مکان جلالت ساخت...

صفحه ۵۹۹

طایفه اجدها اویند...

علی حسام الدین را بالشکر به
لاهیجان آوردند با وجود تجنب امیره
از راه با وسودان رای عالی که خیر و
علیم بر قصد قضا و قدر و محیط بر
خبر و شر امیره بود به تفحص و تجسس
معلوم فرمود که مخالفان از گو که به
کوله رودبار و از آنجا به لاهیجان
خواهند آمد به طلب سرداران که به باو
سودان استحکام کرده...

صفحه ۶۰۰

اقامت داشتند فرستاد و به لاهیجان
آورد و پرتو خوردن مشورت بر
صفحات خواطر امرا و سرهنگان
انداخت. عزایم تدبیر همایون که در

مشغول گردید...

جنگ را معد باشد و خود از
زیارت نهضت فرمود...
لاهیجان را مکان ساخت...

صفحه ۵۹۹

طایفه ازدها اویند...

علی حسام الدین چپک را بالشکر
به لاهیجان آوردند و فرمودند...

صفحه ۶۰۰

که به کنار رودخانه سیمه رود...

آنچه در اصل است:

جميع مهام ومرام مساعدت می نمودو
بر همه آراء و افکار فایق بود و اهل
ملك از ظل ممدود صحت رأی آسوده
وعرصه معموره رامزید بسطت و مجال
فسحت بدان حاصل، بدین معنی
شرف اختصاص یافت که به کنار
رودخانه سیمه رود...

مثل حضرت سراجاً و هاجاً قاسماً
للأمانة والجلالة...

صفحه ۶۰۱

متوجه لاهجان است رای عالی را
اقتضا چنان شد که بیست سی نفر
قورچی...

صفحه ۶۰۲

درظن کاذب و خیال فاسد بیه پسی
این بود که انصار حق در بادی الرای
دست از افر و ختن آتش حرب بازدارند...
سپاه اسلام

وعزم بر یقاتلون فی سبیل الله جزم
کرده بودند. افواج سپاه ایمان و کفر
بسان امواج دریا با یکدیگر می-
جوشیدند و زبان شمشیر و سرخنجر
می بوسیدند مغناطیس دولت خسروی
که قبله نمای اهل ایمان بود به حکمت
خاصیت، جذب اجساد آهین فساد
آئین اعداء دولت و مخالفان مملکت

آنچه تصحیح شده است:

مثل حضرت ورسترقاسم...

صفحه ۶۰۱

متوجه لاهجان است. خان احمد
فرمود که بیست سی نفر قورچی...

صفحه ۶۰۲

درظن سپاه شجاعت دستگاه بیه پسی
این بود که لشکر لاهجان بمجرد آواز
تنکیسار آتش حرب بازدارند...
سپاه خان احمد

وعزم جزم کرده بودند. افواج
سپاه بیه پس و بیه پیش بسان امواج
دریا با یکدیگر می جوشیدند و زبان
شمشیر و سرخنجر می بوسیدند...

آنچه در اصل است:

می نمودند و به ضرب تیر تا بدار

صفحه ۶۵۳

و پیکان آبدار تنه‌اء اعداء بد کردار
 بسان نسیج عنکبوت شبکه شبکه
 می کردند بیت به جای دل به شکم
 اندرون همه پیکان به جای موی بر
 اندامها همه سوفار مخالفان اکثر
 زخم دار و بعضی بی جان گشتند پیاده
 که در مقابل به جنگ جنگ در دامن
 فتح می زدند. امیره قشون سواران
 منتخب را عقب گیری فرمود و ثقل و
 وزن اعمال حیلت مآل اهل ضلال بر
 خواص مرضیه و حمایه فعال اولیاء
 حضرت زیاده و افزوده گشت و کفره و
 ظلمه بر اهل اسلام غالب آمدند و
 فرق اسلام از جاده نبرد منحرف و
 متفرق شدند...

سرداران حضرت رفته بود...

صفحه ۶۵۴

درجه شهادت یافتند

و فرار شعار ساختند و هزیمت تمام
 یافتند [در حاشیه عباراتی بوده است
 که به علت صحافی از میان رفته است]
 بیت بشکست قلب ما را صف کافران
 خیره حشری سپه برون شد که به هیچ

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۶۵۳

بیت: به جای دل به شکم اندرون
 همه پیکان - به جای موی بر اندامها
 همه سوفار پیاده‌های بیهوش که در
 مقابل به جنگ جنگ در دامن فتح
 می زدند اندکی زخم دار شدند در
 این حال حضرت امیره قشون سواران
 منتخب را عقب گیری فرمود. فی الحال
 پای ثبات لشکر بیهوش از جاده نبرد
 منحرف و متفرق شدند...

سرداران حضرت خان رفته بود...

صفحه ۶۵۴

به قتل رسیدند

[دنبال المطالب حاشیه در متن است]
 داده بود که لشکر بیهوش به طرف
 دست چپ به نخجیر کلایه و دست
 راست به کوهستانکی در زد و گیر بودند
 و هنوز نواب خان احمد...

آنچه در اصل است:

کارنامد، بنوعی چشم زخم دست
 داده بود که لشکر مخالف به
 طرف دست چپ به نخجیر کلايه و
 دست راست به کوهستانکی در زد و
 گیر بودند و نواب عالی سلطانی...

صفحهٔ ۶۰۵

چون نهاد کوه باوقار و چون شیر
 قوی دل و باقرار، به درهشت بر مقیم
 سعادت بود چنانچه رکاب عالی که به
 سنگه چار کی رسید پيله فقیه و چندین
 ملازمان که در خدمت اشتغال داشتند
 دستگیر گشتند...

دامن دولت از آسیب تندباد وقایع
 و گرد حوادث محفوظ ماند و از لجهٔ
 جنگ و آتش دهان نهنگ اهل و غی
 به سلامت بیرون رفتند...

پیادهٔ مخالفان...

در پی عساکر آمدند چون چشم
 مخالفان از جمال روز مقصود نابینا
 بود بر مثال شب پره به ظلمت شب
 فکرت سرگردان و باز به لاهجان
 معاودت نمودند...

صفحهٔ ۶۰۶

ضمیر حضرت سلطنت و جلال...
 برگ بی برگی و میوه غم و درد دست

آنچه تصحیح شده است:

صفحهٔ ۶۰۵

به درهشت بر مقیم بود چنانچه پيله-
 فقیه و چندین ملازمان که در خدمت
 اشتغال داشتند دستگیر شدند...

دامن دولت خان از آسیب تندباد
 وقایع و گرد حوادث محفوظ ماند و
 به سلامت بیرون رفتند...

سپاه امیره...

در پی عساکر آمدند و باز به لاهجان
 معاودت نمودند..

صفحهٔ ۶۰۶

ضمیر حضرت خان احمد...
 برگ بی برگی و میوه همه خارست

آنچه در اصل است:

دراو. حضرت سراجاً وهاجاً...

صفحه ۶۵۷

و بدین ایات مترنم شد. خسروا
 لشکر منصورت اگر رجعت کرد.
 نیست بردامن جاه تو از این بار غبار
 عقل داند که درادوار فلک بی رجعت
 استقامت نپذیرند نجوم سیار. دیگر
 سرداران...

برای عالی واضح بود...

صفحه ۶۵۸

امرای دولت...

صفحه ۶۵۹

مخالفان...

درجه شهادت یافتند...

حضرت اعلاء سلطانی

صفحه ۶۱۵

به رودسر رفتند چشم‌امل امیره که
 از حرص لشتن‌شاه باز بود، به ظلمت
 این خبر چون شب نومیدان تاریک
 گشت و صورت فیروزی که به بیداری
 طلب می‌داشت، به خواب و خیال
 انجامید و از لاهجان ناکام به کوچسفهان
 رفت [تا اینجا بنویس والسلام آخر
 شد]

آنچه تصحیح شده است:

در او. حضرت ورسترقاسم...

صفحه ۶۵۷

دیگر سرداران...

برای خان واضح بود...

صفحه ۶۵۸

امرای خان احمد...

صفحه ۶۵۹

سپاه امیره حسام‌الدین...

مقتول شدند...

حضرت خان احمد

صفحه ۶۱۵

به رودسر رفتند و حضرت امیره
 حسام‌الدین با فتح و فیروزی به
 کوچسفهان رفت...

یادداشت‌های مرحوم قزوینی بر حواشی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن

مرحوم قزوینی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن را در پنجم دسامبر ۱۹۲۲، در شهر پاریس، به مبلغ ۶۰ فرانک، از کتابخانه گوتتر خریده و سراسر آن را خوانده و این مطالب را بر حواشی این کتاب نوشته است.
بر صفحه سفید اول کتاب:

کرجیان اسماً لمحلی از گیلان ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
درص ۸۸ صحبت از توپ و توپچی میکند گویا در حدود سنه ۸۹۹ باشد. ذکر
از اوایل شاه اسمعیل و اقامت او در گیلان قبل از خروج و این قدیمترین مصنفی
است که ذکر از آن یافته‌ام و جزئیاتی در خصوص این مدت شاه اسمعیل دارد
که هیچ جا ندارد ۱۰۱-۱۰۶ و همچنین بعدها در تضعیف کتاب بسیاری از
سوانح شاه اسمعیل ذکر میکند که بواسطه قدم تألیف کتاب ۹۲۱ بسیار مهم است.
[بر صفحه اول که نام کتاب نوشته شده است]:

مشمول تاریخ حوادث چهل ساله گیلان از سنه ۸۸۰-۹۲۰.

در سنه ۹۲۱ و ۹۲۲ (ص ۶ و ۴۰۴) تألیف و تصنیف نموده.

ص ۵ - [در مقابل دیرین]: قدیمی.

ص ۱۷ - کوکب فسق و فجور!!

ص ۲۰ - فاتح [در مقابل مفتوح متن].

ص ۵۲ - امامزاده حسین قزوین.

ص ۹۸ - کجکه = كمك ظ .

ص ۱۰۰ و ۱۰۱ - تألیف این کتاب در سنه ۹۲۱ است. اولین دفعه است زماناً (یعنی قدیمترین کتابی است که در آن) ذکر سیادت شیخ صفی را می بینم و بعد از این کتاب در حیب السیر (حدود ۹۳۰) و جهان آرا (حدود ۹۷۲) و مجالس المؤمنین (۹۹۵) و عالم آرای عباسی و سلسله النسب صفویه همه جا بدیهی که او را سیادت ذکر کرده اند و اما صفوة الصفا مؤلف در حدود ۹۵۸ که نسب نامه بالا بلند سیادت شیخ صفی را بدست میدهد شك نیست که محرف است و در عهد صفویه این زواید را لمصلحت الوقت بر آن الحاق کرده اند. تاکنون معلوم من شد شهرت این خاندان سیادت از چه عهدی شده آیا از اوایل ظهور شاه اسمعیل؟ یا قبل از آن و احتمال قوی میدهم که این اختلاق نسب از عهد شیخ صدرالدین بن شیخ صفی شروع شده باشد و خود او شاید محرك و خالق و... مخترق این نسب بوده است.

ص ۱۰۵ - یلی؟

ص ۱۰۶ - قسری [در مقابل قسری متن]

ص ۱۵۹ - قصد [در مقابل قصه متن]

ص ۱۶۱ - [در مقابل نام میرسین کیا نوشته است]: نام این امیر را در احسن - التواریخ (رجوع بجلد چهارم) و همین حلقه تواریخ طبرستان بنام حسین کیا نوشته است.

ص ۱۶۱ - [در مقابل شرحی که درباره فتح شاه اسماعیل نوشته که قریب ده دوازده هزار مرد وزن و کودک شیرخوار را بقتل آوردند و لحوم اکابر آن ولایت را در سوم مجلس و طعموم لذیذ محفل گردانیدند قزوینی می نویسد]: وحشیگریهای شاه اسمعیل هیچ کمتر از مغول و از امیر - تیمور نبوده است و عجب است که گوشت آدمی را می خورده اند (مثل مغول) و نظیر این فقره را در خصوص همین شاه اسمعیل در تاریخ مکه لقطب الدین النهر والی داردگویا در خصوص شیر وانشاه است که

- میگوید گوشت او را پخته و خوردند و نظیر آنرا در حبیب السیر در خصوص یکی از شیعیان خراسان (شاهی یک؟) دارد که شاه اسمعیل کاسه سر او را بطلا گرفته در آن شراب میخورد!!
- ص ۱۶۵ - [درمقابل قلعه آستا نوشته است]: کجاست علی المتحقیق قلعه آستاد.
- ص ۱۶۲ - [درمقابل سوق بلاق متن نوشته است]: ساوجبلاغ نزدیک طهران ظط.
- ص ۱۶۲ - [درمقابل کلمه شمیران متن نوشته است]: این شمیران نزدیک طهران ظط.
- ص ۱۹۸ - [درمقابل کالجار متن نوشته است]: ظ = کالنجار.
- ص ۲۶۳ - [درمقابل کلمه استجلو نوشته است]: این املاء تقریباً میرساند که ضبط استاجلو، استاجل لو است نه استاج + لو
- ص ۲۶۴ - [درمقابل تشابك نوشته است]: بسنا بك؟ ظ.
- ص ۳۹۲ - [درمقابل امکنیت نوشته است]: امكانیت.
- ص ۴۰۴ - تاریخ تألیف کتاب ۹۲۱-۹۲۲.

نسخه‌هایی که از این کتاب در دست است

استوری پس از معرفی مؤلف کتاب تاریخ خانسی، نسخه مورخ ۹۷۸
قمری را که بلوشه به شماره 499 1 ذکر کرده است، یاد می‌کند و سپس با
استناد به:

MELANGES ASIATIQUES VOL. II
(*ST. PETERSBURG 1852, P. 53*)

می‌نویسد که این نسخه رونویس تازه‌تری از نسخه اصلی است. وبعد
اضافه می‌کند نسخه چاپی دارن بر اساس رونویس نسخه پاریس و نسخه متعلق
به خانیکف است. اما نسخه خانیکف امروز در مجموعه خانیکف که در سال
۱۸۶۴ میلادی به کتابخانه سلطنتی عمومی سنت پترزبورگ رسیده، نیست.
ممکن است در یکی از کتابخانه‌های لنینگراد باشد.

حدس استوری صحیح است و ما نسخه اصل را در انستیتوی کتب آسیائی
لنینگراد به دست آوردیم و کتاب حاضر را از روی همان نسخه چاپ کردیم.

مشخصات نسخه‌های موجود

نسخه انستیتوی کتب آسیائی لنینگراد شماره C 491 که نسخه دستخط
مؤلف است در ماه محرم ۹۲۱ شروع به تحریر شده و در نیمه صفر ۹۲۲ به-
خاتمه رسیده است. این نسخه با خط خوش نستعلیق قرن دهم در ۳۵۸ برگ که

هر صفحه آن ۱۲ سطر است موجود است. از برگ ۲ تا ۸ آن جدول بندی دارد. بین السطور و گاهی در حاشیه کتاب ظاهراً به قلم سلطان احمدخان، متن اصلاح گردیده و مفرداتی افزوده شده است. از برگ ۲۹۴ تا ۳۰۵ که مطالب آن بیشتر مربوط به دوران سلطنت سلطان احمدخان است، تصحیحات بیشتری دیده می شود. در این قسمت مؤلف با قلم خود به جانبداری سلطان احمدخان برخاسته و به پیه پسپان تاخته است. ظاهراً سلطان احمدخان با قلم خود، از القاب و تعارفات نسبت به خود کاسته و حد اعتدال را نسبت به پیه پسپان نگاه داشته است. صفحه آخر این نسخه با قلمی ریزتر تحریر شده و شانزده سطر در آن گنجانده شده است. خاتمه این نسخه چنین است:

افتتاح انشاء کتابت این تاریخ در منتصف محرم احدی
 عشرین و تسعمایه شروع پیوست و در منتصف صفر اثنی عشرین و
 تسعمایه بعون الهی و بدولت پادشاهی بدست ضعیف بنده کمترین و
 دعاگوی دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاجی^۱ به اتمام
 رسید: بیت. بدانی گراز جان بدو بنگری- که جان کنده ام تا تو جان پروری
 خدای جهان را فراوان سپاس- که گوهر سپردم بگوهر شناس. اگر
 صاحب نظران نقصانی بینند امید که اصلاح فرمایند و در آینه کج نمای
 بی بصران اگر در آید رجاء واثق که صورت سهو و خطا بعین رضا
 نماید الحمد لله علی اتمام نعمه و انعام کرمه و الصلوة علی نبیه محمد و
 آله .

بر صفحه مقدم بر متن عبارات زیر نوشته شده است:

تاریخ گیلان که بنده پرعصیان حسینقلی ابن محمد بن خان
 حاتم کهدمی در دار السلطنة مسکو در سنه ۱۱۶۳ ابتیاع نموده.

[امضائی پیچیده و درهم]

فی تاریخ ۲ شهر رجب المرجب من شهر سنه ۱۲۵۰ این
 تاریخ خانیرا عالیجاه عزیزی اتایک پولکنیک دام عزه بمن هبه نموده
 اول کتابت که بعد از ساخته شدن کتابخانه داعی بمن رسید المحتاج

۱- پیران امروز هم منسوبین به لاهجان را «لاجی» گویند.

الی‌الله [امضائی پیچیده و ناخوانا]

بر برگه ۳۵۹ این کتاب عبارات ریز نوشته شده است:

بتاریخ روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذیقعدہ کتاب مزبور

را بخانه‌الذمیرا بردم از برای خواندن یوش سنه ۱۱۹۹

نسخه دیگر استیتوی کتب آسیائی ایننگراد به شماره D94. ایسن نسخه عکس نسخه شماره 1499 است که بلوشه معرفی کرده است. صفحات آن بالغ بر ۳۵۲ صفحه و هر صفحه شامل ۲۲ سطر با خط نسخ متوسط است. بر حواشی این نسخه عکسی، به خط دارن، کلمات افتاده، از روی متن اصلی افزوده شده و یادداشتهای فراوانی به زبان فرانسه نوشته شده است. زیرنویسهائی در هر صفحه اضافه کرده و این همان نکاتی است که در کتاب چاپی او آمده است. از وسط سطر دوم ص ۳۵۲ این نسخه، در حدود یک صفحه و نیم افتادگی داشته که دارن با خط خود از روی نسخه اصل رونویس کرده و در یک صفحه ۲۹ سطر گنجانده است. آخر این نسخه چنین است:

تمت الكتاب بعون الله الملك الكريم الوهاب كتبه العبد
الاقبل الاحقر والاحوج الاقفر من خلق الله العلى الاكبر المستوبق
بعناية الله والمستوثق برحمة الله القوى الغنى قاسم بن حسن الحسينى
غفر الله ذنوبه وستر عيوبه بتاریخ روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه
ثمان وسبعین وتسعمائة الهجرية تم تم تم

بنابراین نسخه پاریس که این عکسی از آن است ۵۶ سال پس از تاریخ تألیف کتاب رونویس شده است.

نسخه سوم این کتاب در کتابخانه سیدشهاب الدین تبریزی در آستانه مقدسه قم است که در ذریع ج ۳ ص ۲۵۵ از آن یاد شده اما تاریخ کتابت آن را ننوشته‌اند، آقای منزوی در نسخه‌های خطی فارسی ص ۴۲۴۲ به نقل از ذریع از این کتاب نام می‌برد.

تهران پانزدهم دی ماه ۱۳۵۲

منوچهر ستوده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدای سخن آن به که کند اهل کمال

به ثنای ملك الملك خدای متعال

اما چون طوطیه حمد و ثنائی که سزاوار ذات بی همتا و فراخور
صفات بلا انتهای حضرت منعم بی چون و چرا باشد ، مرقوم کلك مهندسان
اعصار و منقوش صفحات دفاتر مورخان ادوار نیست و از آن حیثیت که
ذات صمدیت به مدلول «إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» منعوت و موصوف است، متکلم
نعت ربوبیت، جز آنکه دست تدبیر در عروۀ تقصیر زند و به منطوق شریف
«سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ وَ سُبْحَانَكَ مَا شَكَرْنَاكَ حَقًّا شُكْرِكَ»
متمسك گردد، تمسکی ندارد ، چه با وجود تجدد هر گونه الطاف بی پایان که
به بشارت «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا» به بندگان شرف اختصاص
می یابد و هر لحظه به مظاهر لطیفه و کثیفه اعیان موجوده فایض می گردد ، از
بسته زبانان حیران کمال جمال و تشنه لبان زلال وصال حضرت ذوالجلال
چه آید که ذات احدیت را شاید .

بیت

هیچ دل را به کنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست

سست جولان زعز ذاتش وهم تنگ میدان ز کنه وصفش فهم

شعر

هُوَ الَّذِي أَحَدَّثَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعًا فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ مُسْتَحْدَثُ النَّسَمِ

وگر جرأت به نعتی می کنم آن هم بدان ماند

که مور بی زبان تاج سلیمان را بها گوید

و درود نامتناهی بر مظهر الطاف الهی محمد الامّی العربی الهاشمی صلوات الله علیه وعلی آله واصحابه الطاهرين الهادين .

بیت

امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح

ماه نگین دار زبردش دست خاتم اونام محمد شدست

تاج تو و تخت تو دار دجهان تخت زمین آمد و تاج آسمان

شعر

بَأَى لِسَانِ أَحْمَدُ السَّيِّدِ الَّذِي عَلَى مَنْكِبِ الْجُوزَاءِ مِنْ حَمْدِهِ رَدَا

و بر آل و اصحاب و بنی اعمام او که سیارات سماوی و ملائکه ارضی و ثمره شجره رسالت و ولایت اند باد .

و بعد زبان خامه مشکین عمامه را به رقم معنی:

[بیت]

آنچه بر آید به زبان قلم نیست به از حمد ولی النعم

عطر سا گردانیده ، مشام جان را به عبیر مدح خداوند جهان پناه ، مهبط

تأییدات اله ، آفتاب سماء سلطنت و عدالت ، بدر فلک جلالة و خلافت ، سید

السلاطین ، سند الخواقین ، افتخار آل طه و یس ، کھف ممالك الاسلام ،

ملجأ ملوک الايام ، المشرق من جبینہ نورالتقی ، المؤید من رب الارض والسماء

«وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» ، الموفق بتوفیقات ملك الاحد ، خان بن خان

سلطان احمدخان ، ابدالله تعالی ظلال جلال سلطانه و افاض علی كافة البرایا ذوارف احسانه. مروح و آسوده کیفیت تألیف این تاریخ را به طالعان مطالعه روشن سازیم، تا شارع را مشروع به بصیرت باشد و بر حقیقت حال اطلاع یابند. چون وضع سلطنت نواب اعلی حضرت خورشید فلک دوار ، سایه کردگار ، به قانون عواطف ربانی حالی و به توفیقات الهی متعالی بود و مضمون:

لَوْلَا بَدَائِعُ صُنْعِ اللَّهِ مَا ثَبَتَتْ قَلِيلُكَ الْفِتْنَةُ فِي لَحْمٍ وَفِي عَصَبٍ

مؤكد این معانی و طبع لطیف مدرك امور و مطلع کیفیات احوال عصور و دهور ، به وسیله ذوق مطالعه تاریخ تألیف میرصافی ضمیر - میر ظهیر - که حاکم زاده مازندران و در زمان خلافت حضرت سلطان محمد و حضرت میرزا اعلی، کوکب سعادت به نور امارت و جلالت تابنده و درخشان، اطلاع یافته که انتهای تاریخ امیر کبیر، قریب غروب آفتاب عمر سلطان محمد مغفور و اوان طلوع کوکب سلطنت میرزا اعلی مبرور بود و مشرب عالی مقتضی انشاء تاریخ و این چاشنی ملایم مذاق و این منرح موافق مزاج با وجود آنکه از ابتدای طلوع اختر سعد خلافت و جهانبانی، به مدار اوج سلطنت و حکومت و کامرانی ، از تاریخ هجری نهصد و ده گذشته و در آن وقت سن مبارکش از پانزده تجاوز ننموده و از بنیان اختراع و استخراج این تاریخ که مسمی به « تاریخ خانی » است ، از بیست و پنج درنگذشته ، آئینه ضمیرش از صیقل تجارب روزگار، نه چنان جلاپذیر گشته بود که بررأی مشکل گشایش دقیقه ای نامرعی ماند .

بیت

خبیر و خردمند و صاحب ضمیر

به دولت جوان و به تدبیر پیر

ز درکش تحیر شده عقل کل

ز رایش یکی شعله بدر منیر

و حوادث اعصار و تغییرات امصار را که به نور فراست دریافته و فواید و نقصانات را دانسته بود ، ذمت همت و بنیت نیت ، به تجدید این مراسم و احیای این مکارم ، مصروف و معطوف فرموده . نهال باغ سخن را به زلال تقریر تازه گردانیده . صور کیفیات که از قوه به فعل آمده بود ، از فوت و موت سلطان محمد مرحوم تازمان این سعادت ، هرچه در حیطه شعور و وقوف در آورده ، باحضرت معتمد الدولة السلطانیه ، سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل که از کبار خواص دولت و درجات تربیت ، به اقاصی کمال یافته ، و واقف مزاج خاص و محرم خلوت اختصاص بود و در فنون کاردانی آیتی و در حلم غایتی و به ذهن مستقیم ، استقبال تدابیر صائبه می نمود ، در هرباب مطارحه مقالات می فرمود . و بنده دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین را به تحریر و تسوید این تاریخ ، مخصوص التفات گردانیده ، اتباع آن را فوز به سعادت دارین و دولت کونین دانسته . من الفاتحه الی الخاتمه ، مجال تخلف احدی از مدلول مضامین شریفه ، محال شمرده و اطاعت فرض دانسته ، آن اشارت به انقیاد پیوست و از حضرت عزت جهت اتمام حصول ایسن مقصد ، بدرقه توفیق طلبید .

بیت

ره به سر منزل مقصود نشاید بردن

گر درین ضابطه لطفش نکند همراهی

والله الموفق و هو المعین و منه الاستعانة و علیه التکلان .

بعد از استسعاد لسان اخلاص به نشر شمه ای از صفات محمّدت آیات حضرت اعلای خانی و شستن دهان به آب زندگی ، مخترع ایسن تألیف

سیدنا و سلطاننا خان بن خان، سلطان احمدخان خلد ظلاله، تمهید مقدمات و فهرست فصول کتاب را به سه باب حصر فرمودند.

باب اول: در قصه آخر حکومت سلطان محمد مرحوم و کوچسپهان را به سلطان حسن مبرور رجوع فرمودن و چگونگی وفات سلطان محمد و جلوس حضرت میرزا علی به حکومت و فتوحات زمان سلطنت و اوان سعادت و حوادث ایام حکومت.

باب دوم: در بیان قصه سلطنت حضرت سلطان حسن و عزل میرزا علی و قتل میرزا علی و قتل سلطان حسن و شرح درجه شهادت یافتن ایشان و کیفیت آن.

باب سیوم: در شرح خلافت و عدالت و سلطنت حضرت اعلای سلطانیه جهانبانی نوشیروانی، سلطان احمدخان، خلد خلافت و سلطنته و ذکر وقوع حالات ایام سلطنت و خلافت.

افتتاح: انشاء این تاریخ در محرم [سنه] احدی عشرین و تسعمایه سمت وقوع یافت و منه الاستعانة باتمامه.

باب اول

[فصل اول]

در تمهید مقدمات خاتمه سلطنت سلطان محمد مرحوم مغفور و رجوع کوچسپهان
به حضرت سلطان حسن و ابتدای حکومت میرزا علی علیه المغفرة

حضرت سلطان محمد مرحوم پادشاهی بود عادل و کریم و رحیم و
رؤوف و شفیق بر خلق و خلیق و خلیط و مجموعه اوصاف حمیده، و به کمالات
علمی و عملی حکمی آراسته و از کمال اختلاط، حکام دارالمرز از آستارا
تا استرabad با ایشان در مقام اطاعت و یکجهتی و موافقت و دوستی و عقود
عهد و سلسله ائتلاف با سلاطین و ملوک و حکام و خواقین روزگار به قواعد
عهد و قوانین میثاق مبرم و مستحکم. و مملکت آبدان و رعیت و رعایا
از فرات عدل [او] محظوظ. چه بهترین نعمتی و خوبترین عطیتی طوایف
انام و خلائق ایام را نجابت اولاد است. و از فیض فضل ربانی، حضرت
ایشان را اولاد ذکور شش نفر ارزانی شده بود. اول و اقدم و [ا] خلف و
اکرم، حضرت میرزا علی که ولی عهد سلطان محمد مرحوم بسود و تعریف
خصایل حمیده و اطوار پسندیده، در بسط باب سلطنت و حکومت ایشان
خواهد آمد.

بعد از این حضرت سلطان حسن که موصوف بصفات احسان و منوعات به سیرت حسن و در آیین خلافت و شجاعت و سخاوت عظیم المثل و به حکم «أَوَّلَهُ الْخُرَيْقَتَيْنِ بَأَبَائِهِ الْغُرَّ» سیرت کریمه اب بزرگوار را شعار روزگار خود ساخته ، روزنامه اوقات بود . و در باغ خلافت ، نهالی که جمیع انام ایام از میوه احسان برخوردار می یافتند .

بعد از این سلطان حسین و بعد سلطان هاشم و بعد سلطان حمزه و بعد سلطان عباس که همه کامگار و متحلی به عنایت کردگار و به سبب تفرس انواع قابلیات که حضرت سلطان محمد مرحوم ، به نسبت سلطان حسن نموده بود ، حکومت کوچسفهان را نامزد استحقاق و استعداد ایشان کرد و بهوی ارزانی داشت و در تاریخ سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه ، به نواب حضرت سلطان حسن رجوع فرمود . چون آن محل فصل شتا بود و شتاب شتا از حدود اعتدال متجاوز ، فلذا اوقات مبارکات به سمam گذرانیدند و موسم بهار که لیل و نهار تفاوت نمی کرد ، نشاط شکار و گشت ، به خاطر شریف گذشت . و گشت چاکرود و کسب هواهای سردسیر تصمیم خاطر گشت . و در آن هواهای لطیف ، ازمان صحبت با ندمای حضرت و امرای عالی مرتبت و ارکان سعادت ، به فراغت به سر آوردند . و در زمستان دیگر بعضی اوقات به چاکرود و بعضی ازمان به سمam صورت قرار گرفت . و در بهار عزیمت شکار بر خاطر شریف لطیف نقش بست . قضا را چون در انقضاء عمر حضرت سلطان محمد مرحوم قصد تمام بود ، بر مزاج مبارکش زحمت وجع معده اعاده کرده و منجر و مفضی به استمرار زحمت گشت . اطبا که شروع بمعالجه کردند ، مؤدی به صحت تمام شد .

و در آن اوقات ایلچی سلطان خلیل - والی عراق - که به خدمت می رسید ، حضرت سلطان محمد وظایف استقبال مرعی داشت و لوازم تعظیم

به تقدیم رسانید . اتفاقاً در آن شب ، باز زحمت اعاده نمود و اشتداد وجع معده استیلای تمام یافت و در تخت سمام ، به تاریخ سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائمه ، هنگام صبح را هنگامه وداع کرد و همای روح از آشیان بدن پرواز گرفت و بر مؤدای « إِرْجِعْیَ اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَّةً مَرْضِیَّةً » به عالم قدس پیوست . و جسد شریف ، از همصحبتی روح لطیف مهجور ماند .

بیت

بر سرای کهنه دلگیر دنیا دل منه
رخت جان بردار و بار دل در این منزل منه
ساحل دریای جان آشوب مرگ است این سرای
هان بترس از موج دریا بار بر ساحل منه

چون جزع و فزع و برفوت و موت حضرت سلطان مرحوم مغفور سعید ، به غایت و نهایت رسید ، چنانچه گوش از صدای فریاد و فغان برگشته بود . و در آن مجال ، کثرت حزن و ملال ، در جمیع خواطر اهل بلاد و ممالک جمع آمده ، و اثر آن به همه طباع سرایت کرده .

بیت

زبس نالش زار و زبس جزع به گردون برآمد خروش فزع
در مابین شرایط تکفین حضرت سلطان سعید ، امرای صاحب دید ، وسیله صواب و صلاح گشته ، حضرت سلطان حسن را جهت حضرت میرزا علی عهد دادند و بعد جسد پاک [را] به خاک کشته چاک سمام مدفون گردانیدند . بعد از اتمام شرایط تعزیت و انقضای مصیبت ، چون حضرت سلطان حسن با حضرت میرزا علی هم عهد بود ، دیگر برادران را هم عهد فرمودند و سلطنت را به حضرت میرزا علی ارزانی داشتند .

و در آن مصیبت ، نظر حقایق بین حضرت میرزا علی ، تمادی حزن و

ملال و اندوه و کلال را مناسب ساحت دولت و اقبال بی‌انتقال نمی‌دید و به معنی این بیت تسکین خاطر^۱ می‌داد .

بیت

چو شد کسوت عمر بی‌تار و پود

چه سود از لباس سیه یا کبود

و در خاطر^۲ نوازی و تسلی برادران و دل‌داری ایشان مشغول گشت. و ولایت لشت‌ن‌شاه را جهت حضرت سلطان حسن، اضافه^۳ کوچسفهان گردانید. و دیگر برادران را به انواع، نوازشها فرمود و گرد کدورت حزن و ملال، از چهره^۴ آمال ایشان، به ایادی مکارم و احسان و الطاف بی‌پایان بزود . و به کسوت مکرم و ائمار مرحمت، قامت احوال و نهال آمال همه را بیاراست. و تمام امرا و اعیان و اخلا و خلان و اکابر و اشراف و مرسوم خواره را به خلعتها بنواخت و جراحت سینه^۵ مصیبت زدگان را به همراهی مراحم، شفا کرامت کرد و کیسه^۶ آمال جمله را از نقود هر گونه الطاف مملو ساخت .

فصل [دوم]

در ابتدای حکومت میرزا علی و شرح اطوار عدل و فتوحات و وقایع زمان سلطنت

چون حضرت سلطان محمد علیه الرحمة، در وقت حیات خود، سلطنت لاهجان را در تاریخ سنه^۷ اثنی‌ستین و ثمانمائه، به حضرت میرزا علی ارزانی داشته بود و از موائد کرامت « هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ » به حفظ وافر و نصیب متکاثر، کمال اختصاص یافته و بواعث همت و دواعی نیت مقتضی عدل و انصاف و رفع ظلم و اجحاف و افاضت خیرات و صدقات و

با هر طایفه‌ای به قدر قابلیت از خورشید مکرمت ، پرتو التفات می‌انداخت
و مقاصد و آمال به اسعاف و انجاح مقرون می‌ساخت . و مضمون این بیت :

روح محض است تنش عقل مجرد ذاتش

که چو این هردو وجودش همه علم و شرفست

هر کرا گوهر نام تو برآمد به زبان

دهنش چون دهن سکه پر از سیم و زر است^۱

مؤکد معانی صفات کامله آمد .

و از آثار عدل یکی این بود که در وقت نفاذ امر دین ، صولت غیرت
را با حکم قرین می‌گردانید. و وصایای حضرت سلطان مغفور را نصب العین
ضمیر آفتاب تنویر خود گردانیده ، دقیقه‌ای فرونگذاشت و از شارع اشارت
قدم بیرون نهاد و به دیده ارادت تلقی نموده بود.

از جمله وصایای [حضرت] سلطان محمد مرحوم این بود که مدنی
است که رفع بدعت زنه زر تصمیم خاطر است و این سعادت مساعدت من
نمود. زنه‌ار که در رفع این بدعت چنان نمایند که قاعده نیک نسامی و بنای
عدل گستری مشید ماند . با وجود آنکه اخلاق مرضیه و خواص حسنه میرزا-
علی مرحوم مستوجب عدالت و مرحمت و هدم بنیان ظلم و جور بود و این
وصیت مطابق اخلاص و اعتقاد او بود، تعلل جایز نشمرده ، بدعت زنه زر
و مرده سورانه را از قلمرو خود، غیر از تنکابن که در آن وقت حاکم، کارگیا
یحیی کیا بود و سر اطاعت از جاده انقیاد منحرف می‌داشت و قصه او خواهد
آمدن ، دیگر به همه ولایات خود انداخت و مؤکد به لعنت نامه گردانید. و یوماً
فیوماً ، مراتب به مراتب، [مراتب] دین پروری و رواتب عدل گستری، مزیت
تمام می‌یافت . و یدیبضای مکرمت حمات^۲ ملت مصطفوی و هداة طریقت

مرتضوی ، علیهما صلوٰۃ الرحمن وبه قدم عدل ، فارس میادین دین و حارس
 شرع مبین [بود] و مطالعۀ دفتر خیرات ، روزنامۀ اوقات شریفۀ خود ساخته
 و تعمیم صدقات و خیرات ، بر اطراف و اکناف انتشار تمام داشت .

[بیت]

اوصاف کمالات تو از شرح فزون است
 وصفت نه به اندازه فکر بشر آید

فصل [سوم]

در حبس و قید شاه منصور و سلطان حسن گوکی و یحیی کیا و نصب

سلطان حسین بن سلطان محمد به گرجیان

چون حضرت میرزا علی مرحوم مبرور ، از هوای ییلاق دیلمان ،
 نقل به هوای گیلان را نکوه نمود ، نقوش تخیلات فاسده و تصورات باطله
 بدیهه الفساد مبطله المعاد ، نشأه حکومت و جهانگیری شاه منصور و یحیی
 کیا ، بر مرآت ضمائر علیه ، محسوس و مرئی گشته و فتنه ای که در حین
 وفات سلطان محمد مرحوم ، شاه منصور ، از شقاوت در دل داشت و این سر با
 خواجه محمود خلیفه که ناظر لاهجان بود ، در میان نهاده و به فریب [و] مکر ،
 سلسله غایبانه عهد را خواست که مستحکم گرداند .

حضرت میرزا علی مرحوم ، بدین معنی مطلع گشته ، صدای ایسن ندا
 از هاتف تقریر کارگیا حسام الدین فرزندان کارگیا محمد که خانواده ورسترا لاهجان
 بود ، به گوش میرزا علی مغفور رسیده ، حسد جسارت ایشان در دل پاکجا -
 گرفته . چون شاه منصور می خواست که معادات فتنه را مرتب سازد و بایحیی
 کیا درسازد ، بدین اندیشه باطل از حضرت میرزا علی طلب رخصت نموده
 که به نزد پدر خود به گرجیان می روم . بر مصداق آیه کریمه « وَلَا يَجِئُ

الْمَكْرُأَسِيِّ إِلَّا بِأَهْلِهِ» جغد فتنه که در دل او بیضه محال نهاده بود و در هوای جهل وضلالت پرواز گرفته ، عاقبت سایه شامت بر حال او انداخت و روز دولت او تاریکتر از شب دیجور گشت .

میرزا علی مغفور که از این قصه آگاه بود ، او را طلبیده به رانکوه آورد و مقید ساخت و به قلعه لمسر فرستاد و به جهت جبر کسر خاطر شاه یحیی ، به رسم معذرت پیغام فرمود که تو اب الوقت مائی و ما را باتو در هیچ باب مضایقه نیست . به سبب جسارت و فضولی و طغیان و جهولی و تصور باطل و خیال محال که شاه منصور در ضمیر داشت ، برفحوای آیه کریمه «وَيَمْنُكُم فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» اعمال او وسیله وبال او گشته ، مستوجب گوشمال و ادب بلیغ شد . چه کمال همت معرض طمع ملک تست و به قدر استعدادی که از موهبت الهی در بدو فطرت حاصل گشته ، قانیم . و ترغیب بر تیسیر معاش ملل و ازاحت شرور علل و رفع ظلم و کدورت ، ازارباب دین و دول شعار روزگار خود ساخته . مثل است که بینا چون از جاده منحرف شود و به ظلمت چاه افتد ملوم است نه مرحوم . هر کسی که استعمال به خدایع طبعی کند ، بر مقتضای آیه کریمه «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» گرفتار اعمال خود گشته ، از سعادت ناقص ، و از دولت محروم ماند .

[بیت]

مبادا کس به فعل خویش مغرور

که مغروری کلاه از سر کند دور

پاشجا همچنان تعلق بدان حضرت دارد ، از فرزندان هر کدام را که

مستحق حکومت داند ، تفویض فرمایند .

شاه یحیی مردی بود جهان دیده و سخنهاى پسندیده صواب اندیش که

مستحسن طباع و مقبول اسماع باشد، قبول داشتن از موهبت الهی می‌دانست. بر مقتضای صلاح دید میرزا علی مبرور، حکومت پاشجا را به شاه شجاع ارزانی داشت.

بعد از حصول این مقصود، در مقام قید سلطان حسین گوکی درآمده، رجوع این امر به کارگیا محمد که سپه سالار لاهجان بود فرمود. او نیز اکسیر این امر را کیمیای وجود خود دانسته، بایست سی سوار، شب الغار به گو که برد. و چون آفتاب، دامن گیر شب غفلت سلطان حسین گشته، پای دولت او را به رکاب نکبت بند کرده، متوجه لاهجان شد.

چون حرارت هوای قشلاق مستوجب انتفاء برودت بود، مزاج شریف میرزا علی مرحوم، میل هوای اعتدال کرد و همچنان متوجه ییلاق گشت و عنان سعادت، به دیلمان منعطف فرمود و اوقات به خیر و خورمی^۱ [می] گذرانید. موسم پائیز، خبر برگزین عمر شاه یحیی رسید که دعوت حق را لبیک گفته است. میرزا علی را از غایت رحم، خاطر متألم گشت و از یاد فوت پدر بزرگوار، جراحت ریش تازه شد و جوهر اشک از دیده بیرون ریخت و گوهر معنی این بیت، از درج لعل بگشود.

که بر کس نماند سرای سپنج نه کام دل و پادشاهی و گنج
بعد از فراغ اندیشه روزگار، قطب‌وار، به مرکز مدار دولت قرار گرفت و روایح هوای گیلان استشمام نمود و عزیمت گیلان تصمیم خاطر انور گشت و به مراد دل به رانکوه نقل فرمود.

و رقم غدر و مکر یحیی کیا که بر صفحه ضمیر ثبت شده و ملکه یافته، حمیت خسروانه به هیچ وجه تحمل آن را رخصت نمی‌داد و به اندیشه دفع و رفع یحیی کیا مشغول گشت. و در آن زمان کسی که به ملک سخن یگانه و

به عیار محك عقلی فرزانه و وثوق به محافظت اسرار و رفع اشرار و اعتماد به رعایت حرمت و ناموس و حمیت باشد، میر عبدالمك شہید بود. میرزا علی انارالله برہانہ، اورا پیش خود خواندہ، عقدگوہر بگشود و نقوش تصورات بدیہۃ الفساد یحیی کیای مذکور را کہ ضابطۂ ضمیر منیر بود، بدو بنمود. و رای عقدہ گشای را بہ تدارك هجوم خیالات یحیی کیا برگماشت. و نزد ملك تاج الدولہ کہ حاکم رستم دار بود و نزد ملك جهانگیر پیغام فرستاد کہ قصد انتقام یحیی کیا از خاطر سر برزده و بہ جہت حبس او، از این جانب لشکر مرتب است و بہ تقدیر فرض، اگر اورا اطلاعی حاصل شود و حصانت کوهسار آن دیار را استظہار سازد و از آنجا فرار اختیار کند، توقع کہ بہ محافظت آن حدود، چون رسم عہود، شرایط استحکام و انضباط مسلوک دارند و راہ نجات براو مسدود گردانند و خبر ظہور انوز و بہ جہت دفع او این جانب کجکہ طلب کردن را شہرت دهند. و بہ جہت دفع انوز، لشکر معد ساختن، نزد یحیی کیا ہم پیغام کرد و میر عبدالمك را روانہ ساخت و شروع بہ تہیہ نمودن لشکر و تدبیر آن نمود.

لشکر شکور را بہ سرداری کیا تاج الدین و لشکر سمام و لشکر رانکوه را خبر داد و این صورت اشتہار یافته بود کہ لشکر بہ جہت انوز مقرر شدہ است. چون جنود مہیا شدند، میرزا علی بالشکر سالار خلوت کرد و بہ لسان «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» فرمود کہ ہیچکس را در ازالۃ نعم و افاضت کرم بی مشیت حضرت کریم الاکرم، دست رسی و اختیاری نیست. و آنچه مقتضای ارادت حق است، از عدم بہ وجود می آید کہ «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» چون حضرت حق جل جلالہ، بر مخادعت طبیعت و مخالفت هوا و رغبت و ظہور فسادی کہ در نفس شریر یحیی کیا متمکن بود، واقف و آگاہ [است] خواست خود را بہ توسط تدبیر من مقدر ساخت. و گرنہ

دوای انسانی را در مقدرات الهی اثری نیست و افعال و مقدرات سبحانی، همه خیر محض است. صلاح در آن است که جنود جمع شده تادزده بن برده، از آنجا شب الغار به تنکابن ببرند و یحیی‌کیا را مضبوط بیاورند.

سرداران اطاعت امر اولی الامر فرض شمرده، بر حسب اشارت قیام نموده، الغار به تنکابن بردند. علی الصباح یحیی‌کیا دستگیر گشت. از آنجا او را مضبوط به رانکوه آوردند و تنکابن را به میرسید که برادر یحیی‌کیا بود، رجوع فرمودند و حکومت گرجیان را به سلطان حسین - فرزند سلطان محمد مرحوم - دادند. و او بعد از حکومت یک سال، به جوار حق پیوست. و یحیی‌کیا بعد از سه سال به مرگ خدائی فوت گشت.

فصل [چهارم]

در عزل میرسید و نصب سلطان هاشم در تنکابن به تاریخ سنهٔ احدى تسعين و ثمانمائه

چون رتبهٔ سلطنت و حکومت، امر [ی] عالی و مستحق این امر کسی تواند بود که متحلی به کمال عقل و حلم و حسن معاش و کریم خلق و آمیزگار و در ضبط امور دین و دولت، ثابت و راسخ و متیقظ و به قوت عقل و رای صایب، از ابناء عصر، در امور عظام ممتاز و از محدثات محترز و در اخذ و اعطاء رعایت حد وسط واجب داند و بر تساوی امزجه راغب و به حفظ قوانین عدالت در میان اهل بلد مخصوص بود. هر چند میرزا علی مرحوم در اطوار میرسید ملاحظه می نمود، یکی از این خصایل مذکوره موجود ندیده

[بیت]

پادشاهی کار آسان نیست ای دل جان بباز

ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

و این چنین کس را بر سر خلق گماشتن ، ظلم صریح بود . از این جهت میرسید را از حکومت تنکابن معزول ساخت . و چون ذات میرزا علی مغفور ، به خیر موصوف بود و خیر او با عموم برار یا متساوی ، خصوصاً با برادران که عنایت کامله بر اصلاح احوال و تفریح خواطر و معاش و مال ایشان محصور می داشت و شب و روز منتظر فرصت [بود] که لطیفه ای ربانی به صورت حکمت سعادت که از انتکاس و انحطاط ایمن باشد و تقلب احوال را در او اثری زیاده نبود ، مهیا گرداند . ماده این شفقت در ضمیر میرزا علی مستودع بود . و با وجود آنکه ولادت میرزا علی در سال قران علوین شده ، اما اوضاع کواکب ، آنچنانکه باید نیک نیفتاده ، قوت طالع از درجات جزو قران بود که در دهم طالع وقوع یافته ، ازین عطیه برخوردار بود ، در اکثر امور صورتی که در آئینه خیال منقش می گشت ، متغیر نمی شد . چه علو دولت مقارن نمو جسد است . همچنانکه جسد تا کمال نمو در ترقی است ، دولت نیز همین حکم دارد .

میرزا علی که ولایت تنکابن را از والی خالی دید و سلطان هاشم نهالی که در حدیقه مراد ، به حد نشو رسیده و تفرس قابلیت حکومت از او نموده مصداق معنی این بیت که :

تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض

که منقطع نشود فیض از گدار فیاض

از این جهت قامت آرزوی او را به خلعت حکومت آرایش داده ، حکومت تنکابن را بدو رجوع فرمود .

فصل [پنجم]

در قصه جنگ منجیله دشت و گرفتن سالار بن رستم کوه‌دمی را جنود ظفر پیکر،
به سرداری سیامرد جلال درسنه سبع و ثمانین و ثمانیاه هجریه

چون امیره رستم کوه‌دمی را درجات کوکب فسق و فجور و ظلم و جور به حد اوج رسیده و به شرب مدام ، مبالغتی تمام می نمود ، و اهل ملک از دست تعدی او به جان رسیده و پیرهن صبر دریده و رقم غدر و ظلم که بر صفحه ضمیر او ثبت شده بود ، صغار و کبار رعایا و رعیت مطلع ظلم او گشته بودند و آگاه بر ضمائر شده ، از غایت وهم ، متنفر و متفرق گشتند و طریق صلاح و صواب از نظر بصیرت او پوشیده گشته ، اساس حکومت انهدام یافته ، و روشنی شمع سعادت او از آه نفوس مستمندان مرده و با وجود ملاحظه کمال یک جهتی و موافقت بیه پس و بیه پیش که در آن وقت بود ، راه رخنه مسدود و کسوت حکومت از قامت خود منخلع دید و از وهم تغلبات نواب میرزا علی مرحوم ، چاره بجز فرار ندید . از سراضطرار و اضطراب به اقدام عبودیت شتافته ، به اردوی سلطان یعقوب پیوست و ساحت جلال را مقبل شفاء ستایش و سپاس گردانیده ، فرسوده جبین خضوع و خشوع ساخت . و احوال خود به عرض نواب رسانیده ، عرضه داشت ، بموقع قبول ، محل حلول یافت . و به رأی عالی یعقوب بیک ، عزم لشکر ، همراه امیره رستم ، به جهت تسخیر مملکت ایشان که در دست نواب میرزا علی بود تصمیم خاطر گشت . و ابراهیم شاه بیک را با پنج شش سر میر ، قرب پنج هزار مرد همراه امیره رستم گردانیده روانه ساخت . رستم نیز لشکر را پیش گرفته ، به سمت دشت آورد و همین جا اقامت اختیار کرد و همچنانچه مذکور گشت که در حین سلطنت سلطان محمد مغفور امیره سالار فرزند رستم از

شدت گرمی و بی آبی و بی تابی بادیۀ بخت بد پدر خود ، به ظل سلطنت و زلال شفقت و موهبت حضرت سلطان مغفور پناه جسته بود و حضرت مبروری را حمیت رحم بر شفقت او داشته ، سالار را به حکومت کوهدم مباحی و سرافراز ساخته ، بدو تفویض فرموده بود که از برداشته ایشان، گاه نفاذ امر مأمور و مطیع و منقاد باشد .

چون قوام سیرت به صدور افعال است، هیچ سعید شقی نشود و ارتکاب فعل رکیک نکند . اما چون شقی را شقاوت فطری است ، رحم بر اشقیا مثل رحم بر افاعی است .

[بیت]

زبان می دهد مار در زینهار ولی هست دندان اوزهر دار
با وجود رحم و شفقتی که سلطان سعید ، به نسبت سالار شقی کرده بود،
مصدوقه کلام وحی نظام حضرت امیر علیه السلام شاهد تمام است که [شعر]

أَرَى الْإِحْسَانَ عِنْدَ الْخَرِّ حَمْدًا وَعِنْدَ الْعَبْدِ مَنْقَصَةً وَ ذَمًّا
كَمَاءِ الْمَزْنِ فِي الْأَصْدَافِ دُرٌّ وَفِي جَوْنِي الْأَفْئَاعِ صَارَ سَمًّا

چون به سالار شقی آوازه لشکر اتراک رسید، شقاوت اصلی مستولی گشته ، حقوق رعایت و حمایت فراموش کرده ، بالشکر اتراک هم آشیان گشت. چون خبر لشکر آوردن رستم به گوش میرزا علی که به لوسن تشریف داشت ، رسید، از این خبر چون گوهر از تیغ بر جوشید و آتش قهر در کسوت صبر افتاد . حمیت^۱ انتقام رستم بر طبیعت غالب آمد. فی الفور به احضار امرا و کتاب امر فرمود و با امرا مصلحت اندیشیده، رأی بدین قرار گرفت که سیامرد جلال با سپاه جیجان و رحمت آباد و میرگیو که ناظر سمام بود ، به

سرداری لشکر سمام و کیا خوارشاه که خانواده ورستر دیلمان بود، بسا عساکر دیلمان و اسوار بهادر - سپه سالار خرگام - باجنود خرگام، مجموع معد و آماده گشته ، به سیامرد جلال ملحق گردند . بر موجب مقرر ، پروانه امر را به امثال مقرون گردانیده معدات جنگ آماده ساخته، متوجه رحمت آباد شدند. سیامرد جلال که به سرحد اقامت داشت ، بعضی پیاده‌ها و سواران دیلمان را به رسم معاونت و حفظ آن حدود همراه ساخته بودند و در جاله‌سر که مأمن گاه بود ، وظایف محافظت و مراقبت به تقدیم می‌رسانیدند .

سالارین رستم با چند سوار اتراك ، به مدعای تحریص و ترغیب مردم جیجان و کوه‌دم ، به مداوا آمدند . صدای لشکر اتراك که به گوش مردم جیجان برسد ، حقوق رعایت سابقه پیش نظر ایشان آمده ، مایل ایشان گردند . از این معنی ذاهل بودند که نه چنان ظلم و تعدی به رعایا و رعیت از دست رستم به ایشان رسیده که رقم آن هرگز از صفحه خاطر زایل گردد . به هیچ وجه این امنیت به حصول مقرون نگشت و غنچه این مراد در حدیقه دولت ایشان نشکفت .

خبر آمدن سالار به مداوا که به گوش سیامرد جلال رسید ، بی‌توقف با لشکر خود روبه مقابله و محاربه نهاد و با سالار ، جنگ در پیوست . گنج مراد در این جنگ به چنگ سیامرد جلال آمد و سالار دستگیر گشت و لشکر اتراك منهزم شدند. همچنان سالار را مضبوط و محفوظ به مقام معهود آوردند و روزانه دیگر ، سالار را دست بسته، روانه خدمت میرزا علی مرحوم گردانیدند .

بیت

زود بگیرد نمک دیده آن کس که او

نان و نمک خورد و رفت خان و نمک‌دان شکست

در این محل سرداران هم به سیامرد جلال ملحق شدند و با خوداندیشه نمودند که گاهی که سیامرد جلال، با جنود قلین به محاربه اترک مفتوح شده باشد، مانیز با این همه لشکر از او کم نخواهیم آمدن. به حصانت شوکت و قوت صوات مستظهر شده، قصد نهب و غارت خرزویل کردند.

از این صورت امرای اترک خبردار گشته، از مقام سمدشت، سوار گشته، روبه خرزویل نهادند. لشکر گیلان، گسسته مهار، سراسیمه با اترک جنگ در پیوستند. هزیمت بر لشکر گیلان صورت بست و قریب پانصد نفر، بعضی را به قتل آوردند و بعضی را دستگیر کردند.

این خبر که به میرزا علی رسید، سعادت دانش چون در گوهر ذات او مرکوز بود و در مشکلات دنیوی استضادات از پرتو انوار عنایت الهی می نمود اعتماد بدان حضرت واثق گردانیده، ایلچی به جانب یعقوب بیگ فرستاد و حکم بر رجوع لشکر حاصل کرده، لشکر را از سمدشت رفع نمود. چون جیجان و کوهدم به میرزا علی قرار گرفت، بواسطه موافقت و یک جهتی، جهت امیره اسحق، جیجان و کوهدم قسمت کرده بودند. به سبب آنکه از عهده ضبط جیجان بیرون نمی آمدند، به میرزا علی باز دادند. و میرزا علی را چون رضا جوئی خاطر شریف امیره مرتبه اعلی داشت، نقله برو کوهدم به امیره اسحق رجوع فرمود و به همین قسمت قرار گرفت.

فصل [ششم]

در فرستادن میر عبدالکریم را به مازندران و لشکر را به سرداری میر ظهیر مرحوم همراه گردانیدن و آمدن سلیمان بیگ به قزوین و دریاوک در سال ثلاث تسعین و ثمانیا

حضرت میر عبدالکریم که از نتایج طبقات خاندان و اصلا

میربزرگ علیه‌الرحمه بود، چون مرارت درجه شهادت پدر خود را دریافت و در آن زمان سن مبارکش مقتضی تدبیر ضبط ملک نبود و مدبر عاقلی نداشت که به صحت تدبیر، حفظ مملکت نماید و وارثان حکومت مثل میرزین العابدین به ظهور و تجبر، غالب و مالک ملک گشته و به شعبده و خدیعت طبیعت دست تسلط بر حکومت ایشان دراز کرده دید و حقوق مودت و مکرمت جدبزرگوار که به خاندان سادات و حکام گیلان سمت ظهور یافته بود، از خاطر میر - عبدالکریم سربرزد و از شدت گرمای متغلبه، به ظل مرحمت مرحوم مغفور سلطان محمدپناه آورده و قصه آن حال در تألیف حضرت میرظهری مرحوم مستوفی بسط به سزا یافته .

بعد از موت سلطان [محمد] مرحوم میرعبدالکریم که پای وقار در دامن صبر و قرار کشیده بود و تشریف می داشت به نور فراست دریافته که همت میرزا علی کفیل مصالح جمله دل شکستگان امت و فاقه زدگان ملت است. مدتی روی سعادت به مدین عواطف میرزا علی آورده، چشم انتظار به راه اعطاف باز می داشت .

میرزا علی مرحوم نیز مقدم شریف او را به مزید تعظیم و تکریم و به انواع رعایت اختصاص بخشید . میرعبدالکریم که پرتو صفای عقیدت میرزا علی را دریافت، تحقیق کرد که قانون معالجه ایشان شفای مرض اوست .

از این صورت چشم بخت او روشن شد و سفینه نجات خود در دریای دولت میرزا علی مغفور مبرور انداخته، امید ساحل سلامت حکومت خود می داشت و بدین بیت مترنم بود که:

گر شرطه همت عزیزان بسوزد

یمكن که به ساحل مرادی برسیم

چون حقوق انعقاد عقد مروت و رعایت مسرورث نصب العین ضمیر حضرت میرزا علی مرحوم بود و از غایت انسانیت و نهایت مکرمت این خاندان سیادت و سعادت، آن سلسله محبت میربزرگ الی غایه، به انقطاع مفضی و منقضی نگشته و نخواهد شد و دیده انتظار، میرزا علی مرحوم در مساعدت سعادت اولاد خاندان حضرت میربزرگ دایماً مفتوح می داشت، خصوصاً در این زمان که حضرت میر عبدالکریم اعتصام به ذیل مکرمت و مرحمت ایشان آورده، رعایت خاطر و حصول آمال و امانی ایشان را فرض و اداء قرض می دانست و بر مؤدای این شعر که :

مَا تَنْسَجُ الْإِيْدِي قَبِيْدُ وَإِنَّمَا قَبِيْقِي لَنَا مَا تَنْسَجُ الْأَخْلَاقُ

شعار ساخته فرمود که صورتی که مستوجب ابقاء نام و احیای مراسم مکرمت تام باشد، اگر چه ظاهراً مؤدی به شداید و زحمت گردد، فی الحقیقه متضمن رفاهیت و آسودگی تمام است و عزیمت پرتو نور این نیت، در قندیل دل مبارک میرزا علی « كَمْشَوَّةٍ فِيْهَا مَصْبَاحٌ » متجلی و متمثل بود و خورشید ضمیرانور بر تعدیل قوای نامیه حکومت میر عبدالکریم فروغ بخش چهره امنیت شد و تمامت مدعا بدان مصروف و معطوف گشت که تعطش لب تشنگان حکومت میر عبدالکریم به مطایب حسن عنایت به منهل زلال وصال آمال رساند، از این جهت حضرت میر ظهیر مرحوم را که در دقایق علمی مرتاض و در تدابیر صائبه، رأی اوفیاض بود پیش خود خوانده به آماده گردانیدن عسکر^۱ و سرداری لشکر منصوب ساخت و موازی شش هزار مرد از سوار و پیاده، به جهت همری میر عبدالکریم معد فرمود و میر ظهیر مغفور را روانه مازندران ساخت .

چون حضرت میر به مازندران رسید، شوکت جنود را که میرزین العابدین دید، قوت محاربه نداشته ساری را بگذاشت و به سواده کوه رفت و از آنجا برادر خود - میرشمس‌الدین - را بابیلاکات و تحف روانه اردوی یعقوب - بیک گردانید و کیفیت فرار به اضطرار او را عرضه داشت استادگان درگاه کرد و شکایت میرزا علی مرحوم به ظهور رسانید .

از این قصه قهر شدید الانتقام یعقوب بیک به جنبش درآمده سلیمان بیک را با موازی سی هزار مرد به جهت تسخیر گیلان بگماشت . سلیمان بیک با لشکر عظیم متوجه قزوین و دریاوک شد و اطناب خیام به دریاوک استوار کرد .

چون میرظهیر ، میرعبدالکریم را به تخت ساری جلوس فرمود و ملک را از معاندان خالی دید، به گیلان مراجعت نمود و در وقتی که یعقوب بیک ، سلیمان بیک را به جهت تسخیر گیلان نامزد کرده بود، بکریک نام را که از امرای یعقوب بیک بود ، با لشکر همراه میرشمس‌الدین به مازندران فرستاده بود . خبر لشکر ترك که به گوش حضرت میرعبدالکریم رسید ، الکه [را] گذاشته ، به گیلان مراجعت فرمود و میرزین العابدین به تخت ساری جلوس نمود .

چون سلیمان بیک به دریاوک و آسیابه رود اقامت داشت ، میرعبدالملك مرحوم که سپه سالار لمسر بود ، با لشکر کوه و گیلان به مقابله سلیمان بیک معسکر می نمود و محافظت آن حدود به نوعی در عهده اهتمام لشکری ساخت که لشکر اترک را هیچگاه به تیره کاه^۱ دسترس نبود . و مدت چهل روز این حال تبادی یافت . آخر سادات قزوین وسیله صلح شده ، به جزوی نعل

۱- معنی کلمه روشن نشد شاید: توبره کاه. در چاپ درن: نبردگاه.

بهائی آخر کردند که نواب میرزا علی بدهد . اما مشروط بدان ساخت که میر عبدالکریم را روانه اردو سازند . بر موجب مذکور مصالحه سرانجام یافت و سلیمان بیک بالشکر بازگشت و میر عبدالکریم را هم روانه اردو ساختند و میر عبدالملک از لمر به خدمت میرزا علی مبرور به دیلمان آمد .

فصل [هفتم]

در قصه ملاقات حضرت میرزا علی با امیره اسحق در مقام خورمه لات
در سنه اربع و تسعین و ثمانمایه

چون از پرتو نیر عبارت مبارکه حضرت خلاصه موجودات علیه صلوات الرحمن والسنه وافواه علما مستفاد گشته که توافقی که در اجساد انواع، به عالم کون و فساد ملحوظ است از صفای تعارف ازلی ارواح است و مضمون « الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِئْتَلَفَ » پرورش معانی مذکوره می دهد و اشخاص انسانی که به حد تمیز رسیدند، در ماده توافقی به تدریج ترتیب مقدمات معدات صحت محبت، به دقایق قانون مودت، وظایف اعمال جمیله به تقدیم می رسانند و بدان مواظبت می نمایند . و از خیالات که مبطل مودت باشد، صیانت لازم دانسته ، اوقات مضبوط می سازند .

چون مقتضای مشیت ربانی و امضای تقدیر سبحانی جلت عظمته در فطرت اصلی نقوش تودد حضرت میرزا علی و امیره اسحق ثبت دفتر کاینات بود و در ایام سلطنت میرزا علی و امیره اسحق امور دولت و کمال یکجهتی جانبین مجال اهمال محال شمرده ، به مراعات خاطر^۱ طرفین دقیقه ای فرو

نگذاشته ، همواره در تهذیب و تنقیح محبت سعی می نمودند و به آداب جمیله ، صدور افعال حسنه را ملکه شریفه خود ساخته ، تباین و تخالف که در طباع مستودع است، در ماده صداقت و دوستی طرفین مرتفع بود و به حد اعتدال قریب شده و در اقتباس انوارحالات یومیه و کشف مشکلات و انجام مهمات و معاملات از روی مساعدت ، به مرتبه وحدت رسانیده و اقامت این مراسم، روزنامه اوقات و شعار ساعات شریفه ایشان بود. چون وظایف اختلاط و امتزاج به حد کمال صورت استکمال یافت، شوق مجالست و مکالمت و رؤیت و اشتیاق صحبت جانبین، به مرتبه اعلی رسید و مستدعی ادراک سرور و حضور صحبت شدند و این نشأ نشاط ، از خاطر عاطر سر برزد . هیجان این مواد ، موجب بعثت رسل و رسایل گشت و این آرزو قرین حصول شد و در این حین مولانا نعمت ، مشیر و مشار طرفین و به مراعات صحت و صدق قول او، اعتماد تمام ایشان را حاصل بود. حضرت امیره اسحق او را نزد خود طلبیده ، نزد میرزا علی پیغام فرستاد که بعون الله تعالی آئینه مصادقت و دوستی طرفین و موافقت و یکجتهی جانبین جلاء تمام به مصقل تودد یافته و عرایس مصالح ملک و ملت و امن لشکری و رعیت در صفای آن چهره مقصود نموده ، توقع است که چمن ملک محبت را از میامن زلال ملاقات ، سعادت طراوت ارزانی فرمایند تا ساعتی که ملک جهان را در جنب آن وقعی نیست ، از فر حضور و شرف دیدار پرنور مسرور گردیم و بر عالمیان کمال عنایت و نهایت موافقت واضح گردد .

مولانا نعمت که به خدمت حضرت میرزا علی سرافراز شد و تمهید مقدمات نمود ، سعت مرحمت و مکرمت آن حضرت ، این ملتمس را رقم اسعاف کشید و روی همت بلند جناب ، به تدبیر مصالح یرق صحبت و شیلان روز ملاقات آورده ، وزرای نیک محضر را طلبیده، نسق مایحتاج رقم زده

كلك تقدیر فرمود و در خورمه‌لات موضع ملاقات اختیار فرمودند و ضیافت دوشبه امیره اسحق در آمد و رفت در کوچسفهان ، به نواب سلطان حسن سعید شهید قرار گرفت و ضیافت يك شبه در ذهاب و ایاب حضرت میرزا علی مغفور در کیسم، به کارگیا امیر کیا رجوع شد .

بر موجب مقرر، در خورمه‌لات سایبانها را مضرب [خیام] احتشام و سرا- پرده عظمت گردانیدند و خوان سالاران عالی همت، از جانب حضرت میرزا علی مرحوم به انواع، اطعمه و اشر به و قنادیها و حلواها ترتیب دادند و آماده گردانیدند. و بر حسب موعود ، امیره اسحق ، از رشت به کوچسفهان ، به ضیافت سلطان شهید نزول نمود و میرزا علی از لاهجان به کیسم ، به جایگاه کارگیا امیر کیا، شب قرار گرفت .

روزانه دیگر ، میرزا علی و امیره اسحق ، از مقام معلوم سوار گشته، به جایگاه معروف خورمه‌لات ملاقات نمودند. و از کثرت خلق در آن دشت، مجمع البحور گشت و رسم معانقه و ملاطفه به اقامت پیوست و به اتفاق روی سعادت ، به خورمه‌لات آوردند . روزگار از آن اجتماع فرخنده آثار ، رونق بهار گرفت و خاطر صفار و کبار ، از آن حسن اتفاق ، مطرح انوار بهجت و استبشار گشت . فرط سرور و نشاط بسیط بساط استدعای نمود.

[بیت]

در آن روز در هیچ دل غم نماند

چه غم کز ملالت اثر هم نماند

و در آن محل بهشت آئین که مجلس انس انعقاد یافت و بزم صحبت آرایش پذیرفت ، ساعتی به تفرج کشتی گیران ، اوقات به مراد گذرانیدند. و پیشکشها از هر گونه تحف عرض کردند . بعد از این توشمالان چرب دست ، مواید اطعمه گوناگون کشیدند . از مجالست که فارغ شدند ،

همدیگر را وداع کرده، رو به منزل دوشینه نهادند و هریک به مراد دل به مقام خویش معاودت نمودند .

فصل [هشتم]

در وفات یعقوب بیک و فتح قلعه طارم در دست نواب میرزا علی مرحوم
به تاریخ سنه خمس و تسعین و ثمانمایه هجریه

یعقوب بیک پادشاهی بود که در ایام سلطنت ایشان، از آثار عدل و داد،
سعت میدان معیشت خلق، وسعتی بیش از اندازه داشت و ابر عدل و احسان،
دائماً بر صفحات روزگار انام ایام مترشح بود . [شعر] :

هر آن نم کز ابر بهاران بود در اندیشه شهریاران بود
چو بد گردد اندیشه پادشا نیابد زمین نم به وقت از هوا
و کوب انصاف ایشان ، همیشه از مدار خط استوا ، به سمت الرأس
می گذشت . و چون نیرین ، سیر بر نهج استقامت می نمود . [بیت] :

مدحش همین بس است که شست آب تیغ او

از صفحه زمانه رقمهای ناصواب

و به امر مسبب الاسباب ، با وجود آنکه بر آئینه جمال شبابش غبار
کدورت شیب ننشسته بود ، مرغ روح او از قفس بدن پرواز گرفت و در
فضای اعمال خود طیران نموده ، بدان مقام قرار یافت .

رایحه دعوت عام حضرت رزاق که به مشام امیره اسحق رسید، نایره
جوع حکومت طارم و تسخیر قلعه شمیران ملتهب شده، به بهانه شکار، گشت
رحمت آباد اختیار کرد و از میرزا علی رخصت طلبید. و خبر موت یعقوب
پادشاه که به سمع شریف میرزا علی رسید ، از سعادت گوهر دانش که در
ذات آن حضرت مرکوز بود، درج لعل بگشود که اعتماد بر حیات پنج روزه

دنیا نیست و به زمان اندکی ، انتقال ملك و دولتی و ارتحال سعادت ملتی
می شود و چون قافله پی در پی یکدیگر در جناح سفریم . بیت:
هزار قافله پی در پی است در ره عشق

عجبت آنکه پی يك رونده پیدا نیست
بعد از عبرت فکرت به حکمت قادر موجد بی علت ، استفادت از
پرتو رای خود نمود و کار گیامحمد که سپه سالار لاهجان ، بیت :
جهان دیده و سال فرسوده بود

بد و نيك عالم بسی دیده بود^۱
و در آن اوان اکابر امرا و اعیان هنگام سوانح حالات ، دقایق امور
را رهینه^۲ سبق اندیشه خود نمی کردند و چون حواس مدرکات ، امور را
به راه صلاح و صواب عقل او می سپردند. حضرت میرزا علی مرحوم او را
به مجلس مقاربت و مشاورت خواند و این راز با او در میان نهاد و درر
معانی مکنون که در گنج خانه خاطر مخزون بود، به وساطت عبارت موزون
به ساحت سرای زبان بیرون آورد و در رشته انتظام کشید که امیره اسحق
به علت تقدم ، قدم در جاده شعبده نهاده و قلم نسیان بر صحنه مودت کشیده،
زمام اختیار نفس را به دست اباطیل شیطان و فتنه عباس داده و عنان خرد در
کف او نهاده ، کف نفس از شروع معانی مذکور، جایز نشمرده، قلعه ای را
که چندین روزگار است که نشاط تسخیر آن از خاطر [ما] سرزده، و در پلی^۳
الکة ماباشد و مشقت بسیار، در ایام بی شمار ازمان گذشته کشیده و مرارت عدم
حصول این مرام چشیده باشیم ، اکنون امیره به استیلای ماده خدیعت و
وسيلة گشت، عنان مراد به تسخیر قلعه در دست گیرد و در زمین محبت خار

۱ - این بیت قافیه ندارد. ۲ - در اصل : که رهینه. ۳ - در اصل:

پلی. پلی در گیلکی به معنی « پهلو » است .

حسدکارد . تحمل این غبن فاحش چون خواهد بود . از مضمون ایسنیت استنباط حقیقت احوال نموده شد.

گل توحید نروید به زمینی که در او

خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین است

به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه نفرموده ، به احضار انوار افکار صائبه ، مصالح این امر را زینتی دهند و مقارن اندیشه امیره ، لطیفه ای که موجب اندفاع قصد او باشد ، ایراد فرمایند . آنچه به خاطر من خطور کرده این است که آن حضرت - یعنی کارگیا محمد - در ساعت به حضرت امیره ، به رحمت آباد ملحق گشته ، به محاسن آداب و مکارم اخلاق ، تمهید مقدمات معذرت مهیا گردانیده ، ساحت کلام را فسحتی بخشیده ، بگویند که نسق مودت و محبت نه بدان مرتبه نظام یافته که در حیز تقریر در آید . چون الکه رحمت آباد از فر قدوم موکب همایون ، غیرت خلدبرین شده و از جانبین فرقی متصور نه ، فرایض خدمت و لوازم مراقبت ضیافت در عهده من کرده ، بدین امر و بدین خدمت مأموریم . توقع که به او امر اشارات خدمات ، رفع ماده اثبیت نمایند و بدین امنیت منت نهند . هر چند امیره تحلیفی به وظایف یکجتهی تقدیم خواهد نمود که « وَلَيَحْلِفَنَّ أَنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى » اما در ضمیر تو این معنی باید که ثبت باشد که « وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ » . بر موجب مذکور ، کارگیا محمد را به حضرت امیره اسحق تمهید معذرت به تقدیم باید رسانید و از آن مقام ، معتمد خود را نزد اهالی قلعه باید فرستاد و زمین خاطر آنها را به تخم رعایت مزروع گردانیدن . امید که بعون الله تعالی مدعا بر طبق مقصود ، به حصول مقرون گردد .

چون نفس شریف کارگیا محمد که زینت از عقل و دانش یافته بود ،

به حضرت میرزا علی عرضه داشت کرد که هرچه آن خداوند فرمود و هرچه می فرماید به صلاح و صواب مقارن و خطا از آن مباعد و مجانب است. لطیفه جواهر آن خداوند، خاتم حافظه و مهر نگین ضابطه من است. امر عالی را اطاعت واجب شمرده، مصراع: فرمان برم به دیده و منت به جان نهم. این بگفت و پای امید در راه انقیاد نهاد و روی همت به طلب مقصد آورد و راه خدمت پیش گرفت و متوجه ملاقات امیره اسحق، در مقام لاکه رحمت آباد گشت. و بعد از عز ملاقات، به تمهید مقدمات معذرت قیام نمود و از آن مقام مولانا محمد قطب الدین که در خدمت بود، نزد اهالی قلعه شمیران مثل محمودی طارمی و اوجی بیک فرستاد.

ایشان فوز به عنایت شامله و اعتماد به رحمت کامله حضرت میرزا علی حاصل کرده، کلید قلعه را به مولانا محمد قطب الدین سپردند. چون مولانا محمد این سعادت را از توجه خاطر میرزا علی می دانست، از آنجا به حضرت کارگیا محمد، نامه ای و قاصدی به عجاله روان ساخت. مضمون آنکه چون حواس دریا اساس آن حضرت پاس انفاس صادق مقرر صدان و حافظان حصن قلعه شمیران بود، معذات غیبی و عنایات لاریبی مقارن حصول این مدعا گشته، اهالی قلعه کلید را به من سپرده اند و منتظر فر قدوم شریف اند. در آمدن مسارعت دریغ نفرمایند.

کارگیا محمد از لاکه، همان کتابت را به مطالعه میرزا علی فرستاد و دو کلمه ای قلمی فرمود که رجا به نفحات الهی واثق که هر روز از شاخسار فتح غنچه مراد چهره ای گشاید و نهال نامیه از جویبار نصرت نصرت یابد. همم عالیه که مساهم فیض حضرت فیاض است، دریغ نفر مایند که متوجه

۱- محمودی طارمی. یاء محمودی کسره اضافه اشباع شده است که در کتب

این دوره زیاد دیده می شود.

قلعه می‌باشیم . ان شاء الله فتح قلعه و ضبط و نسق ذخیره نموده ، اهالی قلعه را همراه خواهیم آورد .

کارگیا محمد روانه قلعه شد و اهالی قلعه را به توفیر اشفاق و مکارم اخلاق و محاسن عنایت میرزا علی علیه الرحمة مطمئن گردانیده ، ضبط قلعه و نسق ذخیره نموده ، اهالی قلعه را به آستانه اقبال مثال آورد .

فصل [نهم]

در رفتن میر عبدالملك به قزوین و عراق در تاریخ سنه ست و تسعین و

ثمان ماه هجریه و فتح قزوین و شرح حالات و به قتل آوردن یوسف بیک

حضرت میرزا علی را چون به نور فراست معلوم شده و پرتو خورشید خرد تافته بود که در روی روزگار هیچ یادگار پایدارتر از ذکر اخلاق جمیله و قوام همت عالی و هیچ نتیجه باقی تر از تذکره خصال پسندیده و آئین جهان داری و مملکت گیری برنمط قوانین عدلی نیست و استحسان این اخلاق ، ایشان را طبیعی و ممتنع الزوال ، لاجرم به التزام اکتساب انواع فضایل دینی و دنیوی ، هر روز حرکت طبیعت سریع تر و پایه قدرش رفیع تر باشد .

چون یعقوب بیک وفات یافته و ممالك عراق را از والی خالی دید و دست تعرض شرمه ای حکام اشرار بی باک و امرای بی اختیار اترک که همه مرتحل المواطن و منتقل المساکن بودند ، بر مسلمانان عراق خصوصاً قزوین متجاوزال بیان دریافت و کمال همت و علو مرتبت و مزیت عدل و مرحمت خود را بردفع تسلط اترک مستولی دید ، همت عالی به انسحاب سحاب مکرم و ادرار مدارار شفقت مقتضی رفع ظهور تجبر و شرار آتش تکرر ظلم ظلمه اترک شد و به رای منیر در بشره حضرت میر با تدبیر ملك سیرت

ملکت گیر ، راعی خواطر صغیر و کبیر « الْمُضِیئِی خِصَالِیْهِ کَاِضَاءَاتِ اَلْبَیْطْرِ فِی اَلْفَلَکِ » میر عبد الملک ، شرافت نوعی بشری در بشره او دریافته و از غره شمایلش نور ابهت مشاهده فرموده و بردقایق فکر صائب و حقایق رای کالنجم الثاقب ، اعتماد حاصل کرده ، چه سخنوران زمان را در معرفت مکرمت و اخلاق شریفه ایشان میدان فصاحت تنگ است ، حضرت میرزا علی به کنه احوال و افعال کریمه حضرت میر مومنی الیه اطلاع حاصل کرده ، دیده خرد برگشود و بر آئینه عقل نظر بنمود . چهره فتح و نصرت ، از ترتیب قیاس مقدمات صلاح و صواب میر شهید ، نتایج بدیهه را معاینه دید و مفهوم این بیت که :

زهی به دیده ادراک دور بین دیده

هم از دریچه آغاز دیده ای انجام

مؤکد معانی مذکوره آمد . در ساعت به معدرات اسباب سپاه و آماده گردانیدن جنود ظفر دستگاه ، پروانه قضا نفاذ ، رقم تقدیر یافت و امثله متحتمه الامثال قلمی فرمود . مضمون آنکه جنود دیلمان و لمسر و طالغان و الموت جمع آمده ، در خدمت میر مرحوم ، معسکر به رزه جرد نمایند و از راه انقیاد و جاده اطاعت آن حضرت ، سرموئی انحراف جایز نشمرند و معرض این معنی خود را در ورطه بوار و معرض هلاک بیند . نظام نسق بدین وجه قرار گرفت و حضرت میر حمیده اطوار ، المرحوم بر حمة الغفار ، فرمان را انقیاد نمود و مثال را بر لوح اتباع ارتسام واجب دید و با لشکر جرا و متوجه رزه جرد شد و مرکز رایات سعادات ، آن مقام را ساخت و مردم صاحب وقوف را به جهت خبر گیری به اطراف فرستاد .

ناگاه یکی از ایشان به خدمت میر رسید و زمین خدمت ببوسید و خبر

آمدن یوسف بیک با فرزندان خود قایط مش بیک و عباس بیک و متعلقان معروض

گردانید که باغنایم بسیار ، از تبریز آمده اند .

حضرت میر از ورود این [خبر] ، روایح سعادت و اقبال استشمام نمود و باخود اندیشه کرد . از میامن رای عقده گشایش ، اقتضا این شد که پیش از آنکه یوسف بیک را تمکنی پیدا گردد ، خارفتنه و فساد ، از شارع مسلمانان دور کردن از واجبات است و این هم به خاطر شریف خطور کرد که باوجود خبر معسکر در رزه جرد ، احتمال دارد که یوسف بیک متیقظ گشته ، راه بدفعی پیش گیرد و این شکار صید شده ، از دست ما بیرون جهد . بدین معنی در آئینه خرد و کیاست خودنگاه کرد ، ارسال تحفه ، درصورت تفقد یوسف بیک روی بنمود که شاید بدین وسیله ، دیده بصیرت او خواب آلود شب غفلت گردد و فرصت صبح دولت ما ، دامن گیر شب عطلت او شود و به رای منیر می دانست که وقوع هرامری ، به وسیله سببی منوط به حکم خالق است . به نیت تفقد عزم جزم فرموده ، ملاعلی دیکنی^۱ را که اساس قصر قدر او به مکر و حیل مستحکم بود ، با تحفه نفیسه ، نزد یوسف بیک فرستاد و از جرعه تفقد ، مست خواب غرور گردانید . و در همان شب حضرت میر - متوکلا علی الله - الغار برسر یوسف بیک ، به قزوین برد و زمام مراد فتح و ظفر ، به دست آورده ، یوسف بیک را به قتل آورد . بیت :

ز جوی هر که قضا باز بست آب حیات

ز جام خضر نبیند مگر خمار ممات

صبح فیروزی ، از تأیید ایزدی ، به مطلع اقبال حضرت میر صاحب کمال دمید و نسیم استبشار برایت نصرت شعار وزید . بشارت این فتح به مسامع جلال حضرت میرزاعلی رسانیدند و تبرکات هرگونه از ترکات یوسف بیکی ، مثل کمر خنجر و کارد طلا و اقمشه و امتعه و خلعت که جمع

آورده بود ، به خزانه عامره روان ساخت .

حضرت میرزا علی را از ورود این بشارت، بر طبق اشارت «الفتاحه أم الكتاب» به حصول غایت امانی ، در هر باب اعتماد و ائق تر شد و مقدم شریف میر را در شروع مهمات ، اثر عظیم مشاهده فرمود و آن حضرت را به التفات انواع مکارم و مراحم مخصوص نظر لطف و احسان گردانید و در جواب دو کلمه هم به حضرت میر کتابت فرمود که هر چند چهره کمال خصال و جمال فعال مرضیه آن حضرت را مشاطه عون ربانی آراسته است و در همه باب اعتماد به کمال فطانت حاصل ، اما تحقیق دانند که سزاوار مملکت گیری کسی تواند بود که در چمن دولت نوباد او اش ایصال خیر و استیصال شر و ضر باشد. به هیچ وجهی قدم از دایره این نصیحت بیرون نهند. حضرت میر را از این تنبیه، هشیاری زیاده گشت و انوار نصایح سرایت کرد و مدتی به محافظت و دارائی قزوین مشغول شد و اوقات به خوشدلی و شادکامی گذرانید .

فصل [دهم]

در قتل بداق بیك به قزوین و منهزم گردانیدن ساطلمیش بیك به سلطانیه و فتح یافتن میر عبدالملك درسنة ست و تسعین و ثمانمایه

چون هنگام فرونشستن چراغ حکام و امرای اترک بود، خیال طیور غرور، در دماغ پریشان بداق بیك بیضه محال نهاد و به قصد حکومت قزوین، از سمنان به قطع بیابان متوجه قزوین گشت. و از آن حیثیت که بازوی تدبیر خود را قوی می دید و پایه شجاعت خود را بلند می دانست، کوکبه جنود میرزا به چشم بی خردی ضعیف دید. حضرت میراز کمال تمکن، پای دولت در دامن کوه وقار کشید و جنود ظفر قرین را از قزوین بهره جرد

آورد، تا اگر مقابلہ دست دهد، شروع به بصیرت باشد و لشکری از تطرق حوادث ایمن ماند و از عین الکمال مصون گردد.

بداق بیک را نشأ غرور شوکت نه چنان بی صبر و بی قرار گردانیده بود که غالبی در نظر آرد. حال آنکه اختر سعادت و اقبال حضرت میر به اوج کمال صعود گرفته و اترك را کوکب بخت، به درجۂ حسیض و انحطاط رسیده بود.

بداق بیک از قزوین، در دنبال میر آمد و به مقابلہ قیام نمود. از اول روز تا آخر روز جنگ تیر کردند. شب هنگام از جنگ دست باز داشته، بداق به قزوین مراجعت نمود و روزانۂ دیگر میر از رزه جرد کوچ کرده به سیره کوه نزول فرمود. نوکران بداق بیک، به قریۂ میزو به نهب و غارت رفته، آنچه دست داد، تقصیر نکرده، باز به قزوین رفتند.

از این فضولی و جسارت، حضرت میر اطلاع حاصل کرده، بدان مقام اقامت را علامت جبن و طیش دانسته، پشت استظهار و بازوی اقتدار را به عنایت کردگار قوی کرده، تزلزل و اضطراب به خاطر راه نداده، امضای عزیمت به مقابلہ و محاربه بداق صواب دید و از سیره کوه^۱ به آسیاب رود آمد و به مقابلہ بداق بیک شروع نمود.

چون آتش حرب از باد حملۂ دلاوران اشتعال یافت، آخر الامر از مطلع «وإن جندنا لهم الغالبون» اختر سعادت گستر حضرت میر باتدبیر، طلوع فتح و فیروزی و بهجت و بهروزی نمود و بداق گرفتار تیغ آبشار نصرت شعار شده، به قتل آمد. بیت :

خصم را تیغ تو در دم زسان عاجز کرد

در زبان و دم شمشیر تو هست این اعجاز

گر بهر ایت دگری مثل تو داند خود را

عقل داند به همه حال حقیقت ز مجاز

و بقیه لشکری بذاق انهزام یافته ، فرار نمودند و حضرت میر ، در عین کامرانی و اقبال ، نهال آمال و امانی به ازهار و اثمار بهجت و شادکامی بارور گردانید و کافه رعایا و لشکری ، در سایه عدل و مکرمت حضرت میر ، در مهاده امن و فراغ و امانی ، مسرور و مرفه و پر حضور شدند و همه به مسراده دل رسیدند و اعلام ظفر به دارالمقام قزوین افراشتند و سراپرده عظمت پیرامون هامون کشید و قدح ساغر مراد از زلال فرح و شادکامی مالا مال شد .

بعد از قرار به مرکز سعادت ، مشروحه احوال فتح و نصرت جدید ، عرضه داشت استادگان بارگاه حضرت میرزا علی کرد و میر به دلالت توفیق ، به دارائی قزوین قیام نمود و مدتی در قزوین به آئین عدل و قوانین بذل ، بساط ساحت خاطر اهل ملک را آرایش داد .

در این اثنا از طرف سلطانیه خبر رسید که ساطلمیش بیک لشکر آماده گردانیده ، به سلطانیه آمده است و سد طریق به مرتبه ای نموده که مرغ را راه عبور نیست .

حضرت میر ساعتی متأمل شد و به فکر دقیق ، مطالعه دفتر ضمیر و دیوان حافظه خود فرمود . از نتیجه مطالعه این مسئله روشن گشت که از تصانیف حکمیّه مستفاد شده که مستعد سعادت کسی تواند بود که به زیور الطاف الهی متحلی باشد و استحقاق شجاعت کسی را است که بذل و ایثار و سخاوت را شعار [ساخته] و طبیعت [او] از جبن و تهور مصروف بود . زیرا که قوت فعلی مستلزم عطا و ادا و قوت انفعالی موجب اخذ و قبول است . چه

هرگاه نفس را اخطار مخاوف که مظنة هلاك است ملکه گردد و بسذل روح خطیر ننماید، مال را در نظراوجه اعتبار تواند بود. هرچند مشاهده می‌رود [که] در مزاج ساطلمیش امساك به حد کمال مستولی است و آثار جبانیت از سد طرق و قطاع الطریق می‌شود و جمعی که بر او گرد شده‌اند و با او مساعدت نموده، به سبب ارتکاب فواحش و قبایح و فضایح و شنایح است و طبیعت ساطلمیش بیک نیز مزج مزاج آنها شده، به اندك مایه جمعیت سر فضول کشیدن، از ماده جهل تواند بود. مقرر است که يك روز که معتدل گذرد، دلالت نکند بر معودت موسم اعتدال. به استظهار لشکرانعام نادیده پراکنده، شروع به مملکت‌گیری و حکومت کردن، از ضعف احساس حواس و اغلاط حسی است. این طبقات مردم را نوابت گویند.

هرچند اعنة دواعی و همم در قبضة «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» است، اما محقق است که مزایای عقاید و منایای جمیع ملل، از وفور عدل و احسان سمت کمال یافته، و این موهبت مخصوص حکام عادل و سلاطین عاقل عامل است.

الغرض حضرت میرزا به استعمال قوت فکریه و ادلة سمعیه، در این ابواب بسی فراید فواید به خاطر راه یافته بود. استنباط ادله مذکوره را تطبیق به قواعد حصول مدعای خود نموده، شرح انتقال ذهن و احوال لشکر کشی ساطلمیش را عرضه داشت ملازمان حضرت میرزا علی گردانید و استمداد همم عالیّه نمود.

و میرزا علی مرحوم نیز قامت آرزوی او را به خلعت همت «نصر من الله» پوشانید و فاتحه ظفر را بدرقه حصول مقصد گردانیده، رخصت فرمود.

حضرت میرزا بموجب رخصت، به جهت دفع ساطلمیش، از راه

آق آقاج و مقلاباد، متوجه سلطانیه شد و با ساطلمیش جنگ در پیوست. چون قوت مقاومت ساطلمیش از حیز اقتدار خارج بود، رو به هزیمت نهاد و مفهوم:

سَعِدَ الزَّمَانُ وَسَاعَدَ الْإِقْبَالُ وَدَفَا لِمُنَا وَآمَنَتِ الْأَمَالُ

رفیق کو کبة صبح و کاروان مساء سعادت و جلال و بهجت و بهروزی حضرت میر شد و لشکری نهب و غارت کرده، از سلطانیه، به راه ابهر، به قزوین معاودت نمودند و مدت يك سال دارائی قزوین کرد. بعد از این قزوین را به میر غیاث الدین که برادر زاده و بر آورده تربیت او بود، رجوع فرمود و قائم مقام خود ساخت و روی سعادت به درگاه میرزا علی آورده، متوجه دیلمان گشت. حضرت میرزا علی به وظایف استقبال و بدانواع تعظیم و احترام و رعایت توجه، التفات دریغ نفرمود و عنان اختیار ملکی و مالی به کف کفایت او نهاد و در هر باب، به مراعات خاطر او کوشید.

فصل [یازدهم]

در قتل جهان شاه بیک و گرفتن قلعه شهریار و قلعه گلخندان و تسخیر قلعه فیروز کوه و به شیب آوردن عیسی بیک از قلعه فیروز کوه و نصب میر سین کیا به قلعه فیروز کوه و رجوع حکومت فیروز کوه بدو

جهان شاه بیک، عراق را که از حکام خالی دید، خود را والی دانسته، شروع به مملکت گیری نمود. و با وجود اطلاع بر احوال فتوحات میر مرحوم، ایشان را وجود ننهاد، داعیه الغار بر سر میر غیاث الدین آوردن، تصمیم خاطر خود گردانید که از شهریار به قزوین براند.

این خبر چون به میرزا علی که در دیلمان تشریف داشت رسید، توجه خاطر انور به ترتیب لشکر جزم شده، جنود پشت کوه را معد ساخته، نسق

فرمود که ملوک رستم‌دار نیز همراه حضرت میر معسکر نمایند .
 بر موجب نسق ، لشکر را همراه حضرت میر ساخته ، روانه قزوین گردانید .

چون حضرت میر به قزوین تشریف فرمود و آنچه مافى‌الضمیر جهان‌شاه بیک بود ، آشکار شد تیقظ حضرت میر زیاده شد . و به سبب خیال محال‌الغار جهان‌شاه بیک ، پای‌اقامت ، به مقام قرار ، محض بی‌ثباتی دانسته ، و با سرداران نامدار و ملوک رستم‌دار ، از آن مدار ، به مدار توابع کردن ، به موضع مخور نقل کرده ، به قصد جهان‌شاه بیک نزول اختیار فرمود . شب که آنجا مکث اتفاق افتاد ، خبر رسید که جهان‌شاه بیک بر سر ایشان می‌آید .
 علی‌الصباح میر چون خورشید ، از خواب شب فکرت آگاهی یافت ، آنچه به شب متخیل گشته بود ، بر روی روز آشکار کرد و با سرداران ، راه مشورت برگشود . نسق لشکر میمنه به محافظت میر غیاث‌الدین و کیا رکابزن زینت داد و میسر به حمایت ملوک رستم‌دار قرار گرفت . چون حضرت میر خود تمام دل بود ، قلب لشکر اختیار کرد و کمان داران منتخب و سپاهیان صحیح‌اللقب را چون نگین ، گرد دایره وجود خود نگاه داشت که تا چون تیر قضا از کمان قدر ، به قصد دشمن بیرون کنند .

در این گفت‌وگو ، علامت لشکر جهان‌شاه بیک از دور ظاهر شد . با چهار هزار سوار ، رو به لشکر میر نهاد و به محاربه شروع نموده ، با میر-غیاث‌الدین جنگ نیزه کرده ، او را فرو آوردند . ملوک رستم‌دار فرار کردند و حضرت میر ، عنان توکل به قبضه توفیق صمدانی سپرده ، قطب وار پای‌وقار به مرکز ثبات استوار کرده ، جهان‌شاه بیک را به شبیه تیربی قرار گردانیده ، سواران دلیر حمله کرده ، نیزه بدو رسانیده ، فرو آورده ، به خاک مذلت انداختند و به قتل آوردند . و به مساعدت توفیق ، دیده امید از جمال مقصود

فتح و ظفر و شنائی یافت. و موکب نصرت قرین، در کنف لطف رب العالمین، منصور شدند. و از لشکری اتراک، بسیار گرفتار تیغ آبدار گشتند.

میر غیاث الدین از چنگ اتراک مستخلص شده، به سلامت به در آمد. و کیا رکابزن را که اتراک به نیزه فرو آورده بودند، او نیز از آن ورطه خلاصی یافت. و عساکر منصوره، در عقب کوچ جهان شاه دوانیدند. چون کوچ جهان شاه جریده به در رفته بود. جهات و اسباب را دستگیر کرده، سالماً غانماً موافق مسرور و مخالف مقهور، به مقام فتح مراجعت نمودند.

و از حسن اتفاقی که در آن وقت شده، در سعت میدان اندیشه کمتر کسی گذار افتاده باشد که به اندک مدتی، فتوحات چنین، سلاطین گیلان را توفیق شده باشد.

چون حضرت میر را این فتح روی بنمود، از آنجا کوچ کرده، به پای قاعه شهریار نزول فرموده، شرایط محاصره به تقدیم رسانید و وظایف انضباط در تضییق اهالی قلعه به جا آورد. اهالی قلعه چون درهمه باب راه نجات مسدود و والی و حکام را در دست حضرت میر به قتل آمده دیدند و فتوحات متتابعه همه جا اشتها ر یافته بود، استمالت میر، دامن گیر ایشان گشته، چاره جز تسلیم چیزی ندیده، قاعه را سپردند. بیت:

کارها راست کند عاقل کامل به سخن

که به صد لشکر جرار میسر نشود

بعد از توفیق این فتح، نسق کوتوال و ذخیره فرموده، ولایات طهران و رامین و ری را به عطفه عنان مواکب نصرت قرین مسخر ساخت و همه جا داروغه نصب فرمود و تحصیلداران را به جهت حاصلات فرستاد. و اکابر و اصاغر عراق، احرام حریم جلالت حضرت میر بسته، با تحفه ها و پیشکشی ها به خدمت میر، وظایف اطاعت به جا آوردند. حضرت میر نیز ساحت خاطر

ایشان را از کدورات ظلم پاك ساخت . بیت :

رعیت درخت است اگر پروری

به کام دل دوستان برخوری

و از طهران ، میر موسی را نزد عیسی بیك که فرزند بکر بیك و از امرای نامدار و قلعه فیروز کوه در دست او بود ، فرستاد و نامه بدو بنوشت . مضمون آنکه میر موسی را به جهت مصالح آن دولت عظمی و اظهار مراعات خاطر^۱ شریفه آن دودمان کبری ، فرستاده شد . یقین که آنچه به لسان صداقت نشان ابلاغ نماید ، چون اقتدا بدان ، موجب اهتدا به سعادت تامه است ، به سمع رضا اصفا خواهند فرمود . بیت :

اگر بشنوی آنچه بهبود تست

نگردی ز پیمان و عهد درست

ندارم دریغ از رضای تو هیچ

عنان از طریق سعادت مپیچ

میر موسی که نزد عیسی بیك رفت ، نصایح براو مؤثر نگشت و میر موسی را به قلعه نگاه داشت . به حضرت میر خبر محافظت میر موسی چون رسید ، از ضبط طهران و ولایات ری فراغت پیدا کرده ، متوجه فیروز کوه شد . حضرت میر به پای قلعه گلخندان که سر راه بود چون رسید ، نشاط فتح آن از خاطر سر برزد . در ساعت به محاصره شروع بنمود . اهالی قلعه حکام را که استظهار ایشان بود ، شکسته دیدند و اساس بزرگی و شوکت میر را که دریافتند ، به قلعه اقامت را خارج مصلحت دانسته ، اطاعت و انقیاد واجب شمرده ، کیاشیر علی که کوتوال بود ، دست در دامن اعتذار زده ، قلعه را سپرد . حضرت میر نیز دست از انتقام آن جماعت قلعه باز داشت و

کیاشیرعلی را مخصوص عنایت گردانید و به خلعت لایقه ، قامت او را آرایش فرمود. و از آنجا کس همراه کرده، به شرف ملازمت نواب حضرت میرزاعلی فرستاد. و حضرت میر ، به سلامت نسق کوتوال و ضبط احوال و انقال قلعه فرموده ، بیت :

دولت عنان گرفته و اقبال در رکاب

از آسمان رسیده بشارت به فتح باب

متوجه فیروزکوه شد. چون به پای قلعه رسید ، اطناب خیام احتشام به اوتاد خلود ، درعین سعادت و سلامت استوار کرد و بواعث همت مقتضی تسخیر قلعه شد و به توقف ساعتی ، ملاحظه حصار قلعه نمود و دوایر آن را به نظر احتیاط در آورد و [روی] سعادت به ملوک رستم دار و سرداران نامدار کرده ، درر معانی سهولت اخذ قلعه به زبان فتح بگشود و در سلك بیان کشید که معاونتی که همم عالی به شروع مهمی دهد ، هیچ سلاحی و آلتی ندهد. « هَمَّةُ الرَّجَالِ تَجْرُ الْجِبَالَ » از مقررات است.

بعد از شرایط محاصره ، از مخصوصان معتمد مشارالیه ، یکی را نزد عیسی بیک به قلعه فرستاد و قصه عهد و میثاق ، در صورت تحلیف در میان آورد. از میامن نصیحت و ارشاد ، نور هدایت در دل عیسی بیک تافت و نصیحت مؤثر گشت.

چون استحکام رابطه عهود جانبین و استعداد ضابطه اختصاص طرفین به تأکید تحلیف منعقد گشت ، عیسی بیک از قلعه به شیب آمده ، قلعه را به حضرت میر سپرد. حضرت میر نیز لوازم تعظیم و احترام و وظایف تکریم و انعام فوق مایتنصوره الاوهام به نسبت عیسی بیک به تقدیم رسانید و به عین عنایت و عون رعایت ، حاضر آمال و ناظر احوال او شد.

و میرسین کیا که وارث مملکت و حکومت فیروزکوه بود و به خدمت

حضرت میر ، کمر اطاعت و انقیاد بسته ، خود را از زمره ملازمان نواب حضرت میرزا علی می دانست ، استغاثه در باب رجوع قلعه و مملکت فیروز کوه نمود . چون درخواه و التماس میرسین کیا از حد در گذشته بود نواب حضرت میرزا علی مرحوم التماس او را به انجام مقرون گردانیده ، حضرت میر را رخصت داد تا قلعه فیروز کوه و توابع را به میرسین کیا رجوع فرماید .

حضرت میر عالی قدر نیز ، بر حسب رخصت ، قلعه فیروز کوه و توابع را به میرسین کیا رجوع کرد و مدّة الحکومة ، میرسین کیا رهین منت و در مقام خدمت بود .

حضرت میر از فیروز کوه ، عیسی بیگ را همراه خود به قزوین آورد و از قزوین همراه میر موسی روانه خدمت حضرت میرزا علی مرحوم که در دیلمان نزول اجلال داشت گردانید . حضرت میرزا علی نیز در تعظیم و تکریم عیسی بیگ دقیقه ای اهمال نفرموده ، به نظر مرحمت و عنایت مخصوص ساخت و دوست تومان به رسم مواجب ، در ولایات قزوین مقرر فرمود و از دیلمان ، عیسی بیگ را روانه قزوین گردانید . و حضرت میر مدت دو ماه ، به فراغت و نشاط خاطر ، اوقات به خیر و خورمی^۱ به قزوین گذرانید .

فصل [دوازدهم]

در رفتن حضرت میر عبدالملك مرحوم نوبت دوم و شکست دادن لشکر جمع شده اترک و منهزم گردانیدن محمودی طارمی را به تاریخ سنه سبع و تسعین و ثمانیاه در این اثنا که حضرت میر به سلامت در قزوین تشریف می داشت ، از طرف سلطانیه خبر ظهور لشکر اترک رسید که اترک را داعیه تسخیر

طارم شده است . میرا زاین اخبار اطلاع حاصل کرده ، لشکری را یرق تازہ فرموده ، متوجه سلطانیہ شد و بمقابلہ لشکر اتراک قیام نمود . اتراک پای مقاومت نداشته و تاب اشعہ خورشید شوکت حضرت میر نیاورده ، چون بنات النعش پراکنده و متفرق شدند . لشکری به نہب و غارت سلطانیہ و زنگان و گزل درہ مشغول گشته ، غنایم بسیار بہ دست آورده ، عاید شدند و بہ اندک توجہی کہ میر فرمود ، محمودی ہم منہزم گشت . حضرت میر مرحوم ، مظفر و منصور و اعدا مخدول و مقہور ، از راہ طحم و جرمس ، بہ انزر و کھر آمدہ ، از راہ طارم بہ قزوین معاودت فرمود و آوازہ فتح بہ اطراف انتشار یافت و حدیقہ امانی و آمال اولیای آن حضرت ، بہ ازہار غبطت و نہال امنیت جنود نصرت شعار ، بہ اثمار بہجت بارور گردید .

بعد از این چند وقتی کہ حضرت میر بہ مراد دل و نشاط خاطر ، روزگار بہ قزوین گذرانید ، داعیہ رکاب بوسی حضرت میرزا علی ، تصمیم خاطر گشت . میر غیاث الدین را قائم مقام خود گردانید و اختیار ممالک از فیروز کوه تا ساوہ و زنگان و سلطانیہ ، بہ دامن او نہاد و فراخور ہمت عالی خود ، پیشکشی ہای لایقہ مرتب ساختہ ، متوجہ ملازمت حضرت میرزا علی مرحوم بہ گیلان شدہ و سعادت خدمت و شرف ملازمت حاصل دریافت . حضرت میرزا علی نیز فرق افتخار اورا بہ تاج تعظیم آرایش داد .

فصل [سیزدهم]

در فرستادن میر عبدالکریم به درخواه لشکر نزد حضرت میرزا علی و حضرت میرزا تولم حسام‌الدین^۱ و محمدکیا سپهدار تنکابن را با لشکر تنکابن به همراهی حسام‌الدین مذکور و پنج هزار از هرگوراب به سرداری حسام‌الدین تولم و ملک‌کاوس و ملک اشرف به جهت دفع میر شمس‌الدین به مازندران و شکست یافتن لشکر و مقید شدن سرداران در تاریخ سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه

چون میر عبدالکریم از فوت میرزین‌العابدین و یعقوب‌بیک و جلوس میر شمس‌الدین، به استظهار ملاحظهٔ استحقاق حکومت ارثی، پایهٔ قدر و مرتبهٔ بخت خود را برآزموده ماضیه، بلند دریافت و عنایت میرزا علی را در شأن خود، زیاده و بی‌غایت فهمیده بود، به دلالت توفیق، به خدمت میرزا علی فرستاده، به معاونت لشکر مستمد و به اسعاد این مرام مستند گشته، توقع عنایت و استراحت سایهٔ این مرحمت و رأفت نمود.

میرزا علی مرحوم را چون انتقام یعقوب‌بیک، از راه معاونت میر عبدالکریم، بر لوح ضمیر ثبت گشته و بر صفحهٔ خاطر اتمام مرام حضرت میر عبدالکریم نقش بسته، امانی و آمال‌آورا به انجام مقرون گردانیدن واجب دانسته، به لشکر فرستادن شروع پیوست و تولم حسام‌الدین را به سرداری لشکر با پنج هزار مرد از همه گوراب^۲ نسق نمود و کیامحمدکیا که سپه سالار تنکابن بود، همراه کرد. و ملک‌کاوس فرزند ملک جهانگیر و ملک اشرف را که به کجکه طلبیده بود، اطاعت لازم دانسته، به حسام‌الدین تولمی ملحق شدند.

۱ - مؤلف، تولم حسام‌الدین و حسام‌الدین تولم و حسام‌الدین تولمی را بجای یکدیگر به کار برده است. ۲ - در عنوان فصل: پنج هزار مرد از هرگوراب.

چون تطابق مدعای جانبین ، حضرت میرزا علی و میر عبدالکریم تحقق یافت ، لشکر متوجه مازندران شدند و به آمل به میر عبدالکریم ملاقات نمودند . میر عبدالکریم که نهال آرزوی خود را در چمن میرزا علی به زلال مرحمت بارور دید و عارفه مکرمت و احسان آن حضرت را به موقع خود رسانیده یافت ، بازوی اقتدار خود را قوی دیده ، پشت بر متکای استراحت زد و در استعمار احوال میر شمس الدین و کیفیت منازل و مقام او که شروع نمود ، به تحقیق پیوست که میر شمس الدین ، در کوتی بر اهِمِ کاردگر ، کله بست کرده ، ایمن نشسته است . عنان عزیمت به سوی ایشان انعطاف یافت و منزل به منزل راه پیموده ، عساکر به حوالی کله بست که میر شمس الدین پناه گرفته بود ، رسیدند و اساس جنگ استحکام دادند و محاربه امتداد یافت . مدت بیست و پنج روز اوقات به محاربه بگذشت که نسیم ظفر از مهب اقبال اولیای حضرت نوزید و عقد آن بند را بازوی تدبیر دلاوران نگشود .

در این اثنا خبر رسید که کار گیاعلی - خلا بر ورستر لاهجان - و ملک بیستون بالشکر می آیند . میر کمال الدین که از خدمت میر عبدالکریم دور بود قدم در دایره متابعت نهاده ، با میر عبدالکریم عهد و میثاق بسته ، با همدیگر در حد وصال اتصال یافتند . و از اضاعت برق این خبر ، هجوم لشکر خصم ، چون ابر محو و متلاشی گشت و میر شمس الدین کله بست را گذاشته ، به موضع لپور رفت . و آنجا که تشابک اشجار به حد کمال بود ، کله بست اختیار کرده ، پناه جست .

سرداران که با لشکر به سروقت او رفتند ، باز میر شمس الدین برهم خورده ، راه ادبار پیش گرفته ، به سواده کوه رفت . بعد ما که سرداران شش روزی به همین منزل قرار گرفتند ، ایشان به فراست دانش معلوم کرده بودند که دأب اکابر امرا و عادت سرداران دولت رهنما ، هرگز نبوده که در

امری که شروع نمایند ، به شطری اکتفا کنند . فلذا استیفاء ابواب محاربه بامیر شمس‌الدین واجب دانسته ، سرداران با لشکر ، در عقب روان شدند . به سواده کوه ، به مقام آهن رودبار ، لشکر که رسید ، دوازده روز به همین مقام مکث واقع شد . خبر رسید که میر شمس‌الدین از سواده کوه ، به هزاره - جریب رفته است . تولم حسام‌الدین ، لشکر را پیش گرفته ، به بار فروشه دبه برد و آنجا اقامت نموده ، به ساری رفت و رایات نصرت شعار ، مدت ده روز آن مقام را به شرف نزول زینت دادند .

در این هنگام باز خبر رسید که میر شمس‌الدین ، از هزاره جریب تحاشی نموده ، به قراطوغان رفته ، به منزل خلیل کوتی ، کله بست کرده ، نشسته است . حضرت میر عبدالکریم با سرداران صلاح اندیشید که میر عبد الله - فرزند میر ظهیر - را با پانصد نفری بجهت دارائی ساری نگاه باید داشت تا ما بالشکر در عقب میر شمس‌الدین برویم . بر موجب صلاح دید میر عبد الله را با پانصد سوار به ساری نگاه داشته ، میر عبدالکریم با سرداران متوجه جانب میر - شمس‌الدین شدند و به منزل میرانه رود که نزدیک خلیل کوتی بود ، نزول اختیار کردند و روزانه دیگر به خلیل کوتی رفته ، از اول صباح تا نماز پیشین جنگ عظیم واقع گشت . کله بست را آن روز شکستن دست نداد . روزانه دیگر لشکری را به اطراف کله بست فرستاده ، بنیاد محاربه نهادند . فتح به طرف لشکر گیلان واقع شده ، سر رشته انتظام لشکر میر شمس‌الدین که چون شکوفه بهار در یک پیوند بود ، از حدت سموم شمشیر دلیران ، مانند باد موسم خزان ، برگ نهال جمعیت ایشان ریزان گشت . و میر شمس‌الدین خایب و خاسر ، منهزم و متفرق شد و از رشحات سحاب این بشارت ، بر اغصان احوال هر یک از لشکری طراوتی از فیض حضرت کریم و نصارتی از نعیم عمیم ظاهر شد . و سرداران در پی میر شمس‌الدین رفته ، طبل و علم و اسباب

سلطنت او را دستگیر کرده ، موازی صد نفر مازندرانیان که ملازمان خاص میرشمس‌الدین بودند ، مضبوط گردانیده ، آوردند .

حضرت میرعبدالکریم را که رایحهٔ این فتح رسید ، پانصد نفر برداشته متوجه ساری شد و دیگر سرداران و لشکر به‌همین منزل ماندند .

آقارستم که این خبر سببی شدن میرعبدالکریم بشنید و پیوسته منتظر این چنین فرصت بود ، میرشمس‌الدین [را] تسلی داد که اگر کسورتی از نتایج اطوار فلکی روی نماید ، متوحش نباید بود که احوال ، عالم ، همواره بریک نسق نخواهد ماند « إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » فرمودهٔ حق است . بعد از تمهید این سخنان ، يك هزار مرد مقرر گردانید که بر سر [میر] عبدالکریم بتازد .

از این قصه ، میرعبدالکریم آگاهی یافت و در ساعت نزد حسام‌الدین- تولمی ، احوال مذکوره فرستاد . سرداران صلاح در آن دیدند که کیامحمد کیا ، با لشکر تنکابن ، به میرعبدالکریم ملحق شود .

از وقوع این تدبیر آقارستم که خبردار شد ، فسخ عزیمت نمود و دست از تراحم میر عبدالکریم باز داشت . سرداران که از عقیده و قصد آقا رستم خبردار شدند ، به‌دفع او شروع نموده ، منزل به منزل او را دوانیدند . آقارستم که مدبر بود و احوال خود را در غایت پریشانی دریافت ، نزد میر- شمس‌الدین این حکایت فرستاد که « إِذَا جَاوَزَ شَيْئًا حُدَّهُ انْعَكِسَ ضِدَّهُ » چون لشکر گیلان ، در بی‌قراری ما قراری ندارند و در دوانیدن ماصبر و آرامی نمی‌گیرند ، امید که اگر متحصن به‌حصنی شویم ، در حمایت قادر ، محفوظ مانیم و زمام مراد به‌دست ما آید .

در سیاه روه‌پی ، جای محکمی هست که کمند تدبیر هیچ کس ، بر غلوطهٔ حصار آن نرسیده ، کله بست به‌حد کمال استکمال داده ، اقامت می‌کنیم .

[مصرع] تاخود فلك از پرده چه آرد بیرون . قرار بدین رای داده ، میر - شمس الدین به همین سیاه روه پی آمد و کله بست فرموده ، نشستند . سرداران گیلان نیز لشکر را جمع آورده ، به حوالی کله بست ایشان ، به مقام کمیزدشت نزول فرمودند ، علی الصباح لشکری به دو بخش کرده ، بنیاد جنگ نهادند . چون آتش حرب ملتهب شد ، شعله حمله لشکر مازندران بلندتر و احراقش زیاده تر گشت . میر عبدالکریم که مشاهده این صورت نمود ، تاب نیاورده ، پای وقار از مرکز قرار بیرون نهاده ، بی مشورت سرداران فرار نمود . خصما که از این حرکت خارج مصلحت میر عبدالکریم واقف شدند ، آتش شوق به محاربه ، تیزتر گردانیده ، بر لشکری گیلان تسلط یافتند و سرداران مثل تولم حسام الدین و کیا محمد کیا و کاکو حسام - خلا برورستر گرجیان - و کارگیا علی و میر عبداللّه بن میر ظهیر و سایر اعیان که همراه لشکر بودند ، دستگیر شدند و همه را مضبوط ، نزد میر شمس الدین بردند و میر عبدالکریم از آنجا گریخته ، به رستم دار و از آنجا به گیلان آمد و سرداران مدت یک سال و نیم کمابیش ، به مازندران مقید ماندند .

فصل [چهاردهم]

در رفتن حضرت میرزا علی مرحوم از دیلمان به لمسر و از آنجا به قزوین رفتن و شرح حالات

چون عناصر شریف حضرت میرزا علی مرحوم بعد از استمتاع منافع فرح فزای دیلمان و استیفای اوقات آن ، [هوس] استنشاق هوای لمسر فرمود و نشاط شکار و گشت آن دیار بر خاطر عاطر راه یافت و به کلك اندیشه بر لوح ضمیر ، عزیمت لمسر بنگاشت و عزایم خجسته فرجامش ، در اکثر مهمام بعینه صورت تقدیر بود که [در آن] تغییر و تبدیل متصور نبود . بر موجب اقتضای رای صواب نمای ، از دیلمان متوجه لمسر شد و آن حدود ، از غبار موکب

همایون عطر ساگشت . چند وقتی که به سلامت ، فیض گشت و استراحت شکار دریافت و تیر امید به صید مقصود رسید ، همچنانچه مذکور گشت ، حکومت قزوین در ید اقتدار نواب حضرت [میرزا علی] قرارداداشت . به سبب قرب جوار لمسر ، علما و فضلا و سادات و اکابر و اعیان بعد از وقوف شرف نزول نواب میرزا علی ، به لمسر احرام حریم درگاه قبله مثال را که مطاف ملوک عصر بود ، به عقد اخلاص بسته ، با پیشکشی ها و تحفه های لایقه ، به شرف بساط بوسی سرافراز شده ، استدعا و التماس نمودند که اگر روزگار ، از توجه رایات نصرت شعار همایون به قزوین ، بر ما منت نهد و حدیقه خواطر سکنه آن دیار ، به زلال عدل و رأفت آن حضرت ، مخضر و سیراب گردد ، نقد جان نثار پادشاه عدل پرور سازیم و غبار راه سرمه دیده گردانیم . از این جهت پرتو نیر التفات ، به انجاح استدعا و التماس سادات و علمای باب الجنه انداخت و سخنان دلپذیر از زیج ضمیر استخراج نمود و به عبیر عبارت پرورش داده ، اکابر و اعیان را به انواع مراحم و اشفاق بنواخت و خاطرایشان را به وعده رفع اجحاف جمع ساخت و متوجه قزوین شد . و شب به مقام موشقین نزول اجلال فرمود . صباح مقرون به فوز و نجاج که طاووس زرین بال ، جناح نور از هم باز کرد و صحن آفاق را به زیور شعاع آرایش داد ، نواب عالی به سلامت ، پای دولت به رکاب سعادت نهاد و عنان اقبال به جانب قزوین معطوف فرمودند . بیت :

عنان را عجب دولتی داد دست که دارد به بحر کرامت نشست

دوالی ز دولت قرین مراد به اقبال دریا نگهبان باد

توسن ایام در زیر ران رام شده ، مجموع خلائق شهر را آیین بستند و به خطوات تعظیم و اقدام تبجیل تا سررزان استقبال نموده ، دیده امید را

از انوار جمال مقصود منور گردانیدند و دست اقتدار و استبشار، به رسم نثار،
سحاب آثار ساختند و از کثرت خلق که به سعادت رکاب بوسی فائز شده
بودند، صلابت حضرت میرزا علی که به نظر خلق درمی آمد، بعینه منطبق
بر مضمون این بیت بود که :

سپهری است او پر ستاره به پای

جهانی است کوچک رونده ز جای

و بهجت و بشارت که در آن روز، به خاطر صغار و کبار راه یافته بود، شرح
آن در طی طوامیر مندرج نمی گردد. [بیت]:
بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط

ز بس که عارف و عامی به رقص می جستند

همه مردم امتعه اخلاص، به نظر باریابان دولت می کشیدند و خلوتخانه
دل خود را مسکن خدام می ساختند و خانه قاضی میرحسین، از فر قدوم
سعادت رسوم همایون، روضه رضوان گشت.

بعد از استقامت نواب حضرت به قزوین، خاطر خطیر مهر تنویر،
به زیارت مزارات و استفاضت انوار سعادت امام زاده حسین مایل شد و
روی دولت [را] به گلگونه خاک آن شهید سعید برافروخت و وظایف شکرو
شکرانه به ادا رسانید و از مغنم «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» به بسی غنایم از فتوحات
دنیوی و کرایم ذخایر اخروی فائز گشت و خیرات و صدقات به ارباب استحقاق
و محتاجان و زایران آن بقعه شریفه ایثار نمود. بیت :

شرف نفس به جود است و کرامت نه سجود^۱

هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده نرفت از در اوی مقصود

و به محاسن احسان ، مقبول دلها و به مکارم اخلاق ، منظور نظرها شد . و جراحات که از ستم ارباب ظلم ، بر رعایا راه یافته بود ، به مراهم^۱ مراحم^۲ خسروانه التیام داد و مؤونت مال باغات و سایر تکلیفات ، از ربعة^۳ رقة^۴ علما و سادات و رعایا رفع نمود و به لعنت نامه ای مؤکد ساخت .

در این اثنا از مازندران کاغذی رسید که لشکری که به سرداری حسام الدین تولم جلال الدین که به مازندران رفته بود ، شکست واقع شده ، سرداران همه مقید گشته اند . از ورود این خبر شعله خشم خسروانه مشتعل شده ، حزن و ملالت به خاطر آن حضرت راه یافت . و از کمال تمکن و وقار ، اعلان این اخبار کاره و اخفاء آن را صواب دانسته ، مضمون آن را ثبت ضمیر گردانید و به سبب اشتها آثار دولت و غرایب اطوار ، سلاطین و ملوک روزگار ، به عواطف و عنایت آن حضرت مستظهر بوده ، دیده امید را به راه امداد و اسعاد باز داشته ، منتظر انفاذ خدمات و اشارات بودند . از مقوله سلاطین که به شرف ملازمت نواب حضرت مستسعد گشته بودند ، فرزند میرزا جهان شاه مرحوم - میرزا جهانگیر - بود که سعادت خدمت حاصل کرده ، از شرف التفات خسروانه ، ملازمت اختیار کرده ، آرزوی خود را به نجاح مقرون دیده بود . و از آن حیثیت که حرمت اب بزرگوار سلطنت شعار جهانگیر ، نصب العین ضمیر منیر آن حضرت بود ، تعظیم ایشان بر صفحه خاطر اشرف ، نقوش استدامت یافته و عنایت و مرحمت [او] در حق ایشان ملکه گشته .

و از رفتن و آمدن و اقامت نمودن آن حضرت به قزوین مدت سی روز

که تمام سیر ماه است ، سمت وقوع یافت . چون کوبه سعد سلطنت آن حضرت بهمدار برج جنوب قزوین ، عطیه سعادت داد ، بهدرجات بیت الشرف لمسر تحویل فرمود و بهنشو [و] تربیت نهال امانی طبقات مردم لمسر مشغول گشت .

و آوازه رعایت و تعظیم و احترام میر جهانگیر که به اطراف انتشار یافته بود ، فرزند سلطان بوسعید مرحوم - سلطان محمد - هم به لمسر ، به ملازمت میرزا علی مشرف شده ، ازلال چشمه خورشید عنایت آن حضرت ، سیراب شده ، تمتع یافت . و بهانظار انوار شמוש تعظیم و احترام ، شب بخت او چون روز روشن شد .

و از ترتیب امور لمسر که حضرت مرحوم مغفور فارغ شد ، رایحه بهاریات دیلمان را استشمام فرمود و ذائقه بهمطاعم و مشارب نعیم دیلمان متلذذ و معتاد بود . برعادت معهود ، طبیعت مقتضی ادراک آن شده ، مستوجب حرکت گشت و رأی آفتاب اشراق ، پرتوحرکت ، به دیلمان انداخته ، متوجه شد و عقد جواهر سعادت و دولت ، در سلك غبطت و نشاط انتظام یافت و مدتی بهمدعای خاطر ، اوقات به فراغت ، در دیلمان گذرانید .

بعد از این رأی صواب نما ، افتضای شکارچاک رود کرد و چند وقتی به نشاط شکار ، مشغوف گشت .

در این اثنا ، محمدحسین میرزا - فرزند سلطان حسین بیقرآ - که حاکم خراسان بود ، هم به خدمت آن حضرت مستفیض شد . چون سزاوار انواع تکریم و تعظیم بود ، به مقتضای طبیعت آن حضرت ، مراتب احترام سمت مزیت یافت و خود به سلامت از چاک رود به دیلمان رفت .

فصل [پانزدهم]

در قصه جنك مير عبدالملك با آييه سلطان در كافره ميدان و هزيمت يافتن
حضرت مير

چون از انقلاب روزگار ، نسق و نظام سلطنت و حكومت عراق و
آذربايجان ، از ميان برخاسته بود و در آن اوان ، قضا ، زمام اختيار ممالك
آذربايجان را به كف رستم بيك نهاده و به ممالك عراق ، هر روز نوباوه
فتنه ، از باغ سپهر به ظهور مي رسيد و مردم به نو ، از دور فلك حادثه اي
تازه مي گشت ، از السنه و افواه مراقبان حدود ولايات ، آوازه ظهور
حاجي بيك كه به مسماع شريفه رستم بيك رسيد ، آتش قهر زبانه كشيد و
آييه سلطان را با ده هزار مرد ، به سروقت حاجي بيك فرستاد .

از اين قصه كه حضرت ميرزا علي ، در ديلمان تشريف داشت ، آگاهي
يافت ، به سبب مهارتي كه در علم تدابير داشت و در وقايع به تدابير صائبه ،
استقبال امور مي فرمود ، نص « وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ » را نصب العين ضمير
ساخته ، به رسم مشورت ، راه صواب به نظر ضمير منير عبدالملك نهاده ،
صلاح بدان قرار گرفت كه حضرت مير با لشكر لمسر و طالقان و ديلمان
به محافظت و دارائي قزوین قيام نمايد .

حضرت مير نيز اين خدمت را قانون اقبال و عنوان صحيفه آمال خود
شناخته ، استمداد هم عاليه نمود و بساط خدمت بوسيد و متوجه لمسر گشت
و موازي يك هزار مرد كمابيش جمع آورده ، به كافره ميدان منزل گرفت و
در محافظت قزوین مراقبت مي نمود ، تا آن حدود از كدورت لشكر اتراك
محفوظ ماند .

در اين اثنا ، آييه سلطان به مقابله حاجي بيك قيام نمود . زنگ و كدورت
روزگار و غبار تفرقه ، بر چهره آمال حاجي بيك نشسته ، لشكر غم به حريم

جان او شتافت و بازار مراد او رو به شکست نهاد . آتش جنگ که از باد حمله دلاوران اشتعال یافت ، خرمن هستی ایشان را برباد فنا داد و او را به قتل آوردند و لشکر منهزم و متفرق گشتند و فرزند حاجی بیک ، با بعضی لشکری به میر ملحق شد .

آیه سلطان که حاجی بیک را به قتل آورد ، به قزوین آمد و چندروزی که بگذشت ، از احوال میر که اطلاع حاصل کرد ، متوجه مقابله میر شد . چون طالعان معركة لشکر آیه سلطان ، به مقابله حضرت میر شروع نمودند و بر مثال دایره برگرد لشکر محیط شدند و حضرت میر را از غایت حیرت ، زنگ کدورت بر آئینه مراد نشست و اختر آمال در برج و بال تحویل نمود ، لشکر اتراک که حمله بر قلب لشکر میر آوردند ، به نظم عقود جمعیت لشکر ، تفرقه راه یافت و میر منهزم گشت و اتراک ، بسیار از لشکری میر را به قتل آوردند و میر جریده خود را به قلعه لمسر رسانیده ، استحکام و دارائی قلعه نمود .

لشکر آیه سلطان ، تاخت به ولایات رودبار آورده ، تالان و غارت کردند . و قبل از شکست میر ، حضرت میرزا علی ، کیا پاشا را که سپه سالار سمّام بود ، با لشکر سمّام ، به کجکه حضرت میر فرستاده بود ، تا سفید پشته انبوه که رسید ، لشکر اتراک که در الکای رودبار ، به جهت نهب و غارت آمده بودند ، با کیا پاشا اتفاق افتاده ، جنگ در پیوستند و کیا پاشا را شکست دادند .

خبر این شکست که به مسامع میرزا رسید و مترصدان ثغور ، حدت و جسارت اتراک را که دریافته بودند ، از سر تهتک احوال ، به خدمت میرزا علی عرضه داشت نمودند که اینست که اتراک متوجه حدود دیلمانند . با وجود این صورت ، میرزا علی به دیلمان اقامت محال دانسته ، متوجه

سمام گشت. و اتراك از انبوه بازگشته، به قزوین رفتند. و حضرت میرزاعلی که عدم توجه اتراك را به دیلمان تحقیق فرمود، عنان عزم به مستقر سریر سلطنت دیلمان منعطف فرمود و در ترتیب امور و جبر کسر مشغول شد.

فصل [شانزدهم]

در رفتن امیر از لمسر به سروقت میر زین العابدین در طارم و شکست یافتن زین العابدین طارمی و از مقام فتح به هفت صندوقان بر سر بداغ بیک سلیمان بیک رفتن و بداغ بیک منهزم شد

حضرت میرراکه چشم زخمی و عین الکمالی، از تأثیرات گردش گردون رسیده بود و مشرب عذب خوشیدگی^۱ و مورد عیش تیرگی یافته و خزینة دل از غصه شکست پر شده و ضمن ضمیر را به جواهر اندیشه جبر کسرو تلافی و تدارک و دفع شماتت اعدا مزین می داشت.

و در آن اوان که حضرت میر به لمسر تشریف فرموده بود، از درگاه همایون خبر رسید که میر زین العابدین طارمی را ماده غرور، در دماغ جا گرفته و کلاه سرکشی بر سر نهاده، از کثرت لشکر که براو جمعند، فضای طارم تنگی پذیرفته است. حضرت میر که در مضمار شجاعت و بزرگی، قدم سبقت پیش ابناء زمان نهاده، منتظر دریافت اقبال تازه بود، از وصول این خبر، در دل میر شیر دل، آتش حمیت زیانه زد و گوهر شجاعت را خاصیت زیاده شد. و این شعر:

إِذَا ازْدَحَمَتْ هُمُومُ الصَّدْرِ قَلْبُنَا عَسَى يَوْمًا يَكُونُ لَهَا انْفِرَاجُ

حضرت میر بر زبان راند و عندلیب نطق را در بستان سرای تحمید و تمجید حضرت میرزاعلی، به صدنوا گویا ساخته، استطلاب رخصت کرد که بر سر میرزین العابدین لشکر ببرد و دفع یا جوج فتنه او بکند. چون به التفات

رخصت سربلند شد ، خزینۀ همت خود را گشوده ، به مععدات اسلحه و اسباب مشغول گشت و لشکری را یرق از خود داد و در آن باب مصدع اوقات شریفۀ میرزا علی نشده ، مجال صبر تنگی پذیرفت و متوجه جانب میر - زین العابدین گشت و به پاکده نزول فرمود و از پاکده الغار به یورت وزیر و ماهین برد و به مقابله میرزین العابدین که شروع پیوست ، تیر تسدیر میر بر نشانه ظفر آمد و لشکر میر زین العابدین غریق امواج بحر لشکر میر شدند و بعضی که به ساحل سلامت مانده بودند ، منهزم و متفرق گشتند و اسباب و جهات او دستگیر لشکریان شده ، منصور و مظفر به مقام فتح نزول فرمودند و زنگ شکست که سطح آئینۀ دولت را پوشیده بود ، از صیقل این ظفر جلا یافت و پشت استظهار قوی گشت و حوصلۀ آرزوی لشکری ، از کثرت نعیم مملو شد و در آن منزل دولت ، روز سعادت که به شام اقبال پیوست ، از پرتو انوار فرح و شادکامی ، آن شب فیروزتر از شب قدر و مسعودتر از روز گذشت .

چون خورشید پر نور از مطلع سرور سر برزد ، زنده داران شب دولت ، به چهره میر که چون صبح فرح فزا ، بهجت نما است ، به عین بصیرت ناظر شدند . [و] این بیت [را] .

بیا که روی تو خورشید عالم افروز است

شبم ز روی تو چون روز و روز فیروز است

شد از جمال تو فیروز روز من و آنروز

که خواستم شب و روز از خدای امروز است

برخواستند و خبرگیران اطراف که شرف ملازمت حضرت میر را دریافتند ، خروج بذاق بیک سلیمان بیک و جمعیت لشکر در هفت صندوقان عرضه داشتند . عزیمت میر اقتضای آن کرد که متوجه دفع او شود . از منزل

فتح ، روانهٔ مقابلهٔ بdaq بیک شد . چون به محاربه شروع پیوست ، صدای سلاح و سپاه حضرت میر به گوش خصم ، بر مثال آواز رعد و صاعقه می رسید و شعلهٔ شمشیر به چشم ایشان ، به صورت برق می نمود و از تجلی جمال و جلال و مشاهدهٔ عظمت و شوکت و کمال حضرت میر ، برفحوای آیهٔ کریمهٔ «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا» بdaq بیک و لشکر او همه بی خود و بی هوش شده ، تاب مقابله نیاورده ، منهزم و متفرق شدند . حضرت میر با لشکر ، ایشان را در پی کرده ، بسیار را به قتل آوردند و اسب و اسلحه و جهات ، در دست لشکر میر افتاد و صدای طبل نصرت به گوش گردون می رسید .

و از آن مقام ، اعلام فتح بر غاشیهٔ سلامت نگاشته ، به جانب قزوین توجه فرمود . و اهالی عراق و قزوین ، به استحکام اساس شجاعت و شهادت مستظهر بوده ، به وظایف خدمات و لوازم طاعات قیام نمودند .

حضرت میر که به سعادت ، از ضبط و نسق قزوین و نصب داروغهٔ جدید فارغ شد ، متوجه لمسرگشت و خاطر^۱ لشکری را به اجباء مکارم و انواع مراحم و تحسین تازه ساخت و همه را روانه گردانید و خود متوجه عتبه بوسی میرزا علی ، در لاهجان شد و به انواع عنایات و اشفاق و تعظیم و احترام خسروانه مفتخر و سربلند شد .

فصل هیفدهم

در قصه خلاص دادن میر شمس الدین ، کاکو حسام خلابر و رستر گرجیان را از بند و همراه ایلچی خود گردانیده به خدمت میرزا علی فرستادن و شرح آن چون مفاتیح فتح و نصرت و مصاییح ظلمت مشقت و مذلت ، در دست خازنان حضرت خالق است و کسی را اختیاری در امر او نیست و نص صریح

« إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ » بیان آن می کند ، چه کو کب دولت ، گاهی به درجات اوج و گاهی به مدار حسیض حرکت می کند و قبل از ایراد این فصل ، در باب حبس و قید تولم جلال الدین حسام الدین و سرداران در دست حکام مازندران ، فصلی مذکور گشته و به سبب بعضی وقایع که از زمان حبس تا ابتدای خلاص سرداران ، سمت صدور یافته بود ، رعایت تقدیم و تأخیر فصول واجب شمرد ، تا سخنان از جاده ترتیب منحرف نشود در این ولا به ذکر تتمه فصل حبس و قید و سبب استخلاص سرداران شروع پیوست .

بعد ما که سرداران مدت يك سال در بند میرشمس الدین مقید ماندند ، میرشمس الدین ، کاکو حسام الدین خلایر ورستر را از بند خلاص داده ، همراه ایلچی خود - درویش علی حافظ - نزد حضرت میرزاعلی فرستاد و فسحت میدان فصاحت را به وسیله عذر و معنی داد که هر چند ملک و مقام تعلق به حضرت میرزاعلی دارد ، اما میرعبدالکریم و ما عمو پسرانیم ، اگر فیما بین به جهت ملک بحثی و نزاعی و جنگی و جدلی باشد ، توقع آن بود که مضمون این بیت را که :

کار به دولت نه به تدبیر ماست تابه جهان روزی دولت که راست
ملاحظه فرموده ، در میان ما دخلی نمی کردند . تا هر کسی که مستحق حکومت و مستعد سلطنت باشد ، عنایت الهی ، بدرقه حصول امنیت گشته ، حکومت به وی قرار گیرد . چه در آن وقت که سرداران آن صوب عالی ، با لشکر به سروقت ما می آمدند ، خواهی نخواهی آن منزل [را] گذاشته ، منزل دیگری گرفتیم که شاید به وسیله ای ، اصلاح ذات بین میسر گردد . هر چند ما منزل گذاشته ، به جاهای دیگری رفتیم ، لشکر باز در عقب می آمد . عاقبت به جز

جای محکمی پیدا کرده، متحصن گشتن چاره نداشتیم. مقام معروف را مستحکم گردانیده متوکلا علی الله نزول واقع شد. بیت :

چون خجلم دید ز یاری رسان

چاره من کرد کس^۱ بی کسان
بواسطه مضبوطی و محکمی آنجا، شکست بر لشکر آن صوب
واقع شد.

بر مصداق «أَعْذَرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ» توقع است که تمهید عذر را به انعام قبول تلقی فرمایند و خاطر شریف را از این کدورت و جرأت ما صافی سازند که در این امر گناهی نبود و تقدیر را تدبیری نیست. هرچه از نواب عالی ضایع شده باشد، به اضعاف آن وظایف خدمت به جا آریم. چون درویش علی حافظ به تمهید این معذرت قیام نمود، حضرت میرزا علی، ملا نعمت را در جواب میرشمس الدین، پیغام فرستاد که تسولم حسام الدین چندین سال خدمت جد ما کرده، اکنون پیر شده است و به کار ما نمی آید و هرچه کارگیا علی است، کارگیا یحیی مرحوم را دوازده فرزند است اگر يك فرزند کم باشد چه شود؟ و هرچه محمد کیا و حاجی محمد است، از سی هزار شکور، دونفر اگر کم شود، چه تفاوت کند و هرچه میرعبدالله و میرمحمد است، ایشان فرزندان میرظهیر مازندرانی اند و تعلق به شما دارد، خواهی بکش خواهی بدار.

اما کسی که با کسی دم از دوستی زند، طبل شعبده در زیر گلیم نفاق نزنند، شرط دوستی آن بود که به معنی این بیت :

به تیغ اگر بزنی دوستان مخلص را

چو روی باز کنی دوستی ز سر گیرند

عمل می نمودند . فکیف لشکر و سرداران را که زخم خورده و شکست یافته می دیدند . مضمون « إِنَّ الْغَرِيبَ ذَلِيلٌ حَيْثَ مَا كُنَا » وسیله رحم و باعث مودت و اخلاص گردانیده ، جمله را با یرق ، کس همراه کرده ، می فرستادند تا مآثر مروت و مراسم مکرمات و ملاطفت ، طراز تواریخ ملوک و سلاطین روزگار می گشت وقاعدۀ مودت راسخ و بنای موالات مستحکم می ماند . بیت :

وقت هر کار نگهدار که نافع نبود

نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهی

سرداران را مدت يك سال مقید داشتن و باوجود اظهار محبت مجدد و ابراز مودت به اخلاص مؤکد ، سرداران را همچنان مقید داشته ، عذری چند که آثار خدعت از چهرۀ آن لایح باشد فرستادن ، نه مناسب اظهار اخلاصی که فرموده اند و نه صلاح دولت و نه لایق ملک و ملت است . فرمودۀ حضرت امیر علیه الصلوة والسلام است که « إِعَادَةُ الْأَعْتِدَارِ قَذِيرٌ لِلنَّجَبِ » به سوی صدق راهبر و برعلت خدعت دلیلی واضح است . خبر ، ایشان همانجا باشند . اگر حضرت حق فرصت دهد ، آنها را از بند بدر آریم والا چه شاید کرد . عنقریب در عقب ایشان خواهیم فرستادن .

چون درویش علی حافظ رسید و پیغام بگزارد ، میر شمس الدین از این حکایت بر آشفست و مزاج [او] متغیر گشت و نزد بندیان فرستاد که من به خدمت حضرت میرزا علی ، جهت خلاصی شما فرستاده ام که خلاص داده ، روانۀ گیلان گردانم . حضرت میرزا جواب پیغام فرموده که سرداران که مقیدند ، به کار نمی آیند . چون مروت من در نظر کسی در نمی آید و امر ضروری نیست ، هریکی زنجیر بهاد دهید ، تا شما را [در] بند کنم . بهر نوعی که بود ، زنجیر بها از بندیان بستد و همه را زنجیر کرد و مقید نگاه می داشت .

بعد از شش ماه ، حضرت میرزا علی ، قاضی حسن کیا را به جهت تبلیغ حجت ، نزد میرشمس الدین و آقا رستم فرستاد که شما در حق بندگان چیزی پیغام نموده بودید و ما نیز جوابی فرستاده ، تا غایت جواب آن نرسید چه قبل از وصول لشکر به مازندران ، در این اوان اگر احوال لشکر فرستادن اعلام نمی کردیم ، حجت شما در صورت ناحق بر ما لازم می شد . جهت دفع آن اعتراض واقعی را کتمان ننموده ، اعلام رفت .

قاضی حسن کیا که این مقدمات ادا کرد ، چند وقتی او را نگاه داشته ، روزگار به لعل و عسی می گذرانیدند .

در این اثنا حضرت میرزا علی ، کتابتی به اسم آقا رستم قلمی فرمود . مضمون آنکه ^۱ دوازده نفر مردم ما در قیدند . اگر قاضی حسن کیا را نیز همپای آنها کرده باشند ، اعلام گردانند .

این کتابت به دست ملازم معتمدی داده ، نزد آقا رستم و قاضی حسن کیا فرستاد . و به قاصد تفهیم فرمود که قاضی حسن کیا را به حکمی پیش گرفته بیارد . چون قاصد پیغام و نامه ، به آقا رستم و قاضی حسن کیا رسانید ، آقا رستم هر دو را خلعت داده ، روانه خدمت حضرت میرزا علی گردانید و پیغام نمود که متعاقب ، سرداران را روانه کرده خواهد شد .

فصل هیجدهم

در لشکر فرستادن میرزا علی نوبت دوم به مازندران و سلطان هاشم و تمام سپه سالاران و امرا و سپه سالار عباس را با لشکر بیه پس روانه مازندران گردانیدن و قاضی حسن کیا از مازندران باز آمدن و شرح آن در تاریخ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه

قاضی حسن کیا که از مازندران معاودت نموده و به شرف خدمت میرزا علی

مستفید و مستفیض شد، اطوار نا پسندیده میرشمس الدین و آقارستم که به نسبت سرداران به ظهور رسانیده، همه را زنجیرها ستانده، زنجیر کردن و بدرگی و کینه جوئی و خدیعت سلیقی ایشان را عرضه داشت و به تفصیل احوال شروع نمود که تبلیغ حجت نصیحت آمیزی که صلاح ملک و ملت در ضمن آن بود و به میرشمس الدین و آقارستم شرف تخصیص فرموده بودند مفرح آن نصیحت در دل معلول ایشان کارگر نیامد و نوش داروی موعظت، در مرض مزمن غفلت آنها، مؤثر نشد.

حضرت میرزا علی ابن بیت :

تحمل باید و صبر اندر این کار

تحمل کن دمی خود را نگهدار

به قاضی حسن کیا خواند و فرمود که عنقریب خواهی دید که برسر مخالفان چه خواهد رفت.

حضرت میرزا علی همچنانچه در موافقت و یکجبهتی افراط داشت، در مخالفت هم افراط می نمود و شدیدالانتقام بود و در همه باب یکرو و یکدل و متغیر و متبدل نبود.

بعد از استماع مقالات قاضی حسن کیا، حمیت میرزا علی، به فرستادن لشکر به مازندران زیاده شد. چه در مقامی که آن حضرت خنجر کین و شمشیر قهر در میان می بست، مریخ از صولت قهر او صیانت می نمود و زحل از فکر دقیقش گوشه می گرفت.

همان بود که سلطان هاشم را به جهت یورش و معسکر نمودن مازندران مقرر فرمودند و سرداران، مثل کارگیا محمد که میر بزرگ و سپهدار لاهجان بود و میر عبدالملک که صفات او در فصول، مذکور گشته و تمام سپهداران کوه و گیلان و از بیه پس، سپه سالار عباس و از رستم دار، ملک اشرف

و از فیروز کوه ، میرسین کیا ، به خلاف ملك جهانگیر که اطاعت نمی نمود
و مخالف بود و از استر آباد ، بدیع الزمان میرزا که حکومت و سلطنت خراسان
داشت ، درویش بیک را با لشکر به مدد فرستاد . چنانچه چهل هزار مرد
گرد شده بود .

[بیت]

چو باد حمله بر وهمچو کوه حمله پذیر

چو رعد نعره زن وهمچو برق تیغ گذار

همه را به مازندران معسکر مقرر شد .

سلطان هاشم که با امرا و لشکر جمع آمده ، به زواره رود تنکابن
رسید . تولم جلال الدین حسام الدین و حاجی محمد شکوری ، از مازندران
رسیدند . ایشان را کس همراه کرده ، به ملازمت میرزا عالی فرستاد و خود
متوجه مازندران گشت . عنان جهان گشای سرداران که به آمل انعطاف یافت
وزمین مازندران ، مرکز ریای ظفر آیات شد ، صیت لشکر ، اطراف مازندران
را فرو گرفت و از صدای سفید مهره ، گوش آفاق پر گشت . بیت :

سفید مهره صیتش چنان دمید جهان

که پاره خواست شد این سبز مهره ز آوازش

خبر ظهور لشکر و امرای صاحب ظفر که به گوش اکابر و اعیان و
میرزاده های مازندران رسید ، تمامی میرزاده های هزاره جریب ، سعادت
خدمت و دریافت ملازمت را شرف روزگار و سرمایه اعمار خود دانسته ،
به ملازمت سلطان هاشم و امرا مفتخر شدند و عنایت کامله ، کفیل آمال
ایشان گشت .

میرشمس الدین و آقارستم که مشاهده مظهر عجایب کردند ، بندگان
را به قلعه فرستاد و خود با پس مانده ها به سواده کوه رفت و در مازندران

کسی نبود که در پیش لشکری ایستد و مقابل شود .

امرای حضرت که لوای نصرت به ساری نصب کردند، لشکر به دو بخش متساوی کردن ، صواب شمردند . يك بخش نجوم صفت به پرتو خورشید سعادت و حمایت سلطان هاشم و میر عبدالملك استضاءت مقرر شد که به طرف بزم سرسواده کوه که شرق جنوب مازندران است، سیر فرمایند و ظلمت آن دیار را به نور تدبیر رفع کنند .

ويك بخش به کار گیامحمد و سپه سالار عباس که بدرین منیرین فلك جلالت و شهامت بودند ، رجوع گشت که به افق ولایت هزاره جریب که شرقی مازندران است ، طلوع نمایند و آن ولایت را به عطفه عنان مواکب پاک سازند و قصد توجه فریقین مذکورین ، احاطه مقام و منزل آقا رستم و میر- شمس الدین بود که ممر خروج ایشان از حیز مازندران مسدود باشد، تا آنچه مدعا باشد ، زودتر به حصول مقرون گردد .

میر شمس الدین و آقارستم از قصد ایشان آگاهی یافته ، از منزل کامرو سیصد نفر را منتخب کرده ، میر شمس الدین همراه خود به قلعه پرستک برد و آقارستم بابعضی لشکر به کوله دره- نزدیک حدود فیروزه کوه- نزول نمود. در این محل میرسین کیا ، جاسوس فرستاد و تحقیق مقام آقا رستم کرد و این خبر به سلطان هاشم و حضرت میر رسانید که فرصت غنیمت است . اگر خود آیند و اگر چند سواری را فرستند که بر سر آقا رستم برویم، مخیر اند. و آن طرف هم نزد آقا رستم می فرستاد که اگر لشکر بر سر تو آرند ، اعلام خواهم کرد و مضمون آیه « و إِذَا تَقُوا۟ الَّذِیْنَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا۟ اِلٰی شَیَاطِیْنِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا فَخِئْ مُسْتَهْزِؤْنَ » را شعار خود ساخته بود و مفهوم این بیت :

آن کس که همچو شاهه دو روی است وده زبان

بر فرق و روی جاسی دهندش^۱ به سروری

شیوه خود می شمرد .

در این اثنا يك نفر خرکار ، از فیروزکوه می آمد ، در راه با آقارستم اتفاق افتاد. آقا از او خبر پرسیده، خرکار خبر داده است که موازی سیصد سوار برسر راه انتظار تو دارند. اگر تحقیق منزل تو کنند، برسر تو خواهند آمد و نزدیک استاده اند. از این خبر مستوحش شده، به طرف لاس نقل کرد. سلطان هاشم و میر ، اعتماد به قول میرسین کیا نموده، در پی آقارستم رفتند . بدان مقام او را نیافتند . اسباب و اسلحه و جهات و اسب رکیب او را دستگیر کرده ، به منزل بژمه سر عاید گشتند و از آنجا به ساری تشریف فرمودند. و کارگیا محمد و سپه سالار عباس هم به ساری، در نزول ، با حضرت میر موافقت نمودند . و تمامی لشکر را که اهل آن روزگار جمع شده دیدند از مشاهده نظم عقود ، دیده خیره می گشت . از آثار این صورت کمال تمکن و غایت ترفیع منزلت سلطنت و استقلال مرتبت حکومت میرزا علی استدلال می کردند و اشتها قدر و انتشار ذکر جمیل به درجه ای رسید که اعدای دولت بدان علو مناقب و سمو مراتب اقرار و اعتراف کردند و اطوار کریمه و خواص مرضیه پادشاهانه در اطراف عالم شایع شد و التفات خاطر آن حضرت را کیمیای سعادت و اکسیر مراد شمردند . بیت :

ای جهان را به تیغ داده قرار

کرده شاهان به بندگی اقرار

آقارستم از غایت خوف و خطر، نه دو روز به يك منزل مقام و نه دو شب به يك جای آرام می گرفت . از آن منزل نقل به هزاره جریب نمود و

آسایش بر خود حرام کرد .

امرا و سرداران که میر شمس الدین [را] به قلعه متحصن دیدند، سرداران صاحب لوا به شرگاه آمده ، چند روزی شرف استقامت فرموده ، از آنجا به پای قلعه پرستک اطناب خیام احتشام مستحکم گردانیده ، اهالی قلعه را در مضیق محاصره متحیر ساختند و از کثرت لشکر و مخافت حروب جنود ظفر پیکر ، لرزه بر اعضا و تب حما در احشاء اعدا افتاده بود .

عباس سپه سالار که کوشش و مردانگی لشکر ظفر پیکر را دید و تفرس جلادت نمود و شجاعت و مردانگی امرا و لشکری ملاحظه کرد، عاقبت اندیشی کرد و در خیال این صورت نقش بست که گاهی که امرای آن حضرت و لشکری صاحب نصرت ، به مازندران فتحی چنین ، به آسانی و سهولت کرده باشند و مائده فتح به مذاق ایشان لذیذ گشته ، جا کرده باشد ، بعد از حصول فرصت ، خوان نعمت بیه پس ، کی در نظر خواهند در آورد ! وجه واقعی خواهد داشت ! صلاح وقت در آن است که به هر نوعی که باشد ، صورت فتح ، به مصالحه تبدیل یابد و چاشنی بلند ایشان سست گردد و حلاوت فتح ، در کام ایشان شیرین ننماید و قوت تسلط و تغلب زایل شود . این رای را مستحسن دانسته ، کمر جد و جهد ، به وجوب مصالحه در میان بست و در خلأ با میر شمس الدین قصه مصالحه در میان آورد . با وجود آنکه سلطان هاشم و حضرت میر ، مطلقاً به مصالحه راضی نبودند ، به سبب آنکه آثار فتح معاینه بود . الغرض عباس همچنان با میر شمس الدین ، سلسله مصالحه در پیوسته ، در سر تبرکات می فرستاد ، مردم قلعه که مخالفت قوم را دریافتند ، دلیر گشته ، عنان کشیده داشتند و به سبب اختلاف افکار و آرا ، مدت چهل روز سرداران و لشکری ، در پای قلعه پرستک ، به وظایف محاصره

و محاربه قیام نمودند ، بواسطهٔ اختلاف ، نتیجه‌ای ظاهر نگشت ، به جهت آنکه نزد ناظران امور و واقفان دستور ملك مقرر است كه مبادی دولت و وقوع فتح و نصرت ، از اتفاق رأیهای جماعتی خیزد كه با همدیگر ، در تعاون ، به‌جای اعضای يك شخص باشند .

چه اشخاص مختلف‌الآراء ، بی شك مغلوب گردند . آنچه سپه سالار عباس را به‌جهت مصالحه مدعا بود ، میرشمس‌الدین از خدا می‌خواست . همان بود كه نزد عباس فرستاد و استدعای صلح نمود ، كه عباس سپه سالار وسیلهٔ مصالحه گشته ، فیصل دهد . چنانچه بار فروشه‌دیه ، از آن حضرت میر عبدالکریم باشد و آمل و ساری متعلق [به] میرشمس‌الدین .

عباس باسلطان هاشم و کارگیا محمد در گفت و گو بود كه از جانب میرزا علی‌کتابتی رسید . مضمون شریف آنكه ، حسین‌بیک علی‌خان ، باده هزار مرد به قزوین رسیده ، متوجه رودبار است . نوعی نمایند كه به هرچه زودتر عاید گردند .

بنابر وصول این خبر ، مصالحه نمودن واجب شمرده ، به مصالحه رضا دادند .

میرشمس‌الدین ، خواجه عبدالله‌ساوری را نزد سرداران فرستاده ، بنیان محبت ، به عقود عهود ، مستحکم ساخته ، بندیان را خلعت داده ، روانه کردند . و همچنان بار فروشه‌دیه را به میرعبدالکریم مسلم داشتند و لشکر از مازندران بازگشت و متوجه گیلان شد .

حضرت میرزا علی ، در این محل به دیلمان تشریف داشت . به‌طلب سپه سالار عباس فرستاد و به‌دیلمان آورد و شرایط تعظیم و تکریم و ضیافت پادشاهانه به‌جای آورد و اسب و بازو خلعت و نقد و جنس و از لمسريك ديه

داده ، روانهٔ بیه‌پس گردانید . ولشکری را زور بدهاد^۱ گفته چند روزی مهلت داد تا قراری بگیرند . چه‌با وجود آمدن حسین بیک، رخصت دادن مناسب نبود . اما بنابر ضرورت چند روزی رخصت داد .

فصل [نوزدهم]

در آمدن حسین بیک علی‌خان به قزوین و لمسر و شرح آن

بستی‌همت و سستی رای و عدم متانت و ضعف ماسکه و جبانیت حسین- بیک را ملاحظه فرمایند که تا چه غایت بود که شیران دلاور و سرداران زور آور را که به‌شکار مازندران رفته دید و سیمرغ و قار حضرت میرزا علی را در قاف حلم مسکن گرفته [و] آرامیده، بی‌جند و لشکر دریافت، جسارت و بیدلی خود را عین دلاوری و مردی تصور کرد و تمام مدعای خود را به نهضت قزوین و لمسر مصروف گردانید و از این معنی غافل و ذاهل که ثمرهٔ آرزو ، از شجرهٔ مراد ، بی‌عنایت کردگار محال است و کوشش بسیار بی‌بخش الهی جز رنج تن و درد دل نیست. بیت:

به کوشش بزرگی نیاید به جای

مگر بخت نیکش بود رهنمای

و این صورت هم تعقل نکرده بود که هر ناوک تیر تدبیر که از بازوی قضا مثال حضرت میرزا علی گشاد می‌یافت ، همه برهدف مراد می‌رسید و تنها بودن میرزا را قدحی در تدبیر مملکت داری و حکومت نبود ، چه معاونتی که تدابیر صائبه می‌دهد ، هیچ عدتی و آلتی و لشکری ندهد .

همان بود که آن حضرت مافی‌الضمیر حسین بیک را چون به نور کشف و علم فراست دریافت، کیا پاشا که سپه سالار سمّام و میرغیاث‌الدین که خلا بر ورست و لمسر بودند و بنابر صلاح ملک ، به‌یورش مازندران فرستاده ، هر چند

در این محل لشکر و سرداران ، از مازندران معاودت کرده بودند ، اما بواسطه کوفت یورش ، چند روزی مهلت داده بودند . بالضرورة کیاپاشا و میرغیاث الدین را باجنود سمام و بقیه لشکر لمسر جهت محافظت حدود رودبار فرستاد . حسین بیک که تحقیق کرد که لشکر اندک است ، به مقابله میرغیاث الدین و کیاپاشا ، شروع نموده ، به سروقت ایشان آمد و به مقابله قیام نمود . میر - غیاث الدین و کیاپاشا را چون قوت^۱ مقاومت نبود ، خود را به قلعه لمسر رسانیدند . حسین بیک ناخت به ولایت رودبار نمود .

میرزا علی که از این قصه اطلاع یافت ، حضرت سلطان حسن را که ظهیر و پناه او بود ، به لیسو فرستاد و از تنکین سلطان هاشم را به خدمت سلطان حسن به لیسو آورد و میر عبدالملک که از مازندران معاودت نموده بود ، باز لشکر را گرد کرده ، متوجه خدمت سلطان حسن به لیسو شد و نواب حضرت سلطان حسن ، باتمام لشکر به هیر تشریف ارزانی فرمود و آن ولایت را به نور طلعت و فرهای سعادت مزین و مشرف گردانید و از هیر حضرت میر ، متوجه پای قلعه لمسر شد و سلطان حسن قطب وار ، مقیم دولت ، مقام هیر را ساخت و قبل از این حضرت میرزا جهت استتلاب کجکه ، به بیه پس فرستاده ، از بیه پس هم هفتصد مرد به سرداری فیکوی حمزه ، به خدمت حضرت میر به لمسر رسید .

و حسین بیک از قزوین به دریا و آمد و به رودبار دخیلی نکرد . و از رستم دار ملک حسین و ملک شاه غازی ، با لشکر به کجکه حسین بیک آمده بودند . و ملک جهانگیر هم لشکر به کجکه حسین بیک فرستاده بود . حسین بیک که جمعیت لشکر خود را دید ، از دریا و ک به پشت حسن آباد آمد . چون کثرت لشکر گیلان را تحقیق کرد و شجاعت حضرت میر را هم معلوم داشت ، دست

درازی را برطرف کرده ، عود به دریاوگ نمود .

میر، صلاح در آن دید که بندگان حضرت سلطان حسن، با بعضی ملازمان خاص ، به پای قلعه تشریف داشته ، خود الغار بر سر حسین بیک ببرد . بر موجب صلاحی که حضرت میر دیده بود ، قرار گرفت . میر از لمشر شب گیر کرد و بعضی راه را که طی کرد که بر سر حسین بیک الغار ببرد ، شیخ علاءالدوله خلوتی قزوینی، از دریاوگ، در همان وقت به خدمت میر رسید که او را حسین بیک به جهت مصالحه فرستاده است. حضرت میر، سخن شیخ علاءالدوله را دیده، از آن منزل بازگشت و به اتفاق حضرت شیخ، به خدمت بندگان سلطان حسن رسیدند و رسوم مصالحه نظام یافت. حسین بیک هم به قزوین رفت . در این محل ، برف عظیم هم شده بود ، چنانکه بعضی راه مسدود گشته بود . نواب عالی حضرت سلطان حسن ، به اتفاق میر و لشکر ، چون به انبوه رسیدند ، لشکری [را] رخصت دادند و سردار لشکر بیه‌پس را خلعت و جایزه داده ، روانه بیه‌پس گردانیدند . و بندگان سلطان حسن و میر، متوجه خدمت میرزا علی به رانکوه شدند .

فصل [بیستم]

در فرستادن حضرت میرزا علی، گیامحمدکیا را به سرداری لشکر جهت خرابی نائل و قید و حبس ملک شاه غازی و نصب ملک سکندر به کلاره دشت چون حضرت میرزا علی چشم رویت و رای بی عاقبت ملک جهانگیر را در موافقت ، بی نور و ضعیف دریافت و ظلمت کینه دیرینه او را به نور یقین معلوم کرد و اطوار ناپسندیده او را از معنی این بیت :

بسا من دو زبان بسان مقراض

یک چشم به عیب خود چو سوزن

استنباط فرمود و مداوای این مرض به داروی انتقام و میل تدبیر علاج پذیر

دانست تا کحل الجواهر محبت و ائتلاف آن حضرت ، دیده‌های اعیان‌الزمان و اخوان‌الاولان را روشن گرداند و بصر بصیرت مخلصان و موافقان دولت را از غبار کدورت شك و ریب صافی‌تر سازد . چه در وقتی که آن حضرت لشکر دور و نزدیک و آشنا و غریب را به‌جهت معسکر مازندران جمع آورده بود ، انتقام کجکه نفرستادن جهانگیر و به حسین‌بیک علی‌خان که از قزوین به‌لمسر می‌آمد ، لشکر دادن، در دل مبارک ایشان جا گرفته و نتیجه مخالفت و موافقت بر حکام دارالمرز واضح می‌گردانید .

بعد از ترتیب مقدمات فواید انتقام ، شروع به تخریب مملکت ملک جهانگیر کرد و لشکر گرجیان و تنکابن را به سرداری کیامحمد کیا که سپه‌سالار تنکابن بود، مفوض گردانید و ملک اشرف را به کجکه استمداد نمود . بر موجب نسق ، لشکر را به نائل فرستاد . لشکر که بدان حدود رفتند ، نهب و غارت و احراق بیوتات قدیمه و خرابی باغات معموره و هدم بنیان اشجار اثمار به تقدیم رسانیده ، دقیقه‌ای فروگذار نکردند .

و از آنجا لشکر باز گردانیده، به فرهای دولت و یمن همت حضرت میرزا علی آسایش گرفتند . و سرداران، مشارالیه التفات خاطر خسروانه شدند . هنگام شتا که رحلت نمود و هوای صیف چهره بنمود و محل ییلاق گشت حضرت میرزا علی ، به اقتضای طبیعت عنصری ، ابواب انتقام به چهار فصل ترتیب فرمود و در هر فصلی به آداب تأدیب ، صورت تخریب الکة جهانگیر واجب و لازم شمرد .

قضا را در وقت قشلاق، به مسامع جلال رسانیدند که ملک شاه‌غازی - حاکم کلاره دشت - با ملک جهانگیر سلسله دوستی پیش گرفته و طریقه موافقت و یکجتهی آغاز نهاده است .

از وصول این خبر، ماده قهر میرزا علی هیجان نمود و تدبیر قضا، صورت به‌غریمت قید و حبس ملک شاه‌غازی سمت ظهور یافت. و میرضد را به رسم

رسالت، نزد سلطان هاشم فرستاد که کیامحمد کیا را بالشکر تنکابن، بهسروقت شاهغازی رفته، او را در کمند قید در آرد و در فرستادن کیامحمد کیا به کلاره-دشت، چنان احتیاط مرعی دارد که موجب تیقظ شاه غازی نشود و از آن جهت فرار ننماید.

سلطان هاشم انقیاد امر جهان مطاع را لازم و واجب دانسته، زبان به آیه «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» گشوده، سوار [مرکب] دولت گشته، به عزم گشت به موضع چماستان^۱ نزول فرمود و از آنجا کیامحمد کیا را با بعضی لشکر، به طریق الغار، بر سر ملك شاه غازی فرستاد. کیامحمد کیا الغار به کلاره دشت برده، شاه غازی و برادر او - ملك مظفر - و فرزندان او را دستگیر کرده، روانه خدمت میرزا علی گردانید.

آداب این خدمت کیامحمد کیا مقبول طبع و پسند خاطر اشرف اعلی آمد و کیامحمد کیا، به التفات خاطر و نظر تحسین خسروانسه نصیب کمال یافت.

بعد ذلك، حضرت میرزا علی نزد سلطان هاشم فرستاد که کیامحمد کیا را چندان به کلاره دشت توقف باید نمود که حاکم دیگر را که مقرر ساخته شود، منصوب گردانیده، عاید گردد.

سلطان هاشم که از ملك سکندر، استحقاق حکومت را دریافته بود، کتابتی به کتاب عالی روانه ساخت که ملك سکندر قابلیت حکومت کلاره-دشت دارد. رأی عالی به هرچه مصلحت بیند، اشارت فرماید که به جان امثال امر کرده شود.

میرزا علی نیز این رای را استحسان شمرده، صلاح و صواب دانست و حکومت کلاره دشت را نامزد استعداد ملك سکندر گردانیده، اشارت

به نصب او فرمود .

سلطان هاشم نیز حسب الحکم عمل نموده، ملک سکندر را به حکومت کلاره دشت منصوب گردانید و کیامحمد کیا نیز از کلاره دشت، به خدمت حضرت سلطان هاشم عاید گشت .

فصل [بیست و یکم]

در فرار نمودن سلطان حمزه از خدمت حضرت سلطان حسن به لشتن شاه و به کشتی نشسته به شیروان رفتن و از آنجا نزد رستم بیگ رفتن و رستم بیگ دده بیگ را ده هزار مرد همراه سلطان حمزه به جهت تسخیر قلعه طارم فرستادن به تاریخ سنه ست تسعمایه

همچنانچه در باب اول مذکور گشته که سلطان محمد مرحوم مغفور را شش فرزند بود . حضرت سلطان حسن که خلف دودمان خلافت و طیب کرمش مروح مشام جمیع انام و مفرح انعامش فرح فزای قلوب خواص و عوام و ممد حیات اخوان و مقربان بود و دستگاه سلطنت نه در خور ابرمطیر انعام و همت عالی بلندتر از تصورات اوهام و از حکام و سلاطین روزگار به خصال ملکی و همت فلکی منفرد و رتبه شجاعت خود بر عالمیان وضوح تمام داشت . بیت :

نام تیر او بری پیکان بماند در ضمیر

یاد تیغش چون کنی الماس روید از زبان

و از جمله فرزندان سلطان محمد مرحوم سلطان حمزه به شرف رعایت و تربیت و حمایت حضرت سلطان حسن مشرف و ممتاز و غریق بحر عنایت و اشفاق بود . چون اسباب زوال هر شخصی ، از افعال و اقوال و حرکات خارجه اوست و پیکر اختر اقبال سلطان حمزه نیز ، در برج وبال آمده ، از نا مساعدی بخت و اندیشه محال، از لشتن شاه بی اطلاع حضرت سلطان حسن

سفینه دولت را در دریای غم و طوفان محنت انداخته ، به حدود شیروان خود را به ساحل نامرادی رسانید و به معنی « إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ » تمسک نموده ، خانه غربت اختیار کرد و عزیمت کجی که در دل داشت ، دست امید به اذیال مرحمت رستم بیک که سلطنت عراق و آذربایجان داشت ، تثبیت نمود .

رستم بیک را که کدورت میرزا علی در دل بود و همواره داعیه به انتقام میرزا علی مصروف می داشت آمدن سلطان حمزه را وسیله میمنت قصد خود شمرده ، ده هزار مرد به سرداری دده بیک مقرر ساخت و سلطان حمزه را همراه گردانیده ، به پای قلعه طارم فرستاد . دده بیک به اتفاق لشکر و سلطان حمزه به پای قلعه طارم نزول نمودند .

رأی عالی حضرت میرزا علی محیط این معنی شد که اگر میر در این محل به قزوین برود ، یحتمل که اترک ، طارم را گذاشته ، متوجه قزوین شوند و به جهت محافظت و دارائی قلعه از این سبب فرصتی و فرجه ای شود . عزیمت بدین معنی جزم فرموده ، حضرت میر را با بعضی جنود روانه شهر قزوین گردانید .

میر نیز بر موجب امر عالی به قزوین رفت و به غارت و تالان شهر و ولایات مشغول گشت .

دده بیک که در تسخیر قلعه بود ، هیچ ملتفت قزوین نشد و بعد از چند روز به ضرب توپ تسخیر قلعه کرد و اهالی قلعه را دستگیر نمود و از پای قلعه متوجه خدمت رستم بیک شد .

میر که مطلع احوال گشت و از قزوین به دیلمان شرف ملازمت حضرت میرزا علی را دریافت ، ایلچی را جهت اصلاح نزد رستم بیک فرستادند .

فصل [بیست و دوم]

در فرستادن میرزا علی، میر عبدالملک را با لشکر به پای قلعه نوروخرایی
الکاء ملک جهانگیر نوبت اول در سنه احدی و تسعمایه

حضرت میرزا علی که صراف نقود خزاین سلطنت و کامکاری و غواص
دریای حکمت حکومت و جهانداری بود و انتقام ملک جهانگیر درد میرزا علی
جا گرفته و کدورت مخالفت حد نبوده جهانگیر مذکور از آینه خاطر رفع
نشده و اظهار استیلا و تسلط خود را براهل روزگار ظاهر گردانیدن، از قانون
جهانداری و آئین مملکت گیری می دانست و طریقه دوستی و بسادوستان، در
شدت ورخا دستیار بودن و در عهد راسخ و در غم و شادی قدم صدق ثابت
داشتن را نتیجه ای ظاهر می گردانید و معنی این بیت [را]:

مرد آن بود که روی نتابد ز دوستی

لَوْ بَدَّتِ الْجِبَالُ أَوْ انشَقَّتِ السَّمَاءُ

خاطر نشان می کرد. ادله انتقام جهانگیر را جمع ساخت و به موجبی
که در چهار فصل، انتقام [را] مقرر فرموده بود، فصل شتا نیز لشکر، به
مملکت ملک مذکور فرستادن را واجب دانست و حضرت میر را با لشکر
بسیار و کیا محمد کیارا با لشکر تنکابن، در خدمت میر، روانه پای قلعه نور
گردانید و به سبب افراط مبالغه که حضرت میرزا علی سرأ و چهاراً به میر و
سرداران در باب خرابی الکاء جهانگیر کرده بود، اطاعت فرمان آن حضرت
را چون حکم قضا متغیر و متبدل ندانسته، حسب المقدور، در خرابی مملکت
ملک سعی می نمودند. و در پای قلعه نور جنگ عظیم واقع شد و از جانبین
مردم بسیار کشته شدند. حضرت میر غارت و تاراج که ممکن بود، به جای
آورد. چون رأی صواب نمای حضرت میر محدود جهات صلاح و صواب و
مجدد افکار و آرا بود، محل زمستان رسیده دید، اگر استقامت می نمودند،

موجب ترضیع لشکر می‌شد و ملک جهانگیر به وسیله‌ای اصلاح ذات‌بین، از خدا می‌خواست. به هر نوعی که بود، ملک جهانگیر قصه مصالحه در میان آورد. حضرت میر نیز رجای او را با نواب اعلی واثق ساخته، لشکر باز گردانید. و متوجه خدمت میرزا علی گشت.

فصل [بیست و سوم]

در فرستادن میرزا علی میر عبدالملک را نوبت دوم جهت خرابی الکای

ملک جهانگیر از راه قلعه زایگان به تاریخ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه^۱

کثافت طبع و قساوت قلب ملک جهانگیر را ملاحظه فرمایند که با وجود خرابی پی در پی که به الکاء او شده بود، مطلقاً متنبه نمی‌شد و ادراک الم و احساس ستم نمی‌کرد و به حصانت قلعه مغرور گشته، متمکن سریر غفلت بود و اعذار و انذار، در ضمیر آن تیره رای جلوه نمی‌نمود و با وجود خرابی که حضرت میر در نور نموده بود، نور هدایت، ظلمت ضلالت شده بود. اما چه فایده، بیت:

نور موسی چگونه بیند کور نطق عیسی چگونه داند کور

چون بر رأی عالی میرزا علی که همواره دل پاکش، از عالم قدس کسب فیض می‌کرد، اطوار ذمیمه ملک مذکور منکشف گشت و از آن جهت انتقام او را شعار خود گردانید و بر موجب مقرر، در آخر فصل بهار هم عزیمت لشکر به الکاء جهانگیر فرستادن نمود و میر عبدالملک را با جنود پشت کوه به طرف قلعه زایگان روانه گردانید. و لشکر گرجیان و تنکابن را به سرداری [کیا] محمد کیا و لشکر بیه‌پس را به سرداری برادرزاده اسوار، از راه گیلان، به ولایت نور که نزدیک قلعه بود، هم منزل مقرر فرموده، روانه ساختند و

۱ - اگر میر عبدالملک نوبت اول در سنه ۹۰۱ به نور رفته است، چطور

ممکن است نوبت دوم در سنه ۸۹۹ برود؟

حسب المقرر کیا محمد کیا با لشکر متوجه نور شده ، بهمان منزل که نزدیک قلعه نور بود ، نزول فرمودند . و غرض از نزدیک فرو آمدن آنکه مردم نور مشغول به ایشان گشته ، عزیمت زایگان نکنند .

حضرت میر مدت بیست و پنج روز ، با اهالی قلعه زایگان جنگ کرد و در محاصره و تضییق اهالی سعی نمود . عاقبت آب براهل قلعه بسته ، قلعه را تسخیر کرد و فرزند ملک جهانگیر - ملک ایرج - که در قلعه بود ، مضبوط همراه میر مرتضی - فرزند میر عصد - به خدمت میرزا علی فرستاد . بیت :

ز فرمان سلطان کسی سرکشد

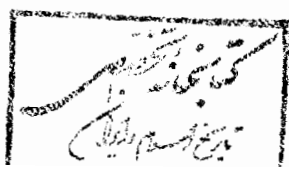
که گیتی به نامش قلم در کشد

حضرت میر که عزایم پادشاهانه میرزا علی را قرین قضا و قدر و همنشین فتح و ظفر می دانست ، از فتح جدید ، اعتقادش زیاده تر گشت و اعتماد به یمن توجه آن حضرت واثق تر گردانید .

هر چند به ذکر فایح خصال پسندیده حضرت میر بزرگوار نفس صبا و دم سحر مشکین می گشت ، اما چون اکثار مدح را موجب ملالت طبع گرفته اند بدان شروع ننمود .

بعد از حصول فتح جدید ، در آینه خاطر حضرت میر که صورت جمع آوردن لشکر جلوه نمود ، به طلب کیا محمد کیا و لشکر که نزدیک قلعه نور نزول داشتند ، فرستاد و نزد خود آورد . از فرحضور و رؤیت دیدار حضرت میر بهجت و سرور لشکری زیاده شد و به اتفاق سپاه نصرت بر یمن و حشر ظفر بر یسار ، به مقام لار منزل گرفتند و سه شب آنجا تشریف داشته ، از آنجا به یک فرسنگی نور نزول اجلال ارزانی فرمود .

حضرت میر به کیا محمد کیا و میر غیاث الدین و علی قلجی که بایست نفری از جانب شاه اسماعیل که به گیلان تشریف داشت ، آمده بود ، اشارت



کرد که بامخالفان دست بردی باید نمود. بر موجب اشارت، ایشان به پای قلعه نور رفتند. ملک بیستون - فرزند جهانگیر - با پانصد نفری به مقابل و محاربه درآمد. امواج جنگ که متر ا کم و متلاطم گشت، میر غیاث الدین و علی قلجی که پیش منقله بودند، تاب نیاورده، پس نشستند. نوبت جنگ به کیامحمد کیار سید. چون آتش جنگ شعله بر آورد، دلاوران معرکه کیامحمد کیا فایق و غالب آمده ملک بیستون را از اسب فرود آوردند و اسب او دستگیر شد و بیستون پیاده هزیمت اختیار کرد و بسیار از مردم بیستون کشته گشتند و چند سر مردم بیستون از تن جدا کرده، سواران کیامحمد کیا به قترالاسپ آویخته، منصور و مفتوح به خدمت میر رفتند. از صفای زلال موهبت فتح، نهال دولت تازه گشت و میر به اتفاق سرداران، از منزل سعادت نقل به مقام آزنو که قرب جوار قلعه نور بود فرمودند و در محلی که حضرت میر لشکری را به لار آورده بود، سردار بیه پس - برادر زاده اسوار - و حسام الدین سپه سالار پاشجا را جهت محافظت کجو داشته بودند. ملک بیستون که شکسته به قلعه نزد پدر رفته بود، جهانگیر اورا تسلی داده، به لزور که جای محکم است فرستاد و بیستون از لزور بعضی لشکری به جهت دست برد به حوالی کجو روانه ساخته بود. مردم کجو، سردار بیه پس را از این حرکت آگاه ساخته بودند. خواهر زاده اسوار - حاجی هند نام را که مرد کار و شجاع بود، با بعضی لشکر جهت دفع آنها فرستاد و از حیلۀ بیستون واقف نبود. بیستون مردم خود را به دوطرف پنهان داشته، لشکری بیه پس بی محابا در عقب بودند. آنها از دوطرف در آمده، حاجی هند را با دقتا نفر بیه پس و پاشجائی به قتل آورده، سرها را نزد بیستون بردند. دل میر از این قصه پر غصه گشت و آتش قهر به حرکت درآمد و آینه رای و رویت را به کلام مبین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که «الْغَدْرُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ وَالْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ» روشن ساخته،

به اندیشه تلافی و جبر این کسر مشغول گشت و جاسوسی به طرف ناتل فرستاد و تحقیق غفلت آنها کرد و آوازه کوچ شایع گردانید و به کجو تشریف فرمود و از آنجا کیامحمد کیا و ملک اشرف و میرغیاث الدین را با چهار هزار مرد روانه ناتل ساخت. ایشان نیز از آنجا کوچ کرده، به منزلی فرود آمده، اسبها را جوداده، از آن منزل، الغار به ناتل بردند و تاخت تا مسجد بالوبرند و نود کس دستگیر شدند و بعضی به قتل آمدند [و] خرابی که ممکن بود به تقدیم رسانیده، به خدمت میر مراجعت [نمودند].

حضرت میر نیز از کجو متوجه ناتل شد. بیستون دزدیده در عقب لشکر منتظر فرصت بود که شکاری به دست آرد و بعضی پس مانده های میرغیاث الدین و بعضی پرتال او را بیستون کمین کرده، دست برد نمود و دونفر طالغانی را هم به قتل آورد.

حضرت میر مملکت گیر که مطلع راه زنی ملک بیستون گشت، کیامحمد کیا را به جهت دفع او فرستاد. کیامحمد کیا باز گردیده، روی به ملک بیستون نهاده، ملک که کثرت جنود را دید، هزیمت اختیار کرد و پیاده به در رفت و اسباب میرغیاث الدین را که ملک بیستون برده بود، همه را کیامحمد کیا باز ستانده، به خدمت حضرت میر آورد.

میر مملکت گیر کیسه آمال [کیا] محمد کیا را به نقود عنایات میرزا علی مملو ساخت و شب به ناتل تشریف فرموده، روزانه دیگر به کجو و از کجو باز به نور رفت و از غارت و احراق هر چه متصور بود، تقصیر نکرد، و از نور به کندر و از راه ری و شهریار، کوچ به کوچ به خدمت میرزا علی، در سمریج مشرف و مفتخر و سرافراز گشت و احوال تاخت و تالان و احراق بیوتات الکای جهانگیر عرضه داشت کرد.

حضرت میرزا علی اشارت کرد که با وجود باز گشتن لشکر، مردم

نور ایمن نشسته اند . صلاح بدان قرار یافت که میر غیاث الدین با بعضی لشکر به نور برود .

حسب المقرر میر غیاث الدین متوجه نور شد و تمام گله و رمه جهانگیر و اهل نور را پیش گرفته ، عاید و راجع به مقام خود گشت .

فصل [بیست و چهارم]

درفرستان میرزا علی ، کارگیا امیرکیای گوی و لشکر لاهجان و سپه سالار رانکوه کارگیا حسام الدین بن کارگیا محمد و لشکر گرجیان و کیامحمد کیا سپه سالار تنکابن را به جهت خرابی الکة ملک جهانگیر کرت چهارم و ملک جهانگیر فرزند خود ملک کاوس را به خدمت میرزا علی فرستاده ، مصالحه نمودن

چون در زمین سینه ملک جهانگیر ، بیخ کینه رسته و نهال حقد بلند گشته و از خلاف بلائمر وجدال بلائثر ، دیده بصیرت او پوشیده بود و در ششدر عجز نرد دغا می باخت و در دست خوف ، داو به نقود مموهة نفاق می داد و از غلبه قهر حضرت میرزا علی و کثرت خرابی لشکری که از ممر عبور به مملکت او شده بود ، نمی اندیشید و سر در نقاب غفلت می کشید و گردن کشی و بدرگی شیوة مرضیه خود می دانست . هر چند ذات حضرت میرزا علی ، از اعتقادات باطله و اخلاق ناپسندیده منزّه بود و رأی منیرش از شرار آتش انتقام مشعل فتنه افروختن و به دودستم ، خانه مردم سیاه گردانیدن نمی پسندید و رقم ارتضا بدان نمی کشید ، اما با وجود سرکشی و اصرار در انکار طاعت داری ملک جهانگیر مضمون شریف «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَاعْمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَاعْمَلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» به عمل آورده ، مجدداً گوهر تیغ انتقام را جلا دادن و استیصال ماده حقد و سرکشی او نمودن ، لازم شمرد و به اندیشه این بیت :

ز مرده زنده شدن ممکن است و ممکن نیست

ز دشمنان کهن دوستان نو کردن

عزیمت لشکر فرستادن جزم کرد و کارگیا امیرکیای گوکی و بعضی
جنود لاهجان و کارگیا حسام الدین - سپهدار رانکو و لشکر گرجیان - و کیا
محمد کیا - سپهدار تنکابن - را با لشکر روانه الکای جهانگیر ساخت.
سرداران به ولایت جهانگیر رفته ، نور جهان را بر جهانگیر ، چون
شب، تار گردانیدند و خاک آن دیار را به باد فنا دادند و بعد از فراغت تخریب
به شرف ملازمت همایون، تقریب جستند و لب عبودیت به زمین بساطبوسی
تازه ساختند .

در این اثنا، حسن کیا کالتج^۱ که از اعیان ناقل بود، نزد ملک جهانگیر
پیغام فرستاد که کار ستم به نهایت و نوبت ظلم به غایت رسیده و مدت بیداد
تمام و زندگانی در این دیار حرام. اکابر خوار و رعیت اسیر و زار و از مملکت
بیزار گشته اند و بیش از این تحمل نمانده. بیت :

شد ز تو بدنام و رعیت خراب

ملک ز غوغای تو در اضطراب

اگر در باب مصالحه فکری به صواب فرمایند خوب والا از این پس
باز به تو سلام نخواهیم داد .

جهانگیر چون رای خود را در انجام این صورت، بی تدبیر دریافت،
جواب فرستاد که حضرت سلطان هاشم را اگر توانید وسیله صلح گردانیدن،
در غایت خوب است . هر چه سلطان هاشم مصلحت داند ، وظایف شکر و
شکرانه به ادا رسانیده شود .

۱ - کپ (بضم کاف) و کالج (بکسر لام) دو آبادی کوهستانی کجورند و
تا امروز برجای اند .

حسن کیا که بدین امر مجازگشت ، درویش یوسف درزی را نزد سلطان‌هاشم فرستاد . یوسف درزی بعد از دریافت خدمت سلطان هاشم ، مقالات مرجوعه تمهید نمود . و سلطان هاشم ، یوسف درزی را نزد خود داشته ، احوال به عرض میرزا علی رسانید .

میر عبدالملك در جواب نوشت که بیت :

هژبرانی که شیران شکارند

پیام خود به پای خود گذارند

اگر ملك جهانگیر را داعیه صلح باشد ، متوجه آستانه رفیعہ گردد والا کسوت محبت در دست استاد رسل به محیط صلح تمام شدن ، میسر نخواهد بود و آتش قهر به رشحات سحاب تمهید عذر منطقی نمی‌شود .

همین احوال را به درویش یوسف تفهیم فرموده و نزد حسن کیا کالتج باز فرستاد . حسن کیا هم نزد ملك جهانگیر اعلام گردانیده ، ملك در جواب فرمود . بیت :

نی دولت آنکه دیده رویش نگرند

نی قوت پا که ره به سویش سپرد

حقا که سعادت من متضمن انقیاد این امر است و دولت مساعد این اشارت ، اما پیری وضعیفی و ناتوانی ، مانع حرکت و دافع ادراك این سعادت گشته ، فرزند - کاوس - که خلاصه جان و روح روان است . بیت :

اگر قبول فتد جان ما به بندگیش

بر آستان تو چون در شویم حلقه به گوش

بر حسب رخصت روانه ملازمت گردانیده شود ، تا دیده رمد دیده را به فروغ طلعت استادگان خدمت روشن سازد [و] دل خسته به شربت شفاء عنایت حضرت اعلی صحت یابد . مصراع : زهی سعادت اگر دولت رکاب

تو یابد .

حسن کیا کالتج این صورت را به حضرت سلطان هاشم رفع نمود و حضرت سلطان هاشم ، به نواب میرزا علی باز نمود . چون به اطلاع همایون پیوست ، پرتونور ارادت، از روزن رضا، به ساحت حال ملك مذکور تافت و عرضه داشت پسندیده آمد . سعت مرحمت خسروانه ، این ملتمس را رقم اسعاف کشید و اجازت ملاقات کرامت فرمود .

سلطان هاشم برنمط مذکور، نزد حسن کیا کالتج فرستاد و او نزد ملك اعلام گردانید . از آنجا ملك جهانگیر، خواجه میر حسن کار دگر را با تحف و پیشکش ، به جهت معاهده ، به خدمت میرزا علی فرستاد و میر حسن به خدمت میرزا علی ، مستعد و سرافراز گشت و قواعد عهد و میثاق را استحکام داد و خواجه میر حسن کار دگر ، از خدمت میرزا علی ، نزد ملك معاودت نمود و شروط ترتیب عهد ادا کرد . ملك جهانگیر نیز اسب و باز و پیشکشیهای لایقه ، ترتیب فرموده ، همراه فرزند خود - ملك کاوس - روانه خدمت میرزا علی ، در دیلمان گردانید .

حضرت میرزا علی نیز وظایف اعزاز و احترام فوق مایتنصوره الاو هام به تقدیم رسانید و به انواع خاطر نوازی و دل دهی، ملتفت گشت و قامت اقبالش را به خلعت طلا دوزی آرایش داد و کمر شمشیر طلا پر خاصره بخت او بسته ، روانه گردانید . بیت:

دست مدار از کمر مقبلان	سر مکش از خدمت صاحب دلان
خار که هم صحبتی گل کند	غالیه در دامن سنبل کند

فصل [بیست و پنجم]

در فرستادن [نواب] میرزا علی کارگیا امیرکیای گوکی و میرموسی و لشکری را
به جهت تسخیر قلعه طارم و عبدالباقی آمده لشکر را شکست دادن

از زمان سلطنت رستم بیك که دده بیك آمده ، تسخیر قلعه طارم کرده
و طارم در دست اترک قرار گرفته بود ، حضرت میرزا علی منتہز فرصت و
مترصد ساعات تسخیر اختر برج سماء سعادت بود .

بعد از انتقال دولت رستم بیك ، فرجه حصول این امنیت که دست
داد ، حمیت خسروانه و عزایم پادشاهانه ، به تسخیر قلعه طارم مصمم گشت و
کارگیا امیرکیای گوکی و کیا رکابزن و چو مادر ناصر کیا - خاناده و رستر
لاهبجان - با بعضی لشکر و از بیه پس هم بعضی لشکر به سرداری سلطان -
خان نام و از رستم دار لشکر ملک جهانگیر و لشکر ملک اشرف و لشکر
تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا ، روانه پای قلعه گردانید و لشکری به محاصره
قلعه مشغول گشت و مدت بیست روز اهالی قلعه در مضیق محاصره ماندند .
و به تصور اثر توپ ، اهل قلعه عنان نرم کرده ، به اختلاط و امتزاج سرداران
مایل بودند ، توپچی رومی که دعوی به تکمیل فن خود داشت ، به معدات آلات
و ادوات و استعمال دارو ، به قصد تخریب حصار قلعه سنگ انداخت . بواسطه
عدم مهارت ، ضرب سنگ به حصار قلعه مطلقاً موثر نمی گشت . اهالی قلعه
که ضروب متعدده کارگر ندیدند ، دلیری آغاز کرده ، دست به محاربه
نهادند . بیت :

کشیده عنان و گرفته مهار فرو بسته عهد و شکسته قرار

شدند . عبدالباقی و حسن آقا از آمدن لشکر به پای قلعه ، فهمیده ، نزد کوتوال
قلعه فرستاد که مقیم بوده ، مترصد باشید که اینک ما رسیدیم .

در این اثنا ، حضرت میرزا علی کتابتی قلمی فرمود . مضمون آنکه :

میرغیاث الدین و کیاهند ، بالشکر الموت و لمسر و طالغان ، از قزوین به ماهین آمده ، لشکر بیه پس و گوکه و کیا رکابزن را به پای قلعه داشته ، کیا- محمد کیا را با لشکر تنکابن به ماهین بیارند تا به اتفاق ، بر سر عبدالباقی بروند .

میرغیاث الدین ، بر حسب اشارت سلوک نمود . چون به ماهین آمدند ، میرغیاث الدین خبر یافت که مال و جهات مردم سلطانیه ، به فلان مقام جمع آورده ، مهیا است . ترک مدعای اصلی و کار کلی کرده ، به واسطه جزوی خبری به هوای نفس فریفته گشت . و به سروقت مال و جهات رفت و آن مقصود حاصل کرده ، به حوالی ماهین نزول نمود و از سر فراغت ، به قسمت مشغول شد . بر مقتضای « إذا جاء القضاء عمی البصر » کسی را که دیده خرد پوشیده گردد و تابع نفس و هوا شود ، هر آینه سایه خورشید کمال ، به زوال انجامد و کوکب اوج سعادت ، به نقطه حسیض و خواری کشد و علو قدر به سبب میل زخارف جزئی ، به پستی رسد و سربلندی به ارتکاب کسالت و فراغت ، رو به مذلت نهد . بیت :

نفس بد را در بدن کشتن نه کار هر کس است

پاره کردن مار در گهوار کار حیدر است

کار بد کردن شاید بهر بهبودی خویش

تیغ را بر خود زدن نتوان که در وی جوهر است

میرغیاث الدین که مغرور به مال و جهات گشت ، عبدالباقی و حسن آقا از غفلت ایشان آگاهی یافته ، بی تحاشی بر سرایشان آمدند .

میرغیاث الدین چون سهو و غفلت خود را دریافت ، غیر از فرار چاره ای نداشت . سراسیمه هزیمت اختیار کرد و سرداران و لشکری نیز بی اختیار زیر وزیر شدند و خاناده و رستر لاهجان و بعضی اعیان گرفتار آمدند و بعضی

کشته‌گشتند .

میرغیاث‌الدین و کیامحمدکیا و اکثر لشکری سالم به در رفتند . تیر تدبیر حضرت میرزاعلی که به کمان ناوک تقدیر مثال ترتیب فرموده بود، قضا رد آن کرد ، و روزگار به اقتضای طبیعت بی‌عاقبت خود، رواز وفا بر تافت.

بیت

به ذرّۀ فلکت می کشید همت من

ولی قضا به میان رهش رها کرده است

میرزاعلی که از ضعف تدبیر و قصه شکست اطلاع حاصل کرد، معتمدی را نزد سرداران فرستاد و آنها که در پای قلعه بودند ، نیز به دیلمان نزد خود طلبید و سردار بیه‌پس را خلعت داده ، روانه ساخت و دیگر سرداران به سایه عنایت میرزا علی آسوده شدند .

فصل [بیست و ششم]

دروفات ملک جهانگیر و کجکه طلبیدن ملک کاوس - فرزند ملک جهانگیر -

از میرزاعلی و کومک دادن و ملک در دست برادر خود ملک بیستون

به قتل آمدن

چون ادراک مهندس فلکی و اذهان معمار طبیعی عنصری از ابداع و اختراع اساس قصر موافقت و یکجتهی و مودت^۱ حضرت میرزاعلی که با موافقان سمت کمال یافته ، قاصر بود و از مشیت ازلی ، این شیمه روز بروز رایت رتبت افراخته و عمارت این قصر رفیع تر و پرداخته تر می گشت و علو شأن آن حضرت را در همه باب تنزلی نبود ، به سبب موافقت عهد و محبت و استحکام عقود مودت که حضرت میرزاعلی را در ایام حیات ملک جهانگیر با ملک کاوس سمت تأکید و رقم تأیید یافته بود ، بعد از وفات ملک جهانگیر

نیز سرموئی تفاوتی نکرده و شمه نقصانی متصور نگشته. بلکه بنای رحم و شفقت با ملک کاوس مستحکمر و اساس عطوفت و مودت زیادتر بود .

بیت

سری که سوده شود بر زمین خدمت تو

ز يك قبول تو تا حشر سرفراز بود

ملک کاوس که ولی عهد و عزیز داشته پدر و شریف ترین فرزندان [بود] و ملک جهانگیر ، رستم دار را بهوی ارزانی داشته بود، زیاده روی و سرکشی و بدعهدی ملک بیستون را که دریافت ، مستظهر به عنایات کامله حضرت - میرزا علی بوده، استمداد همم عالیه ، به کجکه دادن نمود. میرزا علی مدعای او را به حصول امانی و آمال و ائق ساخت و مضمون اشارتش که نه تغییر پذیر بود و نه در حیز تأخیر می افتاد ، به کجکه دادن شرف نفاذ یافت . امضای این عزم واجب دانست و لشکر تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا و لشکر گرجیان به سرداری کا کو حسام - سپه سالار گرجیان - و لشکر سختسر و برادر شاه - اسماعیل - شیخ حسن - به کجکه ملک کاوس مقرر ساخت. نسق چنان شده بود که چون لشکر به کجو برسد ، ملک اشرف خود همراه بیاید. لشکر که به نور خدمت ملک کاوس منور گشت، بر موجب اشارت میرزا علی، به طلب ملک شاه - غازی لواسانی فرستاده ، آوردند و به اتفاق لشکر ملک کاوس ، متوجه قلعه دارنا گشت .

ملک کاوس به تصور خود که از قبیل « تصویری است که عقلش نمی کند تصدیق » متیقن بود که چون مردم دارنا ، کوکبه لشکر و شوکت او را ملاحظه نمایند ، به حسن ارشاد انقیاد نموده ، از شارع اشارت ملک بیستون سرپیچیده ، خود را به مشارع زلال خدمت او سیراب خواهند ساخت. بدین امنیت لشکر به پای قلعه برده ، سه شب آنجا مکث نمودند که از دارنا کسی

به دیدن او نیامد .

بعد از آن بنیاد محاربه و مقابله نهادند . از جانبین خیلی لشکری کشته گشتند . و از جانب ملك كاوس ، پیشرو يك طرف لشکر که جنود گرجیان و ملك شاه غازی و ملك کبخسرو بودند ، آتش جنگ که در گرفت ، مردم کبخسرو تاب حماء مقابله نیاورده ، به سایه سلامت هزیمت ، پناه جستند .

چون گرمی آتش مردم بیستون تیزتر بود ، ملك کبخسرو را دریافته ، به کمند بند و سلسله تارقید گرفتار کردند و به آب حمله و سعی مردم کیا محمد کیا ، اطفاء نایره جنگ بیستون میسر نشد و اثری ظاهر نگشت . در این اثنا ملك بیستون از کیا محمد کیا معتمدی را طلب کرد و نزد کیا محمد کیا پیغام فرستاد که ما دو برادر به سبب ملك با همدیگر جنگ می کنیم . شما لشکر میرزا علی را پیش گرفته ، پس ترك بنشینید که من معتمدی را به خدمت نواب میرزا علی بفرستم ، تا هر کسی که مصلحت بیند ، به جهت قسمت ملك پدری تعیین فرماید و اگر میرزا علی مرا قابل حکومت نداند ، همراه شما به خدمت میرزا علی مستعد گردم ، تا هر چه رای عالی صلاح داند ، به تقدیم رساند .

کیا محمد کیا نیز سپه سالار ملك بیستون - زال شرمه - را نزد خود طلبیده ، جواب پیغام کرد که میرزا علی ما را بواسطه مقابله و جنگ فرستاده . ملك کبخسرو - برادر ملك شاه غازی - را نزد ما بفرست ، تا لشکر را پستر نشانده ، هر چه صلاح و صواب باشد ، چنان کرده شود .

ملك شاه غازی که از این گفت و گو مطلع گشت ، در قهر شد که برادر مرا بدست مخالفان داده ، بنیاد مصالحه نهاده اید ، از سر قهر دستگاه جنگ را گذاشته ، به در رفت .

مردم بیستون که از این صورت واقف گشتند ، دلیری آغاز کرده ،

به باران تیر و سیل شمشیر جنگ غالب آمدند . با وجود آنکه^۱ نهال بخت
 ملك كاوس ، در باغ جوانی و کامرانی، به حد کمال نرسیده و از نخل آرزو
 بر دولت نخورده و صبح امانی از مطلع مراد سر نزرده و آفتاب عیش و
 خوشدلی از مشرق خورمی^۲ روی ننموده، چرخ شعبده باز سفلہ نواز، بی رحمی
 آغاز کرد و روزگار ارقام سعادت و بخت او را قلم در کشید و به ناکامی
 به وسیله جنگ در کام نهنگ خونخوار برادر او - ملك بیستون - انداخت و
 در دست او درجه شهادت یافت . بیت :

چون چرخ سفلہ می دهد اندر نواله زهر

دست هوس به خوان نوالش نبرده به

دیگر لشکری بعضی مقید گشتند و بعضی را کشتند و کیا محمد کیا از منزل
 جنگ عنان گردانیده، در پی ملك شاه غازی رفت و به اتفاق متوجه لواسان شدند
 و از آنجا به کلاره رستاق و از آنجا به تنکابن سعادت خدمت سلطان هاشم را
 دریافت .

فصل [بیست و هفتم]

در فرستادن میرزا علی لشکر نوبت دوم به دارنا و آمدن میر عبدالکریم و آقارستم
 و میر کمال الدین - فرزند میر شمس الدین - به کومک لشکر میرزا علی به دارنا
 و بازگشتن لشکر مازندران و محمد کیا از دارنا از جانب میرزا علی
 به کجکه آقارستم به مازندران رفتن و شرح آن

خبر شکست لشکر که بپای قلعه دارنا رفته بود و قتل ملك كاوس و
 مراجعت نمودن کیا محمد کیا و به تنکابن رسیدن که به مسامع جلال حضرت
 میرزا علی رسید ، ساعتی به اندیشه دوران و گردش روزگار متأمل شد و از
 جهت قتل ملك كاوس ، انگشت تحیر به لب تأسف نهاد و از وصول این خبر،

خاطر شریف [او] متألم گشت و زبان حال به اداء این مقال ناطق شد که انحلالی که دنیا در طبیعت دارد و تفرقی که استجماع ذخایر و اجتماع جنود و عساکر را در عقب است و آفاتی که متطرق است ، نهایت ندارد . بیت :

گردش چرخ کهن را سروین پیدا نیست

تکیه بر جنبش او کار دل دانا نیست

بعد از فراغ این اندیشه ، مولانا احمد طیب را با سی تن زره و بعضی خلعت ، نزد سلطان هاشم فرستاده ، پیغام فرمود که با وجود تجاسری که ملک بیستون نموده که فی الحقیقه موجب تخاسر مآل اوست ، اگر در فکر تأدیت او نباشیم ، سبب ازدیاد ماده فتنه و فساد او خواهد بود . شما در یرق لشکر باشید که متعاقب از مازندران و از همه جا فکر لشکر خواهیم کرد .

چون ملا احمد طیب از تنکابن مراجعت نمود ، میرزا علی ، سید شریف را نزد آقا رستم فرستاد که ملک بیستون ، برادر خود را به قتل آورده و بدنفسی و بدفعی او اظهر من الشمس است و قبایح و فضایح او را نهایت نیست . دفع شر و فتنه او بر همگان ، خصوصاً بر همکاران واجب است . شرایط موافقت به تقدیم رسانیده ، خود متوجه دفع ملک بیستون گردد .

آقا رستم بعد از [ادای] وظایف اعتذار ، به سید شریف پیغام فرستاد که هر چه نواب حضرت اعلی فرموده ، به صواب مقرون و متضمن خیر و صلاح جمهور است و به انقیاد ، طاعت به جان داریم . اما این هنگام که شتاب شتا متجاوز الحد است ، لشکر بر سر مخالف بردن ، خلاف قواعد است . ان شاء الله چون بهار در آید ، از آن طرف که لشکر تنکابن معد گردد ، ایمائی فرمایند تا به جان و جان مرتکب این خدمت و مطیع امر و اشارت شده و به اقدام عبودیت شتافته ، ملک بیستون را ادب بلیغ داده شود .

موسم بهار که شد ، میرزا علی ، میر عضد - فرزند میر موسی - را

جهت لشکر، نزد سلطان هاشم و ملوک رستم دارفرستاد و ملک اشرف و ملک شاه - غازی لواسانی و از تنکابن کیامحمد کیا ، بالشکر و از مازندران بر موجب مقرر ، میر عبدالکریم و میر کمال الدین و آقارستم و لشکر هزاره جریب، در مقام وتاشان جمع آمدند و از آن منزل، میرعصد را به ملازمت میرزا علی عاید گردانیدند . و روزانه دیگر ، از آن منزل کوچ کرده ، به پای قلعه کهنه دوک که ویران شده بود ، منزل تازه گردانیدند .

آقارستم مصلحت دید که بر بنیان آن قلعه کهن، بنای قلعه نو باید نهاد که لشکری که در پیش باشد [از] عقب ایمن بود. سه روز به همین منزل توقف فرموده ، اتمام قلعه ای از چوب ، در عهده اهتمام لشکری فرمود و به سه روز در دست لشکری ، سمت استکمال یافت و به آذوقه و نگاه داشتن سپاهیان آماده ساخته ، استحکام قلعه نمود و از آن منزل به راه آمل رفته ، به حوالی قلعه دارنا فرود آمدند و روزانه دیگر ، بر سیل گشت ، آقارستم نزدیک دارنا رفت . ملک از قلعه به شیب آمده ، به جای مضیقی مراقبت می نمود و مترصد فرصت می بود . در این هنگام که آقارستم رسید ، به مقابله شروع نموده ، جنگ در پیوست و خیلی مردم از جانبین کشته گشتند. مردم آقارستم دو نفر، ملک بیستون را گرفته ، آوردند . آقا رستم هردو نفر را خلعت داد و نزد ملک بیستون ، بعضی سخنان که نتایج خیر آن ، طرفین را شامل بود پیغام داد . چون نزد ملک رفتند ، خلعت هردو را سوزانید و هردو را به قتل آورد. آقا رستم بالشکر در منزل جنگ هشت روز توقف نمودند و همه روزه در جنگ بودند .

در این محل خبری از مازندران رسید که حضرت سلطنت دستگاه ، میرزا بدیع الزمان را داعیه توجه به جانب مازندران است و در مقام سیر - گنبد نزول فرموده است . از وصول این خبر ، صورت قطع تعلق جنگ با

ملك بیستون خاطر نشان آقارستم شد و خاطر متعلق مازندران گشت و کتابتی به نواب حضرت میرزا علی فرستاد که این چنین قصه‌ای دست داده و مانع اتمام وظایف خدمتگاری و طاعت داری شده . توقع است که به نواب بدیع الزمان کتابتی قلمی فرمایند که مازندران متعلق ماست و کیامحمد کیا را به رسم وکالت به مازندران داشته شده ، امید که از یمن توجه نواب عالی و برکات آثار توقیع سامی ، عزیمت میرزا بدیع الزمان منفسخ گردد .

قاصد آقارستم که کتابت به نواب عالی رسانید ، آنچه رقم زده کلك رای آقارستم بود ، حضرت میرزا علی تغییر نداد و مطابق مضمون کتابت و مدعای آقارستم ، عرضه داشتی با لطف عبارت نوشتن فرموده ، مصحوب قاصدی ، به خدمت میرزا بدیع الزمان روانه ساخت .

آقا رستم موقوف جواب کتابت میرزا علی نبوده ، با لشکر از منزل حرب متوجه مازندران گشت . حضرت میرزا علی چون با حکام مازندران هم عهد بود ، اجابت مقصود و انجام مطلوب آقارستم نمودن و وظایف موافقت به تقدیم رسانیدن واجب می دانست ، کیامحمد کیا را بالشکر تنکابن نزد آقارستم به مازندران فرستاد تا مضمون عرضه داشت قولا و فعلا مطابق و موافق باشد .

میرزا بدیع الزمان که از مضمون عرضه داشت میرزا علی اطلاع حاصل کرد ، جواب نوشت که حسب المدعا از مازندران عنان عزم باز گردانیده ، متوجه استرabadیم . آقارستم ده پانزده روزی کیامحمد کیا را نگاه داشته ، خلعت و جایزه داد و روانه گردانید .

فصل [بیست و هشتم]

در باز آمدن محمدی میرزا از فیروزکوه و استمداد کجکه از میرزا علی نمودن و میرزا علی میرغیاث الدین را با پانصد سوار همراه او گردانیدن و هزیمت الوندیك و به قتل آمدن آیه سلطان و میرغیاث الدین حکم طارم و قزوین و احشام پاپلو و احشام میرحسنى از محمدی میرزا حاصل کرده عایدگشتن در سنه سبع و تسعين و ثمانمائه

از یمن خصایل پسندیده و اطوار حمیده میرزا علی و رسوم سپاس داری و شکر گذاری نعم الهی و عطایای سبحانی که نخل این شیمه مثمر مزید نعم و احسان کردگار است ، و مضمون « لئن شکرکم لأزیدنکم » مصداق^۱ معانی مذکوره است . و هر روز آثار لطایف الهی و انوار عواطف ایزدی بر احوال ملك و ملت و دین و دولت ظاهرتر بود و خاص و عام در گلستان احسان آن حضرت ، بلبل وار به صد زبان سرود ثنا و محمادت می گفتند و به الماس زبان گوهر دعای مزید دولت می سفتند و به اقتضای علو همت حضرت میرزا علی ، بعضی از ممالك عراق ، خصوصاً قزوین ، در تحت تصرف نواب عالی در آمده و کمال عطوفت میرزا علی که به خاندان میرموسی سمت بروز و شرف ظهور یافته بود ، داروغگی قزوین را نامزد استحقاق و استعداد میرغیاث الدین ساخته و محافظت آن ثغور و کفالت امور جمهور آن مدینه به رای رزین ایشان مفوض گردانید و به سبب مخالفت که فیما بین الوندیك و محمدی میرزا که از نبیره حسن یك بودند ظاهر شده بود ، محمدی میرزا به طرف فیروزکوه و الوندیك و آیه سلطان به جانب تبریز متوجه گشتند و محمدی میرزا را که قوت زیاده و لشکر آماده گشت ، از فیروزکوه به ولایت قزوین در آمد و از حضرت میرزا علی کجکه طلبید .

میرزا علی ، میرغیاث الدین را با پانصد سوار به کومک محمدی میرزا مقرر ساخت و میرغیاث الدین در ملازمت محمدی میرزا به حدود تبریز به مقابله الوند بیک قیام نمود و لشکری کسوت جنگ و مقابله پوشیدند و سلاح محاربه راست گردانیدند و اسباب مصاف مضاف و امور هیجا نظم و ترتیب دادند . چون توفیق الهی رفیق کوکبه صبح دولت و مساء سعادت و سلطنت محمدی میرزا بود و از ابر شمشیر هریک از مبارزان صفوف معرکه محمدی برق ظفر می افروخت و از گوه خنجر ایشان آفتاب نصرت می یافت ، به تأیید باری ، صبح فیروزی از مشرق سلطنت و اقبال محمدی میوزا دمید و جواهر خنجر دلاوران ، از خون آیه سلطان خضاب کردند و الوند فرار اختیار نمود . بیت :

فتح بر فرق پای تو زده فرق

فتنه در آب تیغ تو شده غرق

بعد از حصول نشاط این فتوح ، میرغیاث الدین که در شرف خدمت محمدی به تبریز رفت ، در وقت نوبت ، نقاره و گلبانگ به نام حضرت میرزا علی داد و به نواب محمدی میرزا عرضه نمود که خدمتی که نه در خور پایه ملازمان حضرت باشد به تقدیم پیوسته و امید نویی می دهد و فلك مژده می فرستد که یوماً فیوماً ماه فیروزی ، از افق سماء سلطنت زایدالنور و افزاینده بهجت و سرور است . بیت :

در این ایام اگر دولت نیابم

به امید کدام ایام باشم

توقع است که حکم قلعه و طارم و انعام قزوین و احشام پاپلو و احشام میرحسنی شفقت فرمایند که طغرای جهان آرا را تحفه حضرت میرزا علی سازیم . عرضه داشت ، مرغوب خاطر اشرف محمدی میرزا افتاد و دیده

امید میرغیاث‌الدین را از مشاهده جمال مقصود پرنور و روشن و محظوظ ساخت و بر موجب مدعا ، احکام عالیه شفقت فرمود و مقضی‌المرام روانه گردانید .

میرغیاث‌الدین عنان سعادت به سمت طارم انعطاف فرموده ، قلعه طارم را از دست اترک مستخلص گردانید و احوال به عرض حضرت میرزا علی رسانید و بر حسب صلاح و رخصت میرزا علی متوجه قزوین گشت و خطه قزوین از شرف قدوم میرغیاث‌الدین زینت یافت .

فصل [بیست و نهم]

در آمدن سلطان مراد فرزند یعقوب بیك به قزوین و میرغیاث‌الدین به لمر آمدن و سلطان مراد ، داروغه به قزوین نصب فرمودن

چون رتبه سلطنت و حکومت سلطان مراد مزیت یافت و استقلال زیاده گشت ، عنان رکاب بر سمت خطه عراق انعطاف فرمود و عزیمت قزوین تصمیم خاطر انور شد .

میرغیاث‌الدین که داروغه قزوین بود ، وظایف استقبال و تکریم و تعظیم در مقام عبودیت به تقدیم رسانید و شرایط خدمات و لوازم طاعات ، در هر باب خصوصاً در باب پیشکشی به جای آورد . بعد از ضیافت سه شب و آداب این ادب ، سلطان مراد عزیمت آذربایجان کرد .

میرغیاث‌الدین با وجود خدمات ، منتظر ورود عنایات و انعامات پادشاهی بود . اما جواسیس که مستخبر اندیشه سلطان مراد بودند ، به میرغیاث‌الدین رسانیدند . مصراع : فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است . امرای سلطان مراد در فکر قیدتواند . میرغیاث‌الدین که مطلع احوال گشت ، شب فرصت فرار را روز سعادت خود دانسته ، عیال را کوچانید و به لمر فرستاد و خود نیز به حوالی لمر نزول نمود و روز [ی] که محل کوچ

سلطان مراد بود ، داروغه به قزوین نصب فرمود و رکاب همایون به جانب ری روانه شد .

میرزا علی که کیفیت احوال دریافت ، با میر ملک مطارحهٔ این معنی نمود که به ظنون صادقانه یا کاذبه ، در امور مملکت علت به طبیعت گذاشتن و عنان نرم گردانیدن ، محالف راه عقل و رای صواب و مباین طریق جهان - داری است . اولی آن است که لشکر آماده گردانیده ، به وظایف تدبیر صایب متیقظ بوده ، لشکر به حدود ولایت قزوین ببرند و تأخیر ننمایند .

حضرت میر که بدین معنی مرخص گشت ، لشکر آماده گردانیده به - قوسطین و پلار^۱ نزول فرمود وایلچی به جانب سلطان مراد روانه ساخت و با سلطان مراد در گفت و شنید بوده ، موقوف جواب نشد و داروغهٔ سلطان مراد را از قزوین به در کرد و قزوین را مستقر سریر سعادت گردانید و خود به قزوین تشریف فرمود و امرای بزرگ مثل اشرف بیگ و قرا مراد و خلیل بیگ و متعلقان ، سعادت ملازمت حضرت میر را دریافته ، نوکری میرزا علی اختیار کردند . و حضرت میر به قزوین تشریف داشته ، به ارسال رسل و وسایل قواعد مصالحه با سلطان مراد مستحکم ساخت و بعد از دارائی و ضبط و نسق قزوین ، میرغیاث الدین را قائم مقام خود گردانیده ، به خدمت میرزا علی مراجعت به خیر فرموده ، مستفیض گشت .

فصل [سی ام]

در بیان کیفیت حسب و نسب شاه اسماعیل و شرح تشریف آوردن به گیلان
 و حضرت میرزا علی در حمایت و رعایت ایشان سعی بلیغ نمودن و آداب
 محافظت به تقدیم رسانیدن و بعد از هشت سال شاه اسماعیل از میرزا علی
 رخصت طلبیده متوجه اردوایل شدن و از آنجا بنیاد خروج نهاده
 اعلام سلطنت به خطه شیروان نصب فرموده شیروان شاه را به قتل
 آوردن و شیخ شاه فرزند شیروان شاه به خدمت میرزا علی
 آمدن در تاریخ سنه ست و تسعمایه

حضرت شیخ حیدر که خلف دودمان حضرت قطب الاقطابی ولی الاحسانی
 سید تقی شیخ صفی علیه الرحمة من رب الغفار که از سادات عالی مقدار و
 اولیای کبار و اکابر بزرگوار نامدار بود و اشعه خورشید ولایات و کرامات، در
 اطراف عالم و ولایات تابنده و درخشنده و ظاهر و باهر گشته و مریدان و معتقدان،
 از حدود نهایت متجاوز و ادراک از کنه اعتقادات ایشان عاجز، همچنانچه
 بدر سلطنت معنوی در سماء ولایت حضرت شیخ صفی لامع بود، ضمن ضمیرش
 که مخزن اسرار و لفظ گهربارش در بستان سرای توحید دستان سرای تحمید
 و تمجید بود، در زمان حال نیز احوال استقبال سلطنت صوری به نور کشف
 معلوم کرده و به محرمان خاص صاحب راز، به زبان مقال خبری داده و
 ایمانی بدان معنی فرموده اند، چون مکاشفات و اطوار ولایت آن حضرت،
 بر عموم انام ایام، خصوصاً به مریدان و معتقدان محقق بود، قطرات این
 کلام، به صدف گوش فرزندان و مخصوصان، لؤلؤی شاهوار گشت و همت
 عالی و عقیدت صافی حضرت شیخ حیدر، غواص وار به بحر فکر در جست
 و جوی فرصت استخلاص گوهر این صدف بود. با وجود آنکه آن در گرامی
 از خزینه وجود ایشان مستخرج بود، شعف طلب، حضرت شیخ حیدر را به

وادی غلط انداخت و به غلبه معتقد و مرید و جند و عبید مغرور و فریفته شده، روی ارادت به بازار مملکت گیری آورد و به ارتکاب رتبه عالی حکومت منطقه جد و جهد بر میان بست و به میامن همت بلند، بنیاد خروج نهاد. چون شیروان شاه از شرف مصاهرت یعقوب بیك سربلند بود، اگرچه شیخ حیدر هم به فر مصاهرت حسن بیك مخصوص بود، اما یعقوب بیك که از خیال حکومت شیخ حیدر مطلع گشت، تقویت جانب شیروان شاه راجح شمرد و لشکر به سرداری سلیمان بیك بر سر حضرت شیخ حیدر فرستاد و او را به قتل آورد و اولاد صغار و کبار او را به قلعه النجق فرستاد.

بعد از فوت یعقوب بیك، سلطنت که به رستم بیك منتقل گشت، اولاد شیخ حیدر را از بند خلاص گردانید و ایشان به طرف شیراز رفتند و اولاد شیخ حیدر که از بطن دختر حسن بیك بودند، مهتر، سلطان خواجه علی و از او خوردرتر، سلطان براهیم و از [او] فروتر که به معنی از همه بزرگتر و نور خاندان ولایت و سروری از چهره مبارکش لایح و احیاء رسوم ملت مرتضوی، بر جبهه سعادتش واضح، حضرت شاه اسماعیل بود. ایشان را با کوچ به اردوی رستم بیك اتفاق افتاد.

مکاشفات این دودمان ولایت بدین مرتبه بود که داعیه حکومت و خروج که حضرت سلطان حیدر در ضمیر داشت، در وقت محاربه با سلیمان بیك، منصب این رتبه بلند به حضرت سلطان خواجه علی مفوض ساخت و سلطان خواجه علی در حین مقابله آیه سلطان و دریافت درجه شهادت، به حضرت سلطان شاه اسماعیل محول گردانید و سلسله به سلسله این مدعا منقطع نبود. چون نشأه بزرگی و نور مهتری، در صورت و سیرت ایشان ظاهر بود، رستم بیك که تفرس این قابلیت و این نشأه نمود، قصد سرایشان کرد.

سلطان خواجه علی از قصد ایشان واقف، شب شبگیر را دستگیر روز

سعادت خود تصور کرده ، فرار جست . رستم بيك از اين حرکت آگاهی یافت و آيه سلطان را در عقب ايشان فرستاد و آنچه در ظلمت ضمير ايشان بالقوه بود ، به روشنی روز به فعل آورد و سلطان خواهه علی را به درجه شهادت رسانید .

سلطان شاه اسماعيل و ديگر برادران ، دواعی حرکت و رحلت بر سکون راجع دیدند و فرار به اضطراب اختيار کردند و از راه طوالش و حدود گسکر ، به آوازه دين داری و بزرگی و رحيم دلی و مردمی حضرت ميرزا علی مستظهر بوده ، سایه مكرمت ايشان را نشيمن قرار و منزلگه استراحت دانستند و توجه به جانب ميرزا علی نمودند و به دلايل « من صَحَّحَ الْعَزِيْمَةَ سَاعَدَهُ التَّوْفِيقُ » مرحمت ميرزا علی سایه گستر گشت و مباشر رعايت و حمايت ايشان شد و از شکوه حضور حضرت شاه ، مواد عطوفت زياده گسردانيد و مقدم شريفش را به غايت تعظيم و اجلال تلقی فرمود و گردد و غبار وحشت که بر رخسار ايشان نشسته و آتش خوف که در دل ايشان افروخته بودند ، به زلال مهر عطوفت فرو نشاند و به انواع مرحمت و مكرمت متسلی ساخت و بعد از چند وقت ، لوح صافی ايشان را به نقوش تعليم علم و آداب فرض و سنت که شيمه ذاتی آن دودمان بود ، زينت داد و به وظايف سنت حسنه ، حقوق پدري مرعی داشت . و مدت هشت سال که حد توقف ايشان است ، مخصوص انواع رعايت ساخت .

با وجود آنکه به کرات رستم بيك به قهر و لطف ، حضرت شاه را از ميرزا علی طلبیده و از اين جهت بسی الكه های پشت کوه را خرابیها نموده ، اما چون افعال ميرزا علی جمله ممدوح بود ، خسارت و مضرت را محض منفعت دانسته ، به رد و رجوع ملتفت نشد . و اين صورت اصلاً پيرامون خاطر انور نگشت .

و در زمان اقامت حضرت شاهی به گیلان ، مریدان و معتقدان ، علی تباعدالدیار و تدانیها ، خصوصاً مردم طبقات روم ، به طواف حریم حرم کعبه مثال نواب شاهی، بیهوش و سراسیمه و به اسم سامی ذاکر، با نذور به قدم صدق می‌شتافتند و از نجب رجال و فحول ابطال ، عرصه منزل رفیعہ تضایق می‌یافت . و از این جهت آن جماعت را سه روز نگاه داشته، شیلان میدادند و روانه میگردانیدند .

چون استعدادات فایضه دینیہ و دنیویہ مخصوص موهبت الهی است و نیز ارادت حق بدان پرتو انداخته که آثار سلطنت [و] شاهی بر عالم منتشر گردد . نسیم لطف سبحانی ، از مهب عنایت وزید و بر صبح سعادت شاهی دمید . نواب عالی که تشمیم این رایحه نمودند و استقبال سعادت دریافتند و از میرزا علی استدعای خوشدلی و استمداد هم به معنی حب الوطن نمودند، بعد از نیل این مقصود و یافت این مطلوب. مصراع: به طالعی که قضاو بود به فتح بشیر ، رکاب فلك قدر به جانب اردویل متوجه گشت .

میرزا علی را که میل کلی به نظم امور سلطنت و مملکت حضرت شاه بود ، از جانب خود مولانا سید امیر را که از نتایج سید براهیم کیای مفتی بود و به کرامت فضل ممتاز، به جهت ربط معاهده با میرزا محمد آسترایی، در خدمت حضرت شاه روانه گردانید .

حکام بیه پس که با الوندیک سلسله [دوستی] داشتند ، به طرف باغ حسام الدین که یلی طارم است ، سر راه گرفته ، مزاحم شده ، ایقاپ فتنه کردند .

میرزا علی از این معنی بسیار مکدر گشت و انتقام این کدورت در دل جا داد .

عون الهی که رفیق طریق شاه بود، از اندیشه حکام بیه پس باک نداشته.

به بازوی مجاهدان دولت و دلاوران سعادت آئین ، از آن منزل به سلامت گذشتند و این کدورت در دل مبارك ميرزا علی ماند .

چون ركاب سعادت به آستارا نزول فرمود ، سلسله عهد با ميرزا محمد انعقاد يافت و از آنجا ركاب عالی به صوب اردو يل روان شد و بعد از چند مدت عنان مسارعت بگشود و بر سمت شيروان تافت و جنود مطيعه ، بيت :

چون ذره اند لشكر منصور بسي عدد

ليكن چو آفتاب به حجت جهان ستان

جمله چو نار همدل و چون باد هم نشين

هريك چو سرو هم سرو چون بيد هم زبان

اعلام دولت افراخته ، در خدمت روان گشتند . همای سعادت كه به شيروان سايه انداخت ، چون مقدمه فتوحات بود ، در افتتاح وصول ، سواد آن خطه مخيم دولت و محل سرا پرده جلالت شد و به مقدمه شروع محاربه ، شيروان شاه به قتل آمد و قتل عام در آن ديار به ظهور رسانيدند و نهب و غارتی كه مقدور بود تقصير نكردند .

شيخ شاه - فرزند شيروان شاه - چون از همه باب راه نجات مسدود ديد ، در ظل سعادت ميرزا علی آسودگی ملاحظه كرد و از راه دريا با كوچ ، به - خدمت ميرزا علی مشرف شد و دو سال در خدمت حضرت ميرزا علی شريف فرمودند .

شيخ شاه كه كمال يك جهتي و موافقت نواب شاهی با ميرزا علی و ترددات رسل در يافت و قوت و اهمه به استعمال تخيل ظنون كاذب استرداد و استعواد ، عزيمت شيروان نمود و متوجه شيروان شد و ميرزا علی كه از اين تخيل منزّه بود منعی نكرد .

فصل [سی و یکم]

در بیان کیفیت رسوخ بنیان خصومت و سبب ایقاپا فتنه و ظهور ماده عداوت
و مخالفت فیما بین میرزا علی و امیره اسحق به وساطت افروختن
آتش افتان و افساد سپهسالار عباس و شرح آن

چون آینه خاطر حضرت میرزا علی ، از صیاقل تجربیات عالم ، چنان
جلا یافته بود که حرکت ارادی محبت و قصری مودت و رنگ مخالفت در
صورت محبت کلاً و جزءاً ، از اشکال متضاده و صور متحابه منتقش و محسوس
و مرئی می شد و ذره ای در پرده استتار و نقاب حجاب نمی ماند . چه بر حکام
و ولات و صفار و کبار دارالمرز ، رتبه رعایت و مرتبه عطوفت میرزا علی
به نسبت امیره اسحق ، از سن صغر تا مرتبه کبر ، شامل حال و کافل احوال
بودن وضوح تمام دارد و نام [این] مکر می وصیت این مردمی همه جا
رسیده و الحان و فور یک جهتی ، همه گوشها شنیده . هر چند السنه بیان ، از
شرح عنایات و تواتر رعایات قاصر است ، اما بر مصداق « أَقْدَعُوا هَذِهِ
النَّفُوسَ فَإِنَّهَا طَلَقَتْ وَحَادِثُوهَا فَإِنَّهَا سَرِيعَةٌ الدُّمُورُ » یعنی نگهدارید
نفوس [را] تحقیقاً نفوس مطلقه است به تکرار تازه گردانید که سخن از خاطر
جهنده وزود کهنه شود . سخن تازه باید ساختن تا نتیجه اطلاع افعال خیر و
شر همه طایفه خصوصاً سلاطین ، چهره گشای ملک و ملت و آینه دار طلعت
دین و دولت باشد .

چون تقریب سخن به اظهار عنایات و عطوفات میرزا علی به نسبت
امیره اسحق بود ، بدان شروع پیوست .

از جمله عنایات حضرت میرزا علی ، در حق امیره اسحق آنکه : در اوقات
استیلای امیره انوز - فرزند امیره رستم - و فتح کوچسفهان در دست نواب

میرزا علی ، با وجود آنکه امیره اسحق با امیره انوز موافق و با میرزا علی مخالف بود و امیره اسحق ، به مجرد حکومت رشت قانع بود ، آن را هم وارثان مانع تمام بودند و از ضبط الکای بیه پس دست او کوتاه . میرزا علی طریقه عطوفت پیش گرفت و به انواع امداد و مرافقت و جنود و لشکر و جیش و عسکر ، تمامت بیه پس و گسکر را در تحت فرمان و انقیاد امیره در آورده ، مطیع ساخت . و از فر عنایت میرزا علی ، عروج به معارج شهر یاری و علو کامگاری نمود .

و در وقتی که حکومت جیجان و رحمت آباد و کوهدم و کوه کونه ، در دست میرزا علی قرار گرفت ، کوهدم و نقله بر که بهتر و به فایده تر بود ، جهت کمال یک جهتی و عطوفت ، به امیره اسحق عطیه فرمود و امیره بی دغدغه و بی ملاحظه مشقتی و کلفتی ، از فواید آن ولایات محظوظ و برخوردار گشت .

و تأیید سلسله محبت و تشیید عقود عهد را همشیره حضرت عالی که از والدۀ سلطان عباس بود ، در حبالۀ زوجیت امیره در آورد ، تابنای قصر مودت و موافقت و دوستی مشید ماند و السنۀ بدگویان و ندمای خدمت ، در انجمن و خلوت ، به نمامی و آرایش کدورت قاصر باشد و تواتر مکررات و وسیله قرابت ، سد مکروهات بود . بر مؤدای « اَلْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لِّعَنِ اللَّهِ عَلٰی مَنْ اَيَّقَطَهَا » عباس که سپه سالار امیره اسحق بود و بدعهدی و فتنه انگیزی ، در نهاد او مرکوز و از صغرسن بفضایح ، مشارالیه و به حرکات شنیعه و بد فعلی خو گرفته و نفس مذموم او بدان صفات ملکه یافته و آب مروت و حیا ، از رخ او رفته . بیت :

هر که حیا از رخ او گشته محو

هست به او ظن و فاعین سهو

جهت اثبات قدر و منزلت خویشتن ، در واقعات و کلیات و جزویات امور، ایقاز فتنه را به صورت صلاح و صواب به امیره می نمود و برای ساحت و سلامتی نفس ، خود را هدف تیر ملامت و سرزنش سلاطین و همکاران روزگار ساختن ، خاطر نشان امیره می کرد و حال آنکه^۱ ترتیب مقدمات و انتقالات فاسده ذهنیه او مستلزم بنسای فتنه و مستوجب صلاح احوال او بود ، نه صلاح دوات امیره و ملک و ملت . و از آن حیثیت که به کرامت مشاورت و مخاطبت امیره اختصاص یافته و به خدیعت کلمات که حکم اضغاث و احلام داشت ، معتمد علیه امیره گشته ، سرأ و چهارأ به قوت شوکت جنود و کثرت رعایا و رعیت و به اعتماد مبارزی برادران مثل : سالار و رکابزن و حاجی هند که هر يك سپه سالار الکهای بودند، امیره را فریفته می کرد و عمارت جلیله محبت و يك جهتی طرفین میرزا علی و امیره که به کمال مودت و دوستی زیب و زینت یافته ، در همه باب به تیشه اختلاف آراء فاسده رخنه می کرد و از برکت برامکه^۲، در قصر محبت ، قصور تمام ظاهر شد .

هر چند خباثت اطوار عباس بی نهایت است ، اما کلیات تخالفی که از شامت عباس ظهور یافت ، بیان آن واجب نمود :

اول آنکه^۳ بی مشورت میرزا علی ، امیره اسحق را با الو نندیک که قصه سلطنت و حسب او قبل از این مذکور گشت ، عهد و پیوند در میان آورد .

ثانیاً در وقتی که سلطان شاه اسماعیل ، از خدمت میرزا علی متوجه اردوایل بود ، به طرف باغ حسام الدین ، سر راه گرفت و قصد شاه کرد .
ثالثاً در هنگام توجه لشکر بیه پس و بیه پیش به مازندران ، تسخیر

۱- در اصل، آنك. ۲- اشاره به مثل مشهور «هذانم بركة البرامكه»

است. ۳- در اصل: آنك .

قلعه پرستك كه نزديك به فتح ديد ، بي مشورت حضرات امراى عظام و سرداران كرام بامير شمس الدين در ساخته ، طبل شعبده صلح در پرده نفاق زد و از آن جهت قصور عظيمى در سركار تسخير قلعه و مازندران واقع شد.

رابعاً عباس [به] تحقيق مى دانست كه چند نوبت ميرزا على قصد قلعه طارم كرده و لشكر كشيده و قلعه به پهلوى جيجان و على آباد كه در تحت تصرف نواب ميرزا على است واقع ، با وجود علم بدین معانى ، بي مشورت ميرزا على ، به حيله گشت رحمت آباد ، از حضرت ميرزا على رخصت طلبيد و عزيمت تسخير قلعه طارم كرد .

خامساً در عدم رعايت حرمت حريم اميره اسحق كه ممدار ناموس و حميت ميرزا على بدان بود ، به مرتبه اى رسانيد كه گرد كدورت همشيرۀ صالحه ميرزا على به فلك مى رسيد و اثر دود غصه ، از مردم ديده مى فهميدند . بيت :
كشيده رشته گوه ر ز ديده مژه چون رشته در گوه ر كشيده
و حر كات و سكنات نا پسنديده عباس ، اگر شروع رود ، به تطويل مى انجامد .

حضرت ميرزا على بيت :

در مهر چو آفتاب ظاهر در كينه چو روزگار قاهر
به اصابت راي و رويت بر جلى و خفى و دقايق و غوامض مخالفت اميره ، به مرافقت و دلالت عباس كه وقوف يافت و مورد صفا و مشرب وفاق روى به نفاق آورده ديد ، حالات مذكوره و شكايات عباس ، به ملازم معتمد خود تفهيم فرمود كه با وجود اين همه مخالفت كه از شرور عباس برخاسته ، اگر رفع عباس نمايند ، اضعاف دوستى ، به نظر تحقيق ملاحظه خواهند فرمود والا آتش غصه شرارت عباس ، به زلال عذر منطفى نيست . نزد اميره اسحق

فرستاد . امیره در جواب آن اعتذاری پیغام داد و شعله خشم میرزا علی ، بدان قدر تسکین نیافت و خاطر شریف متسلی نشد .

این حرکات با امارات و علامات که جمع گشته دید ، مساهله خارج مصلحت دانست و در مرض متمکن عباس ، علاج بجز هدم بنیان ، چیزی به خاطر شریف نقش نیست و غبار مخالفت و آتش فتنه برخاسته و افروخته گشت و ماده اعتدال محبت به اعتلال عداوت مستحیل شد .

فصل [سی و دوم]

در جمع آوردن لشکر به جهت تسخیر بیه پس و فرستادن میرزا علی میرموسی را به مازندران و تشریف آوردن میر عبدالکریم و آقامحمد فرزند آقارستم باشش هزارمرد به خدمت میرزا علی و آمدن رکابزن برادر عباس به لشتن شاه و به قتل آوردن میرحسین میرعصدا در تاریخ سنه سبع و تسعمائه

چون صورت اعتذار امیره اسحق ، در باب رفع عباس ، به آینه خرد حضرت میرزا علی ناملایم و قبیح نمود ، شمع ضمیر خدایگان جهان ، آفتاب چرخ جناب ، از شروق خورشید رای منیر و پرتو نور تدبیر ، به جمع آوردن لشکر افروخته گشت و طایرهای همت جناح این عزیمت ، به خامه و نامه پرگشود و به حدود فیروزکوه و قزوین و طارم طیران نمود و حکام و داروغگان آن ولایات را که برداشته و تربیت یافته آن حضرت بودند ، از سایه این خبر ، مخصوص ساخت و جهت استغلاب و استخراج لشکر مازندران ، میرموسی - برادرزاده میر عبدالملک - رانزد میر عبدالکریم و فرزند میرشمس - الدین میر کمال الدین و آقارستم که [صاحب] اختیار تمام مازندران بود فرستاد بدعهدی امیره و فضولی عباس [را] پیغام داد و به شرف موافقت و مراقت و امداد لشکر و عسکر [در] رفع این محظور^۱ و ازاله این مکروه مستمد شد و همچنین

رسولانی را نزد میرسین کیا به فیروز کوه و نزد ملوک و حکام رستم‌دار روانه گردانید و میرغیاث‌الدین که داروغه قزوین بود و امرای اترک مثل اشرف بیگ و قرا مراد و امرای بارانی لقب را که مرسوم خوار میرزاعلی بودند ، خبر داد که لشکر جمع آورده ، در روز معین به کوجسفهان ، به امرای عظام و حکام کرام ملحق گردند . و سپه سالاران کوه و گیلان را هم خبر لشکر فرمود .

میرموسی که شرف صحبت سلاطین مازندران دریافت ، چون ایشان مرارت شربت مخالفت و قهر میرزاعلی [را] چشیده بودند ، مقدمات اوامر و اشارات میرزاعلی را که به عبیر لطف عبارت پرورده دریافتند ، مطلع آفتاب دولت خود دانسته ، قبول آن را محض موهبت الهی و چون روشنی صبح صادق مشاهده فرمودند و از مضمون شریفش ، راه به حیات روان اطاعت و انقیاد بردند .

چون آوازه لشکر کشی میرزاعلی انتشار یافت ، در جمیع خواطر اتباع و اشباع سرایت کرد و رای عالم آرا را اقتضا چنان شد که چون لشتنشاه از ثغور دارالاسلام است ، محافظت آن حدود به واجبی باید نمود ، تا از تعرضات مخالفان مصون باشد و با وجود خبر جمع آوردن لشکر ، اصداد ، پیشدستی و حرکتی که منتج مضرت باشد ، به ظهور نرسانند .

بر موجب صلاح کار گیا هادی کیا - حاکم الموت - با لشکر و بعضی جنود لمر ، به اتفاق بوسعید میر که سپه سالار کوجسفهان و کیا کالجار که صاحب اختیار دیوان و معتمد و مخلص حضرت سلطان حسن بود ، جهت محافظت آن حدود مقرر فرمودند . و کار گیا هادی کیا ، به تولاوه رودنه ، شرایط تیقظ مرعی داشت . و بوسعید میر و کیا کالجار ، بپایتخت لشتنشاه معسکر نمودند .

قضا را فرزند کالجار در همین محل به جوار [رحمت] حق پیوست و کالجار از این غصه مستغرق بحراندوه و ملال بود و ایشان تا غایت نیز تحصیل مقدمات جنگ نکرده و حرکات خارجه مخالفان و اطوار مخالفت ندیده و تصور جرأت و تقدیم فضولی مردم بیه پس، پیرامون خاطر ایشان نمی گشت، از این جهت استیفاء ابواب محافظت حدود و تیقظ کما وجب، نامرعی ماند. بیت:

از حال خصم خفته نباشی به هیچ حال

زیرا چراغ دزد بسود خواب پاسبان

برمخالفان بیه پس خصوصاً عباس و برادران که ایشان ماده عجب و فتنه و احتیال بودند، حرکت رایات جنود همایون و لشکر ظفر مشحون که روشن گشت و نقاب شك و حجاب ظن، از نظر برخاست و از قلت لشکر و غفلت معسکر نمودن بوسعید میرو کالجار اطلاع حاصل کردند، تقدیم دستبرد را مقدمه فتح خود دانسته، فرصت غنیمت شمردند.

رکابزن - برادر عباس - با بعضی لشکر منتخب، از راه کوچسفهان که در دست مردانگی کاوس سالار - خلاهر ورستر کوچسفهان - مضبوط و محفوظ فهمیدند، انحراف جسته، به راه دافجا و کلاجا، به خشکه بچار رفته، از آنجا متوجه لشتنشاه شدند. سموم هموم این خبر که به بوسعید میر رسید، بیت:

جستم چنان زجای که جانم خبر نداشت

کان دم به پای می روم از عشق یا به سر

بوسعید میرو کالجار و میرحسین میرعضد که وزیر حضرت سلطان حسن بود، وقت را مضیق دیدند و جمع آوردن لشکر اطراف را فرصت از دست رفته دانستند.

از سراضطرار بالضروره، ملازمان خاص را حاضر گردانیده، جنگ
۱. معد گشتند. با وجود کثرت لشکر مخالفان و قلت جنود ایشان، قوت
مقاومت نمی‌دیدند، اما حمیت شجاعت و سرداری و بزرگی، مانع ماده
جبن و فرار گشت. لشکر بیه‌پس که نزدیک گوراب رسید، به مقابله و محاربه
شروع پیوست و شرط مجاهده، به قواعد محاربه به تقدیم رسانیدند. چون
شوکت بیه‌پسian اقوی بود، غالب آمدند و شکست بر بوسعید میرو کالجار
افتاد و میرحسین میرعضد به درجه شهادت رسید و اکثر مردم بوسعید میر زخم
خورده، از آن معرکه بیرون آمدند. حتی بوسعید میرو کالجار هم زخم تیر
داشتند و هریک به یک طرف به‌در رفتند. بیت:

از سستی تدبیر به اندک مدت

از دست رود ملک و بر افتد ملت

مخالفان، نهب و غارت که ممکن بود، در لشتنشاه به‌جای آورده،
ساعتی به لشتنشاه مکث نموده، از راه ایمل‌کنده^۱، به بیه‌پس مراجعت کردند.
و بوسعید میرو کالجار همنشین هم و ندیم ندم شدند.

اتفاقاً حضرت میرزا علی در همان روز، از رانکوه متوجه لاهجان
بود. مقارن وصول رکاب همایون به کنار سطل چهار راهان، این خبر به
مسامع جلال رسید.

از ورود این خبر ملالت‌آور، در حدیقه آمال، غنچه حزن و ملال
شکفته شد. از آنجا پای سعادت به رکاب استعجال آورد و به لاهجان شرف
نزول ارزانی فرمود و در زمان حال جهت تذکره حرکات عجوبه ماضیه
مخالفان، به احضار امرا امر کرد و مجلس خلوت اختیار نمود و راه مشورت
پیش‌گرفت و هجوم حزن و کلال ظاهر گردانید که در مقدمه حرکت لشکر

۱ - امروز « ایمل‌کنده » بفتح الف گویند.

به مجرد نهضت جنود قلیله جهت محافظت حدود، دلایل شکست وعلامات هزیمت که روی نموده ، عدم حصول مقصود کلی و فقد مطلوب حقیقی ظاهر گشته است .

حضرت میر که سحبان وقت بود ، زبان فصاحت برگشود که هرچند غواص آسا در دریای مآثر سلاطین سیاحت نمودن، عین بی ادبی است، اما عزیمت خدایگانی ، همیشه به تأیید الهی مؤید است و فتح مبین از نتایج مقدمات رای و رویت مبارک مصمم است و فلک مژده می فرستد که در سایه این دولت، خورشید فیروزی، از افق اقبال و بهروزی روی نماید و عروس مراد از تنق آمال بیرون آید. عن قریب که لشکر جمع شود، به نوعی اعادی دولت مستأصل و مقهور شوند که حیرت عقول باشد . بعد از اتمام این کلام، صلاح وقت به تأکید و قدغن جمع آوردن لشکر دانستند و نزد میر موسی دو کلمه شرف نفاذ یافت که مجال عذر ، تأخیر یافته و نطق اهمال و امهال تضایق پذیرفته ، اگر حکام مازندران را داعیه توجه باشد ، به هرچه زودتر متوجه گردند .

بعد از وصول این نامه ، میر عبدالکریم و آقامحمد با شش هزار مرد منتخب، از روی ارادت، قدم طاعت به خدمت میرزا علی نهادند. صورت بك جهتی و متابعت و مطاوعت و مروت حکام مازندران ، ثبت دفتر حافظة میرزا علی گشت و اطوار پسندیده ایشان ، صدر تاریخ شد و فراخور مراتب و سزاوار مکارم ، لوازم تعظیم و اکرام و فراخور مآثر و مفاخر ، اساس ضیافت به رفیعتر منزلتی و شریفتر درجتی تقدیم یافت و تمامی ملوک رستمدار از صغار و کبار ، با لشکر به لاهجان ، شرف خدمت میرزا علی دریافتند ، و از فیروز کوه پانصد سوار و تمامی لشکر پشتکوه هم رسیدند و جمعیت تمامت لشکر به لاهجان شد .

ودر همین محل، امیره اسحق فرزندان امیره رستم را آورده، حکومت کوهدم نامزد ایشان کرد. قضا را فرزند امیره سیاوش گسگری هم در این محل، به خدمت میرزا علی سرافراز شد.

فصل [سی و سوم]

در فرستادن حضرت میرزا علی سلطان حسن و سلطان هاشم و سلطان عباس و حکام مازندران و ملوک رستم دار را جهت تسخیر بیه پس و رفتن ایشان به دافجا و هزیمت یافتن به تاریخ سنه سبع و تسعمایه چون شیوه تمویه و تلبیس بیه پسیان به وقوف همایون پیوست و حال مکیدت و خدیعت و جرأت رکابزن و قتل میرحسین میرعسد، به وضوع و ظهور انجامید و از این صورت رأی جهان آرای، بر فرض جهاد بیه پسیان قرار گرفت و عزم جهانگشای، بر کفایت مهمات و استخلاص ممالک بیه پس تصمیم پذیرفت و تمام لشکر و حکام مازندران و رستم دار و فیروز کوه که به لاهجان جمع آمده بودند، اختیار و کفالت مهمات جمهور لشکر و عسکر را به دامن دولت حضرت قطب فلك سروری، مدار ملك و سلطنت و خلافت و مهتری، سلطان حسن نهاد و سلطان هاشم و سلطان عباس را به مرافقت و متابعت، انیس و جلیس ساخت و سرداری لشکر به حضرت میرملك که رضيع درگاه و برداشته و برکشیده بارگاه حضرت اعلای قاهری بود، مفوض گردانید تا به مشاورت و صلاح دید حضرت کارگیا محمد که سپه سالار لاهجان و عظیم الشان بود، رفع اعدای نمایند. و صلاح و صواب بدان قرار گرفت که حضرت میرزا علی، همراه لشکر تا کیسم آمده، لشکر را از آب سفیدرود بگذرانند و همت عالی بدرقه ساخته، به لاهجان معاوده به خیر فرماید. بر موجب مقرر، حضرت میرزا علی، همراه جنود آتش هیبت باد حرکت که در عدد به مثابت «و ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ» بیت :

لشکری ناکشیده قهرشکست سپهی ناچشیده زهر فرار
اعلام دولت افراخته « كَاثَمَاءُ السَّيَاحِ وَالْبَرْقِ الْوَالِاحِ » بیت :
صف جوشنوران بر روی صحرا
چو کوه اندر میان موج دریا
به کوه اندر سواران چون پلنگان

به موج اندر دلیران چون نهنگان
متوجه کیسم گشت و عرصه آن زمین را به میامن قدوم مبارك آراسته
گردانید و شعاع آفتاب دولت بر کافه لشکری تافت و انوار میامن رای و
رویت بر صفحات دین و دولت پیدا آمد . بیت :
کند رای او لوح محفوظ را محو

کند حکم او صحف تقدیر را حک
حضرت سپهر سماء سعادت، کو کب سعد سلطنت و مملکت، سلطان
حسن را سفارش سلاطین مازندران و ملوک رستم‌دار و سرداران عالی‌مقدار
فرموده، وداع کرد و ایشان را در امان و ضمان حضرت حق سپرده، از آب
سفید رود گذرانید و روانه بیه‌پس ساخت و لشکر تمام به خورمه‌لات جمع
آمدند . بیت :

همه ساخته تـرک و خفتان جنگ

ز کیمخت گرگ و ز چرم پلنگ
فضای آن دیار، از دلیران روزگار و مردان کارزار تنگی پذیرفت .
حضرت میرزا علی از کیسم به لاهجان معاودت فرمود. گوئیا میرزا علی
که عقود شهریاری در سلك دوام و کمال پیوسته و رایات مملکت‌گیری، به
آیات لشکر آراسته و آفتاب اقبال به درجه اوج ثابت و از آفت کسوف مسلم
دریافت و سروران طبقات در ربه طاعت و رقاب سلاطین به انقیاد مطیع دید،

ماده منیت واستغنا واستیلا برمزاج غالب آمده ، ازجاده انصاف قدم بیرون نهاده بوده است و از زوال کمال نیندیشیده وحدوث محن و صروف زمن ، از خاطر منسی شده ، بیت :

به حکم غره و از کس نیافته مالش

به فتح مست و زتنیه‌نا شده بیدار

و از خواست حق در آن وقت هشیار نبوده است.

حضرت سلطان حسن که به‌خورمه‌لات تشریف فرمود، اطناب خیام احتشام به او تاد عظمت استوار ساخت و شب سعادت بدان منزل گذرانیدند. صباح مقرون به فوز و نجاح، حضرت میر که در مضمار شجاعت و بزرگی و سرداری، قدم سبقت پیش ابناء زمان نهاده و به فتوحات، مشهور و معروف روزگار بود، به سبکتکی سوار شد که نه در جستن دست صبابه عنان او می‌رسید و نه در رفتن پای [شمال] به کنار او می‌سود. بیت:

جهنده برق بزمین و ستاره رو به‌ستون

بیسته باد به آهن رونده که به دوال

ز بهر آنکه کند رد حمله‌های عدو

نشان نعل چو «ر» دارد و دو گوش چو دال

تمام لشکر را يك نوبت دیگر به دستور گیلان، حشر و مایه دار ترتیب فرمود و در خدمت حضرت سلطان حسن، متوجه کوچسفهان شدند و خطه کوچسفهان، به نور حضور مواکب منصور آراستگی یافت و مردم اطراف آن بقعه، به فرو شکوه رایات لشکر همایون مغبوط و پر حضور شدند.

چون مقرر بود که در روز معین میر غیاث الدین به کوچسفهان برسد، و خلف وعده که مشاهده شد، دو روز از این جهت لشکر را مکث به کوچسفهان واقع گشت. روز سیم میر غیاث الدین هم با اشرف بيك و قرا مراد و امرای

بارانی و لشکر طارم ، به کوچسفهان به لشکر ملحق شد و در مجلس همایون مشورت بدان قرار گرفته بود که از کوچسفهان لشکر را به سه قسم متساوی کرده ، به سه طرف متوجه بیه‌پس شوند . بواسطه رجوع سرداری لشکر به میر عبدالملك ، کارگیا محمد، محزون و این‌کینه در دل او رسوخ یافته ، وقوفی که در جنگ بیه‌پس او را بود ، علت به طبیعت می‌گذاشت . و میردید که باوجود آنکه سلاطین ، همراه‌اند ، مبادا بیه‌پسیان مثل حرکت لشتنشاه به ظهوررسانند . چه حضرات عالیات امر را تحقیق فرموده بودند که بیه‌پسیان جمعیتی تمام کرده ، قتال وجدال را ساخته و آماده گشته‌اند . چنانکه به‌مورد جنگ پیوند از حیات بریده بودند و از کمال شره به‌موقف کارزار، با مرگ پیوستگی جسته ، از دافجا معسکر نموده و در پشت رودخانه لالاکم، بنه‌بر کرده ، با لشکر استوار نشسته‌اند . بدین تصور، آن عزیمت هم منفسخ گشت و صلاح بدان قرارگرفت که تمامی لشکر به یکجا بر خصم مبارزت نمایند . روز دیگر که خورشید زر نگار ، از سپهر سیم‌کار سربر آورد ، تمام لشکر متوجه لالاکم شدند و کشور بیه‌پس ، از نهیب سواران ، دشت محشر شد و مرکز خاک از بی‌قراری، فلك دیگر گشت .

بوسعید میر که سپاه لشتنشاه و کوچسفهان بدو تعلق داشت و سالار ایشان و کالجار که میر بزرگ حضرت سلطان حسن بود ، متقلای لشکر شدند و به لالاکم با مخالفان جنگ در پیوستند و آنچه شرط مردانگی بود به‌جای آوردند و بنه‌بر [را] شکافته، بسیار مردم بیه‌پس را به قتل آوردند، بیه‌پسیان هم مثل کاوس بهادین و کاوس علی را به قتل آوردند و کارفرمایان و سروبویان هم به قتل آمدند . حتی بوسعیدمیر و کالجار هم زخم تیر داشتند . از طرف مخالفان که لشکر غلبه کرد ، حضرت میر ، بیت :

عنان گشاده و از بهر جنگ بسته میان

سنان گرفته و اندر کمان نهاده خدنگ

با کیا محمد کیا و میر عبدالکریم و آقا محمد و ملوک رستم دار، به کجکه
 بوسعید میر رفتند. جنگی بایه پسیان کردند که ناسخ داستان رستم و افراسیاب
 بود و بنه براز مخالفان ستانده، مخالفان «كَانَ لَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَغْفِرَةٌ قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»
 تاب حمله نیاورده، پس نشستند. بیت:

ز بس کشته کآمد ز هر دو گروه

ز خون خاست دریا و از آشته کوه

کارگیا محمد با لشکر لاهجان، در خدمت حضرت خدایگانی
 تاج الاسلامی بود. مخالفان که دلبران بارگاه رفیع را قلیل دریافتند، بدین
 طرف غلبه کردند. حضرت سلطانی اشارت جنگ به کارگیا محمد کرد،
 ایشان نیز ملک حاجی هندسعید را که خلایر و رستر لاهجان بود، اشارت
 کرد که با خلایران به جنگ شروع نماید. سعید مذکور جهت اظهار دلبری
 و شوق از غایت حدت، خلایران را جنگ نفرموده، سبقت نمود و بر
 مخالفان تاخت. چون حدت او خلاف قاعده بود، او را به قتل آوردند،
 از این قصه خصم دلبرگشته، غلبه تر شدند، در عقب به جمشید فرخ زاد
 اشارت شد. چون مرد جوان و جنگ ناکرده و نادیده بود، بی محابا بر خصم
 حمله آورد و گرفتار حدت خود شد و به قتل آمد. نوبت جنگ که به ملازمان
 و مقربان حضرت سلطان حسن رسید، آنچه داد مردانگی و شجاعت بود،
 دادند و به ضرب تیر و نیزه و شمشیر، اعادی دولت را پس نشانند و شکست
 عظیم به مخالفان واقع شد، چنانچه مردم هیچ گوراب بیه پس نمانده بود
 که جنگ نکرده و زخم نخورده بودند. شب که در آمد، هریکی به جای
 خود قرار گرفتند.

روز دیگر، حضرت سلطان حسن با برادران و حکام مازندران و ملوک رستم‌دار و امرای عالی‌مقدار، مصلحت اندیشیدند که چون جنگ عظیم شده و مردمی که از این طرف مقتول شده‌اند، تکفین واجب [است]، امروز به‌همین منزل لالاکم توقف نموده، روز دیگر متوجه دفع خصوم شویم.

چون از سرداران مازندران، قوام‌الدین به قتل آمده بود و از این جهت لشکر مازندران متوهم بودند و تسویف و تراخی مطلوب ایشان بود و آراء مختلفه و ناموافقی امرا که دلایل کلیه شکست است، در میان آمده، مقرر است که دولت و فتح از اتفاق رایهاست. چه در هر امر که اتفاق و یک جهتی متصور، فتوحات بی‌شائبه محسوس بصر است.

و طریق صواب از نظر امرا پوشیده گشته، سبیل کج را طریق صواب می‌دانستند و دوشب به‌همین منزل توقف نمودند و این فکر، خارج صلاح و مباین صواب بود و از وقوع این صورت، جسارت مخالفان زیاده شده و از فرصت وقوف، اساس شوکت خصوم استحکام یافت و بنه‌برهای محکم بنا نهادند.

خواجه میر پیاده بیه پس^۱ به خدمت حضرت سلطان حسن رسید و خبر شکست عظیم که بر بیه‌پسیان واقع شده بود آورد و امهال و اهمال که سرداران این طرف، به سبب توقف نموده بودند، عرضه داشت کرد که اگر بعد از محاربه روز دیگر بلا توقف، به مقابله مخالفان شروع می‌نمودند، این تخت رشت نشیمن دولت و منزلگه سعادت شما می‌بود چون توسن سرکش غرور و استغنا و استعلا، عنان از دست ربوده و تنق تقدیر، چشم رای و رویت امرای بیه‌پس را پوشیده و فلک به‌کین و روزگار به‌ستیز بود، لاجرم نتایج این اطوار جز زوال و انتقال و حزن و ملال، چیزی نتواند بود.

۱ - ظاهراً، بیه‌پیش صحیح است.

سرداران از تقصیر خود مستغرق اندوه گشتند، اما چه فایده [مصراع] و زمان فوت شد شتاب چه سود؟ بعد از مکث دو روز به لالا کم، لشکر متوجه مقابلهٔ اعادی که در دافجامعسکر نموده بودند، شدند و جزوی راه قطع کرده منزل گرفتند و ایشان اندک جنگ تیر با مخالفان نموده، قرار گرفتند و مردم مازندران به واسطهٔ وهمی که داشتند، کله بست بنیاد نهادند عسا کر گیلان هم در این باب موافقت نمودند و متابعت به جای آوردند و از اطلاع این حال، خصم دلیر گشت. بیه پسیان از بنه بیرون آمده، همه جنگ را مهیا شدند.

از این طرف کیا رکابزن کیا که سپهدار طارم و جیجان بود، به اتفاق سپه سالار پاشجا، به مقابله در آمده، جنگ مردانه به تقدیم رسانید، چنانچه بنه بر شکافته، دوسه نفری از خصم دستگیر شده بودند. از غفلت سرداران چون کجکه در عقب کیا رکابزن نبود، بیه پسیان غلبه کرده، بسیار مردم کیا- رکابزن و پاشجا را گرفتند و بعضی را به قتل آوردند. به هزار حيله کیا رکابزن و سپهدار پاشجا، از آن معرکه بیرون آمدند. و میر ملک در این محل به تئار میر عبدالکریم نشسته بود.

از تغافل خود منفعل شد و طوایف ترك و تاجيك و دور و نزدیک با مخالفان، جنگ به تسهیلی می کردند و از آن جهت به جائی نمی رسید که سپهر غدار با حکام بیه پیش نرد دغا می باخت و سرداران و حکام و کارفرمایان، چون پرگار، به کار خود سرگردان و سر رشته سداد و زمام رشاد از دست داده و سر به وادی نفاق و ضلالت نهاده، آرای مختلفه و افکار ناقصه نقیضه، در میان آمده و خبث عقیدت و اطوار ناپسندیده و خیالات فاسده، به مجلس مشاورت راه می دادند. هر آینه نفاق را نتیجه، هزیمت و شکست باشد و مانع فتح و نصرت بود. و از نفاق امرا که خصوم اطلاع یافتند، قوی تر و فرحناک تر می شدند.

نفاق به مرتبه‌ای رسید که هر مشورتی که میر با امر او در خلوت می‌کرد، روزانه دیگر مخالفان بر روی روز، آشکار می‌گفتند و از این جهت روز بروز قوت و استیلای مشرکان زیاده می‌گشت و فتنه و فساد ظاهرتر می‌شد.

[بیت]

سخن چون گذشت از میان دو تن

پسراکنده شد بر سر انجمن

میر از این سبب دست پاچه و متحیر بود. جرأت بیه‌پسیان به مرتبه‌ای رسید که هرجا لشکری از این طرف جهت علوفه می‌رفت، دوچار شده می‌گرفتند و می‌کشتند. و مدت معسکر در دافجا، متصل و لانقطاع باران بود. بیه‌پسیان، هرجا نه‌ری بود، به طرف اردوی بیه‌پیش روان می‌کردند و گل ولای به مرتبه‌ای رسید که اسبها تا شکم در گل می‌نشتند.

چون از ولایت دافجا، راه خوردنی بالکل مسدود گشت، بالضروره لشکر به ولایات لشت‌شاه می‌رفتند و چون الکه‌ای ایمن بود، خرابیهائی که مقدور بود، تقصیر نمی‌کردند و بواسطه صعوبت مکان و امتداد معسکر و شدت باران و معیشت، لشکر بیه‌پیش، بی‌رخصت، هر یک به طرفی می‌رفتند. مشورت بدین قرار گرفت که حضرت میر با بعضی جنود منتخبه، ایلغار به رشت برد و چون اراده‌الله، بر فتح حکام بیه‌پیش جاری نشده بود، به دلایل ضعیفه، فسخ آن عزیمت می‌نمودند.

چون شب یلدای انتظار، به صبح فتح آرزو عقیم شد و ماه طلعت امل، در عقده خسوف متواری ماند، عاقبت مشورت حکام و سرداران، بدین معنی متفق گشت که از منزل دافجا کوچ کرده، به کوچسفهان بروند و از آنجا ترتیب لشکر داده، به سه طرف متوجه رشت شوند و پرتال و احمال و ائقال را پیشتر به در دهند.

امرای ترك و مازندرانیان ، از این معنی وهمی عظیم پیدا کردند و بی رخصت به در می رفتند . سرداران رقم این عزیمت را قلم نسخ رانند، چه هیچ کس را با قضا مقاومت صورت نبندد و با قدر محاربه میسر نشود . فرمان واجب حق را جز طاعت و انقیاد رویی نیست و براسرار حکمت او اعتراض و باز حواستی نه . بیت:

یکی را که خواهد کند شور بخت

کسی را که زبید نشاند به تخت

وهمواره روزگار هم به يك نظام و يك نسق نمی گذرد. گاهی در تمکن و تثبیت و گاهی در تزلزل و تقلب . بیت :

کدام عیش که آن را زمانه تیره نکرد

کدام روز که آن را فلک به شب نرساند

هر چند فکر صائبی امرا را روی می نمود ، صورتی که ناسخ آن بود متخیل می گشت .

آخر مصلحت دیدند که لشکر به لشتنشاه برود . دو پاسی از شب که گذشت ، حضرت سلطان حسن بسا برادران و سرداران « رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالذَّهَابِ » برزبان می رانند و متوجه لشتنشاه شدند . صعوبت راه به مرتبه ای بود که سوار شده ، هیچ اسپی به در نمی رفت . اکثر سواران و سرداران پیاده می رفتند و اسب و اسلحه و اسباب بسیار آن شب در راه مانده بود که غنیم در پی نبوده ، به قوت وهمی و به هول جان خود می گذاشتند و می گذشتند و تا روز روشن بیه پسیان خبردار این معنی نبودند . تصور آنها این بود که لشکر بیه پیش ایلغار به رشت برده باشد . هزیمت را که تحقیق کردند ، در پی آمدند و جمعی که امکنتی داشتند ، دست در نطق « الْفِرَارُ مِمَّا لَا يَحِطُّاقُ » زدند و گروهی ناتوان در دام بلا اسیر و مجروح و قتل و مطروح گشتند و

بسیار اسباب و جهات و اسب و اسلحه دست گیر بیه‌پسیان شد .

حضرت سلطان حسن يك شب به تخت لشتن‌شاه اقامت فرمود و حکام مازندران و امرا و سرداران به لشتن‌شاه هم‌رسیدند. چون لشکری بیشتر اسباب از دست داده، به لشتن‌شاه اقامت را محال شمرده، به کنار سفید رود، به نوشال فرو آمدند .

این خبر که به مسامع شریفه میرزا علی رسید ، تن در بوته نوا بر محن داد و شربت‌های تلخ گردش روزگار تجرع نمود و به طلب حضرت سلطان حسن فرستاد و اعلام فرمود که :

حلاوة دُنيَاكَ مَسْمُومَةٌ فَلَا تَطْعِمِ الشَّهْدَ إِلَّا بِسَمِّ

کار دنیاگاهی نوش است و گاهی نیش . خاطر شریف جمع فرموده متوجه لاهجان گردند . تا هر چه مقتضای حال باشد ، بر موجب صلاح شروع رود .

بر نهج فرموده، نواب سلطان حسن، بابرادران به لاهجان تشریف بردند میرمک و سرداران و حکام مازندران و امرای اترک ، از نوشال کوچ کرده، از آب سفید رود گذشتند و به کیسم معسکر نمودند و حضرت میر عبدالکریم و آقا محمد^۱ را هم میرزا علی به لاهجان برد .

فصل [سی و چهارم]

در بیان کیفیت ساختن پل به ویرجولاب کیسم و شکستن پل و هزیمت یافتن

لشکر و مصالحه نمودن با حکام بیه‌پس در تاریخ سنه سبع و تسعمایه

حضرت سلطان حسن که جهان معدلت و رأفت و آسمان جود و موهبت بود ، بعد از دریافت صحبت حضرت میرزا علی ، احوال لشکر و کیفیت

۱ - « و آقا محمد » در متن ظاهراً خط خوردگی دارد و کاتب خط نازکی بر آن

کشیده است.

جنگ و صورت هزیمت و ناموافقی امرا و نا مساعدی روزگار به مسامع جلال رسانید. حضرت میرزا علی آذان اصغابه کرامت استماع، انفتاح فرمود ولالی مقالات و درر عبارات، به صدف گوش محافظت می نمود. و علی الفور میرملک را از کیسم طلبیده آورد. حضرت میر که از قهر میرزا علی هراسان بود، در عرض احوال محاربه و صورت هزیمت متمسک به تقریر دلپذیر حضرت سلطان حسن گشت و بعدزبان فصاحت برگشود که ضمایر علیه مستحضر مسائل خیر و شر عالم و عالم حوادث است که در نزهت سرای دنیا گل بی خار و مل بی خمار نا ممکن است و در هوس خانه گیتی، شادی بی غم و راحت بی الم محال و در امر الهی کسی را دست رسی نیست. بیت:

ز خون مشک در ناف آهو کند

لعاب مگس نوش دارو کند

امید به عون سبحانی چنانکه حضرت حق دولت خسروی بر مزید گرداند بعد از این توفیق فتح کرامت کند.

میرزا علی بعد از تمتع این کلمات، سخنانی که در هرباب به خاطر خطور می کرد، به اندیشه صلاح با حضرت میر مطارحه نموده، میراروانه معسکر کیسم گردانید.

میر چون به کیسم تشریف فرمود، با حضرت کارگیا محمد و آقا محمد و امرای اترک در باب محاربه با بیه پسیان صلاح اندیشیدند که با وجود طغیان آب سفید رود، پل بستن از جمله ضروریات است، تا عبور لشکر و مقابله با مخالفان به سهولت میسر شود. صلاح به پل بستن قرار گرفت. بنیاد پل بستن که کردند، مخالفان که به کوچ سفهان نشسته بودند، غرور تاخت و خرابی لشتنشاه زیاده شد، جهت محافظت لشتنشاه، بوسعید میر و کالجار [را] اشارت علیه، شرف نفاذ یافت که به پاشجا اقامت نموده، ضبط حدود لشتنشاه

نمایند ، تا الکه از شرارت قدوم مخالفان مصون ماند .

بوسعید میرو کالجار ، شرایط محافظت به نوعی به تقدیم رسانیدند که هر روز سه چهار سر از مخالفان به اردو می فرستادند .

اتمام پل که انجام یافت ، بیه پسیان ، از کوچ سفهان کوچ کرده ، به کنار سفید رود جنگ را مهیا گشتند . میر ملک عزم میدان مبارزت کرد و بر مرکب باد حرکت سوار شد و سرداران را جمع آورد و میر غیاث الدین و اشرف بیک و قرا مراد و امرای اترک را به پشت گیر بیه پسیان مقرر کرد که از قاضی ویر گذشته ، مهیا باشند و لشکر مازندران را مقرر ساخت تا آثار انهزام مخالفان که ظاهر گردد ، از آب گذشته ، بر خصم حمله آرند . و حضرت میر به عزم آرایش سپاه ، ضمیر منیر بر تدارک و تلافی احوال ماضی برگماشت و به رأی و رویت روشن تدبیر ، لشکر کشی وصف آرائی پیش گرفت و بالشکر گیلان و رستم دار ، به سر پل اقامت فرمود و موازی يك هزار سوار و پیاده از دلبران نامدار ، بسان ثریا جمع آورد و از پل گذرانید و به آن طرف آب به محاربه شروع نمود . چون بین العسکرین تقارب پذیرفت و محاربه به مواجهه افتاد ، دریا آسا از باد مقابله و محاربه به جوش آمدند و از حرص کار زار ، با ابر و باد هم عنان و هم رکاب گشته ، مردانگی به جای می آوردند . بیه پسیان که قریب ده دوازده هزار مرد بودند ، جنگ کنان پای پس می نهادند ، تا لشکر بیه پیش را در کشند . آری گاهی که رضای حق حامی باشد ، و لطف ایزدی راعی بود عنکبوت ضعیف ترکیب را به پرده تنی امر کند و رمح خشمش گاهی که در حرکت آید ، پشه حقیر جثه را فرصت پرده دری کرامت فرماید . بیت :

پشه ای را که ولایت دهدش پرده دراست

عنکبوتی که حمایت کندش پرده تن است

چرخ بی قرار بی ثبات^۱ به قصد شکست کار سلاطین کامگار بیه پیش
به حرکت خلاف طبعی میان به کین بسته و به افق مراد مخالفان ، به حرکت
ارادی ، دایره کامرانی حادث می گردانید .

میر ملک که هجوم لشکر بیه پس را دید ، سرداران گیلان ورستمدار را
اشارت کرد که به آن طرف آب کومک نمایند . دوسه هزار مرد که به میان پل
رسیدند ، بیه پسian آن يك هزار مرد را شکست داده ، به سر پل رسانیدند .
از آن طرف به ضرب شمشیر و تیر و بدین طرف از مخافت سیاست میر و
تشنیع صغیر و کبیر ، فرصت بازگشتن نداشتند . ساحت پل و کنار آب از
طغیان لشکری مجمع البحور گشت و امواج بلیت متراکم شد و کشتی امید
در ورطه نومیدی روی به شکست آورد . بیت :

متاع خود به لب بحر ناکشیده هنوز

شکست کشتی و ملاح مرد و باد نشست

پل که به گذرگاه سلامت بسته بودند ، سیل حوادث برد و قریب يك
هزار سوار و پیاده رستمدار گیلان به آب سفیدرود غرق شدند . بیت :

در دیده می نیامد از این آب جز سرشك

زین پل گذر نکرد به دل جز غم و ملال

کیا محمد کیا که به سر پل سفید رود بنه بر کرده ، محافظت آن حدود
می کرد و بوسعید میر و کالجار که به پاشجا اقامت داشتند ، از استماع خبر
جنگ روی به شتاب آورده ، متوجه معسکر شدند . به منزل گور که ، خبر
شکست لشکر و شکستن پل رسید .

از این جا رجع القهقرا ، به مقام معهود ، مراجعت نمودند . از این
غصه دل صغار و کبار که در صدف شادی بود ، هدف تیر غم و اندوه شد و

۱ - در اصل ، بی ثبات که به قصد .

جان که رایت خورمی^۱ در دست داشت، اسیر و پایمال لشکر عناگشت و بقیه سرداران که شیربیشه مبارزی بودند، از نامساعدی روزگار عاجز ماندند و به ضرورت حال، از رزم و قتال دست کوتاه کردند و روی از موقف جنگ برتافتند، بیت :

همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک

همه شکسته دل و تیره چشم و خشک دهان

چون مخدره مراد و عروس مرام چهره ننمود و این چنین شکستی روی نمود، کیفیت این حال برای عالی عرضه افتاده از وقوع این حرکت امارات تغیر در غره مبارکش هویدا شد و چاره در مصالحه دانستند .

جهت اطفاء نائره جنگ وجدال، سخنان عذوبت مآل به زلال تقریر و صفای تدبیر مولانا احمد طبیب که واقف مزاج سلاطین بیه پس بود و آشنائی تمام داشت رجوع نموده، جهت مصالحه نزد امیره اسحق فرستاد و مخلص مقالات مرجوعه این که چون فیما بین بیه پس و بیه پیش موافقت و يك جهتی درجه اعلی داشت و بنابرحدوث صورتی چند به محاربه و مجادله انجامیده و ضابطه عهود و استحکام اساس يك جهتی و عقود يك رنگی که از صمیم فؤاد استدامت یافته، به عوارضات عوائق مجادله و مقابله متغیر و متبدل نمی شود و نفس به سبب تحصیل ملکه شریفه محبت و مودت از ملکات ردیه مخالفت منزله و بالذات مستأنس آن مذاق و متوجه شیرینی چاشنی آن شربت است، مضی ما مضی گفته، باز انعقاد همان سلسله به تجدید عهود و تأکید تحلیف تازه کرده شود .

حکام بیه پس که خود را مستقل و فتح کرده دریافتند، از سر استغنا به ملا احمد طبیب پیغام دادند که در اوقات تسلط سلاطین بیه پیش، کوچسپهان

۱ - شکل دیگری از «خورمی» است

بلکه رشت [را] در حیطه تصرف داشتند و این زمان نیز صورت مخالفت از بیه پیش به ظهور رسیده، ولایاتی که شافعی مذهب باشند، جهت ایشان مستخلص سازند تا وظایف صلح به تقدیم پیوندند .

حضرت میرزا علی که به بسیاری عدت و شوکت از تمنای مملکت گیری مایوس و از دقیقه «و ما تَنَفَّعُ الْعَدَّةُ إِذَا انْقَضَتْ أَلَمَدَةُ» خالی الذهن بود و از اعذار و انذار امیره اسحق که به موقع قبول نیفتاده، شرمندگی حاصل از این جهت مدعای ایشان را به انجاح مقرون گردانید و کوچسفهان را بدو داده و امیره اسحق نیز نامزد استحقاق امیره حسام الدین گردانید و از جانبین به مصالحه راضی شدند و لواحق دلجوئی، به سوابق دوستی پیوست و صورت مخالفت به لطف موافقت مبدل گشت و ریاض عهد، نصارت از سر گرفت و نایره آتش فتنه و حروب، به زلال تحلیف تسکین یافت .

حضرت میرزا علی کوچسفهان را از دست رفته دید، رضا جوئی حضرت سلطان حسن از فرایض می دانست، عوض کوچسفهان، کرجیان [را] به سلطان حسن رجوع فرمود و نواب عالی سلطان حسن، سپه سالاری کرجیان را به کالجار عنایت فرمود و نیکو خدمتی او خواهد آمد .

بعد از مصالحه، میرزا علی، میر عبدالکریم و آقا محمد را کمرشمشیر طلا و اسب و تقوز و خلعت های لایقه داد و لوازم تعظیم به تقدیم رسانیده، شرایط مشایعت به جای آورد و روانه مازندران ساخت و میرغیاث الدین و اشرف بیک و قرامراد و امرای اترک را که شمشیر و خلعت و بازو اسب و تقوز داده، جهت دارائی قزوین فرستادند، ایشان به قزوین رفته، به دارائی مشغول شدند و شرط محافظت به جای آوردند .

فصل [سی و پنجم]

در وفات امیر اسحق و جلوس امیره علاءالدین بن امیره دباچ و امیره
علاءالدین در دست عباس و فرزند امیره هند شفی به قتل آمدن
و جلوس امیره حسام الدین - برادر امیره علاءالدین - به تخت
بیه پس در تاریخ سنه سبع و تسعمایه

بعد از مصالحه میرزا علی با امیره اسحق و رسوخ قواعد عهد و میثاق
و فراغت از مخالفت و نزاع و انتظام جواهر محبت و وداد و بنای مقدمات
مصادقه و اتحاد ، مدت سه چهار ماه از این معنی که اوقات و ازمان استیلای
سپاه شتا بود ، بگذشت و هنگام بهار رسید و موسم ییلاق گشت از آسیب
فلکی و چشم زخم زمانی عارضه ای بر مزاج امیره اسحق طاری شد و به بیماری
آبله سیاه انجامید . حضرت میرزا علی که به رانکو تشریف داشت و ذات شریف
مبدأ سخا و کرم و منشأ عطا و نعم بود ، به وظایف پرسش و تفقد قیام نمود و
فراخور همت پادشاهانه ، اشر به ترتیب فرمود و همراه مولانا احمد طبیب
گردانید .

مولانا احمد بعد از دریافت صحبت امیره و شرایط عیادت و تمهید
معذرت ، از آنجا به خدمت میرزا علی مستعد گشت و احوال امیره به پیرشان تر
و جهی عرضه داشت و چند روزی که گذشت ، خبر رسید که امیره اسحق
و دیعت حیات عاریتی را به مقتضای اجل موعود به خازنان حضرت عزت
سپرده است . از حرکات بوالعجوبه روزگار و ادراک معانی « فَأَعْتَبِرُوا يَا
أُولِي الْأَبْصَارِ » حیرت فزای عقول شد که با وجود دو روزه عمری که به زیستن
نیرزد و ده روزه دولتی که به تقدیر بقا ندای « أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ »
در پی است ، مغروران عالم را تصور این است که انعام عام حضرت حق که بر بساط

کون نهاده و بر صحن بازار روزگار آماده و هر بر و فاجری از مائده آن برخوردار می‌یابند ، نقود این خزانة ذخیره قدیم ایشان و سرای فانی و ملك باقی است و غافلند از اینکه دولت و ملك دست به دست می‌رود و این همه آمال کاذبه را سیل فنا خواهد برد و آنچه موصل بنده به سعادت دارین است ، اقسام آن به دو اصل باز می‌گردد که « التَّعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالشَّقَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ » بیت :

بسا تیر قضا جمله سپرها هیچ است

این محتشمی و سیم وزرها هیچ است

از نیک و بد زمانه واقف گشتیم

نیکی است که نیک است، دگرها هیچ است

امیره دباچ که برادر بزرگ امیره اسحق بود ، قبل از آمدن به خدمت سلاطین بیه پیش ، از او دو فرزند ، از دختر کارگیا یحیی به وجود آمده بود . بزرگتر و عاقلتر امیره علاءالدین و کهنتر امیره حسام‌الدین ، امیره اسحق که خود را عقیم دریافت ، امیره علاءالدین را ولی‌العهد خوانده بود. بعد از فوت امیره اسحق ، سلطنت و حکومت بیه پس به امیره علاءالدین قرار گرفت. میرزا علی ، کارگیا محمد و ملا احمد طبیب را با کمر شمشیر طلا و اسب بازین طلا و باز و خلعت پادشاهانه ، جهت تهنیت حکومت و عزا پرشش امیره اسحق نزد امیره علاءالدین فرستاد. امیره علاءالدین لطف استقبال و لوازم تعظیم و اجلال به تقدیم رسانید و به وافرترین نعمتی و عظیم‌ترین ضیافتی ، کارگیا محمد را مخصوص ساخت و از وصول قدوم ایشان ، در حدیقه آمال و امانی ، غنچه مسرت شکفته گشت و از غایت اخلاص که امیره را با میرزا علی بود ، همیشه در مجلس خلوت ، راه مشورت بسا کارگیا محمد گشاده می‌داشت . سعت اخلاص و اعتقاد امیره علاءالدین با حضرت میرزا علی به مرتبه‌ای رسیده

که در رجوع الکة کوچسفهان مبالغه‌ای نمی‌نمود و این معنی تصمیم خاطر ایشان بود .

عباس که جهان از خبث عقیدت او در تنگ بود ، از این حسد به تنگ آمد و با امیره علاءالدین کینه در دل گرفت و منتهز فرصت قصد او بود . قضا را در این محل مزاج امیره علاءالدین از حد اعتدال رو به سقم و ملال آورد و به مرض آبله مفصی شد و از این جهت قصه رجوع کوچسفهان به تعویق انجامید و کارگیا محمد را عذری گفته ، روانه گردانید که بعد از صحت، آنچه خاطرخواه باشد به تقدیم پیوندد .

بعد از مدتی که از فیض حق ، صحت کرامت شد ، قاضی پیر محمد را به ایلچی گری نزد حضرت میرزا علی فرستاد و اظهار محبت و موافقت و اطاعت نمود . عباس را که کدورت امیره علاءالدین در دل بود ، از این صورت ، کدورت زیاده شد و با امیره حسام‌الدین که داماد او بود ، بنیاد موافقت نهاد و با امیره علاءالدین مخالفت پیش گرفت .

خواهر زاده‌های عباس که فرزندان امیره هند شفتی بودند و جوانان سپاهی و دلاور ، با امیره حسام‌الدین اتفاق کرده ، مشورت در میان آوردند که رعایت مصالح مملکت فرو گذاشتن که به پریشانی عباد مفصی گردد ، از کسوت صلاح و صواب عاری است . این داعیه که امیره علاءالدین دارد ، خارج صلاح دین و دولت و ملک و ملت است و امیره علاءالدین با وجود این خیالات مستحق سلطنت نیست و خلعت مملکت داری و جهانگیری ، قضا اندازه قد آن حضرت دوخته است . بدین کلمات امیره حسام‌الدین را فریفته کرده ، رخصت عزل امیره علاءالدین حاصل کردند نه قتل او . امیره حسام‌الدین از قصه قتل علاءالدین خالی‌الذهن بود .

القصه فرزندان امیره هند شفتی ، به عزم قصد امیره علاءالدین میان بسته ، متوجه شدند و امیره علاءالدین را به قتل آوردند .

چون فرزندان امیره هندشفتی بد کرده بودند ، به سزای خود رسیدند و احوال ایشان خواهد آمد . سلطنت بیه پس جهت امیره حسام الدین ثابت شد و به مسند حکومت جلوس نمود .

میرزا علی که دو پادشاه از میان رفته دید ، نقصان دولت و عدم استقلال حکام بیه پس جلوه نمای خاطر شریف شد و ایلچی را به جهت استتلاب کوچسپهان نزد امیره حسام الدین فرستاد که اگر انعقاد عهود و تأسیس قواعد محبت و موافقت مقصود و مطلوب باشد ، کوچسپهان را به دستور زمان سابق ، به ما مسلم باید داشت .

عباس را که با میرزا علی طریق عناد و خلاف بود ، مانع صورت مصالحه گشت و آن مدعا به ثبوت نپیوست و مواد فتنه زیاده شد و بیان زیادتی ماده فتنه ، در فصول آتیه مبسوط خواهد آمد .

فصل [سی و ششم]

در شرح احوال ختنه سوری حضرت اعلی پادشاهی سلطانی خانی خدایگانی

سلطان احمد و برادرش سلطان محمد در تاریخ سنه ثمان و تسعمایه

بعد از فراغ خاطر شریف حضرت میرزا علی از گفت و گوی بیه پسیان و توجه رکاب همایون به بیلاق و گذراندن از منہ و اوقات مبارکات باخوان و اعوان به خوشدلی ، چون ارقام مسرت و شاد کامی و فرحت و کامرانی ثبت صفحه دفتر خزینة خاطر مبارك حضرت میرزا علی بود و بزم و عشرت ختنه سور دو در شاهوار و دو گوهر تاج افتخار و دو کوکب سعد برج جهاننداری و دو یاقوت کان بختیاری و دو بدر منیر سماء کامکاری که خیل لطافت و بزرگیشان ، قافله عقل و کاروان ایمان می زدند و نزاکت و ملاحظت

لآلی بر و احسانشان تاراج خزینه خرد می کرد ، بیت :

یکی ز گوهر احسان و لون پیکر خویش

چو آینه است در او عکس کو کب رخشان

یکی سفید نماینده گوهر از تن خویش

به روی گل چو پراکنده قطره باران

نه گوش گردون آوازه ذهن و ذکاء آن یکی که هلال سماء سعادت بود

شنیده و نه چشم سپهر نیلگون طلعت دیگری که بدری چنین تمام عیار و پادشاه

روی زمین بود دیده ، بیت :

به چهره ماه زمین است و عاقلان دانند

که اصل لطف و ملاحمت مه زمین دارد

شهابین ثاقبینی که انوار ایشان از مشرق نبوت و ولایت طلوع کرده

بود و صفای تجلی ایشان بر مرایاء قلوب طاهره عارفان منعکس گشته .

[بیت]

مادری را که آنچنان پسر است

پدری را که این چنین خلف است

آفتابش بر آستین قباست

ماهتابش بر آستان در است^۱

هر دو گوهر از خزینه جود و ارکان وجود^۲ آن والی نعم و واهب

مواهب و واضح صنوف کرم و تاج ملک سروری و آفتاب فلک شهریاری و

شهباز بلند پرواز معدلت و سلطنت و کامرانی ، سروچمن مملکت و حشمت

و بختیاری ، اعنی حضرت سلطان حسن مستخرج گشته بودند ، تصمیم خاطر

انور عالی شد . و چون پیکر آفتاب از منابر سپهر پیدا شد و سپاه سرما قلب لشکر

۱ - این ابیات قافیه ندارند ۲ - در اصل : از خزینه وجود و ارکان جود

گرما را شکست داد و جهان کسوت سموم و لباس حرور بینداخت ، نسیم خوشدلی از مهب خاطر شریف میرزا علی وزیدن گرفت و نهال نشاط در بستان عیش بالا کشید و بدین عزیمت رکاب فلک قدر ، از سمم برسمت رانکو روان شد و به منزل مراد قرار گرفت . در ساعتی خجسته و در طالعی شایسته ، طرح عروسی انداخت و تابشیر صبح غبطت و شاد کامی و انوار مسرت و استبشار بر بشره روزگار ساطع گشت . روی همت بلند حضرت میرزا علی ، بساط باغ نشاط را به بدیع ترین صورتی و نادرترین وضعی اساس نهاد و نهال این مراد در چمن بهجت و مجلس شادی و سرور ، به فیض ایزدی شکفته ، مصدوقه «وَالنَّخْلُ بِاسْقَاتٍ لَهَا طَلْعُ فَضِيدٍ رِزْقًا لِلْعِبَادِ» به ظهور می پیوست و به مراعات سنن سنیه و طرایق پسندیده ، طرح شیلان به انواع اطعمه انداخت

[بیت]

زمین از مزرعفر چنان شد غنی

که شد دامن آسمان روغنی

و قامت احوال صغار و کبار را به خلعتهای گوناگون و انعام کمر شمشیرهای طلا آرایش داد و به عطایای اسپهای جهان پیم ، طایر حرکت زینت فرمود و مدت چهل روز چشم سعادت به سرمه بهجت و کامرانی روشن می داشتند و ساحت دیده مردم قلمرو ، به مساعدت این توفیق از مشاهده جمال غبطت ، برخوردار می یافت و مردم اطراف و اکناف را صلاهی عروسی گفته بودند و کافه مردم از مواهب و عطیات و احسان هر گونه الطاف آسوده و شادمان گشتند و نوپاشا نام - فرزند کیا سالوک کوهدمی - که خادم خاص میرزا علی بود ، نزد سلاطین مازندران ، به جهت تبشیر بهجت ختنه سور فرستاد و همچنین به صوب بیه پس معتمد مشارالیه را فرستادند و سلاطین و حکام بیه پس کسی را که اعتباری دارد نفرستاده بودند و حضرت میرزا علی را این

کدورت اضافه کدورات شد و چنانکه باید سلاطین بیه‌پس با حکام و سادات بزرگوار بیه‌پس صافی‌دل و پاک‌ضمیر نبودند و طریق یک‌جهتی مسلوک نداشتند و عداوت ایشان روز بروز درتزايد بود و مردم بیه‌پس به سامان و حدود الکه، بنیاد دست درازی و ایقاف فتنه نهادند . و میرزا علی پادشاهی بود که مدّة العمر سلاطین بیه‌پس را مطیع و منقاد دیده و طبیعت بر غالبیت خو گرفته و تحمل حرکات خارجه بیه‌پسیان [را] نداشت . و لشکر سعادت در معرض نقصان و زوال و کوب اقبال بغایت بد حال و تدابیر موافق تقدیر نمی‌آمد و آن حضرت از این معانی آگاه و از تنبیهات روزگار که رسیده بود، هشیار نشده و سرکشی طبیعت، عنان سکون قرار و اختیار، از کف ربوده . از جهت پستی همت مردم بیه‌پس و قصه خوار شمردن عروسی و دست تعرض به نهب الکه دراز کردن، نایره خشم میرزا علی اشتعال یافت و در صدد تربیت فرزند امیره رستم که وارث کوهدم و قبل از این آمده بود، شد و اظهار مخالفت نمود.

فصل [سی و هفتم]

در فرستادن حضرت میرزا علی میر ملک را به کوهدم و فرزند امیره رستم که در خدمت میرزا علی بود همراه میر گردانیده به حکومت کوهدم منصوب ساختن و قتل میر ملک در دست عباس به تاریخ سنه ثمان و تسعمایه حضرت میرزا علی که از هجوم خیالات تسلط بیه‌پسیان و تندى خوی و گرمی دست درازی ایشان ، دل پر غصه و از تابش این آتش، تن حریق حرور و گرفتار این فتن بود و کسی نداشت که به شربت زلال تدابیر ، علاج این حمای محرق کند و از بعضی امرا به سبب ملاحظه غدر و نفاق مأیوس و بواسطه عوایقی چند تبدیل و تغییر صورت نمی‌بست و از طرف خصم هر لحظه دریای غم و طوفان غصه روی می‌نمود ، بیت :

گره شد غصه در دل ، بلکه دل شد آن‌گره ، کودل
که گوید حال؟ و رگوید چه بگشاید از آن گفتن

نزد عقلاً مقرر و بر ضمیر آن حضرت هم وضوح تمام داشت که افراط محبت و مودت را سرانجام کدورت و اکثار و اصرار خصومت را عاقبت ندامت و ملالت است و در همه احوال به حد وسط باید بود. خصوصاً در این اوقات که نصارت اوراق اغصان دولت ، از منشأ نشو ، به مراتب ذبول رسیده و قوت توجه ضعیف و در مساعدت مهمات متصاعد و متراقی و منتج نیست و شوقی که طبیعت را در شروع مهام و طلب مقاصد بود ، روزگار تباہ می گردانید و نوش داروی تدابیر ، ملایم مذاق اهل زمان و موافق مزاج اهل روزگار نبود .

با وجود علم بدین احوال ، افراط خصومت ، شعار و دشمنان ذات شریف بود و از این مرتبه عدول نمی جست و علاج به صبر و مداخنه نمی کرد اگر چه ذات ستوده آن حضرت ، به معانی خیر منعت است و صفحات اوراق این تاریخ از نقوش ارقام صفات حمیده و مآثر و مفاخر و محامد اخلاق و صحت آراء صائبه و افکار ثاقبه که موافق تقدیر و مساهم قضا بود پراست ، اما با وجود آنکه نسق و نظام ملک به زوال انجامیده و ضمیر منیر مطلع که فلك به کین و قضا به ستیز است و امرای حضرت ناموافق ، باز لشکر کشیدن ، غیر از آنکه کسی حمل « بجفّ القلم » کند ، دیگر تأویلی ندارد چه سخنوران را در این هنگام پرده ادب مانع و ساحت فصاحت تنگ است . حضرت میرزا علی ، تفوق بیه پسian را که متجاوز الحد دریافت ، برقع ضمیر برانداخت و راز ضمیر با حضرت میر آشکار کرد . بیت :

صفت شمع به پروانه دلی باید گفت

کین حدیثی است که با سوختگان درگیرد

و با برادران راه مشورت پیش گرفته ، صلاح بدان قرار یافت که بوسعید میر و کالجار ، از راه لشتن شاه متوجه تخریب کوچ سفهان گردند و

کارگیا محمد بالشکر لاهجان به کیسم رفته، مراقب باشد تا هر جا ضرور شود کجکه نماید، و میرملک با لشکر رانکوه و شکور و سمام و دیلمان، فرزندان امیره رستم را پیش گرفته، از راه بجاره پس، به کوهدم برود و فرزندان امیره رستم را به تخت کوهدم منصوب گرداند.

حضرت میر به خدمت میرزاعلی عرضه داشت کرد که هر چه به خاطر مبارك خطور نموده و اشارت به نفاذ پیوسته اتباع آن را فوز به سعادت دارین می دانیم، اما بیان واقعی این است که همه لشکری که از ترك و تاجیک و دور و نزدیک جمع آمده بودند بر مقتضای آیه کریمه «إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لِيَلَا وَفَهَاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَاراً» بجز شکست و فرار تدبیری نبود. با وجود قلت لشکر و شکست مکرری که واقع شده و فتوحات بیه پسیان چگونه خواهد بود؟ آتش خشم میرزاعلی به زلال این سخن منطقی نشد و موج غضب به هوای این رای صواب سکون نیافت. خاطر شریف میرزاعلی از این معنی خالی الذهن بود که با نائبه روزگار، مردی و یا حیلست سود نیست و با داهیة دهر، شجاعت و دلیری نافع و ناجح نخواهد بود.

حضرت میر چون منافست و مضایقت با سلاطین و کسی که قیم امور دین و دولت باشد، خارج صواب و عدول از منهج ادب می دید، فرمان را اطاعت نمود و سر تسلیم نهاد و در اندیشه این امر متحیر و بی تدبیر بسود.

[بیت]

نه زان دردی است زین غم در دلم کزوی توان گفتن

دوائی نیست زین سان درد را جز ترك جان گفتن

بر موجب مقرر بوسعید میر و کالجار متوجه لشتن شاه شدند و از راه تولاوه رود بنه به کوچسفهان تاخت بردند و خانانده و رستر کوچسفهان - شاهملک نام - را به قتل آوردند و سپه سالار و خلایر و رستر کوچسفهان

فرار اختیار کردند .

بوسعید میر و کالجار ، تا نماز عصر به کوچسفهان اقامت نموده، نهب و غارت که از دست برآمد، تقصیر نکرده، باز به لشتنشاه مراجعت فرمودند. در این محل ، کیامحمد کیا ، بالشکر تنکابن رسید و تاخت به ایمل-کنده برد و غارت و تالان که دست داد ، تقصیر نکرد و میرملک با لشکر مقرر، فرزند امیره رستم را پیش گرفته ، از راه بجاره پس به کوهدم رفت و فرزند امیره رستم را به تخت کوهدم منصوب ساخت و کسارگیا محمد با لشکر لاهجان به کیسم رفت .

در این محل امیره حسامالدین عباس به گسکر بودند . از این معنی خبردار گشته ، تمام لشکر را پیش گرفته ، به کوچسفهان رسیدند و راهها را به اعلی طبقه مضبوط گردانیدند، چنانچه سرداران بیه پیش را هیچ خبری نبود که عباس کجاست .

عباس دو روزی به کوچسفهان توقف نموده ، اطلاع حاصل کرد که لشکر بیه پیش متفرق است. لشکر را به دو بخش کرد: يك بخش را به برادران خود رجوع نمود و به راه پره جا فرستاد و خود با يك بخش لشکر ، از راه کفشه ، متوجه لشتنشاه شد. چون بوسعید میر را لشکر کم همراه بود، قوت مقاومت نداشتند ، خصم را رو نموده ، متقاعد گشتند . عباس ایشان را دوانیدن فرمود. بوسعید میر و کالجار فرار جسته، به شبینه [و] کماچال^۱ رفته اقامت کردند ، عباس ولایت لشتنشاه را از سوخت و غارت و تالان محابا نکرده ، ویران و خراب ساخت و يك شب به لشتنشاه اقامت نموده و روزانه دیگر عمارت سلطان حسن را سوزانیده، به خورمه لات فرو آمد و لشکر خود را بازدید کرد .

حضرت میر ، در این محل ، از کوهدم عود نموده ، به گو که تشریف داشت و از آمدن عباس تحقیقاً خبردار نبود .
عباس از خورمه‌لات ، متوجه کیسم‌گشت و با کارگیا محمد جنگ در پیوست .

کارگیا محمد پاس نهاد . عباس که کارگیا محمد را روگردان دریافت در عقب نرفت و متوجه میر ملک شد و به راه دیسام رفت .
در این وقت لشکر میر همه به تخته‌گاه بودند . میر که از آمدن عباس به گو که آگاهی یافت ، تدبیری نداشت . با معدود قلیلی که همراه بودند ، جنگ را معد شد و فرمود که آخر به نهنگ حادثه بیه‌پسیان نه‌چنان گرفتار شدیم که امکان خروج در حیز هستی باشد . بیت :
بلاگشته از کثرت خود ملول

فکنده قضا حیرتی در عقول

حضرت میر که بیه‌پسیان را دید ، دانست که موج بلا بر سر عقل و دین آمده است و آفتاب عمر به حد کسوف رسیده و روز بازار مراد روی به کساد آورده و لشکر غم به حریم جان شتافته و آب دیده به موج رسیده است تن در نائره بلا در داده ، با عباس جنگ در پیوست و کیهانند کیا تاج اندین با کیا فریدون و ملازمان خاص حضرت میرزا علی پیش منقله شده ، مردانگی نمودند و شجاعت به جای آوردند . اما سعی ایشان فایده نکرد ، هزیمت نمودند و خود را به میر رسانیده ، مبالغه فوق‌الحد نمودند که از این معرکه عنان باید گردانید که شوکت وحدت بیه‌پسیان تفوق بسیار به نسبت لشکر ما دارد و ایشان از حدود مساهله و درجه مجامله در گذشته‌اند ، از غایت حیرت محجه صواب از نظر بصیرت میر محجوب شد و این کلمات مقبول نیفتاد که ناموس امیر فوق تصورات اوهام بود ، اما بیت :

دلیران که نندیشند از پیل و شیر^۱

تو دیوانه خوانش مخوانش دلیر

شدن سوی جنگ کسی کز تو بیش

بود مرگ را باز رفتن به پیش

حضرت میر عنان تو کل به قبضه توفیق حضرت صمدیت سپرد و باعباس بنیاد محاربه نهاد . بعد از شرایط مردانگی و فرزاندگی ، بادپای او که چون چرخ متحرك بود، دست قضا به عزم قصد او دراز شد و چهارپای به بلای لای گرفتار ماند و بی حرکت شد و در بیم^۲ و خندق گرفتار و راه نجات از آن ورطه مهلکه مسدود یافت و خصم اجل به سر آمد و گرفتار بیهوشان کرد . نزد عباس که بردند زبان سرزنش و عتاب ، به ناموجه و نامعقول برگشاد .

میر در جواب فرمود که در وقتی که دولت یار و یاور من بود و در فتوحات عون الهی رفیق من بود و دست قضا مانعیتی نداشت ، همچو تو سردار پایمال دست پیش نبرد من بود . اکنون که اراده الله بر قصد من شده است ، کسی را اختیاری نیست هر چه خواهی می گو .

غرض که عباس ، میر ملک را به سراسب به قتل آوردن فرمود و سراورا نزد مرادخان به اصفهان فرستاد . بیت :

به يك خطه قانسع نگشت از ممالك

دو خطه شد اکنون مر او را میسر

سرش دارد امروز يك خطه جائی

تنش دارد امروز يك خطه بی سر

کیا محمد کیا و بوسعید میرو کالجار ، از حدود لشتن شاه به لاهجان ،

۱ - شاید: «دلیری که نندیشد از پیل و شیر» بهتر باشد ۲ - ظاهراً: یم.

به کارگیا محمد ملحق گشتند و عباس يك شب به گو که اقامت نموده، روزانه دیگر متوجه لاهجان گشت .

کارگیا محمد و سرداران که بواسطه قلت لشکر به مقابله دست رسی نداشتند ، متوجه رانکو شدند . عباس يك شب به لاهجان توقف فرموده ، روز دیگر متوجه رانکو شد .

میرزاعلی از رانکو ، به راه پلورود ، به رزگا نزول نمود . چون میرزاعلی خبر یافت که عباس ایلغار بر سر او می آرد ، از آن مقام با برادران متوجه سیجران شدند . روزانه دیگر عباس تالب سمشه رود در پی میرزا- علی رفت ، فرار را که تحقیق کرد ، از آنجا بازگشت و از راه رودخانه پلورود ، به رودسر رفت و غارت و تالان و سوخت و برده و اسیر که دست داد تقصیر نکرد و از آنجا به رانکو رفت و يك هفته اقامت نموده، چندان اسباب و نقود و جهات و ابریشم و غنایم بی شمار به دست آورد که محاسب و هم از تخمین آن قاصر بود و ایلچی را به جانب میرزاعلی روان ساخت .

کارگیا محمد و سرداران که به سرپل اقامت می داشتند ، خبر ایلچی عباس به مسامع جلال رسانیدند. حضرت میرزاعلی اشارت فرمود که ایلچی را از راه واکن تله بیارند . از آن راه ایلچی را به سیجران بردند. سخنانی که به کاری آید نداشت . عباس حيله کرده، فرستاده بود که به سلامت برود. ایلچی را میرزاعلی دیده روانه ساخت ، عباس منتظر آمدن ایلچی نبوده ، به لاهجان رفته بود . میرزاعلی نیز با برادران به رانکو آمد . قضا را فرزند مولانا نعمت سدید را که جهت استطلاع لشکر به مازندران فرستاده بودند و سلاطین مازندران جواب داده بودند هم رسید .

عباس هفت روزی به لاهجان توقف نمود و غنایم بسیار از نقود و زیور عورات و جهات و ابریشم و اسب و استر و زن و دختر موازی پانصد نفر

بل اکثر بدست آورد و آلات مسی و کاسه‌های چینی و مصحفها و کتابها به اسبها بار کرده ، روانهٔ کوچسفهان شد و زنان بعضی خواجه‌ها را به بیه‌پس برد و بعد از مصالحه همه را به شوهران به بهای غلام و کنیزك بفروخت و طفلان را هم به مبالغه و منت پدر و مادر به ایشان بفروخت. آنچه در دارالاسلام کسی نکرده ، عباس به بیه‌پیش به ظهور رسانیده بود .

میرزا علی را که غمهای جگر سوز و فکرهای جان‌گداز دست داد ، بجز صلح چاره‌ای نداشت . ملا علی جان دیکنی و ملا میرسید لشتن‌شاهی را نزد عباس به کوچسفهان ، جهت مصالحه ، فرستاد . عباس خود را فتح کرده و غالب دیده پای وقار مستحکم ساخت که چون شما را داعیهٔ صلح است جیجان و رحمت آباد که ملک امیره رستم است ، باز باید داد . چون مردم جیجان نمك بحرانی کرده ، به بیه‌پس رفته بود [ند] ، چاره نبود ، جیجان و رحمت آباد باز داده صلح کردند .

فصل [سی و هشتم]

در بیان رجوع منصب امارت میر ملک مرحوم و سپه‌سالاری را نکو به کیا فریدون و قید میر غیاث الدین و شرح آن

کیا فریدون که از نتایج دیالمة شکور بود و از حد طفولیت به ارتضاع لبان تربیت و افایق مرحمت و شفقت حضرت میرزا علی پرورش یافته و به شرف رتبهٔ عطوفت حقیقی سرافراز و سر بلند شده و از مشرع این التفات مفتخر گشته ، مهر عطوفت به حقوق رعایت و عنایت ، دائماً تصمیم خاطر اشرف اعلی که عروج به معارج بزرگی فرماید و آثار این تربیت و اطوار رعایت بر روی روزگار یادگار و پایدار باشد و آینهٔ خاطر لطیف ، مخصوص تمثل این صورت بود و دیده امید منتظر ظهور دولت او می‌داشت و در این اوان که دل مبارك آن حضرت از وصول خبر درجهٔ شهادت میر شهید پر غصه

و مجروح بود، تربیت کیا فریدون را مرهم شفا رسان دانست. و بر فور امور ایالات و سلطنت به تنظیم عقود و اطوار امارت کیا فریدون مرتب فرمود و منصب امارت میر و سپه سالاری رانکو نامزد استحقاق ایشان گردانید و در بلندی درجه و ارتقای رتبه، از سایر امرا به حسن عاطفت و نظر رعایت امتیاز فرمود و همت پادشاهانه بر منازم امور مملکت مصروف ساخت. هر چند آثار محاسن و مکارم حضرت میرزا علی چون فیض آفتاب، در آفاق جهان مشهور است بر زبانها، بسان تسبیح حمد او مذکور، اما خصایل ذمیمه کیا فریدون و بدگوهری و خبث باطن، بر حمیده راجح بل ارجح بود و با وجود آنکه در تفویض منصب، تباین و تمایز میان نور و ظلمت بدیهی است والحن کلام بدیع النظام « مَا دَنَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ دَنَسَهَا فَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » واجب التلقی، اما با وجود علم بدین معنی، خاطر شریف مایل عمل آن نمی شد. بیت:

دو صد بار اگر مس در آتش کنی

گدازی از او زر نیاید برون

و در این محل حضرت اعلی را از دریافت شجاعت کیا هند و محاربه با بیه پسیان، در گو که حسن اعتقاد زیاده گشت و مسند سپه سالاری شکور نوبت دوم به او تفویض کرد.

کیا فریدون که خود را به منصب امارت و جلالات ثابت و مستند و مستظهر به عنایت کامله میرزا علی دید حصول مقصود و اثبات قدر و مرتبه خود را فرصت مغتنم شمرده، از میر غیاث الدین که انواع قابلیت تفرس کرده بود و در قضایا تابع و زیر دست خود نمی دید، احتمال حرکات خارجه ایشان که پیرامون ضمائر گشته بدین معنی متهم و نصب العین ضمیر حضرت اعلی گردانیده بود. بدین وسایل خصوصاً به وسیله طمع مال در

قصدها و جلال و زوال مال او شد و در صدد رخنه ملک دولت میرغیاث [الدین] درآمد و ندمای خدمت فریدون که اقدم ایشان فرزند مولانا نعمت - نفیس نام - که رتبه دامادی کیا فریدون داشت و از بی سعادتسی ، صورت عقل و دولت کیا فریدون بود ، در تحریص و ترغیب و تحریک این ماده تقصیر نمی کرد و از خبث باطن با برادر خود - سدید - بغایت بد و مادامی که میر مرحوم به حیات بود ، سدید در سایه دولت و رعایت ایشان اوقات به خوش دلی و فراغت می گذرانید و قصه فضولی و حق شناسی او مبسوط خواهد آمد .

فریدون برقع از ضمیر برداشت و به شواهد و دلایل کاذبه تصورات وهمی را به خدمت میرزا علی بروفق مدعای خود ثابت کرد و صلاح آن حضرت را به افتضای مقصد خود بدان مصروف داشت که چون ملک جان قزوینی که داماد میرغیاث الدین بود ، بوسیله حکومت میرغیاث الدین ، در قزوین مالیه را من غیر استحقاق متملك است و اکنون به لمرس جهت صیانت از تعرضات اترک اقامت دارد و رعایا و رعیت از غوغای بیهوشان در غایت خرابی ، به وسیله حبس و قید اخذ مال از او بوجه حقیقت میسر [است] . اگر بدین امر مرخص سازند مأموریم .

حضرت میرزا علی این رأی را مستحسن دانست و بدین امر رخصت داد . بر حسب اجازت ، ملا نفیس را فرستاده ، ملک جان را به قلعه لمرس مقید گردانیدند . میرغیاث الدین را که از این قید متوهم دریافتند و مغرور و متحاشی می دانستند ، صلاح آن حضرت بدان قرار گرفت که سپه سالاری لمرس اضافه منصب و موچه ایشان نمایند تا غبار کدورت قید ملک جان از صفحه خاطر دور گردد و برجاده امن و سلامت قرین و رفیق او شود و در مسکن سکون و قرار ، نشیمن گیرد .

حسب المقرر معتمد متعینی را به لمرس فرستاده ، سپه سالاری را به -

میرغیاث الدین رجوع فرمودند. اما میرغیاث الدین که نیک و بد عالم دیده و کار کرده بود، نقود تمویهات این نوع تدابیر رسمی به نظر صیرفی خسر او در نمی آمد و بدین قدر فریفته نمی شد. چه عقول کامله و آراء صائبه امرا و اهل مشورت را اقتضا چنان است که در امثال این امور که به تدلیس و تلبیس مموه باشد، به احمد افعال و اجمل احوال و حسن صفت تدابیر، کسوت مقصود را به نسیای افکار لایقه مستحسنه چنان به تمام رسانند که اذهان ثاقبه را در اشعار آن شعبات، راه شعور ظنون مسدود باشد و افکار به صلاح مقرون و از خلل و خطا مصون ماند و نتایج خیر مشاهده گردد.

چون دست قضا در ویرانی ملك و دولت مسلط بود، هر آینه افکار به خطا مقرون و صواب از او مجانب بود. کیا فریدون که رخنه ای در کار میرغیاث الدین پیدا کرد و فرجه سخن و بدگوئی یافت، در صدد قید میرغیاث الدین در آمد و کمر مجاهده بست و می دانست که روزگار نامساعد و ناموافق است و استقلال نه در آن مرتبه که در کلیات امور بی مشارکت و مشاورت پیش بردی نماید. بیت:

با تو نیاید به تو بر هیچ کار

یار طلب کن که بر آید ز یار

در انجام این مهم شریک علت لازم دانست و بسا کالجار که اختیار تمام حضرت سلطان حسن بود، مشورت در پیوست و او را به طمع مال فریفته و شیفته گردانید و بر این داشت که اگر حضرت سلطان حسن را بدین مهم راضی سازید، راضی ساختن حضرت میرزا علی به من رسد. از مال و جهات میرغیاث الدین خزینه شاهی مملو و کبار دولت و امرای حضرت برخوردار می تمام خواهند یافت.

بر وفق مدعا و مقصود، از هر دو جانب رخصت قید میرغیاث الدین

حاصل کردند . کیا فریدون با ملازمان آستانه رفیعہ علیہ و سپاہ رانکو و کیا کالجار با خدمتگاران حضرت سلطان حسن معد و آماده شدند و قید فرزند سلطان حسین کیسمی را به مرابط حیلہ شہرت دادند و از رانکوه بہراہ پلورود، بہچاکرود و ازچاکرود بہانبوہ و از آنجا وقت شام سوار شدہ و بہدیہدوشاب فرو آمدہ ، اسپان کہ جر خوردند ، سوار شدہ ، بہاسپہ ران کہ پای قلعہ لمسر است و مقام میرغیاث الدین، ایلغار بردند و قبل از نماز صبح آنجا رسیدند و میرغیاث الدین دستگیر شد . بر موجب امر عالی ، بہقلعہ لمسر مقید ساختند و مال و جہات بسیار مضبوط شد و بہجہت تقسیم اموال و جہات، میان کالجار و فریدون خصومت و کدورت ظاہر شد و بہاتفاق لشکر از آنجا بہ خدمت میرزا علی بہرانکوه رسیدند .

این موسم کہ فصل بہار بود ، حضرت سلطان حسن را نشاط گشت گرجیان از خاطر شریف سر برزد و از حضرت میرزا علی رخصت حاصل کردہ ، متوجہ گرجیان شد . بعد از فراغ حضور قشلاق گرجیان ، ہوای ییلاق تسمیم فرمودہ ، متوجہ وارہ کوہ و جندہ رود بار شدند و بساط عشرت و خوشدلی گسترایدند ، از فروغ نوشانوش بادۂ ارغوانی ، ماہ رخسارش رنگ لعل بدخشان می گرفت و از آواز نغمات ملایمہ رود و سرود بہ مشرب عالی ، مذاق عشرت زیادہ می گشت ، بیت :

سلطان حسن شہی کہ بہ امید بزم اوست

گردان مدام ساغر زرین آفتاب

وقتی چند کہ از گشت و شکار تلال و وہاد آن ولایت محظوظ شدند، از آنجا حرکت بہ صوب لسپو ، تصمیم خاطر شریف شدہ ، بہامضای آن عزم جزم فرمود و متوجہ لسپو گشت .

حضرت میرزا علی نیز از رانکو بہ دیلمان نزول اجلال و حلول اقبال

فرمود . بعد از گذراندن اوقات به خوشدلی ، داعیه گشت اردوی سامان ، جلوه نمای خاطر شد و رکاب فلك قدر که به اردوی سامان شرف نهضت فرمود ، مقارن وصول بدان منزل سعادت ، هوس صحبت و شرف ملاقات و فیض حضور حضرت سلطان حسن ، مقصود و مطلوب تمام گشت . حضرت سلطان حسن را طلبید و صلاهی شکار زد .

نواب سلطان حسن به مراد دل به ملاقات استعجال فرمود و به احسن وجه قران نیرین سعادت به برج جلال و درجه وصال اتصال یافت و از شرف مقارنت و نور صحبت مسرور گشتند و به حسد قران علوی سطوح سفلی از کثرت گشت و شکار پایمال مراکب دولت گشت .

بعد از دریافت این مقصود و حصول این مطلوب ، ممالك عراق خصوصاً قزوین را از والی خالی دیدند و از مطاعم و مناعم قزوین ، در سوابق ایام برخوردار ی تمام یافته ، مشرب مذاق طالب آن مشتهیات شد و به جهت ضبط دارائی قزوین ، اشارت علیه به کیا فریدون و کیا کالجار شرف صدور یافت . ارکان دولت بدین امر مهیا و مرتب گشتند و عزیمت بدین امنیت جزم شد که فردا بعد قضاء الله متوجه قزوین شوند .

در این اثنا ایلچی شاه عالم پناه - سلطان شاه اسماعیل بهادر خان - رسید و فتح نامه شکست سلطان مراد و فرزند یعقوب بیک بن حسن بیک - در همدان آورد . از ورود این خبر غنچه مراد شکفته گشت و عزیمت توجّه قزوین منفسخ شد .

و در آن وقت ملک سلطان بوسعید که حاکم سوق بلاق بود ، به خدمت میرزا علی رسید . ایلچی حضرت سلطان شاه اسماعیل را چند روزی داشته ، وظایف تکریم و تعظیم ، در همه ابواب مرعی داشت و فرزند مولانا نعمت سدید را همراه ساخته ، با تبرکات روانه اردوی همایون گردانیدند . و در این

منزل مراد ، خبر قتل عباس هم رسید و از این خبر پشت دولت قوی تر فهمیدند و نواب عالی در این محل به اردوی سامان تشریف داشتند . چون حضرت میرزا علی [را] عزل کارگیا هادی کیا ، از الموت بالقصد ، بواسطه رجوع حکومت الموت به سلطان عباس بود فلذا در اردوی سامان حکومت الموت را به سلطان عباس رجوع نموده ، روانه الموت گردانید و کارگیا هادی کیا را آورده ، به گیلان جا داد و رعایت و حمایت به تقدیم رسانید .

فصل [سی و نهم]

در بیان کیفیت قتل عباس در دست امیره حسام الدین و فرستادن میرزا علی کیا فریدون را به رحمت آباد و آمدن برادر عباس - رکابزن - و فرزند امیره هند شفتی به خدمت میرزا علی در دیلمان [به تاریخ سنه ثمان و تسعمایه]

عباس ناسپاس نه ناس صفت که عقود امور ملک و ملت بیه پس در سلك فتوحات خود پیوسته و ثبات مملکت و حکومت و سلطنت ، به آیات تدابیر و شجاعت خود آراسته می دانست و از این جهت دماغ او فاسد گشته و دل او از شرور و کینه مملو شده و از تسلط نفس سبعی ، با اسود و ذئاب تشبه نموده و از جواله قهر و شراره غضب امیره حسام الدین هراسان نبود و سراز جاده طاعت انحراف می داشت و غافل از آنکه عالم بر مثال جام عدل است و تحمل کم و بیش نمی کند و حدیث « مَنْ عَدَلَ مَلَكٌ وَ مَنْ ظَلَمَ هَلَكَ » توشیح آن است . هر فردی که از مرتبه عدل عدول جوید و پیمانۀ آمال به تیرگی آب کافر نعمتی و حق مشناسی و ظلم و عدوان پرگرداند ، در جام مراد از زلال مالا مال آمال ، اثر بقا نبیند . « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ » امیره حسام الدین که از خباثت ظاهر و خیانت باطن عباس اطلاع یافت و کینه قتل برادرش - امیره علاء الدین - [را] دردل داشت ، و دانست که طغیان و خود-

مشناسی را دوامی و باطل را نظامی نیست ، به ییلاق باغ حسام الدین فرصت جسته ، عباس را به قتل آورد و عرصه بیه پس از لوٹ فتنه عباس خالی کرد و موادش رو بر کلی منقطع ساخت و صدق نص « فَتَقَطْعُ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » به وضوح انجامیده و برادران و خویشان^۱ عباس ، این صورت را دانسته ، تحاشی جستند . برادران عباس - سلار و حاجی هند - را که هم آنجا به دست آورده ، به قتل آورد . و برادر دیگر عباس - رکابزن - و فرزندان امیره هند شفتی که خواهر زاده های عباس بودند ، فرار نموده ، به خدمت میرزا علی به دیلمان آمدند .

حضرت میرزا علی بعد از تحقیق این قصه ، از اردوی سامان متوجه دیلمان گشت و به طلب برادران فرستاده ، به دیلمان آورد و از فر حضور ایشان بهره یافت و از مشروحه احوال عباس باخبر ساخت .

چون در آن مجال، صاحب مشورت و معتمد و مشیر و مشارالیه فریدون بود و او مردی خرد سال و خود رو و پرورده ناز و نعمت حضرت میرزا علی و تجربه روزگار نیافته و مدبری از امرا در میان نه که فکر او به صلاح مقرون بود و از عاقبت کارها اندیشد و حدوث قصه قتل عباس ، از آثار دولت روز افزون حضرت اعلی می دانستند و این فرصت را غنیمت می شمردند و این معنی خاطر نشان میرزا علی شده که بیه پس از سرداران خالی است و تسخیر بیه پس در این محل به ایسر وجه میسر . بیت :

معشوق موافق است و ایام به کام

این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد

اما با وجود آزمایش لشکر و امتحان جنود و عسکر و شکست مکرر ، جای آن بود که دامن دولت فراهم آورده ، دل خود را سکینه عنایت الهی

می گردانیدند و صبر و قرار در پیش می گرفتند که هر کار در آن روزگار به صبر و توکل میسر شود ، به جند و لشکر میسر نشود . عاقبت مشورت بدان قرار گرفت که فریدون با بعضی جنود کوه و گیلان و ملازمان ، ایلغار به رحمت آباد برد . بر موجب صلاح فریدون با لشکر مقرر ، متوجه رحمت آباد شد . چون آن الکه از قدم سرداران بیه پس خالی بود ، آن قدر که نتوانست غارت و تالان کرده ، چند روزی به رحمت آباد مکث نمود و عاید گشت .

از این حرکت که امیره حسام الدین آگاهی یافت ، بغایت مضطرب شد . و نزد حضرت میرزا علی فرستاد که تصور من این بود و به خاطر این صورت نقش بسته که عباس رخنه گر ملک و ابقاظ فتنه از شامت قدم او بود و مخالفت بیه پس و بیه بیش ، از شرور او برخاسته و دشمن ما و شما بود . به قتل آوردن او کاری باشد که کرده ام ، مگر زبونی و عدم شجاعت ما به خاطر شما رسیده است که چنین حرکتی به ظهور رسانیده اید .

این سخنان پیغام داد و در صدد جمع آوردن لشکر شد . میرزا علی به اتفاق اخوان کامگار ، عنان عزم به مستقر سریر سلطنت رانکوه انعطاف فرمود .

فصل [چهلیم]

در قصه وفات سلطان محمد فرزند بزرگترین سلطان حسن و باز دادن

میرزا علی ، برادر عباس - رکابزن - و فرزند سیاوش

گسگری را به امیره حسام الدین

چون حضرت میرزا علی به اتفاق حضرت سلطان حسن ، از ییلاق به گیلان تشریف فرمودند ، حضرت اعلی سلطانی جهانبانی خانی و برادرش سلطان محمد به لیسو شرف نزول و حلول داشتند . مزاج مبارک اعلای خانی پادشاهی ، از جاده اعتدال منحرف شد و ماده حرارت استیلا یافت و مفضی

به تب محرق گشت ، اطباء به نقل هوا مصالح علاج مصلحت دیدند . و در آن اوان هوای گیلان نیز مزاج برد شده بود و مناسب مزاج اشرف اقدس و مفید ذات مطهر بود . از این جهت خدام ارفع اعلی به رانکوه نقل و تحویل فرمودند .

و حضرت میرزا اعلی [با] قدوم عطوفت به راه عیادت شتافت و لوازم تفقد عاطفانه به تقدیم رسانید . فرحضور شریف ایشان ، شربت شفا بخش گشت . مقارن وصول صحت و زوال عارضه ، خدام اعلای خانی - برادرش سلطان محمد - را عارضه صعبی دست داد . طبیبان حاذق به معالجه شروع نمودند و به اشره گوناگون تجربه کردند ، مفید نیامد و علاج پذیر نشد .

[بیت]

مزاج نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل

نکرد فایده در دست بسوعلی قانون

چون عطیه کوکب مولود به انتها رسیده و درجات طالع به ثابته قاطعه و اجرام منحوسه متواصل شده ، بر مقتضای «اِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» مدت عمر سلطان سعید - سلطان محمد - منقضی گشت و به جوار رحمت حق پیوست . چشمهای جهان بین میرزا اعلی و سلطان - حسن ، از جزع و فزع قوت نشأه عنصری شاهزاده سعید ، دجله و فرات شد و از کدورت عدم رویت آینه جمال سلطان سعید ، دیده ها بی نور ماند و عرصه آن حدود از غبار دود و آه کره اثیر و عالم صغیر دیگر گشت . آنچه شرط عزاداری بود به جای آوردند و جسد پر نور او را به مشهد متبرک حسین ناصر علیه الرحمه مدفون گردانیدند . بیت :

دردانه اشکی که جگر گوشه مابود

در رهگذر کوی تو کردیم به خاکش

در اثنای این تعزیت ، حضرت سلطان حسن از میرزاعلی استدعای عفو جرائم میرغیاث الدین که محبوس بود کرد . مرحمت خسروانه نقوش جرایم او را به زلال عفو فروشت و اجازه پای بوس کرامت فرمود . در این اوقات که حضرت میرزاعلی غرق گرداب بلا و محنت و گرفتار تلاطم امواج غصه فرقت سلطان محمد بود ، امیره حسام الدین که از حرکت فریدون و تاخت به رحمت آباد ، غیرت این حسد در دل بود و برق کرده ، لشکر ، آماده می داشت ، نزد میرزاعلی فرستاد که با وجود حرکت فریدون ، اگر فرزند سیاوش و رکابزن را عاید گردانند ، سلسله محبت به عقود و عهود مستحکم خواهد بود و الا توجه به جهت تسخیر ممالک بیه پیش بی مجال و بی محابا مشاهده خواهند فرمود .

میرزاعلی که گرفتار مصیبت و بی یق بود و کمند تدبیر به حصار مقابله و محاربه نمی رسید و ماده سودای تغلب و تسلط در دماغ امیره حسام الدین بیش از آن غلبه داشت که به لعاب خامه و جلاب نامه تسکین یابد ، فلهمذا مصلحت به روانه گردانیدن کارگیا محمد که عموی امیره حسام الدین بسود دانستند .

بر موجب صلاح کارگیا محمد را نزد امیره حسام الدین فرستادند تا به آب لطف ، حدت آتش او را فرو نشاند و به میاه صلح و صلاح ، حدیقه مودت و مخالفت جانبین را نصارتی بخشد و احیائی دهد و غمام کدورت و ظلمت عداوت طرفین به نور خورشید عهد و پیمان مبدل گرداند .

کارگیا محمد به فکر صائب هر چند ترتیب مقدمات مصالحه می نمود و از نقود هر گونه الطاف و یک جهتی کیسه آمالش را مملو می ساخت ، در نظر صیرفی خرد امیره حسام الدین تمام عیار نمی نمود و کارگیا محمد را نیز رخصت معاودت نمی داد .

رای آفتاب اشراق حضرت میرزا علی که بر قصه تمادی مکت کار گیا۔ محمد اطلاع یافت ، پرتو نیر تدبیر بر چهره صلاح و صواب انداخت و تیر فکرت به کمان ارجاع فرزند سیاوش گسگری ورکا بزن گشاد داد . و ایشان را کس همراه گردانیده ، روانه صوب بیه پس ساخت . چون نزد امیره حسام الدین بردند ، زبان جزاف فرو بست و موج قهر فرو نشست و جوشش تسکین یافت .

کار گیا محمد هوای کار را که ملاحظه کرد، مظنه ای که در باب مصالحه داشت ، به یقین مقرون گشت که آن سلسله از حیز امکان خارج است . در مراجعت استعجال و احتیال مصلحت دید و به هر کیفیتی که توانست و دانست، عهد مایی در میان آورد . اما مصالحه که اعتماد را شاید، به حصول موصول نگشت و قراریتی ضروری فیما بین واقع شد و کار گیا محمد را امیره حسام الدین خلعت داده ، روانه خدمت میرزا علی ساخت .

فصل [چهل و یکم]

در رجوع نمودن حضرت میرزا علی طالغان را به سلطان حسن و ایقاز فتنه بواسطه رسوخ عهد و میثاق فریدون با سلطان هاشم و شرح آن

چون قبل از وقوع فترات و حدوث حادثات بیه پیش ، کوچسفهان و لشتن شاه در سلك حکومت نواب حضرت سلطان حسن انتظام داشت و بعد از انقلاب و تغیرات ، هر دو الکه از دست نواب عالی رفته و لشتن شاه و پاشا که در حیطه تصرف بود، پایمال حادثات و دست فرسوده روزگار شده و عمارات مستأصل گشته و از این جهت ضیق معیشت بر نواب عالی دست داد، حضرت، واقعی احوال به حضرت میرزا علی رفع نمود و به تأکید تکرار و مبالغه بسیار، میرزا علی طالغان را به حضرت سلطان حسن رجوع نمود و در رضا جوئی خاطر شریف کوشید .

و همچنانچه مذکور گشت ، فیما بین فریدون و کالجار ، بواسطه تقسیم اموال میرغیاث الدین کدورت عظیم در میان آمده بود و از آن مدت فریدون شکایت کالجار به میرزا علی می‌رسانید و کالجار شکایت فریدون به حضرت سلطان حسن می‌رسانید .

و از شامت فتنه و شرور کلمات فاسده دو نمام نا تمام ، عرصه خاطر مبارک نیرین خلافت و سلطنت ، به غمام غموم تیره شد و آینه رأی و رویت طرفین به اندیشه‌های باطل تاریک گشت و ساحت دل مبارک آن دو کوب سعدین عدالت و عظمت که محل تجلیات انوار اخلاص بود ، از منشأ بدگوئی آن دو بدگوهر و تمهید اکاذیب و اباطیل ایشان ظلمت پذیر گشت و ماده این کدورت و این تیرگی ، از نحوست دونا بکار بدکار غدار و دونمک بحرام مکار و دو کافر نعمت کین دار و دودا صل شامت شعار ، اعنی علی جان دیکنی و سدید شفتی اخذهما الله بما اخذهما که چون دوما در غار غدر کمین ساخته و بسان دو روباه به مکر و حيله راه‌شکار دوشیر گرفته و بر شکل دو زنبور کمر جور و کین بسته و مشابه جغد و عقاب ، خرابی جوی و ظالم پیشه شده بودند . بیت :

به خلق و خلق زشت و بد ، به قول و فعل دام و دد

به بخت و طبع شور و شر ، به اصل و نسل دون و نور

سمت ظهور یافته بود که با هم اتفاق کرده ، ناگفته میرزا علی به سلطان حسن می‌رسانیدند و از سلطان [حسن] ، ناشنیده به میرزا علی می‌گفتند و افترا و ایقاز خصومت فریدون و کالجار را بهانه می‌ساختند . مصراع : بهانه سیاوش و افراسیاب .

فریدون که از اعمال و اقوال هر دو ملعون اطلاع یافت و دانست که کار از دست رفته و تیر تدبیر از کمان اختیار به درجسته است ، هر چند دفع

آتش قهر سلطان حسن به زلال تدبیر می کرد، موثر نبود و کدورت که به آینه خاطر شریف سلطان حسن راه یافته ، به صیقل ملایمات و خدمات جلا پذیر نمی شد و روز بروز شعله خشم تابنده تر می گشت .

فریدون دون که چهره مقصود خود در تنق نو میدی دریافت و علاج این مرض به داروی ملایمت خدمت شفاپذیر ندید و سن حضرت میرزا علی به شصت رسیده و بی ولد و بی عقب دانست، دست در دامن دولت سلطان هاشم مستحکم گردانید و سلسله عهد و میثاق مؤکد ساخت و وسیله وصلت محمد کیا را که اختیار تمام سلطان هاشم تربیت و تقوی به رسم يك جهتی مزید فسحت عرصه دولت و توفیر ملك سعادت خود شناخت و بنای این شیوه، موکد اساس جهاننداری و مؤید آیات کامگاری شمرد و از حقیقت حال بی خبر که این اندیشه راه به مأمن نجات عافیت نمی برد . روز بروز اختلاط و امتزاج فریدون با سلطان هاشم سمت تزايد می یافت و امواج دریای غضب سلطان حسن تضاعف می نمود و این معنی موجب ظهور خلل و فساد ملك و ملل می شد و استیفاء ابواب این معانی خواهد آمد .

فصل [چهل و دوم]

در شرح قصه حضرت سلطان حسن به اردوی شاهی در پای قلعه آستا

و مریختن میرغیاث الدین از خدمت میرزا علی و به اردوی

شاهی رفتن در سنه تسع و تسعمایه

چون صوات سرما فرو نشست و بردشتا فسرده گشت و از نسیم شمال رایحه و ردربیع به مشام عالی شاهی رسید ، کسب هوای ممالك فیروز کوه و اخذ سلطنت میرسین کیا و تسخیر قلعه آستا ، در اصول و فروع خواطر خطیر اعلای شاهی سرایت کرد و غنچه نوبهار نهال این آمال، به نسیم توجه شکفته گردانید و اشعه خورشید ، پرتو التفات بدان مملکت انداخت و در

حین توجه رکاب همایون به فیروز کوه ، نورطلب سلطان حسن در ضمیر پاک نواب شاهی جلوه یافت و بدین عزیمت قاصد فرخنده مقاصد فصیح تقریر شیخ کبیر که اکابر زاده اردو و در صنوف کاردانی آیتی و در علم و دانش غایتی بود ، بدین امر به اسم رسالت ، به خدمت حضرت میرزا علی فرستاد . شیخ کبیر که ادراک دولت شرف صحبت حضرت میرزا علی حاصل کرد ، صورت او امر علیه عالی به بدین وجه ادا کرد که موکب همایون متوجه قلعه آستا است و اشارت شده که حضرت سلطان حسن ، بالشکر به هر چه زودتر ، به اردوی عالی ملحق گردد و فر حضور و شرف مشاهده جمال پر نور نواب شاهی را مطلع سعادت و اقبال و کمال رفعت و جلال خود شناسد . چون رابطه اصلی و اتصال کلی حضرت میرزا علی و اخوان کامیاب ، با نواب اعلای شاهی سمت تأکید و صورت تأیید داشت ورقم غدر و مکر پیرامون خاطر ایشان نمی گشت و در وظایف و لا و کمال صفا و اطاعت و انقیاد ، متسق النظام و متفق الکلام بودند ، اوامر و اشارات عالی را به سمع رضا اصفا نمودند و داعیه حرکت ارادیه ، بر صفحه خاطر مبارک سلطان حسن رقم قبول یافت و توجه را باعث حصول مقصد خود می دانست . اگرچه بالذات خاطر حضرت میرزا علی راغب توجه سلطان حسن به اردو نبود ، اما با وجود آنکه حرکت در طبیعت سلطان حسن بر سکون راجح بود و در توجه به جانب اردو ، عدم اکراه را که دریافت خواهی نخواهی برق سلطان حسن گرفته به اتفاق رکاب سعادت به رانکوه نهضت فرمودند و از رانکوه حضرت سلطان حسن متوجه اردو گشت . میرزا علی تا کولستان مشایعت نمود و فریدون تادیمه بسن به قدم عبودیت شتافته ، از آنجا با سرور و نشاط و نقاره ، به خدمت میرزا علی رسید . علی جان خیرجی و سدید شفتی^۱ صورت سرور فریدون را کتابت

کردند و به عبارتی که دل می‌خواست و به عنوانی که آتش فتنه برمی‌خاست ادا نمودند و کتابت سر بمهر روانه خدمت سلطان حسن ساختند و نواب حضرت کوچ به کوچ ، از راه لمسر و طالغان طی منازل می‌کرد و تمنی تمام در حصول سعادت دریافت ملازمت نواب شاهی مقصور می‌داشت و اردوی همایون در این محل به محاصره قلعه آستا که غایت ارتفاعش با فلك دوار دیدار می‌نمود و با کواکب سیار اسرار شایست گفت ، شرف نزول فرموده ، در تضییق اهالی قلعه شرایط تحفظ و تیقظ مرعی می‌داشتند و از تمادی محاصره و استحکام قلعه ، سرداران فتح آیات شاهی و لشکری ضعیف تدبیر و متحیر بودند که دست تدبیر و قضانشان شاهی که گوئیا بر طبیعت چار عنصر ، قدرت و حکم داشت ، با لشکری که جن صفت مسخر اراده سلیمان بود ، به حبس نهر که اهالی قلعه از آن مشرع برخوردار و ممتع بودند ، شرف شروع پیوست و فی الفور آن مشرع براهالی قلعه مسدود گردانیدند و عنصر آبی مسخر اراده نواب اعلای شاهی شده انفکاک احدی از قوای اربعه که در طبیعت اهالی قلعه سمت وقوع یافت ، قوای ثلاثه بالضروره بی‌بقا و بی‌قرار شدند و عطش تنزل بر مزاج صغار و کبار قلعه غلبه کرد و قرار و سکون از ایشان وحشت نمود . میرسین کیا که دستگیر باد غرور بود ، پای بست خاک‌خواری و گرد مذلت و نامرادی شد و در عجز و انکسار و طاعت کوفت و از طالغان آستان شاهی و طایفان کریاس جلالت اساس شاهنشاهی استدعا و التماس امان نمود و با اهالی قلعه خاک آستانه شاهی را ملتثم شفاه عبودیت و خضوع و خشوع گردانید . بیت:

اگر ز آهن و پولاد سفته حصن کنی

فلك به کین چو در آید اجل بگوید در

قهر شدید الانتقام شاهی ، به قتل عام و تخریب آن ولایت جلوه نمود.

لشکری بر مثال « غِلَظْ شِدَادُ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ »
 قریب ده دوازده هزار مرد و زن و کودک شیر خوار را به قتل آوردند و لحوم
 اکابر آن ولایت را دسوم مجلس و طعوم لذیذ محفل گردانیدند و میرسین کیا
 را محبوس قفس و هدف تیر استهزاء ناکس و کس و رقم دفتر قصص
 ساختند .

در اثنای این فتح حضرت سلطان حسن به اردوی شاهی رسید و اعظم
 امرای شاهی مثل لله بیک و دده بیک و شیخ نجم کبری و دیگر امرای ، در وظایف
 استقبال شرایط تعظیم و تکریم و اجلال به جای آوردند و به اعزاز هر چه تمامتر
 به مجلس شاه عالم پناه در آوردند . حضرت شاه گوهر خیرالمقدم از صدف
 دهان مبارک بیرون کرد و بدین سعادت التفات ، محسود نیرین ساخت و قصه
 تسخیر قلعه و قید میرسین کیا ، مذکور مجلس عالی گشت و از توفیر التفات
 شاهی ، دیده مقصود روشنائی افزود . بعد از انصراف شرف صحبت ، امرای
 حضرت ، به رسم تعظیم در پیش سلطان حسن بوده ، قرب جوار خیم خاصه
 شاهی ، به خرگاہی که تعیین کرده بودند فرود آوردند و مهمانداران به وظایف
 تعظیم ، کمر خدمت بر میان بستند و به انواع اطعمه مجلس را آرایش دادند .
 پنج شش روزی که نواب شاهی به منزل فتح شرف نزول فرمودند ،
 عنان جهان گشا ، در ظل اقبال ، بر سمت سوق بلاق انعطاف فرمود و عید قربان
 در موضع شمیران سمت وقوع یافت و در آن منزل بساط مجلس بزم
 گسترانیدن فرمود و در آن مجلس نواب شاهی ، رخسار نشاط و طرب بر افروخت
 و اقداح فرح و شاد کامی دایر گردانید و جام خورشید صفت سپهر جلالت ،
 پر از جواهر یاقوت ساخت و امرای نامدار چون سبعة سیار در سلك صحبتیان
 در آورد و در مجلس آسمان فرسا انتظام یافتند و رؤوس لشکری در چمن
 بندگی بر مثال سرو سهی به قدم اخلاص راست ایستادند . نور حضور شریف

سلطان حسن از مطلع خاطر اشرف اعلی سربرزد و به احضار ایشان اشارت کرد. حضرت سلطان حسن که به استفاضه صحبت مشرف و مسرور گشت، به دست راست جا دادند و فرزند سلطان حسین بیقرا که به التفات مجلس سرفراز شد، به دست چپ جا معین فرمود و در آن مجلس سرور صحبت عظیم درگرفت. دست دریا نوال شاهی به عطایا گشاده گشت و قامت احوال حضرت سلطان حسن را به خلعت خاصه و عطیه کمر شمشیر زیب و زینت داد و به ایادی کرم، تاج شاهی بفرق مبارک سلطان حسن تاج افتخار ساخت. و آن شب بدان مقام فردوس آئین اوقات به نشاط گذرانیدند.

صبح عاج صفت که از گریبان مشرق سر بر آورد و برقع کحلی از جمال جهان آرای دور گشت، رکاب فلک قدر به سوق بلاق متوجه گشت و بواسطه کوفت لشکری ده روزی بدان منزل شرف نهضت فرمودند.

در این مقام مسعود از نزد سدید شفتی^۱ و علی جان خیرجی، نامه‌ای سربسته رسید مضمون آنکه فریدون در صحبت شرب با سلطان هاشم، یک طبق نقره را پر از زر سرخ نثار سلطان هاشم کرده، مبارک باد سلطنت گفته است. سلطان حسن بعد از مطالعه، ساعتی متفکر گشته، موج قهر از باد غصه و تعجاس فریدون برخاست و در فکر دفع فریدون شد.

چون خدمت شریف حضرت سلطان حسن متوجه اردو بود، علی کیا - برادر میر موسی - به عزم خدمت و ملازمت، همراهی سلطان حسن را سعادت خود شمرده، تا اردو ملازمت به جای می آورد. چون به اردو رسید، خود را به امرا وابسته، در ایقاز فتنه و استخلاص میر غیاث الدین و جهت استعلااب میر غیاث الدین ایلچی فرستادن اهتمام می نمود و از این جهت مبلغی تقبل کرده، سعی بود. و نواب حضرت سلطان حسن خالی الذهن از این معنی

می بود .

القصه نواب اعلای شاهی به ساوق بلاق ، سلطان حسن را به تجدید خلعت ، صراحی طلا داده ، از راه قلعه و شکین روان ساخت و از راه و شکین بندگی حضرت سلطان حسن به طالغان رسید . و علی کیا با امرای شاهی ساخته ، ایلچی نزد میرزاعلی فرستاد و میرزاعلی با ایلچی در گفت و گو بود که اعتداری در باب میرغیاث الدین به ملازمان شاهی رفع نماید . میرغیاث الدین با ایلچی ساخته ، به اتفاق ایلچی شبگیر کرده ، فرار جست . میرزاعلی که اطلاع یافت ، میرغیاث الدین از قلمرو بدر رفته بود و تدبیری نداشت .

فصل [چهل و سوم]

در توجه حضرت سلطان حسن از طالغان به ملاقات میرزاعلی در دیلمان و حالاتی چند که در آن وقت سانع گشته بود و

شرح آن

بعد از کرامت وداع و انصراف از ملازمت نواب شاهی ، حضرت سلطان حسن که چهره دولت ، رنگ از آب و هوای سلطنت شاهی گرفته و نور خورشید سعادت خسروی بر سیمای مبارکش تافته و نظری از پرتونیر خلافت یافته ، از یمن این اقبال روز بروز نشأء حکومت و جهاننداری از خاطر عاطر جلوه می نمود و راه این رتبه می پیمود و مرتبه سلطنت که از عظیم و جلال امور و افضل عطایای حضرت ملک غفور است و نهایت کمال درجات انسانی است ، از آینه غیب معاینه می نمود ، چون به طالغان نهضت جلال نموده ، با امرای حضرت مجلس خلوت و صحبت مشورت ساخت و از معدن یاقوت عقد جواهر برگشود و لؤلؤی شاهوار بدین معنی آشکار کرد که هر چند از فتح نامه سدید ، نسیم نفاق و رایحه کذب به مشام می رسید ، لیکن

از سخنان فتنه انگیز فریدون دون که ازالسنه وافواه خواص وعوام رسیده، کتابتهای سدید یقین را شایسته است. هرچند بی مظنه حدوث کدورتی و بی صدور جرایمی وهفوتی از اینجانب در اشعه آفتاب عاطفت و عنایت و موالات و رأفت میرزا علی، غیم خلاف وظلمت عناد بر آینه عقل مرئی نمیشود و نور اخلاص و ایمان آن حضرت مانع و ماحی این نوع تصورات باطله است، اما باوجود شایع بودن این کلمات و اراخه عنان حضرت میرزا علی و وقوف وشعور بر خیالات فاسده فریدون، سکوت علامت رضاست، احتمال وقوع این امر به مرآت عقل جلوه توان داد. بیت:

هزار فتنه برانگیخت نرگس خفته

نعوذ بالله اگر خود یکی شود بیدار

قضا را در این محل از لمسر خبر رسید که فریدون، رستاج میرک را به لمرجهت بیعت لمسریان باسلطان هاشم فرستاده وجهانشاه نام شکوری که از صغرسن تربیت یافته حضرت میرزا علی بود هم فریدون به جهت بیعت نمودن اعیان شکور باسلطان هاشم به شکور فرستاده بود. اما اعیان شکور متابعت نمی کردند و مرافقت نمی نمودند. زیرا که اکابر آن وقت همه کیس ودانا بودند. میرزا علی و سلطان هاشم را بی عقب و بی ولد می دانستند و آخر دولت میرزا علی به دیده یقین می دیدند و حضرت سلطان حسن را خلفی چون حصرت اعلائی خانی که مجموعه صفات حسن و از عهد صبا و اوان طفولیت نسیم صبای شهرباری بر ریاض محاسن صورت و سیرت او دمیده و امارت سلطنت و جهاننداری در حرکات و سکنات ایشان ظاهر گشته و بیکراختر فیروزی از طلعت و طالع میمونش روی نموده، امیدواران آفتاب جود و کرم از فوائد عطایا و عواید هدایا و نوازش حضرت سلطان - حسن، طمع سایه لطف و احسان می داشتند و تشنگان باران موهبت، از

عذب ینبوع بر وانعامش مترقب سیرابی می بودند، از آنجهت دامن از بیعت کشیده می داشتند و فریفته کلمات مموه جهان شاه نمی شدند .

حضرت سلطان حسن که به نور آینه عتل و فراست ، صورت حقایق احوال را در می یافتند ، صلاح اندیشید که چون آثار خلاف و حیلۀ فریدون تمام ظاهر گشته ، مصلحت در آن است که باصد سوار از طالغان و ملازمان معد بوده ، در ملازمت باشند تا اگر رسانیده واقعی باشد ، احتیاط مرعی بود و بی اختیار نباشیم . و در امراض حادۀ این نوع علل اگر دفعۀ شروع به علاج نکنند ، مؤدی به امراض مزمنۀ مهلکه خواهد شد . مصراع :

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

دربخ سود ندارد چو رفت کار از دست

بر موجب صلاح از طالغان سواران مقرر گردانیدند و حضرت سلطان حسن از طالغان ، متوجه لسپو شده ، منزل به او ان ساخت . چه در وقتی که سلطان حسن از گیلان متوجه اردو بود ، حضرت اعلای پادشاهی جهانبانی خانی را نزد میرزا علی قائم مقام خود داشته . قضا را آن سال حضرت میرزا علی به گیلان ، نسبت به دیگر سالها بیشتر اقامت فرموده بود . چون از رانکوه ، متوجه لاهجان شدند ، حضرت اعلای خانی جهانبانی را از راه لیل جهت حفظ صحت ، به دیلمان فرستاد .

فریدون که جناح همای رأی و رویت ، در پرتو خورشید عاقبت اندیشی سوخته بود و سودای غرور به معاهدۀ سلطان هاشم هیجان نموده ، میدان سعادت را که از موانع خالی دریافت و حصول این امنیت را غایت فرصت می دانست ، گوی خوش وقتی به اختلاط و امتزاج سلطان هاشم می راند . حضرت میرزا علی را که خاطر ورأی فریدون درجۀ اعلی داشت و رضا جوئی او را از لوازم امور می دانست ، در خفیہ با سلطان هاشم ، خزینۀ اخلاص و

دقیقه اسرار گشوده ، مرتبه ولی عهدی کرامت فرمود .

حضرت اعلای خانی که در دیلمان تشریف می داشت ، خبر بهجت اثر مراجعت به خیراب کامگار که استماع فرمود ، دل مبارک که از حرکات فریدون پرغصه بود و اشتیاق دریافت خدمت و شرف صحبت پدر بزرگوار ، سایه کردگار ، فوق مایه تصویرالاهام داشت ، به رسم استقبال به مقام اوان ، از سعادت ادراک صحبت مستفیض گشت و به شرف رؤیت [و] دریافت دیدار مبارک ، برخورداری تمام حاصل کرد و شرح حقیقت حالات بروجه اتم عرضه داشت . و حضرت سلطان حسن فر حضور شریفش را از کرامت الطاف الهی هدیه منزل و عطیه بسی بدل دانست و دیده مقصود از چهره مبارکش نور افزود و پشت استظهار قوی گشت و از تقریر دلاویز و سخنان نصیحت آمیز ، آثار جهاننداری و سلطنت تفرس نمود و به نور فر و بهای چنین خلفی صاحب کمالی مسرت افزود و بر سبیل وجوب ، دفع فریدون ثبت صحیفه خاطر مبارک شد و مراقبت فرصت انتقام را بر خود واجب گردانید .

خبر مراجعت حضرت سلطان حسن که به مسامع جلال میرزا اعلی رسید ، بلا توقف از گیلان متوجه دیلمان گشت و رایات سعادت به دیلمان منصوب گردانید . حضرت سلطان حسن به اتفاق حضرت اعلای خانی جهانبانی ، از اوان ، متوجه لسپو شدند . جمیع اکابر شکور شرف حضور و رؤیت دیدار مبارک را سعادت ابدی دانستند و کیهانند - فرزند کیان تاج الدین - که سالار سپاه شکور و [از] اکابر زاده های دیالمه و صاحب قبایل بود ، به شرف آستان بوسی سرافراز گشت . حضرت سلطان حسن نیز کیهانند را به مجلس مقاربت و مصاحبت راه داد و بعد از ادارت اقداح شاد کسامی ، کیهانند افعال قبیحه و حرکات ردیه و بی سرانجامی کار فریدون را عرضه داشت و اظهار اخلاص و الحاح و التماس به قبول عبودیت خود نمود و به وثیقه عهد موثوق گشت .

چون فساد اعتقاد بیاهند فطری بود و مضمون میمون «یقولون بآلِ سَنَتِهِمْ مَّالِيسَ فِي قُلُوبِهِمْ» که آیتی است نازل در شأن کفره و ظلمه، شامل حال او شد و بدفعلی و بداعتقادی او راهبر او شد و به سزای اعمال خود رسید و احوال فساد اعتقاد او سمت تحریر خواهد یافت .

سلطان حسن چند روزی برون مدعا اوقات به لِسپو گذرانید . چون آفتاب سعادت پرتو توجه به دیلمان انداخت ، حضرت میرزا علی که به دیلمان شرف نزول داشت، به استقبال، شرایط تعظیم و تکریم به جای آورد و وظایف تعانق و تصافح مرعی فرمود و به اتفاق به سریر عز و جلال قرار گرفتند و به مقام جلوس، آسایش یافتند. اوقات و ازمان مجلس ، به ذکر فتح قلعه آستا و کیفیت عنایت شاهی گذشت و از ربیع اعتدال صحبت، نشو اخوت مزیت تمام یافت و حدیقه خوش دلی تازه گشت .

بعد از انصراف مجلس حضرت، سلطان حسن به بیت الشرف نزول فرمود و چند وقتی در دیلمان اوقات به گشت و شکار گذرانیده. طبع و قاد حضرت سلطانی مایل کسب هوای لِسپو شد . از دیلمان رکاب دولت، به تخت لِسپو متوجه شد و سلطان هاشم در دیلمان اقامت فرمود. و با وجود تخیلات فاسده و جغد فتنه که به ویرانه اخلاص سلطان هاشم نشیمن داشت و نسا و صدای بدعهدی به گوش اهل روزگار رسیده و برالسنه وافواه خواص و عوام منتشر گشته ، از الماس خدنگ کین گذاری حضرت سلطان حسن که سایه پلنگ بر سرین گوزن می دوخت ، هراسان بود و از غلبه وهم ، بی همراهی سپاه ، از راه لِسپو گذشتن و به تنکابن رفتن متعذر می دانست، از این جهت به بهانه لشکر به شمیران فرستادن ، چهارصد نفر منتخب به سرداری خلایق و رستر تنکابن مقرر فرموده ، منتظر آمدن لشکر بود ، خلایق و رستر که با سوار و پیاده مقرر به لِسپو رسید ، حضرت سلطان حسن که واقف رموزات بود ، به عطیه

خلعت، ملتفت قامت احوال او گشت و روانه دیلمان ساخت. سلطان هاشم با لشکر از راه ازنا متوجه تنکابن شد.

رأی عالی میرزا علی که ناقدی بصیر بود، در ماده افراط اخلاص و يك جهتی فریدون با سلطان هاشم، کدورت خاطر شریف حضرت سلطان حسن را دریافته، به زلال ملاطفت و رضاجویی و به میاه مکرمت و اختلاط و امتزاج، رفع غبار کدورت از چهره خاطر مبارك حضرت سلطانی مدعای تمام بود، تا خیام محبت و چتر اخوت و موالات جانبین، ثابته الاوتاد [و] قائمه الاطواد باشد. بدین عزیمت شکار ازنا را وسیله و واسطه اختلاط گردانیده، به خدمت سلطان حسن اعلام گردانید که شکار ازنا از خاطر سر برزده و نور نشاط شرف حضور، به خلوت دل، روشنی افروخته. به انجاء این مقصود همت معطوف دارند تا به اتفاق از سرور شکار و بهجت دیدار حظ روحانی و ذوق جسمانی به حصول مقرون گردد و گلستان اخوت تازه شود.

حضرت میرزا علی توجه به اشتل فرمود و خدمت سلطان حسن نیز به اشتل به حضرت میرزا علی ملحق گشت. و در آن منزل، سعادت صحبت عالی و مجلس مستوفی دست داد. مشاطه طبع شریف میرزا علی به زیور و داد و يك جهتی و اخوت و اخلاص حقیقی، قامت آرزوی سلطان حسن را مزین و مطرا می ساخت و خزینه خاطر به نقود انواع مکررات مملو می گردانید.

در این محل از طرف لشتنشاه و خرگام خبر رسید که امیره حسام الدین لشکر جمع کرده، داعیه دیلمان دارد. از ورود این خبر، عزیمت جرگه شکار سریعتر شد. چون رسم جرگه، به اقامت پیوست و رعایت طریق صید و شکار به اتمام رسید، بلا توقف به اتفاق متوجه دیلمان شدند.

فصل [چهل و چهارم]

در شرح کیفیت آمدن امیره حسام‌الدین به دیلمان و رفتن سلطان هاشم و کارگیا محمد و فریدون از لاهجان با عساکر تمام گیلانات به رشت و هزیمت یافتن سپاه بیه پیش و ذکر آن حال به تاریخ سنه تسع و تسعمایه

امیره حسام‌الدین که از متکبران غضوب و جباران ظلم اسلوب بود و به غرور منی و مستی هستی، راه بغی پیش گرفته و به آئین ستیز خوی نموده، ممالك مسطحه گیلان را دست زده و پایمال نموده خود می دانست و ذات او مقتضی تأدب آداب ملکه شریفه شجاعت که علامت آن عدل و ائتلاف و عدم آزار مسلمانان است نبود و به طریق اتفاق، چهره مقصود او از آینه ظفر روی نموده، دولت میرزا علی را که به رتبه انحطاط دریافت، رایت تفوق و شوکت خود به اوج تسلط و تکبر می افراشت و به مجرد عبور به ممالك بیه پیش، خرابیها که نه آداب ملکه شریفه شجاعت و شهامت و نه مقتضی عدل و تأدب است به ظهور می رسانید و از غایت استیلا، قانع به خرابی گیلان نبوده، [به] خرابی دیلمان که در سلك ممالك پشت کوه و قلمرو میرزا علی انتظام داشت، عزیمت نمود.

چون ظلمت امثال این واقعات، به انوار تدابیر صائبه میرزا علی انکشاف می یافت، بعد از تحقیق عزیمت امیره حسام‌الدین به توجه دیلمان، به احضار اخوان کامگار کامیاب و جمع آوردن سپاه اطراف، خاطر اشرف شروع پیوست.

حضرت سلطان حسن به دیلمان تشریف داشت. سلطان هاشم نیز از تنکابن به دیلمان تشریف فرمود. حضرت میرزا علی خلوت مشورت اختیار کرد و وسواس دواعی نفس امیره حسام‌الدین به برادران عرض فرمود و بدین معنی متکلم شد که ظلم و عدل و دنائت و شرافت در طباع فطری است و

راه سعادت عدل و وثوق عهد، از امیره حسام الدین مسدود و طریق صواب از نظر رویت او مسلوب است . با وجود عزیمت ایشان به ممالک دیلمان ، جهت خرابی بیه پس فرجه ای و فرصتی بهتر از این نخواهد بود و دیده بینش بیه پسین از مشاهده این تدبیر بی نور است. صلاح در آن مینماید که لشکر تنکابن و سپاه تمام گیلانات ، در عقد فرمان یکی از برادران کامیاب بوده ، به سرداری کارگیا محمد و فریدون متوجه تخریب رشت شوند و آنچه مقدور باشد به تقدیم رسانند و سپاه الکای پشت کوه به حدود دیلمان جمعیت نمایند. تا چون خبر معسکر نمودن سپاه گیلان به رشت ، بیه پسین استماع نمایند، سراسیمه شده راه ادبار پیش گیرند و جنود جمعیت نموده پشت کوه عقب گیری کرده ، استیصال بیه پسین به واجبی نمایند .

چون این مشورت به صلاح مقرون گشت ، در جمیع خواطر اتباع و اشیا ع سرایت کرد و سلطان هاشم متعهد معسکر و مرتکب به رشت رفتن گشت و در ساعت از مجلس نهضت نموده ، متوجه لاهجان شد و لشکر پشت کوه را در ربه اطاعت و تحت فرمان حضرت سلطان حسن قرار داد تا در دیلمان معسکر نمایند .

میرزا علی بازدید عساکر پشت کوه نموده ، سفارش به سلطان حسن کرد و از راه چاک رود به وسمجان رفت و مراقبت می نمود تا از آشیان تقدیر چه نتیجه پرواز خواهد کرد .

امیره حسام الدین از راه خرگام به دیلمان آمد و عزیمت خرابی که تصمیم خاطر بود ، به ظهور رسانید و آتش فنا در خرمن هستی دیلمانیان زد و مال صامت و ناطق و طارف و تالد را غارت کرد . و سپاه پشت کوه که در عقد فرمان و طاعت حضرت سلطان حسن بودند ، به اختیار خود را

به مولمه^۱ کشیدند و چشم انتظار به راه خبر فتح لشکری که به جهت خرابی رشت رفته بود می‌داشتند ، تا اخبار خرابی رشت که انتشار یابد و بیه‌پسیان سراسیمه‌گردند ، دست برد عظیم نمایند . بیت :

ولیکن این صفت ره روان چالاک است

تو نازنین جهانی کجا توانی کرد ؟

بیه‌پسیان که در پای کوه مولمه رسیدند ، شب هنگام بود . کیهاند و کالجار به مقابله و محاربه پیش دستی جستند . بیه‌پسیان با ایشان جنگ در پیوسته ، شکست داده ، به‌دیلیمان مراجعت نمودند .

بر موجب مقرر ، سلطان هاشم با برادران و تمام سپاه گیلان ، وقت نقاره صبح را از لاهجان سوار شده ، محل پیشین ، اعلام احتشام به سیاه-رودبار رشت منصوب گردانیدند و اندرون شهر رشت نزول نمودن ، از راه صلاح و صواب کارگیا محمد بود . چه اگر بی‌محابا به رشت می‌رفتند عیال امیره حسام‌الدین دستگیر می‌شد . اما بعد از جلوس سرداران به‌سیاه-رودبار ، لشکری تاخت به رشت کرده ، دست تسلط و استیلا به نهب و غارت برگشادند و از غنایم بسیار تمتع یافتند . و از کثرت غنائم ، عنان جهالت از ضلالت به دست فریب بی‌مال آمال کاذبه دادند و روی تهور از جنگ و پیکار باز گردانیدند و از نامضبوطی و ناموافقی سرداران و غدر ایشان با سلاطین ، دست از ضبط لشکر باز می‌داشتند . از آنجهت لشکری به ضبط احوال و انتقال خود مشغول گشتند . بیت :

خواجه به خانه چو بود دف سرای

اهل سرایش^۲ همه کوبند پای

در صدد ضبط جهات شده ، از حرب و حرق بیوتات رشت بازماندند چون سرداران ، لشکری را زجر و سیاست و ممانعت نمی نمودند ، جسارت ایشان زیاده گشت ، راه سلامت پیش گرفته متفرق شدند و تیر این تدبیر نیز بر نشانه ظفر نیامد و اسباب زوال و انصرام آماده گشت .

سرداران که بر مؤدای «وَحْصِلَ مَا فِي الصُّدُورِ» مقصود خود را از قوه به فعل آمده دیدند ، به بهانه تفرقه لشکری ، وقت عصریه شافعیه ، عزیمت لاهجان کرده ، از سیاه رودبار در همین روز رجعت اختیار نمودند . بقیه لشکر را از این اندیشه باطل ، حرکات و رکضات زیاده گشت و هراس در دل افتاد و هر یک به طرفی بدر رفتند .

بعضی سپاه رشت که به جهت احتیاط ، امیره حسام الدین واداشته بود و از تاب جنود بیه پیش فرار جسته بودند ، از وحشت بی اختیار عساکر بیه پیش و بی مقابله ای و محاربه ای [از] هزیمت یافتن ایشان اطلاع حاصل کرده ، با دهاقین و شهری ، در عقب مردم بیه پیش آمده ، به آواز نعره و قیه نه به شمشیر و تیر ، اکثر مردم را دستگیر ساختند ، به مبالغه تمام ، حکام و سرداران بزرگ سالم بدر آمدند . کارگیا علی و امیره رستم که فرزندان کارگیا یحیی بودند ، بواسطه ماندگی هم مقید شدند .

دل دانای حضرت میرزا علی اگر چه عالم و خبیر و علم او محیط بود ، بدین معنی که چمن ملک را طراوت جز از چشمه سار میامن اطاعت و انقیاد صمیمی امرای حضرت و ارکان دولت چشم نتوان داشت و صعود به پایه معارج سلطنت و شهر یاری جز به سلم حکمت سیاست و ضبط میسر نمیشود اما نظر به کسوت صلاحیت و تقوای خود ، به نسبت امرا ارتکاب سیاست را کاره و فاضح می دانست و از این جهت فتور عظیم در احوال سلطنت و مملکت راه یافت و خلل در خانواده عظمی به ظهور رسید و دست امید به

دامن هیچ گونه مقاصد نمی رسید و ایادی اعادی به ضرب رقاب ملک و ملت مالک الرقاب گشت .

امیره حسام الدین که در دیلمان از حیلۀ لشکر بیه پیش [و] به رشت رفتن آگاهی یافت ، همین شب محل نقاره ، شبگیر کرد و سراسیمه از راه کلاره دیه متوجه بیه پس شد عظمت سران^۱ را ملاحظه فرمایند که تا چه غایت بود که غنیمی همچو امیره حسام الدین و لشکری به این عظمت از دیلمان بدر میرفت که سرداران دلاور [و] اکابر آگاه و لشکر شجاعت دستگاه که در دیلمان منتهز فرصت عقب گیری می بودند ، مادامی که امیره حسام الدین از آب سفید رود نگذشت مطلع نبودند که بیه پسیان از دیلمان بدر رفته اند یا نه .

امیره حسام الدین که از آب سفید رود بگذشت و به خورمه لات رسید ، خبر فرار بی اختیار و هزیمت لشکر بی قرار بیه پیش که استماع نمود ، گل مقصود در گلستان سعادت به تازگی شگفته گشت و دهاقین و بازاریان رشت که سواران نامدار بیه پیش را دست بسته می آوردند ، اکثر را همین جا به قتل آوردن فرمود و بعضی را همچنان مقید به بیه پس فرستاد و خود به خورمه لات اقامت فرمود . سلطان هاشم که خبر امیره حسام الدین به خورمه لات شنید ، از لاهجان متوجه تنکابن شد و فریدون به دیلمان به شرف خدمت میرزا علی مستعد گشت . چون عمارات دیلمان بجز عمارت کارگیا محمد که حضرت میرزا علی نزول داشت ، بیه پسیان سوخته بودند ، حضرت سلطان حسن به شلنده رود تشریف فرمود .

کارگیا محمد و بوسعید میر به لیل اقامت نموده ، جانب حضرت سلطان حسن مرعی می داشتند .

باب دوم

[فصل اول]

در شرح قصه قتل فریدون و عزل میرزا علی و جلوس سلطان حسن به سلطنت
ممالك کوه و خیلان و آمدن امیر حسام الدین از خورمه لات و بازداشت
به لاهجان و رانکو و نهب و حرق و تاراج به تاریخ سنه
عشر و تسعمایه

چون فریدون ، شکسته از رشت مراجعت نمود و به خدمت میرزا علی
در دیلمان سرافراز گشت و احوال شکست عرضه داشت و بعد از انصراف
خدمت حضرت میرزا علی ، شرف خدمت حضرت سلطان حسن را به شلنده
رود دریافت و شرح حالات فرار و انهزام تمهید نمود و به خدمت میرزا علی
باز آمد ، داعیه جهانگیری و سلطنت ، به مطلع خاطر خطیر حضرت سلطان حسن
چون تیغ آفتاب سر برزد و باعنه کشور گشائی ، در ضمیر منیر بر مثال خنجر
جلا یافته ، به صبح امید پدید آمد . سدید شقی که تحریک فتنه را باعث تمام
و ایقاع عداوت و بغضا را وسیله و محصل بر دوام و سرخیل بدکاران و
سرجریده مکاران بود ، به خدمت حضرت سلطان حسن مقارنت و مقاربت
جست و تکیاور و تقریر شور انگیز شرارت خیز خون ریز خود را تازیانه
کرد و در میدان فصاحت جولان داد که مطارحه ای که در باب قتل فریدون در

میان بود ، به خلاف انجامیده ، با وجود فرصت چنین ، دست از قتل فریدون بازداشتن از اختلال امور مملکت داری است . صلاح در آن است که ایسن فرصت را غنیمت دانسته ، مجدداً به بهانه مشورت ، او را طلبیده ، قطع ماده افساد و کسر عناد و خلاف او فرمایند که بعد از قتل فریدون ، کسی در خدمت میرزا علی نیست که رسوخی داشته باشد و گیاهند خود از آن ماست و با او سلسله عهد مؤکد و مستحکم است . دیگران نوکرزاده های شما اند ، بی شک و ریب سرطاعت به سده رفیع خواهند نهاد و گردن انقیاد همه نرم خواهد بود و بی دغدغه ، تسخیر مملکت و مسند سلطنت جهت آن خداوند مهیا و مرتب است .

حضرت سلطانی سخن سدید را معقول و موجه دانست و فی الفور مولانا میرسیدلشتنشائی را که مشرف در خانه بود ، به خدمت میرزا علی فرستاد که بعضی صورتهای روی نموده و حضور فریدون مطلوب است که در قصر رفیع محبت مفاوضتی به خلوت پیوسته و مجاری احوال از آنچه به تجدید حادث شده است ، در میان نهاده آید ، چنانکه صلاح و فساد آن به استماع خواص و عوام نیبوند .

و در این اثنا حضرت سلطان حسن ملازمان معتمد علیهم خود را مهیا گردانید تا چون فریدون بیاید و اشارت شود ، به حلق در آورزند .

مولانا میر سید که به خدمت میرزا علی پیغام بگزارد ، به فریدون اشارت اطاعت این امر کرد . فریدون که دائم الاوقات از حرکات خود در اندیشه بود و از حضرت سلطان حسن هراس و خوف عظیم داشت ، به میرزا علی رسانید که حکایتی که عرض کردنی بود ، استنکافی نمانده و سخنها را ببلخ آواز گروه شده است . آیا چه سخنها بوده باشد که حضور من ضروری است .

« بیت »

آهم چو گرد باد فنا می برد مرا

از کوی دوست آه کجا می برد مرا

بعد از تمهید این حرف، به اتفاق ملا احمد طیب، به شلنده رود ملازمت سلطان حسن را دریافت و به هر طرف که نگاه کرد، اطوار به نوعی دیگر دید. بیت:

زین پیش با منش نظری بود هم نماند

دانستم این زمان که دم^۱ کشتن من است

اما حضرت سلطان حسن به دستور، تعظیم کرد و به مجلس جاداد. به وقت حضور، آداب تملق مرعی فرمود و حضرت فصلهای رنگ آمیز می راند. در اثنای محاورات، به مردم مقرر اشارتی به قتل فریدون کرد. خون خواران که مهای آن کار بودند، چون برق برجستند، فریدون مضمون «وَلَا تَجِئْ مَنَاصِ» را به نظر ضمیر ملاحظه و مطالعه نمود و چهره تصور خلاص، فاسد و تخیل نجات، باطل دانست و رخسار امید او تیره و چشم امل خیره گشت و سر تسلیم بنهاد.

فی الفور فریدون را به طناب قهر بر کشیدند و ریسمان روح از جامه جسد او بگسلانیدند و خلعت عاریت حیات پاره و دریده گشت و ملا احمد طیب را هم به همین مجلس مقید ساختند. بیت:

در خاک رفت هر که همی با تو سر کشید

او خاک بر سر است و ترا تاج بر سر است

بعد از وقوع این صورت، مولانا میر سید را حضرت سلطان حسن، نزد میرزا علی پیغام فرستاد که چون فریدون به تبه کاری و بد کرداری فریفته و

۱ - در اصل: دمی با اشباع سره اضافه.

شیفته گشته و چون روباه با وجود بیداری و حیل و اندیشی، سر به خواب غفلت فرو برده، از سوی تدبیر، صورت کجی راست تر از تیر گرفته و نظر بر صورت عاقبت و نقش نگین خاتمت نمی انداخت و از صلاح احوال دوام دولت و قوام سلطنت خداوند خود غافل و مواعظ و تنبیه روشن تر از نور، پیش او چون باد بی وزن شده، دواعی خلاف درطی ضمیر پنهان می داشت و حرکات و جرأت حد نبوده فریدون، چند نوبت عرضه داشت خدمت رفته بود، اثر [ی] ظاهر نمی گشت و به موقع قبول نمی افتاد و این جهت آب اخوت و موالات مؤدی به تیرگی می شد و قوت ماسکه را متحمل جرأت فریدون، از این بیش نبود، رفع این محذور و ازاله این مکروه واجب شمرده، و بال آنچه فریدون پیش گرفته بود، به مذاق جان او رسید «فَذَاقَتْ وَجَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا» شامل حال فریدون گشته است. بیت:

تو تخم بدی تما توانی مکار

چو کاری ترا بر دهد روزگار

چو بی رنج باشی و پاکیزه رای

از او بهره یابی به هر دو سرای

توقع که خاطر شریف از ذائقه شربت ممات فریدون جمع فرمایند و آتش خشم، به آب مهر و رضا تسکین دهند که ما را مخدوم و امیدگاه و پادشاهی.

حضرت میرزا علی باور نداشت که با وجود کمال اخوت و یک جهتی، پیغام قتل فریدون واقعی و قصد او دفعه^۱ شاید بود. قاضی یوسف چماستانی و کیا هند را که سالار سپاه شکور بود، نزد سلطان حسن فرستاد و التماس جرایم فریدون نمود که ملک و سلطنت طفیل آن حضرت است.

« بیت »

جز اینکه^۱ مهر ترا جا به جان خود کردم

تو خود بگوی به جای تو من چه بد کردم

توقع که نقوش جرایم فریدون را به زلال عفو فرو شویند و از قتل او دست باز دارند. معلوم است که منصب حکومت و سلطنت مدعای خاطر انور است و در خلا و ملا^۲ به تأکید تحلیف، مذکور مجلس گشته که ضمیر ضمیر من دائماً این بود که با وجود این راه تقوی که من پیش گرفته ام، با اطرار جهانداری مانعة الجمع است. اراده من این است که تو قائم مقام من باشی، مشروط به رعایت خاطر و رضاجوئی من، چون خواست قضا و اراده الله بدین صورت جاری شده است، مأمول که به ماده قتل فریدون، در عقد عقیدت اخوت و ولی عهدی و هنی و سستی راه ندهند و خرمن حقوق صله رحم را به باد عقوق متلاشی ن سازند و خدمات لایقه و تودد سابقه را به آب نسیان نشویند و آتش تندی در دودمان عهد و پیمان نزنند. از وجود و عدم فریدون چه خیزد؟ خلاص گردانند تا رجوع به اصل خود کرده، متوطن و وطن مألوف شود و بی آزر دگی خاطر، جالس مسند سلطنت باشند که خاطر من بدین قدر متسلی است. بیت :

برم نام قدش تا که بر آید در پیش آهی

چو یاد آرم دهانش جویم از ملک عدم راهی

چون گیاهند و قاضی یوسف به خدمت سلطان پیغام گزار دند، حضرت سلطان حسن گیاهند را که با او عهد داشت، راه معاودت مسدود گردانید و قاضی یوسف را اعتداری، نزد حضرت میرزا علی به پیغام باز فرستاد که فریدون به سزای اعمال رسیده است، جز اینکه خاطر مبارك را جمع فرمایند، دیگر

۱ - در اصل : اینک ۲ - در اصل : بباد عقوق نه متلاشی ن سازند.

تدبیری نیست .

قاضی یوسف که احوال به عرض حضرت میرزا علی رسانید ، جامه
نومیدی پاره کرد و قطرات سرشك چون ابر مطیر ، از دیده اندوه روان گردانید
و آتش غصه زبانه کشید و دود غم به آسمان می رسید . بیت :

يك سینه و صد هزار شعله

يك دیده و صد هزار باران

هر لحظه فریادی از دست روزگار و نمك بحرامی محرمان نابکار غدار
و بی عاقبتی کار خود می کرد . بیت :

ز بس که بی نمکی کرد بامن این ایام

در آب دیده گریان گداختم چو نمك

روز دیگر حضرت سلطان حسن گیاهند و علی جان دیکنی خیرجی را
که آنچه در ماده نمك بحرامی دست داد تقصیر نکرده بودند ، به خدمت میرزا -
علی فرستاد که چون قبول سلطنت تامه مطلوب و مقصود خاطر انور نیست
و امور سلطنت معطل بودن صلاح ملك و ملت نمی نماید ، رانکوه و لمرسر
جهت وجه معیشت خاصه شریفه مقرر کرده شد ، تا از سر فراغ خاطر به عبادت
حق مشغول باشند و ما را مخدوم و امیدگاه و مرجع و معاد و در مهمات کلیه
حل مشکل و کشف معضل به قانون عاطفت آن حضرت مربوط و سرانجام
پذیر بود .

حضرت میرزا علی فرمود که سمم گورخانه پدر است و والی بودنش
به من مناسبت بیشتر دارد . آنرا هم اگر عنایت فرمایند ، اضافه عنایات تواند
بود . به عرض حضرت سلطان حسن که رسانیدند ، اگر چه حضرت سلطانی
را با میرزا علی مضایقه و مبالغه نبود ، اما بنابر مصلحتی چند ، نصف سمم را
نامزد حضرت میرزا علی گردانید و به همین نوع قرار داده ، با همدیگر عهد

و میثاق بستند .

و کارگیا محمد و سایر امرا با حضرت سلطان حسن عهد تازه گردانیدند و پیکر اختر فیروزی، از طلعت همایون و طالع میمون حضرت سلطان حسن روی نمود و تابشیر صبح بهروزی از چهره مهر آسا و جبین مشتری سیمای آن حضرت پیداگشت و شواهد و دلایل جهان ستانی ، از آن شمایل خجسته ، بغایت وضوح و نهایت ظهور انجامید . بیت:

بودی گمان خلق که صاحب لواشوی

منت خدای را که یقین شد گمان نماند

روز دیگر حضرت سلطان حسن ، شعر:

ثابت الاقبال منصور اللوا

مستقیم الامر مأمول النجاح

شاه عزم صحبت میرزا نمود

تا فزاید دین و دنیا را صلاح

دولت اندر پیش و فتحش در عقب

نصرت اندر قلب و عزت بر جناح

شرف صحبت میرزا علی را دریافت و آب موالات و مؤاخات که تیرگی

یافته بود ، به جریان نهر زلال «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» تازه و

صافی گردانید و زمان صحبت به صفا گذرانیده ، به سریر سلطنت مراجعت

فرمود .

چون قبل از قتل فریدون، میان کارگیا محمد و امیره حسام الدین

سخنی در میان بود که حضرت میرزا علی مرد مسن و سالخورده و قوت

تدبیر او در فضای مملکت گیری فتور و قصور یافته ، اگر ایادی اقتدار

و شوکت خنجر اختیار او را از قضا و مضا منقطع سازند، دولت نو از چرخ

کهن زاینده خواهد گشت و قصر محبت و دوستی و بنای عمارت يك جهتی طرفین ، به قواعد قوایم عهد استحکام خواهد یافت . با وجود این حکایت ، سدید را حضرت سلطان حسن ، نزد امیره حسام الدین پیغام فرستاد که آن اشارت به انقیاد پیوسته و آن امنیت به حصول موصول گشته . کیا فریدون مقتول و میرزا علی معزول است . مأمول [آن] که چون منطق رأی مبین ، وعده صادق را آیت تمام است ، خلاف عهد جایز نشمرده ، چاشنی محبت و يك جهتی طرفین چنان مقوم و بلند گردانند که تطرق زمان را در هوای آن قوام ، اثر سستی ظاهر نشود .

سدید که به خدمت امیره حسام الدین رفت و تمهید مقالات نمود ، مؤثر نگشت ، گوئیا امیره حسام الدین ، از غایت نفاق با حکام بیه پیش^۱ با خود عهدی موکد به تحلیف کرد و بر لوح ضمیر نقش بسته که تا اختتام عمر با سلاطین بیه پیش زندگانی به نفاق کند و ساحت خاطر را از زینت لباس عهد مصون دارد . بیت :

عهد درست با تو چو خسرو بیسته بود

نشکست و هست ای مه سیمین بدن بدان

«نَحْنُ كَمَا كُنَّا وَالْعَتَاءُ زِيَادَةٌ» در جواب پیغام فرستاد که اگر وقوع عهد بین الجانبین مقصود و مطلوب باشد ، همچنانکه پدر من که امیره دواج بود ، مدة العمر به بیه پیش اقامت می داشت ، میرزا علی را نیز نزد من باید فرستاد تا وظایف عهد به تقدیم پیوندد .

این پیغام که سدید به خدمت سلطان حسن رسانید ، ماده غضب استیلا یافت و قوت خشم زیاده گشت . خبر قتل فریدون و عزل حضرت میرزا علی که امیره حسام الدین تحقیق نمود ، متوجه لاهجان و رانکوه گشت و نهب و غارت

و احراق بیوتات کرده مردم لاهجان و رانکوه هجوم نموده ، به هر موضعی که بیه پسیان را می یافتند، در قتل و حرب تقصیر نمی کردند. بیه پسیان عاجز شده ، به هر طرف که می رفتند ، راه نجات مسدود می دیدند . به هزار حيله از سر پل سفیدرود گذشته، به بیه پس رفتند.

فصل [دوم]

در فرستادن حضرت سلطان حسن ایلچی نزد سلطان هاشم و حکام رستمدر و مازندران

ذات شریف سلطان حسن که مستدعی خیر و دافع مواد شر و مسکن اوجاع علل خلل و عناد و فساد و مقتضی قانون صداقت و دوستی و حفظ اخوت و مروت و یک جهتی و مخالطت و ممازجت بود و احیاء این مکارم و ابقای این مراسم ، نفس مزکای معلی را فطری و در ذات ستوده متمکن و جهت نظام احوال مختلفه ملک و ملت و طباع متفاوتة اهل ایام سعادت، استیفاء ابواب تهذیب اخلاق و تنقیح مزاج حکام اطباق که تحصیل این آداب طبیعت قدسی آن حضرت را ملکه شریفه شده و شرایط این استعداد، از سایر افراد انسانی، ذات مبارک را حاصل گشته ، واجب و متحتم می دانست . از اینجهت مقدمه شروع به تعدیل و تمزیج اخلاق سلطان هاشم فرمود و به تبلیغ رسل و رسائل قیام نموده ، معتمدی را نزد سلطان هاشم پیغام داد که مخلوقات بشری بدل و عوض دارند . اما پدر و مادر و برادر را بدل نتوان پیدا کرد و رعایت رتبه اخوت و کهنتری و مهتری را موهبت عظیمی از موهبات الهی باید شمرد. چه مدت چهل سال به وظایف خدمات و قبول طاعات بر مقتضای طبیعت حضرت میرزا علی قیام نموده و به جاده اطاعت و انقیاد چنان ثابت و راسخ شده که گرد ناملایمی پیرامون آینه ضمیر مبارک ایشان نگشته^۱ است . عاقبت بواسطه دفع فریدون که فضولی و خود مشناسی او از حد گذشته و فساد او به مخمضه

رسیده ، دفع صائل از لوازم امور دانست .

خاطر مبارك ميرزا علی ، از این صورت مکدر گشت و راه حق که دائماً ثبت صحیفه خاطر مبارك بود ، پیش گرفت و سلطنت صوری را به ارادت خود بدین جانب باز گذاشته ، به عبادت حق شغف زیاده گردانید . چون نشأه سلطنت و خلافت از هدایای الهی است و امور مسلمین از منهج صواب و قاعده صلاح عاری و عاقل گذاشتن خارج مصلحت این خاندان بود ، ارتکاب امر خطیر سلطنت نموده شد ، تا همچنان میرزا علی ما را پدر و مخدوم و در امور مزاج العله بود و آن حضرت ما را برادر و شفیق و رفیق باشد و همان طریق عهد که با حضرت میرزا علی سلوک می داشتند ، همان شیوه به نسبت اینجانب مرعی فرمایند و اوقات و ساعات مستغرق استیفاء تمتع مائده اخوت و مودت و مصادقت گردانند که در استرضاء خاطر شریف به هیچ وجهی تقصیر نخواهد رفت و آنچه مدعا و مطلوب باشد ، به حصول موصول خواهد گشت .

مقالات مذکوره به خدمت سلطان هاشم تبلیغ فرموده و بواسطه رسوخ و ثاق محبت و وثوق علائق مودت و قوام يك جهتی و رابطه انتظام و مصادقت و دوستی حکام و سلاطین مازندران که همواره توسل به ذیل مکرمت و عاطفت این خاندان می نمودند ، حقوق خصوصیت مودت موروثی ، نصب العین ضمیر آفتاب تأثیر گشت و بر سنن معهود و طریق مألوف سلوک نموده ، براهیم کیای حاجی محمدشکوری را نزد حکام و سلاطین رستمدار و مازندران پیغام فرستاد که چون حضرت میرزا علی ، همواره در انجمن و خلوت ، از حضرت عزت که منبع فیض رحمت و مصدر نور هدایت است ، توفیق استرشاد توبه و انابت و عبادت می نمود و همت بر ادراك نور حقیقی و تحصیل خیر کلی مقدر می داشت ، مضمون « وَ اللَّهِ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَمَلِيهِمُ الْعَقْلُ مِنْهُ الْمَبْدَأُ وَ إِلَيْهِ الْمُنْتَهَى » بدرقه انجام نیت خیر و مدعای انور شده ،

توبهٔ نصوص شامل حال و کافل احوال ایشان گشت و رتبهٔ حکومت و منزلت سلطنت را بی اکراه و اجبار، بدین مخلص رجوع فرموده، آنچه مکنوز خاطر اشرف بود، به کلك بیان، ثبت صحیفه محبت و مودت گردانیده، به توشیح عالی مزین ساخته است، تا همکاران بی‌ریب اطلاع به حقیقت احوال فرمایند. مأمول که بر نهج معهود و عادت مألوف بنیان محبت و مودت را به قواعد عهد استحکام دهند و اساس يك جهتی قدیمی را ثابت و راسخ گردانند که همگی عزیمت محصور و مقصور بر آن است که فی‌ما‌یستقبل من الزمان بعد مساعدة التوفیق من المہیمن المنان، به نوعی بساط نشاط معیشت محبت و وداد گسترده شود که محسود ابناء روزگار باشد.

براهیم کیا که صحبت حکام مازندران را دریافت و تمهید مقالات نمود، آقا رستم در جواب فرمود که عهد همان است که با میرزا علی کرده‌ایم، با شما نیز عهد داریم.

حکام و سلاطین رستم‌دار و مازندران که آشوب گیلان را فهمیدند، مرفه الحال و فارغ البال می‌بودند که چند نوبت از لشکر گیلان گوشمال عظیم یافته بودند، به ازدیاد فترات چشم [می] داشتند.

جوابی که سلطان هاشم به خدمت سلطان حسن به ایلچی پیغام فرمود، این بود که چون در زمان حکومت میرزا علی لشتن‌شاه و پاشا و کرجیان و طالغان، تعلق به آن حضرت داشت و اخلاق کریمهٔ آن حضرت، متمم خلق و احسان و مقوم قوانین مروت و امتنان است، توقع که الکای مذکور که در حیطهٔ ضبط قلم دیوانیان عالی‌است، بی‌کسور و قصور به تصرف دیوانیان اینجانب رجوع فرمایند، تا علاقهٔ اخوت و طاعت داری در تزیاد و تراقی و اعلام مودت قائم و باقی و وظایف خدمت بی‌ارتیاب، متضاعف و متوالی باشد و رتبهٔ بهتری و رسوم عاطفت و مهتری شایع و بر عالمان واضح و لائح باشد.

فصل [سوم]

در شرح احوال فرستادن حضرت سلطان حسن نواب عالی سلطانی خانی
را به اردوی شاهی به اصفهان و بیرام بیگ را پیش گرفته آوردن
[بتاریخ سنه عشر و تسعمائه]

حضرت سلطان حسن چون میدان امیدواری را از اختلاط و امتزاج
سلاطین بیه پس و حکام مازندران و رستم دار و سلطان هاشم تنگ دید و راه
مزیت و فضیلت از التیام و اتساق و انتظام و ممازجت و مؤانست مسدود
دریافت ، دست در عروۀ عنایت نواب شاهی متمسک ساختن بر رای عالی
قرار گرفت . نور سلطنت و جهان بینی و سعادت فر و بها که به چهره مبارک
خلف صاحب کمال و طلعت جمال جهان آرای برگزیده حضرت متعال ، در
اوقات حضور شریف ساطع دریافت و تفرس انواع فتوحات ، ازین قدم
حضرت خانی می نمود ، نورشعف به طلب حضرت اعلی دردل مبارک سلطان حسن
مهر افزا گشت و از مقام مسعود لیسو ، خدمت شریفش را طلب فرمود . و
رکاب همایون از لیسو نهضت اجلال نموده ، در دیلمان دولت محبت اب
شهریار کامگار سلطنت شعار حاصل کرد .

حضرت سلطانی حضور شریف حضرت خانی را از کرامات الهی
شمرده ، در کنار گرفت و بر متکای سلطنت هم زانو و هم جلیس ساخت و
شجره نطق به وصف معالی ملازمان عالی بارور گردانید و به نور دیده عقل
مشاهده نمود که پرتو خورشید رشد از ناصیه مبارکش تافته و همای نجابت ،
بر فرق سعادت سایه انداخته است ، مهر عاطفت تابنده تر گشت و بدر مرحمت ،
نور افزاینده تر شد و کلید خزینۀ اسرار ، به کف اختیار حضرت خدایگانی
داد و کیسه نقود آمال برگشود و جواهر مقاصد و مطالب بدو بنمود که مگر
تلاطم امواج طغیان ملوک و حکام اطراف را صفای هوای عنایت و امداد

نواب شاهی تسکین دهد و آتش عناد و خلاف حکام بیه پس را قطرات امطار لشکر نصرت شعار نواب پادشاهی انظفا پذیر گرداند . حصول این صورت از یمن توجه و شرف قدوم حضرت عالی فرزندی ، به صوب صواب انجام اردوی پادشاهی ، بر آینه ضمیر معاینه می نماید .

حضرت خانی صدف سمع به قبول فیض قطرات مطرات عبارات لطیفه سلطانی باز کرد و بلبل نطق گلبن اخلاص ، چون غنچه ، دهان به نسیم اطاعت و انقیاد حضرت سلطانی بگشود و چمن بوستان سعادت نمای زبان را به ازهار نعت خلافت پناه، تازه و منور گردانید و مرتکب این خدمت شد . حضرت خلافت پناه سلطانی ، مردان گزیده و دلیران کار دیده ، مثل میرحسین اسوار دیلمانی که از اعیان ملک و مشاهیر دولت بود و مولانا محمود لاهیجانی ، المشهور به الخافی [کذا] ، که به آداب رسالت متحلی و خدمت او به بارگاه رفیع پسنندیده و در حسن سیرو کمال هنر مشاورانیه و متفق علیه و سر دفتر فضایل نامدار و حیثیت بلاغت و فصاحتش بدان مرتبه که دبیر چرخ را گوشمال می داد و میرحسن خالدار و دباح شوک و دیگر ملازمان منتخب را در خیل بندگان و در شمار همزمان ساخت .

رأی جهان آرای خانی بر حرکت قرار گرفت و به فال فرخ و طالع میمون ، از دیلمان نهضت اختیار فرمود و رکاب فلک قدر ، در مسایرت نصرت روان شد . در آن اوان سن مبارکش ، چون ماه شب چهارده ، در ضیاء عمر و سلطنت نور افزا بود باوجود آنکه مداومت و ملازمت به سواری بعیده نداشت و غایت حرکت از لسیو به دو روز تا دیلمان سمت وقوع می یافت ، مرتکب مشقت و ریاضت سفر بعید گشت . چون به فرخنده تر وقتی ، همای جلال به خطه ساوه سایه انداخت ، مزاج مبارک از جاده اعتدال انحراف نمود و اثر تب ظاهر شد .

حمیت خسروانه ، تحمل این مشقت را بر خود گرفت و از عزیمت حرکت متقاعد نشد و از آنجا که به سمت کاشان نور طلعت مستنیر گشت ، مرض زیادتی نمود .

طیب روشن رأی که در تدبیر مرض و استرداد صحت به برهان « إِنَّهُ لَمَوْيَّدٌ مِّنْ رُّوحِ الْقُدُسِ » راه دانش می پیمود . فحوای « لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ » دستور و مقتدی ساخت و ترکیب ادویه و ترتیب اشربه لازم شمرد و خدام عالیه رسم تناول و تشارب به تقدیم رسانیدند ، شربت فایده مند و مناسب مزاج اقدس آمد ، بیت :

شاه عالم بهر آن خورده است میمون شربتی

تا شود صافی و باقیی قالبش مانند روح

این تکلفها چه حاجت چون بدو بخشیده اند

قالبی چون جان عیسی مدتی چون عمر نوح

بعد از فراغ شربت مهمل ، صبح صحت از مطلع امید دمید و قوت طبیعت اثر سقم و ملال از دامن مبارك برافشاند . « إِذَا صَحَّ فَالزَّمانَ صَحِيحٌ وَ إِذَا اَعْتَلَّ فَالزَّمانَ عَلِيلٌ » زنگ غم از روی آینه دلها زدوده گشت و نواسم سلوت و رواج راحت وزیدن گرفت و ناتوانی و علل ، به اعداء حضرت انتقال یافت و از کاشان رکاب سعادت به اصفهان حرکت کرد و به اردوی همایون ملاحق و ملاصق گشت .

نواب شاهی امرای عالی را به تنظیم استقبال اشارت فرمود و به اعزاز هر چه تامتر ، به خانه لله بیک که امیرالامرا و محرم اسرار شاهی بود ، فرو آوردند و نواب اعلای شاهی ، دختر لله بیک را نامزد حضرت اعلای خانی فرمود و در عقد ازدواج در آورد و اختر اقبال لله بیک ، از فر مصاهرت حضرت خانی ، به اوج کمال صعود یافت .

چون عنان عنایت ازلی بدان معطوف بود که سحاب نوال سعی جمیل نواب عالی بر حدائق مطالب اولیای دولت افاضت نماید ، وظایف ملازمت و مشغول و ملتمس حضرت خانی را به مکان احقاد و مقام ارتضای نواب شاهی پیوسته گردانید و آمال به انجام مقرون گشت و به سایه سعادت پادشاهی آسودگی و استراحت حاصل شد . نواب اعلای پادشاهی شاهی شمع ضمیر به مجالست مشاورت افروخته ، بیرام بیک را با لشکری که در تابین بودند ، همراه حضرت اعلای خانی گردانید .

رای جهان آرای خانی پرتو مراجعت به ممالك گیلان انداختن مصمم فرموده و بیک گردون ، اخبار مقامات رکاب جلالت ، به گوش اولیا و اهل روزگار شایع و مستفیض گردانید . چون قرص خورشید سلطنت به افق قزوین طالع شد ، باوجود زمستان و خرابی الکة طارم ، مصلحت بدان قرار گرفت که به لمسر نزول فرموده ، حضرات عالیات امرا و سرداران ، مثل چلبایک میر خلخال و جوشن بیک میرقرباغ و و رساق و دیگر غازیان نامدار که نواب شاهی جهت معسکر تعیین فرموده بودند ، جمع آورده ، از آنجا متوجه بیه پس گردند . بر موجب صلاح لمسر را مخیم سراقات جلال ساختند . خواطر زمین وزمان به وصول رکاب خدایگانی ، نور بهجت و بهاکرفت و بلبل طرب بر گلشن شادی در ترنم آمد .

و همچنانچه در فصول گذشته قصه فرار میرغیاث الدین از خدمت میرزاعلی و به اردو رفتن مذکور گشت ، با وجود آنکه قلعه طارم در دست نواب سلطانی بود ، میرغیاث الدین با امرای شاهی در ساخته ، التماس قلعه و طارم فرمود و همت عالی شاهی اسعاف امنیت او نمود و طارم و قلعه را به میرغیاث الدین رجوع کرد .

میرغیاث الدین که کینه حبس و قید در دل داشت و با کالجار که در

حبس او شريك فریدون بود ، شرار آتش آن غصه دم بدم می افروخت و هم‌رهی بیرام بيك را فرصت انتقام دانست و به نفاق مسؤانست و موافقت اختیار کرد . حضرات امرای مذکورین که به لمس جمعیت نمودند ، اکتفا به علوفه مقرری نمی کردند .

دست به نهب و غارت دراز کرده ، به مرتبه‌ای رسید که اهالی رودبار را قوت اقامت نمانده همه متفرق می گشتند . وانگیز غارت از مقدمه انتقام میرغیاث‌الدین بود که دائماً امرای اترک را دلالت به خرابی لمس می کرد .

نواب سلطان حسن که خرابی الکة را دریافت ، کالجار وسدید را با يك هزار و پانصد نفر به ملازمت حضرت اعلای خانی فرستاد . چون کالجار وسدید خاک آستانه را سجده گاه ساختند و بدین مرام سرافراز گشتند ، نور سعادت بر جبهه ایشان هویدا شد . بعد از [در] یافت فیض خدمت و شرف مجالست ، جهت دفع طمع سلطان هاشم که مبالغه و الحاح به التماس ، اعطای لمس ، از حضرت سلطان حسن داشت ، سلطنت و حکومت لمس و طالغان را به خدام اعلی ، مبارک باد گفتند و صلاح بدان دانستند که غازیان را از لمس کوچانیده به حدود بیه‌پس ، جهت دست برد ببرند . اما افساد میرغیاث‌الدین مانع تمام بود و انتقام میرغیاث‌الدین به مرتبه‌ای رسید که به مجلس شرب امرای اترک ، در حضور مبارک اعلی خانی ، اظهار مافی‌الضمیر کرد که هر چه سلاطین گیلان از اساس پادشاهی دارند ، همه دست فرسوده من است . همچنین نمک بحرانی را شعار روزگار خود ساخته بود و از روی خداوند خود شرم آوری نمی کرد . ماده کافر نعمتی میرغیاث‌الدین از دلالت سلطان هاشم اضافه علت شده بود که سلطان هاشم دواعی خلاف با حضرت سلطان حسن در ضمیر داشت و هر لحظه میرغیاث‌الدین را فریفته يك جهتی و رجوع

منصب امارت کلی می کرد . میرغیاث الدین به استظهار عنایت سلطان هاشم ، خلل در امور مملکت و حکومت حضرت سلطانی می نمود و رخنه در امور به ظهور می رسانید و در آن صدد بود که بنای مودت و یک جهتی بیرام بیک و سلطان هاشم را به وثوق عهد استحکام دهد . از این جهت لایق قطع در تحریک فتنه و تخریب ولایات طالغان و لمسر که مدتی در تحت فرمان داشت ، سعی می کرد و در زجر و ملامت رعایا و رعیت ، درویش و توانگر را متساوی می داشت و رحمی به هیچ طایفه نمی کرد . با وجود آنکه همه روزه علوفه مقرری از کالجار لطفاً و عنفاً اخذ می کردند ، اکتفا بدان هم نمی نمودند و مال صامت و ناطق و طارف و تالد و مأکول و ملبوس اهالی لمسر [به] نهب و غارت می بردند و هیچ فرو نمی گذاشتند .

اتفاقاً آن سال در تلال و هادجبال برفهای عظیم و سرماهای بی اندازه به مرتبه ای رسیده که راهها بالکل مسدود و انباشته شده بود که اهل بلاد را ارتحال و انتقال محال و راه فرار مجال نداشتند . عاقبت خرابی به مرتبه ای رسید که رعایا و رعیت از هستی در افتادند و مدت سه ماه بیرام بیک ، بدین نسق با لشکر اوقات به لمسر گذرانید .

چون آفتاب به بیت الشرف رسید ، کالجار و سدید به هر حیل که دانستند و تدبیری که توانستند ، بیرام بیک را پیش گرفته ، متوجه جیجان و رحمت آباد گشتند و خدام حضرت اعلای خانی ، رایات سلطنت به لمسر ثابت گردانیده ، اقامت فرمود .

خبر توجه لشکر شاهی که به امیره حسام الدین رسانیدند ، سپاه کوه دم و جیجان و رحمت آباد را به مقابله ایشان امر فرمود که متحصن به حصن حصین گشته ، در کمین باشند و آنچه دست دهد به محاربه تقصیر نکنند و خود به رشت توقف فرموده بیرام بیک و کالجار با جنود نصرت شعار ، به موسی -

آباد نزول نمودند و قبل از اینکه نواب شاهی و حضرت اعلای سلطانی جهت استطلاع لشکر به مازندران ایلچی فرستاده بودند ، از جانب میر عبدالکریم پانصد نفری به سرداری تاج الدین قاضی و از جانب آقا رستم ، هفتصد سوار به سرداری يك نفر میری ، به حوالی کوهدم به کومك رسیدند .

عازیان هرروزه از موسی آباد ، به کوهدم به محاربه بیه پایان می آمدند و جنگ تیر می کردند . اما مبالغه و مجاهده نداشتند ، روزگار می گذرانیدند . و بعد از اندك مدت از محاربه دست باز داشته ، به موسی آباد معاونت می نمودند .

چون کیفیتی از کافر نعمتی در طبیعت میرغیاث الدین رسوخ یافته که مبدأ صدور افعال شنیعه می شد و هر لحظه به تحريك فتنه ای اظهار مافی الضمیر خود می کرد و سپاه شاهی را دلائل به غارت و تالان خرگام و دیلمان می نمود ، تا این ولایات نیز مثل ولایات لمسر و طالغان خراب و ویران شود ، سدیدو کالجار تجاسر میرغیاث الدین و اعمال سیئه غیر مرضیه او را چون دریافتند و متحلی بدین مناقب دانستند ، به ترتیب و تدریج در تدبیر دفع حرکات نا محموده و شقاوت ابدی که پیش گرفته بود گشتند و تجنب از مخالطت و تحرز و تنفر از مجالست او واجب شمردند که دناعت او سبب فساد احوال حکام میرز و ماده عوایب سلاطین مستبصر می شد تا به رعایا ورعیت و ملک و ملت چه رسد .

سدید و کالجار ، به اتفاق در باب قتل میرغیاث الدین با بیرام بیك و چلپاییك مجلس مشورت کردند و مبلغی تقبل نمودند . بیرام بیك که میرعاقلی بود فرمود که میرغیاث الدین در اردوی همایون مشهور و معروف است و بی سندی و تبلیغ حجتی او را به قتل آوردن خالی از تعذری نیست . البته وسیله ای می باید .

سدید که بدین مرتبه رخصت یافت ، از آن حیثیت که بر کمال حیلۀ خود وثوق داشت و هیچ مشکلی در امور حکمت عملیه مدنیّه، رهینۀ اندیشۀ او نبود و سهامات تدابیر همه بر هدف مراد می رسید و مزاج او مستعد مکر و فتنه و زمام عقل او کافی این نوع مهمات و ذهن او به اعمال محیلۀ قادر و ماهر و طبیعت او به مواظبت این وظیفه معتاد و مایل، غصۀ چند نفر طالغانی که از زمرۀ عاصیان و حق مشناسان و برخدما ایشان اعتمادی نبود و تابعان دولت و لقمه دوست و بی حقیقت بودند و در اوقات خوش وقتی و حکومت ، ندیم و محرم خاص میرغیاث الدین و رسوم خدمت به جای می آوردند و بعد از انتقال دولت میرغیاث الدین ، خدمت کالجار را خوش کرده و در آن اوان که حکم طارم میرغیاث الدین آورده بود و سلطان حسن قلعه را به او رجوع فرموده ، از جادۀ خدمت کالجار انحراف جسته ، خدمت میرغیاث الدین اختیار کرده [بودند]، حقد ایشان در دل سدید جا گرفته و فرصت انتقام ایشان از خدا می خواست . از بیرام بیک که استشمام رخصت قتل میرغیاث الدین نمود ، مکتوبی به صناعت مکر و تزویر آراسته ، به اسم امیره حسام الدین و به نشان میرغیاث الدین اختراع فرمود . مضمون آنکه^۱ عساکر شاهی غافل و ذاهل اینجا نشسته اند و سلاطین بیه پیش را قوتی نمانده و من نیز بری از ایشانم و مستظهر به عنایت آن خداوند و منتظر رسوم عهد آن حضرت می باشم جهت استیصال سپاه شاهی و جنود بیه پیش ، بیک هزار مرد نیک بیه پس کافی است . اگر فرستند از این طرف با جوانان نیک که همراه اند، بر سر ایشان ریخته ، دمار بر آوردن بایسر وجه میسر است .

بدین مضمون مکتوب را زینت داد و چند نفری را بدین مهم مخصوص ساخت که هر گاه همان طالغانیان از خیمۀ میرغیاث الدین بدر آیند و رکضت

نمایند ، به قتل آورده ، سر یکی از ایشان با همان کاغذ تزویر بیارند .
و مکتوبی دیگر انشاء کرد معمول به نشان امیره حسام الدین ، به اسم
میرغیاث الدین و همان کاغذ را سدید ، در درون آستین خود نگاه داشت . تا
چون هنگام تبلیغ حجت و محل قتل میرغیاث الدین باشد ، بر مثال شعبده بازان ،
دست در میان رخوت برده ، آن مکتوب تزویر بدر آرد .
بر موجب مقرر اعمال کاذبه به ظهور رسانید . قضا را همان طالعانی
جهت البجه ، متوجه حدود بیه پس گشته است ، کسانی که مهبای قتل او
بودند ، طالعانی را به قتل آورده ، سر او را با همان کاغذ تزویر نزد سدید آوردند .
سدید همان کاغذ را با سر طالعانی برداشته ، به خیمه بیرام بیگ بشتاب رفت و فریاد
بر آورد . همه امرا حاضر شدند . سدید زبان گراف دراز کرد که تنها نه این
کاغذ میان ایشان دایر است ، بلکه دیگر کاغذها هم در میان است . شرط در
میان آورد که در میان رخوت او دیگر کاغذ امیره حسام الدین هست . چون
شرط بسته بود ، لازم شد رخوت میرغیاث الدین را کاویدن . سدید عجلت
ورزیده ، دست در بخیچه میرغیاث الدین کرد و کاغذ تزویر کرده که داشت
بیرون آورد و به امرا نمود و فریاد از دست میرغیاث الدین زد . تمام امرای
شاهی تحقیق کردند که میرغیاث الدین با ایشان در صدد غدیر بوده است . همه
به قتل میرغیاث الدین متفق اللفظ شدند و میرغیاث الدین را به قتل آوردند و
قاسم بیگ و برادران او که فرزندان میرزین العابدین طارمی بودند ، از شامت
میرغیاث الدین هم به قتل آوردند .

و کاغذهای تزویر را به اردوی شاهی فرستادند . هر آینه کسی که
به وسیلت انتقام با ولی نعمتان سورت غضب راند و با ضعیفان و فرودستان ،
جور و ظلم روا داشته باشد ، آثار ادبار این صفت ، راه سعادت ابدی آن
طایفه را مسدود گرداند و گرفتار ظلمت ظلم گردد .

در این محل خدام حضرت سلطان حسن به لاهجان نزول می‌داشتند و حضرت اعلای خانی به لمسر و امیره حسام‌الدین به رشت و اتفاقاً کارگیا محمد که سپه سالار لاهجان بود ، در این وقت شربت ممات چشیده و بوسعید میر که سپه سالار لشت‌نشاہ بود، منصب کارگیا محمد را به بوسعید میر تفویض فرمودند .

چون مدتی بیرام بیك و امرای شاهی به موسی آباد توقف نموده بودند و هوای گیلان بغایت گرم شده و تاب حمای این آب و هوا نداشتند، کالجار این صورت به عرض حضرت اعلای سلطانی رسانیدند . جواب رسید که چون بیرام بیك را داعیۀ ییلاق جزم شده است ، سدید را همراه گردانیده ، روانۀ اردو سازند . تا اگر سدید توانداز نواب شاهی ، به تجدید، استطلاع سپاه نماید . بر موجب صلاح حضرت سلطان حسن ، بیرام بیك و سدید از موسی آباد توجه به اردو نمودند .

فصل [چهارم]

در فرستادن سلطان حسن حضرت اعلای خانی را دوم باره به اردوی شاهی و حضرت خانی به اتفاق بیرام بیك متوجه اردوشدن و شرح آن

حضرت سلطان حسن که از توجه امرای شاهی و سپاه پادشاهی به محاربه و مقابله بیه‌پسبان غیر از خرابی و لایات نتیجه‌ای در نیافت و سوادخط‌نومیدی برعارض روز مقصود دمیده‌دید و به نور یقین می‌دانست که ظلمت این مشکل به مصابیح رای منیر حضرت اعلای خانی روشنی پذیر و ابواب مهمات به مفاتیح ایادی تدابیر و شرف توجه قدوم مبارک ایشان متمشی تواند بود و عقود امور به سرانگشت تأمل و تصرف تدبیر و روابط ادله قاطعه عقلیه آن حضرت گشوده خواهد شد ، به وسیله تفرس این قابلیت ، صبح رای عالم

آرای سلطانی، به یمن مطلع انوار حضرت اعلای خانی جهانبانی، بیت:
روحی است بی کثافت و شمسی است بی کسوف

نوری است بی تغیر و ناری است بی دخان

به اردوی اعلا سربرزد و به شرف توجه شریفش اعتنا حاصل کرد و
براهیم کیای حاجی محمد را از لاهجان به خدمت اعلای خانی به لمسر فرستاد
و علی جان خیرجی را در سلك ملازمان خاص گردانید و غرض کلی و مقصود
اصلی در باب استتلاب سپاه شاهی، به عبارات لطیفه موجهه نظام داد و
به حرف شرط ادا نمود که اگر انجام مرام، به حصول لشکر منصور میسر
نشود، به مصالحت و ممازجت طرفین بیه پس و بیه پیش، معروفی از اعیان
دولت و مخلصان آستان حضرت شاهی که از پیکر آئینه اخلاص او زنگ
ریت و غبار شبهت برخاسته و در صفای نیت، هیچ آفریده را مجال طعن
نباشد و سعی جمیل او در کلیات و جزویات امور مشکور و طبیعت او از سعادت
مصون بود، به اسم ایلچی گری نزد امیره مقرر فرمایند که طغیان سلطان هاشم
از حد گذشته و ملوک و حکام اطراف، گوش به الحان موافقت و مخالفت
بیه پس دارند. و گاهی که رفع این مؤونت شود، تابعیت ملوک اطراف،
بی واسطه میسر خواهد بود.

براهیم کیا حلقه فرمانبری در گوش کرد و اطاعت این امر را فوز به
سعادت دارین دانست و توسن این مراد در زیر ران آورد و قدم به جاده انقیاد
نهاد. و در اشعه آفتاب سلطنت و جهانبانی اعلای خانی، سایه همای عاطفت،
پناه جست و به تلثیم تراب عتبه علیه سرافراز گشت و تمهید مقالات مرجوعه
واجب شمرد.

چون سعادت ازلی در همه احوال مساعد و مقارن حضرت اعلای خانی
بود و حصافت و رزانت در ذات ستوده مرکوز، ورود او امر و اشارات

شهریار کامگار را در متابعت و مطاوعت ، مزید درجات عز و بختیاری شناخت و در اسرع زمان رکاب همایون، در ضیمان اقبال، از لمسر نهضت و رکضت اختیار کرد و چترهما آسا به الموت افراخت و از آنجا به تخت طالغان، آفتاب اعلام ، شعاع فرح و سرور انداخت و در سپهر سلطنت ، مهر دولت، نور افزود و بدان مقام جلالت ، معدات سفر آماده و مرتب گردانید و موازی صد نفر از سوار و پیاده را یرق دادن فرمود . و از راه چال و سپرورین^۱ ، به منزل مسعودخواجه حسن ماضی که اردوی همایون مخیم جلال ساخته بود، متوجه گشت .

و در این اثنا کالجار، بعد از انصراف خدمت بیرام بیك، سیف الدین آقا که اختیار تمام بیرام بیك بود، جهت اداء تقبلی پیش گرفته، به دیلمان آورد. و حضرت سلطان حسن از لاهجان به راه شیمه رود، رکاب سعادت به دیلمان ارزانی فرمود.

نواب اعلائی خانی ، چنان بعد مسافتی را به ایلغار سه شب طی منازل فرموده، مقام درگزین را مخیم سرپرده عصمت گردانید و عرصه آن زمین به میامن قدوم مبارك آراسته شد . شعر :

أَهْنَى قَوْمًا أَتَتْ فِيهِمْ مَخِيْمٌ وَ أَحْمَدَ أَرْضًا أَتَتْ فِيْهَا مَطْيَبٌ

و بیرام بیك و سدید که به همین مقام اقامت داشتند، در استظلال عنایت و مکرمت اعلائی خانی آسودگی طلبیده، به شرف مجالست و دولت محاورت تشرف یافتند و مواضع مقالات و مطارحه مکالمات فرمودند . مشورت بدان قرار گرفت که چون نسیم صباح پیرهن مشک فام شب را بدرد و گرد عبیر از دامن حریر کره اثیر بیفشاند، نواب عالی به اتفاق بیرام بیك و سدید متوجه زمین مقدس امام سهل علی شوند و غنچه های مقاصد و مطالب از برکات

نسایم ارواح مطهره آن بقعه شکفته شود.

بر موجب مقرر چون انوار دلفروز که از عارض روز ظاهر گشت ، نواب عالی به اتفاق بیرام بیك وسدید متوجه شدند . مقارن وصول رکاب همایون به قبه و بارگاه امام سهل علی ، فرح زیارت متبرکه که از خاطر عاطر سر برزد . عنان حرکت نرم گردانیده ، نزول اختیار فرمودند و چهره مقصود از فیض نور روضه محمود، مسرت نما و روشنی افزا شد و اثر زیارت و سجود ، در آینه اخلاص صورت نیل مراد و مطالب و اغراض جلوه نمود و [حصول] مقاصد نوید می داد .

بعد از استفاضه این مقام ، مصلحت در آن دانستند که بیرام بیك جهت اخبار مرضی شیم و شرف وصول رکاب همایون بدین منزل ارم به مسامع جلال شاهی ، مرکب سعی را تند سازد و تقدم به سبقت حرکت فرمایند تا در آداب تدبیر فتوری راه نیابد و شروع به بصیرت باشد و مراسم تعظیم و تکریم شاهی کماهی سمت ظهور یابد .

بر موجب صلاح ، خدام علیه به امام سهل علی شرف اقامت نمود و بیرام بیك متوجه اردوی شاهی شد . صباح مقرون به فوز و فیروزی ، نواب عالی خانی از امام سهل علی متوجه اردو گشت . قرین وصول رکاب همایون به اردوی شاهی ، چند سر امرای نامدار عالی مقدار شاهی ، به استقبال، تعظیم واجب شمرند و به مناسبت مصاهرت حضرت اعلای خانی با الله بیك، شمس چتر جلالت به برج دولت و مقام حریم حرمت الله بیك پرتو نزول انداخت و نواب عالی قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت استوار گردانید .

رای اصابت شعار حضرت شاهی، چون خورشید اشعه عنایت، به تفقد احوال و صحبت و مرارت مهاجرت اوطان و تلخی تعب مشقت غربت و

ارتکاب اخطار اسفار انداخت و به مجلس مقاربت خواند و در مفاوضات و محاورات انواع ملاطافات به تقدیم رساند .

سعت مرحمت شاهی ، مسئول و ملتمس نواب عالی را رقم اسعاف کشید و عنان عنایت شاهی به روانه گردانیدن ایلچی به صوب بیه پس منعطف گشت و کردبیک که از کبار دولت و مخصوصان حضرت شاهی بود ، نزد امیر حسام الدین فرستاد که در باب مصالحه به نوعی رسوم تمشیت مرعی دارد که هیچ امری در عقده ابهام و اشتباه نماند و ولایات که متعلق حضرت سلطان حسن باشد ، به رد و رجوع تقصیر نکند و اساس قصر مصالحه به خوبتر صورتی طرح اندازد و غبار وحشت و آتش فتنه را به زلال صفا فرونشاند .

حضرت سلطان حسن منتظر می بود که دولت روز افزون اعلای خانی چه لطیفه برمی انگیزد که خارا این دغدغه از شارع اقبال برخیزد .

حضرت اعلای خانی به اردو مکت فرمودند تا مصباح او امر علیه شاهی که از مشکوة مرحمت تافته بود ، امیر حسام الدین از فیافسی ظلمت ، راه به جاده صلاح و صواب می برد یانه .

کردبیک که صحبت امیر حسام الدین دریافت و به ابلغ وجه او امر و اشارات عالیہ ادا کرد ، امیر حسام [الدین] ابا و استبعاد نمود که هیچ مملکتی و الکه ای از آن حضرت سلطان حسن در تصرف من نیست .

کردبیک سخنان امیر حسام الدین به خدمت حضرت سلطان حسن رفع نمود که امیر حسام الدین می فرماید که اگر معتمدان سلطانی به حضور ثابت کنند که الکه موروثی ایشان در تصرف من است ، در اطاعت امر شاهی به جان کوشیده ، به رد و رجوع ما ثبت تقصیر نخواهد رفت .

حضرت سلطانی معتمد مخصوص خود را بدین مهم نزد امیر حسام الدین

فرستاد .

تلون مزاح و نشأة غبار غرور شوکت و حشمت امیره حسام الدین نه چنان راه صواب و صلاح را پوشیده بود که طریق مصالحه پیش گیرد . چون کردیك طغیان امیره حسام الدین را فهمید ، از رشت متوجه خدمت سلطان حسن شد و در دیلمان ، سعادت ملازمت حاصل کرد و نواب حضرت سلطانی ، قامت احوال او را به کرامت تشریفات و عنایات بیاراست و [او را] روانة اردوی شاهی گردانید .

کردیك که خاک آستانة شاهی را توتیای دیده گردانید و احوال عرضه داشت کرد ، امر عالی پادشاهی به شیخ نجم کبرای گیلانی که برداشته و بزرگ گردانیده و مهمات دارالمرز به کف اختیار ایشان مفوض و مربوط بود ، شرف تخصیص یافت که به قزوین رفته ، برنمط مدعای ملازمان حضرت اعلیٰ با امیره حسام الدین مصالحه فرماید .

حضرت شیخ اطاعت امر واجب شمرد و متوجه قزوین شد . حضرت اعلای خانی ملاعلی جان خیرجی را همراه گردانید و حضرت شیخ از قزوین ، میرزایك علائی^۱ را تعیین فرموده ، به خدمت سلطان حسن فرستاد و حضرت سلطانی از جانب خود مولانا سید امیر را که واقف اسرار و شاهد اطوار و در میان کار بود ، همراه میرزا بیك ساخت و به اتفاق متوجه خدمت امیره - حسام الدین شدند و مقالات تمهید نمودند ، قهر امیره حسام الدین جلوه کرد و میرزایك و سید امیر را مقید گردانید .

و در آن اوقات که کالجار ، سیف الدین آقا را پیش گرفته ، جهت ادای تقبلی به دیلمان آورد ، حضرت سلطانی را خزینه ای نبود . از ارباب غنائم ، غریب و شهری و کسی که صد تنگه می داشت ، از نقد و جنس و نفیس و غیر

۱ - این کلمه بیشتر شبیه «علائنی» است.

به اراده و غیر اراده قرض ستانده ، سیف‌الدین آقا را روانه ساختند و ادای قروض در حین سلطنت سلطان حسن میسر نبود و از دست بپر نمی‌آمد. سلطنت که به ملازمان عالی انتقال یافت ، به مدارا و دفعات ، بعضی را به تسلی و بعضی را به تراضی ، در صدد ادا و ایفاء قروض شدند ، و از زمان حرکت شیخ از اردو به قزوین ، تا زمان حبس میرزا بیک و سید امیر در ریه پس ، نواب عالی خانی جهانبانی مرتکب مشقت ملازمت شاهی می‌بودند . و در این اوقات از حرکات خارجه و بد خوئی و عیب جوئی و اختراع فتنه‌ها و ناسازگاری سدید با خرد^۱ و بزرگ^۲، خادمان بغایت متألم [شدند] . چه سدید در وقت سورت غضب ، محافظت زبان و تحمل اقران و اکابر و اعیان عادت نداشت و ملازمت آداب حسن بر او دشخوار و از فحش تحاشی نمی‌نمود و محاورات سفها ، خلق خلیق او بود و به عادت غضب مستظهر و از صبر و حلم مجتنب و محترز و از معایب خود غافل و نقصانات بر او مخفی و از تدابیر این علل ذاهل و خلل کلی از این تقصیر او را حاصل ، بسا وجود استعداد کمالات حکمیه ، به معالجات امراض نفسانی خود شروع نمی‌نمود و دوست کاملی اختیار نمی‌کرد که از طول مؤانست و مصاحبت ، خبری از عیب و نقصانات او دهد ، اگر چه گفته‌اند که هیچکس بینا و بصیر به عیب و نقصان خود نیست و کمال حصافت و رویت کسی راست که دایماً متوجه اطلاع عیوب و رفع نقصانات خود باشد و اگر خود واقف و قادر بر عیب خود نباشد ، دوستی کیس دانائی که شفیق و رفیق و صاحب اسرار و وثوق و اعتماد به دوستی او باشد پیدا کند و اگر چه آن دوست قلیل به دست آید و اگر اتفاق افتد کاره اظهار عیوب او خواهد بود . زیرا که دوست صادق به هیچ وجهی صورتی که موجب تفرقه دوست خود باشد نخواهد و واقف عیب خود بودن بهر حال

طبیعت مکدر گردد. پس هر عاقلی که آن چنان دوستی داشته باشد ، مبالغه به اظهار نقصانات خود کند. بعد از مبالغه، آن دوست صادق اظهار نقصانات خواهد کرد. آن شخص بعد از علم به عیب خود، شروع به علاج مرض عیب نماید .

دماغ سدید به مرتبه ای خلل یافته بود که هر روز صفتی که مستتبع سیئه ای باشد ، بدان اقتدا می نمود و عقل خود را فوق عقول می دانست . حتی در امور سلطنت حضرت سلطان حسن قدحی می نمود و اعمال سیئه او به مرتبه ای رسوخ یافته که با حضرت اعلا ی خانی در اوقات خلوات به مذمت حضرت سلطان حسن ، زبان جسارت دراز می کرد و در انگیختن فتنه شورش او ، زیاده از تصورات بود. اما کمال عقل و علم و حلم نواب اعلا ی خانی ، ماحی سیئات او بود و به آرای صائبه، ازاله امراض نفسانی و رذایل و خصایل و ذمائم قولی و فعلی اومی کرد و صریحاً جواب سدید می داد که حضرت سلطان حسن ما را خداوند و پدر و ولی نعمت است . این خیالات باطله و افکار ناقصه است . به نوعی تسکین ماده فتنه و فساد سدید می کرد که متسلی می شد و بدین وجه همواره به تعدیل قوای غضبی سدید می کوشید . و از تحرمز او می جوشید .

حضرت سلطان حسن که به الهام دولت ثابت بود، مشقت نواب عالی خانی را دریافت و موسم سرما رسیده دید . نواب خانی را از اردو طلب فرمود که هجوم خیالات سلطان هاشم به اعلی [درجه] رسیده و حضور شریف بغایت مطلوب و مقصود است .

نواب عالی خانی ، به موجب رخصت شاهی ، متوجه خدمت حضرت شهر یاری شد و پای عزم به رکاب معاودت در آورد و سرعت سیر از حرکت قمر گذرانید و طی منازل و مراحل نموده ، بهره زودتر به قزوین رایات

سلطنت مفتوح گردانیدند . بعد از فراغت استحمام و تطهیر ، از قزوین به فرخنده تر وقتی و خوبتر طالعی نهضت فرمود و رکاب فلک قدر ، درمسایرت نصرت به طرف دیلمان روان شد و به منزل نیازجک^۱ چون آفتاب به ممالک دیلمان سایه گستر آمد و ماه دین و دولت اشعه شرف انداخت .

حضرت سلطان حسن تا منزل نیازجک ، وظایف تعظیم و استقبال مرعی فرمود و درکنارگرفت . بیت :

روح با روح آشنائی یافت

دلش از درد غم رهائی یافت

بعد از حصول صحبت حضرت سلطان حسن ، به وظایف تفقد و به استخبار مقامات و مشقت سفر متکلم گشت و به انواع عظوفات خاطر نوازی فرمود و مادامی که رکاب همایون به اردوی شاهی تشریف می داشت کسی را یارای مداخلت به اموری که خلاف طبع و نقص ملک و ملت باشد ، نبود .

سلطان هاشم که بساط آستانه شاهی از شرف قدوم نواب خانی خالی یافت ، ایلچی را بابیلاکات و تبرکات به اردوی شاهی فرستاد و عرضه داشت کرد که همچنانچه سلطان حسن وارث ملک است ، من نیز وارثم و سلطان حسن آنچه شرط مهتری و بزرگی است با من به جای نمی آرد و مسؤل و ملتمس به انجام مقرون نمی گرداند و بی معاونت و عنایت نواب شاهی حصول امانی میسر نیست . [به] آستانه همایون که منزلگه راستان و قبله اسلامیان است ، پناه آورده تا از کمال عدالت غوررسی فرمایند .

القصة ایلچی سلطان هاشم به تقبلی بسیار ، حکم کرجیان حاصل کرد و با ایلچی شاهی ذوالنون نام به خدمت سلطان هاشم مراجعت نمود .

در این اثنا حضرت سلطان حسن ، دختر کارگیا امیره کیای گوکی که حاکم گوکه و کیسم بود، در حباله زوجیت در آورد . سلطان هاشم که حکم شاهی در باب کرجیان حاصل کرده بود، به ذوالنون داد وخواجه صدر که وزیر سلطان هاشم بود همراه ساخت و به خدمت حضرت سلطان حسن فرستاد . خواجه صدر و ایلچی پادشاهی شاهی را نواب سلطانی چند روزی نگاه داشته ، از دیلمان همراه کالجار به لاهجان فرستاد .

فصل [پنجم]

در شرح قصه سلطان هاشم و با لشکر به کرجیان جلوس نمودن
و به سختسر استحکام فرموده به مقابله و محاربه حضرت
سلطان حسن شروع نموده هزیمت یافتن و سلطان هاشم
به مازندران رفتن در تاریخ احدى عشر [و] تسعمایه

سلطان هاشم که صحت تدبیر خود را به حصول حکم شاهی درباب کرجیان مطابق مقصود و موافق مدعای خود دریافت و به این مقدمه مستظهر به مساعدت طالع شد و این قیاس مع الفارق را تطبیق به تصور بدیهه الفساد ظهور و خروج کرد و باوجود ملاحظه کثرت جنود و سپاه و استقلال نواب حضرت خلافت پناه ، ازخلل وفساد عواقب این نوع خروج نیندیشید و با لشکر قلیل تنکابن و شرذمه ای بی حقیقت متوجه کرجیان گشت و جلوس اختیار نمود و میرکیسی کاملی که متحلی به صفات دانش ودر علم حکمت مدنی مستحضر مسائل آداب جهانگیری باشد نداشت که منع اغلاط تدابیر اوکند و غافل از این معنی بود که کفالت امور خروج و حکومت به مجرد حکم سلاطین میسر نشود وشرایط آداب مرتبه خروج و مدعای جهانگیری اگرچه بسیار است ، اما لاقول علم به دومسئله از جمله ضروریات است :

اولاً حدوث فترات و انقلابات و خالی بودن ملک از ولات و حکام

ذی شوکت. و ثانیاً کثرت اعوان و انصار و اتفاق ملل و مراقت ارباب دین و دول و توفیقات حضرت دافع العلل. با وجود عدم استعداد به تحصیل این فضیلت و قلت مهارت به علم این آداب، شروع به مهم خطیر سلطنت و جهانگیری نه از فرزاندگی و متانت رای و رویت بود.

نواب عالی سلطان حسن که به چاک رود نزول اجلال داشت و خبر جسارت لشکر کشی و ملک گیری استماع فرمود و تجربیات عملیه سلطان هاشم از قانون و قواعد آداب خروج خارج دید و شرایط فضیلتی که در سیادات و ریاسات مستعمل بود، از او مفقود یافت، علم الیقین حاصل کرد که شروع سلطان هاشم به بصیرت نیست و عزم خروج، طلب مجهول مطلق است. از چاک رود پای سعادت به رکاب دولت در آورد و به اتفاق حضرت میرزا علی، به رانکوه تشریف ارزانی فرمودند و به همه ولایت خبر لشکر کردند و طریق حصافت پیش گرفت و ظلمت و سواس سلطان هاشم را به نور رزانت و کمال عقل رفع می نمود و باد نخوت او را پای بست خاک تواضع می کرد و عز انتظام در عقد آل و احباب و اخوان و خلان می دانست و منشور مودت این دودمان کبری به طغرای «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» توشیح صفحه خاطر می گردانید و عنایت کامله و عاطفت شامله را هادی سبیل ظلمت سلطان هاشم ساخت و قواعد مقدمات مواعظ و نصایح را به فرایند لالی قوائد ارجمند، در عقد افادت و استفاضت منتظم گردانید و به وجهی روشن و مبرهن ساخت که منصف متصف به فطانت، بعد از استماع و اطلاع بدان، غیر از قبول و اذعان و موافقت و متابعت هیچ رائی دیگر پیرامون ضمیر نمی گشت و مردم مسن و اهل اعتبار را بدین مهم نزد سلطان هاشم فرستاد تا وظایف مراقت مرعی دارد و شاید که از نشأة حکومت و جاه و لشکر و سپاه هشیار گردد و

راه صدق و صواب پیش گیرد و قدر دولت را بشناسد و ترك فضولی و عقوفی نماید .

این مقالات نصایح به سلطان هاشم مؤثر نگشت ، بلکه برضعف و مستولی بودن خوف و هراس نواب سلطانی حمل فرمود و نزد حکام و سلاطین مازندران فرستاد و استمداد لشکر و مدد نمود . ذاهل از این معنی که سلاطین مازندران ورستمدار این نوع فرصت را مغتنم می دانستند . بیت :

چو دشمن به دشمن شود مشتغل

تو با دوست بنشین به آرام دل

روزنامه اوقات ایشان بود ، حکام مازندران خصوصاً آقارستم طریق نامی و دو روئی و سعایت پیش گرفته ، رخسار آرزوی سلطان هاشم را به گلگونه مقصود فرستادن کجکه رنگ می دادند و در عقب به رسل و رسائل بهتری و مهتری نواب عالی سلطانی و کهتری و فرمان برداری سلطان هاشم ثابت می کرد [ند] و نفی اطوار غیر مرغوب سلطان هاشم می نمودند .

در این اثنا قاضی محمد که فرزند فقیه فاضل فقیه حسین متقاضی لاهجان و مرد متعین و بغایت زیرک و در تمشیت مهام رشد تمام داشت و جهت حکم کرجیان به اردوی شاهی رفته بود ، حکم شاهی به اسم سلطان حسن حاصل کرده رسید . حضرت سلطانی توقیع همایون ، به دست ذوالنون - ایلچی پادشاهی - که سلطان هاشم به جهت کرجیان آورده بود داد و نزد سلطان هاشم باز فرستاد . از آن هم سلطان هاشم متنبه نشد و محمد کیا - سپه سالار تنکابن - را با لشکر روانه سخرساخت و راهها را مسدود گردانید و استحکام ممر و عبور به اشجار نموده ، متحصن گشت .

حضرت سلطان حسن که قصه عزل حضرت میرزا علی و ناتمامی مهمات و مشمر نهادن مصالحه بیه پس و خروج سلطان هاشم و دو روئی ملوک و

حکام رستم‌دار و مازندران مشاهده کرد ، استقامتی در اصابت رأی رزیسن واقع گشت و واقعاً اجتماع صور مختلفه در آن واحد حیرت فزای عقول بود ، چون ذات مقدس حضرت اعلای سلطانی مظهر لطف حق و در کمال حسن تقویم به برهان « وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ » ثابت گشته و ظهور دولت آن حضرت را رایات فتح و نصرت قرین و عقل کاملش ، بر جاده صواب مسلک سداد می نمود ، میدان فضل حق را فسیح دانست و دل به گرمی فیض حضرت فیاض قوی گردانید و نظر همت براستقبال تدابیر امور برگماشت و سپاه ضمیر برخیل مهام راند و کارگیا هادی کیا الموتی که مردی تمام و فیروز به جنگ و نور رشد بر ناصیه او هویدا و در وقت سلطنت میرزا علی ، معزول و پیریشان روزگار می گشت ، خواند و چهره او را از آلائش کدورت عزل به آب رعایت و تربیت پاک ساخت و به انواع دلنوازی بنواخت و حکومت پاشجا نامزد استحقاق و استعداد او گردانید و قامت او را به لباس شفقت و مکرمت بیاراست و نوکرزاده ها که به طیب خلق حسن آسوده بودند و نسیم کرامت دایماً از مهب دلنوازی بر ریاض امانی ایشان می وزید ، به میاه الطاف ، مجدد و تازه ساخت و به جهت رغبت رعیت تنکابن و اطمینان خاطر ایشان ، فرزند کارگیا یحیی کیای تنکابنی - میرحسین نام - که به الموت مقید بود ، خلاص داده همراه داشتند .

و اتفاقاً بعضی پیاده ها از طرف بیه پس فرار جسته ، متمسک بسدامن دولت حضرت سلطانی شده بودند و به استرداد ایشان امیر حسام الدین الحاح تمام داشت .

نواب اعلای سلطانی ، وقت را که مضیق و محل را که نازک دید ، مصلحت در اعواد فرار نموده ها دانست و هنگام ارجاع ایشان ، به همم عالیّه امیره مستمد و به سفارش حدود مستند به عنایت کامله ایشان گشت که باوجود

غلظت و توجه لشکر به تنکابن، چه صدائی از گنبد اخلاص امیره مسموع می‌گردد و چه نغمه ملایمه و نقره متنافره از قانون محبت و خصومت به گوش می‌رسد که حسب المقدور به اصلاح آن شروع نماید .

امیره حسام‌الدین از ارجاع غایبان منت پذیرگشت و جواب شافی که [از آن] نسیم دوستی به مشام می‌رسید و اطمینان را شاید، کرامت فرمود . چون به فضل جمیل و لطف جزیل منعم بی‌همتا ، حضرت سلطان حسن از حسن تدابیر برخوردار ی یافت و از لطف تدابیر قضایا و خاطر نوازی لشکری ورعیت و حکام ذی شوکت فراغت حاصل کرد و مطمئن گشت ، اگرچه با شوکت لشکر منصور ، صفت عجز و قصور سلطان هاشم ظاهر بود و امارات و علامات هزیمت بر صفحه احوال و آمال آن جمع بی‌حمیت روشن و صبح امید فتح از مطلع مراد اعلای سلطانی تبسم می نمود ، اما بهر حال رعایت احتیاط در همه باب واجب دانسته ، نص صریح «وَسَّاورْهُمْ فِی الامر» را نصب العین گردانید و به احضار اهل تنجیم اشارت علیه شرف نفاذ یافت . بعد از جمعیت منجمان به اختیار اوضاع و انظار کواکب و تنظیم و تمزیج و مسعود بودن طالع مبارک و منحوس گشتن طالع مخالف و نتیجه مقابله و محاربه و جنگ و صلح ، میل خاطر شریف به استفاده گشت جناب سید فاضل سید عبد الله منجم که مهارت تمام بر علوم ریاضی داشت و عملیات او را اهل روزگار به تجربه معلوم فرموده و مستحضر مولود مبارک و تسیرات و برج انتها و عطایا بود ، بر طالع تحویل عالم خبیر ، به نظر دقیق مطالعه مولود نمود و تصریح کرد که در طالع مبارک اعلای سلطانی رسوخ حکومت و سلطنت نمی‌نماید و طالع سلطان هاشم نیر بغایت پریشان حال و تسییر ، به مواقع منحوسه رسیده ، اما مآثر و مفاخر و سلطنت و جهانگیری حضرت اعلای خانی ، تواریخ

ملوك و سلاطين ايام خواهد شد و انوار عدل او نام نوشیروان، در طی نسیان خواهد آورد .

به اعتماد صحت قول اهل تنجیم، سلطنت و حکومت دارالمرز نامزد حضرت اعلای خانی کردند و تفأل فتح به اسم سامی از رقم كلك قضا و قدر دانستند و تمام لشکر در تابین نواب همایون خانی ساختند و خدام عالی خانی چون گلهای طری در باغ حکومت و سلطنت برگلبن تمکین شکفته و در بوستان خلافت چون سروسهی برچمن تحسین و احسان رسته ، از رانکوه نهضت اختیار کرد . و روی دولت روز افزون به تدارك هجوم خیالات فاسده جهانگیری سلطان هاشم آورد و همت عالی مقتضی مقابله و محاربه گشت و سپاه ظفر قرین شکور و دیلمان به گیاهند که سالار سپاه هردو ولایت بود رجوع نمود و منقلا گردانید و لشکر سمam در عقب و لشکر رانکوه و طالغان که سپهدار ایشان کالجار بود، در ملازمت نواب اعلای خانی، در عقب لشکر سمam و جنود لشتنشاه و لاهجان که سالار ایشان بوسعید میر بود ، با حضرت سلطان حسن و حضرت میرزا علی در عقب اعلای خانی ، به همین ترتیب نواب اعلای خانی متوجه ساحل بحر گشت و شب به کنار پلورود نزول اختیار فرمود و قریب نزول رکاب عالی ، سلطان عباس با لشکر الموت به همین منزل شرف خدمت دریافت .

روز دیگر که آفتاب نیک پیکر سر از مهد سپهر بیرون کرد، بر عمارت معهود لشکر بی شمار در حیطة ضبط سرداران شوکت شعار، بر مثال کواکب سیار ، در سلك خدمت اعلای خانی منتظم شدند و به ترتیب منزل به منزل به مقام خشکه رود رسیدند . با وجود آنکه بر مزاج مبارک حضرت سلطانی عارضه تب طاری شده بود، حرکت بر سکون راجح شمرده، به اتفاق حضرت میرزا علی ، از رود سر به سیاکله رود نزول اجلال فرمود .

آوازه حرکت سپاه نصرت پناه که به گوش سلطان هاشم رسید ، از کرجیان کوچ کرد و به سختسر آمد و محمد کیا استحکام آن منزل را ترك گرفت و به مقام دینا رود که جای تنگ و از مرداب و گرداب تا دریا فاصله و بعد مسافت ده گز بیشتر نبود آمده ، بنیاد استحکام کرد. اما باوجود وصول رکاب همایون محمد کیا ، فرصت اتمام استحکام آن مقام نداشت .

وقت چاشت که خسرو آفاق و انجم ، رایت اعتلا برافراشت ، قراولان به هم رسیده ، بنیاد محاربه نهادند . وقت عصریه را کیا هند نیز که منقلای لشکر بود ، قبل از رسیدن تمام عساكر ، پیش دستی کرد و با دویست سوار و چند نفر پیاده ، به محاربه مسارعت نمود و چون قضا ، نگین سعادت به شرف القاب سلطنت و حکومت اعلای خانی ، نقش دوام و خلود می کرد ، رکاب دولت که به کنار خشکه رود رسید ، امارات و علامات رایات فرقد سا که به چشم مخالف رسید ، بر مثال باد و آب ، بر روی خاک ، باران و آتش شدند و به محاربه زمان اندك ، لشکر مخالف تاب حمله دلاوران نیاورده ، هزیمت نمودند و کیاهند مظفر و منصور گشت. از جمله سواران دلاور ، فرزند کیاهند - تاج الدین - و فرزند بال ایملك شكوری - میر حسین - و برادرش ایملك ، بر مثال آتش که در نیستان افتد ، سپاه مخالف را برهم می زدند و سرهای مخالفان [را] آورده ، در قدم رکاب همایون می انداختند و به حسام خون آشام ، صبح دشمن به شام و نهار بدخواه ، ظلام گردانیدند . [کذا]

چون دامن روز دست ظلمت شب گرفته بود ، عقب گیری مخالفان خلاف مصلحت دانسته ، عنان دولت به منزل فتح منعطف گشت و بندگان دولت بزم و مردان رزم ، هر يك هنگام هیجا ، چون آتش سوزنده در صف پیکار و بسان آب خرامنده ، از میدان کارزار مراجعت نموده ، خاک آستانه اعلای خانی را سرمه دیده گردانیدند و هر یکی علی مراتب در جاتهم و مقادیر

منازلهم ، به التفات تحسین و احسان نواب خانی سربلند گشتند و جهت تبلیغ این فتح و همهری طبقات مردم که در مبارزت سبقت نموده بودند ، معروفی از اعیان حضرت و ملازم خاصی از درگاه سعادت که شجاعت ایشان از کشف و ایضاح بی نیاز گشته و محاسن صفات و وضوح بینات ، از شرح و تقریر استغنا یافته بود ، به خدمت حضرت اعلای سلطانی روانه گردانید . رایحه فتح که به مشام اعلای سلطانی رسید ، مردان کار کرده را به قدر استحقاق در رتبه افزود و بتوفیر عنایات بنواخت . و مقارن وصول این خبر ، عارضه به صحت مبدل گشت و ذات مز کای معلی بسان آفتاب از غیم غم بیرون آمد .

بیت

از مژده فتح بستگی رفت وز هزم حسود خستگی رفت
 یمن انوار قدوم حضرت اعلای خانی بر کافه برایا تافت و آثار محاسن
 شمشیر و خنجر بر وجنات ملک و ملت ظاهر گشت . رأی عالم آرای سلطانی
 به ملاقات حضرت خانی قرار گرفت و به فرخنده تر طالعی از سیاکله رود
 نهضت فرموده و به مقام خشکه رود که منزل فتح بود ، با حضرت خانی
 ملاقات فرمود و از لعل گویای آبدار ، لؤلؤی شاهوار تحسین آشکار کرد
 و عناب شکر بارش ، از پسته تنگ شکر مهر و عاطفت به ثنا و محمده اعلای
 خانی برگشود . بلبل زبان حضرت اعلای خانی ، به آیات سبع المثانی ،
 در چمن بوستان نعت سلطانی هزارستان شد .

بیت

خجل مانده از لفظ او در فاخر

حسد برده از خلق او مشک اذفر

بعد از استفاضه شرف صحبت ، صلاح بر نقل حضرت میرزا علی از
 مقام سیاکله رود به رانکوه دیدند . بر موجب صلاح ، معتمدی را همراه حضرت

میرزا علی گردانیده ، به رانکوه فرستادند . و حضرت سکندر ثانی خانی با سپاه ظفر نشانی ، متوجه تنکابن شد . از مقام مزرک ، سلطان هاشم که صیت لشکر شنید ، چون بید لرزید و سراسیمه ، از راه جور پشته ، به اتفاق محمد کیا راه قلعه پلنگ پیش گرفت .

نواب اعلای جهانبانی خانی ، بعد از تحقیق فرار سلطان هاشم ، به اساس تمام ، آفتاب سلطنت پرتو امن و امان به تنکابن انداخت و طبل بشارت فرو کوفت و از ناصواب و اجحافی که سلطان هاشم با مردم تنکابن کرده بود ، مردم تنکابن سلطان هاشم را به خانه جای نمی دادند . حتی خدام نزدیک از قبیچی^۱ و آبدار و یساول و خزینه چی ، با وجود حقوق نعم و وفور کرم ، همه [اورا] گذاشته ، دامن دولت اعلای خانی را گرفته بودند .

نواب خانی زبان استعجاب ، به ادای این معنی ، گوهر بار ساخت که با وجود استقلال سلطان هاشم ، لا اقل دو سال و سه سال ، ملازمان مقرب ، شرایط خدمت به جای نیاورده ، چرا از خدمت استبعاد نموده باشند . خاطر مبارک به تفحص این احوال مایل گشت . تحقیق فرمودند که خواص غیر مرضیه سلطان هاشم به مرتبه ای رسیده که به احساس خطائی و به مجرد صدور اندک گناهی و حدوث صغیره ای از ملازمی ، از فرط غضب و عدم ماسکه ، توسل به اضرار و تألم و تعذیب به قیود و اغلال می نمود و ارتکاب این مکروهات را علت تأدیب می دانست و لذتی بوجه تشفی او را از این جهت حاصل می شد و این صفت خلق خلیق او شده و امساکی به حد کمال در طبیعت او جا گرفته بود . لاجرم از آن حرکات نا موجه ، طباع کافه خلق از رعایا و لشکری متنفر گردد و خاطر ها بکلی از سمت اخلاص برگردد و امور مملکت و مصالح سلطنت ، به زوال و انصرام انجامد .

حضرت سلطانی از خشکه رود، منزل به منزل جناح همای عاطفت بگسترانید و به تنکابن سایه انداخت و حضرت اعلای خانی به شرف صحبت نواب سلطانی مشرف گشت و مجلس خورمی^۱ بر مثال بهشت برین آرایش یافت و اسباب شادکامی و ابواب کامرانی آماده و گشاده گشت و اطناب سرپرده عیش و عشرت به قبه کیوان کشید.

سلطان هاشم از راه جور پشته به قلعه رفت و اهالی قلعه را به انواع عنایت و رعایت استمالت فرمود و با ایشان مواضعه بدان قرار داد که مدت یک سال به محافظت قلعه کوشش فرمایند که آقارستم و میر عبدالکریم را بالشکر خواهیم آورد و از قلعه پلنگ متوجه مازندران گشت.

حضرت سلطانی در اشعه آفتاب سلطنت، سایه همایون بر رعایا و زیر دستان ممالك تنکابن انداخت و آوازه انوار احسان شامل، چون روشنی روز، عرصه زمین تنکابن را بگرفت. نواب اعلای سلطانی با حضرت خدایگانی خانی، تخت تنکابن را «کطلوع الشمس و القمر» به ضیا و سنا، خلد برین گردانیدند و بوسعید میر و کالجار، به ضبط حدود اسپچین مشغول شدند. بعد از اتمام قوانین ضبط حدود، به ملازمت حضرت اعلای سلطانی سرافراز گشتند و به عز مجالست و شرف خدمت، نور سرور دریافتند و در باب فرزند کارگیایحیی کیا مشورت در پیوسته، صلاح در آن دانستند که حکومت تنکابن را به فرزند کارگیایحیی کیا، جهت قرایت رعایا رجوع فرمایند، تا بعد از قرایت الکة تنکابن، در سلك دیگر الکهای سلطانی انتظام یابد. حسب الصلاح میر حسین - فرزند یحیی کیا - را به سلطنت تنکابن منصوب گردانیدند و منصب سپه سالاری از قوم مرشتاوندان - شاه نظر نام - که آباء و اجداد ایشان سپه سالاری تنکابن کرده بودند رجوع فرمود و اکابر تنکابن بانواب اعلای سلطانی بنیان عهد و میثاق به قواعد اخلاص مستحکم گردانیدند.

سلطان هاشم که از کلام بدیع النظام حضرت امیر علیه السلام «أَكْبَرُ الْأَعْدَاءِ أَخْفَاهُمْ مَكِيدَةً وَلَوْفَاءَ لِمُلُوكِهِمْ» عالم نبود که بر دوستی ملوک و این چنین دوستی اعتماد نتوان کرد و به مرهم مجاملات و ملاطفت جراحات درونی التیام نتوان داد و قرحه‌ای که در احشاء و اعضای رئیسه، از ضربات ایام خلاف وجدال [تولید] شده باشد، به شربت تبلیس مصادقت و تدلیس زلال مودت شفا پذیر نشود. بی‌ش الرَّجُلُ غَافِلًا عَنْ ذَلِكَ. ای وای بدان شخصی که به دوستی این چنین دوستی مستظهر باشد و در ایام و اماندگی پناه جوید و از او طمع مروت دارد^۱.

سلطان هاشم توفّر مجاملات و صداقت آقا رستم را ذخایر اوقات شداید ساخت و به اعتماد ملاطفت حکام مازندران و آمد شد ایلچیان و ارسال تحف و هدایا که لازمه جهاننداری و از قواعد معاملات و عالم داریست و در اوقات سلطنت و خوش وقتی ملاحظه کرده بود و نمی‌دانست که دوستی این چنین شخص را هنگام آزمایش اعتباری نیست، متوجه مازندران شد و از مفهوم «لَا مَحَبَّةَ مَعَ مِرْأَةٍ» و از معنی «دَعَوَى الْأَخْيَارِ كَثِيرَةً جَلْفِي الشَّدَائِدِ تُعْرِقُ الْإِخْوَانَ» ذاهل. چه دوست حقیقی کسی است که چون به فراست و کیاست برمکنون ضمائر اولیا و دوستان و درون دلهای ایشان واقف شود و اثر ملال دریابد، در انجاش مطالب، پیش از اظهار طلب حاجت، غایت جهد مبذول دارد و در مسرت و حزن مساهمت نماید.

چون سلطان هاشم عالم بدین حکمت نبود، متوجه مازندران شد و در راه، [به] اهالی رستم‌دار دوچار شده، جنگ عظیمی کردند و دوسه نفری از سلطان هاشم به قتل آمدند. سلطان هاشم از آنجا نزد آقا رستم که رسید آقا رستم خود را به حمام در کشید و بعد از مدتی به فراغت بیرون آمد و

۱- ظاهراً داشته باشد صحیح است.

بی‌التفاتى که نه حداو و نه آداب مردمى بود، به نسبت سلطان هاشم به ظهور رسانید. آنچه عقل و کیاست و اصالت و مردمی اقتضا کند اینست که اگر دشمنی حریم حرمت دشمنی را مأمنی سازد، صورتی که مقتضی وفا و مروت باشد به کار دارد و مکر و خیانت در آن حال استعمال نکند تا حسن عهد و نیکوئی اخلاق و اصالت رای بر همه ظاهر گردد و مذمت و ملالت به دشمن مخصوص شود.

آقا رستم در حین ملاقات سلطان هاشم افتتاح کلام به مخاطبه کرد. بیت:
خطابی سراسر عتاب و ستیز

چو تیغی به الماس کین کرده تیز

که تو آن شخص نیستی که من از قزل آقاج به کشتی نشسته به مازندران می‌رفتم در دریا مزاحم من می‌شدی؟!

سلطان هاشم که عرایس مطالب و مقاصد خود را به کسوت مکاره و شدید جلوه کرده دید، غم و غصه که از انهزام یافته بود، این کلمات ناپسندیده اضافه علت شد. سلطان هاشم در جواب رستم عذری گفت که من مأمور امر حضرت میرزا علی بودم. آن مانعیت نه از من بود. بالضروره آقا رستم علوفه‌ای و مسکنی تعیین کرد.

چون تیر تدبیر اعلای سلطانی تاج الاسلامی از گشاد دولت بر نشانه ظفر آمده بود و اسباب جهانداری و وفور کامرانی متصل شده و انواع فتوحات روی نموده. رکاب عالی در ظلال فیروزی به صوب گرجیان روان گشت، و رقم قدر که پیرامون ضمایر و خواطر مخاذیل گرجیان گشته بود، اشارت عالی از مقام انتقام ایشان شرف صدور یافت و به قتل آن طایفه امر عالی شد. چند روزی به ضبط و نسق گرجیان مشغول گشت و مجاری امور و احوال بروفق امانی و آمال از زلال دوستکامی مالا مال گردانید و متوجه

رانکوه گشت و مرکز رایات سلطنت، آن مقام را ساخت.
و همچنانکه در فصول گذشته یاد کرده شد که شیخ نجم ایلچی را
که جهت مصالحه بیه‌پس و بیه‌پیش نزد امیره حسام‌الدین فرستاده بود،
ایلچیان را مقید گردانید و ملتفت سخنان شیخ نجم نگشت. شیخ نجم قصه
طغیان امیره حسام‌الدین و جسارت او را کتابت فرموده به مسامع جلال‌شاهی
رسانیده بود.

قهر شدید الانتقام‌شاهی به تخریب الکای امیره جلوه نمود و از کردستان
سرادق جلال، به طارم شرف نزول یافت.
چون خبر بشارت نزول رکاب همایون به نواب عالی سلطان حسن
رسید، فرستادن بیلاکات لازم شمرد و هر گونه تحف از جانوران شکاری و
متاع گیلانی به اسم پیشکشی فرستاد.

فصل [ششم]

در قصه درجه شهادت یافتن سلطان حسن در دست میرزا علی و شهادت
میرزا علی در دست بوسعید میر و کالجار و به اردوی شاهی
رفتن حضرت اعلای خانی به تاریخ سنه احدی عشر
و تسعمايه

چون مهندس عقل از مساحت کارخانه تقدیرات الهی عاجز و دیده
فهم از ادراک‌کنه طول و عرض اقالیم صنایع و بدایع قدرت حضرت ایزدی
و اسرار مرموزات حکمت سبحانی عاجز و قاصر و دست تدبیر از مشیت و
تقدیر احد قدیر قصیر، هر آینه در امری که اراده‌الله بدان جاری شده باشد،
به هیچ وجهی تغییر پذیر نگردد و خبر و شر و حیات و ممات به صورت
تدابیر اشخاص و انواع مدافعت و مرافعت میسر نگردد و مؤدای «يَفْعَلُ اللهُ
مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» هر چه اراده اوست متغیر و متبدل نشود و مصداق

«إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» صفات کامله اوست. بیت:

در علم صنایعش همه خلق زبون

کس را نرسد که این چرا و آن چون

اگرچه حضرت اعلای سلطانی تاج الاسلامی را از نیکو خدمتی کiahند ملعون انواع التفات و رعایت ثبت صفحه ضمیر بود و به منازم احوال او خاطر اشرف متوجه، اما کالجار که در سایه آفتاب خسروی، از حد فرمان بری به منزلت فرمان دهی، رسیده و سدیدشقی در میان کارها در آمده «مُحَافِي آكُنِينَ اِذَهُمَا فِي الْغَارِ» او شده، در جمیع امور با کالجار مساعدت و موافقت می نمود و کالجار را سوء مزاجی با کiahند پیدا گشته. چون کالجار از خاك برداشته حضرت اعلای تاج المفارقی بود، رعایت خاطر او لازم می دید و اگر زنگ^۱ اهانت کالجار و سدید را با کسی در دل می بود، در اثبات مدعا متفق اللفظ شده، حدوث صورت جزویه را بر نمط کلی به نظر کیمیا اثر اعلای سلطانی می نمودند و نقود مغشوش مموه خود را به بازار صیرفی خرد اعلای سلطانی، مخلوط به مسكوك خالص رواج می دادند. خبطی که کالجار به کiahند حمل کرده، یکی این بود که اسپ و استر بسیار در وقت فتح تنکابن از نهب و غارت در تحت تصرف کiahند در آمده، حصه ای که جهت دیوان به در کردن دستور بود، کiahند تقصیر و امساك جایز شمرده است. دیگر آنکه از ممرات پوشخانه تصرفی داشته است.

دیگر احتمالات کاذبه را ضم کرده کiahند را از منصب سپه سالاری معزول ساختند.

کiahند مردود از صورت عزل خود متحیر که با وجود فتح تنکابن و

خدمات پسندیده و سر و جان طفیل ساختن ، جای عنایت و مزید رعایت او بود . بنای عزل را که از قانون عدل خارج دید ، از حضرت سلطان حسن مأیوس گشت و دل بکلی از سمت اخلاص بگردانید.

منصب سپه سالاری شکور را به برادر زاده کیهند - کیا حسن - تفویض فرمودند و سپه سالاری دیلمان اضافه رتبه کالجار گردانیدند.

میرزا علی که احوال خود را بغایت پریشان می دید و اگرچه حضرت سلطان حسن در وظایف رعایت و حمایت تقصیر نمی کرد، اما اعتماد به کرم آن حضرت نداشت و استیلا و تسلط کالجار و سدید را در امور تحقیق کرده بود و می دانست که ایشان مفتن و محیل اند و خوف عظیمی از ایشان داشت از این جهت متوهم بود و هر لحظه خبر حبس و قید به مسامع شریفه می رسید و کوکب شادمانی که از اوج عنایت سلطانی طالع بود، روبه حسیض نهاد و چشمه زندگانی تاریک و چهره امانی سیاه دریافت. خواتیم شعبان که موسم رحمت و موعد مغفرت است، میرزا علی غرور سلطنت در دماغ گرفت و کلاه سروری و سرکشی بر سر نهاد و قتل فریدون که دائما ملحوظ نظر بود، ماده انتقام آن غلبه کرد. بیت:

بی یاد روزگار تو گر یک نفس زنم

تعطیل عمر دادم و تضييع روزگار

عنان ضبط و تصرف از سرکشی نفس و غرور شرور از دست داد و قوت صبر رو به تراجع آورد و قوای کریمه نفسانی ، آلوده طبیعت غضبانی گشت و ایام مؤانست و عهد مواسلت حضرت سلطانی [را] در طی نسیان آورد و زنگ تیرگی و غبار تغییر به آینه دوستی و اخوت راه داد و مکرمت و ملاطفت آن حضرت را چون سایه ابر ناپایدار و لمعان برق بی قرار ملاحظه فرمود .

«بیت»

دل من برق و ناله من رعد

چشم من ابر و اشک من مطر است

شعار خود گردانید . غافل از این که افعال او در زمانه مجبور نشانه تیر ملامت و غرامت او خواهد بود و شکایتی که در مذهب عقل محذور و از انصاف اهل دین و دولت و طریق اخوت دور، از او یادگار خواهد ماند و ذاهل از این معنی که هر که در غرقاب دنیا و غوغای سراب نمای این سرا دل نهد و بدو اعتماد کند، همچنان باشد که بر باد تکیه کند و در آتش تیز، آب حیات جوید و از بی کاری آب به هاون کوبد.

میرزا علی به دیده خیال جمال سلطنت [را] در آینه مطالعه معاینه تصور نمود و بر احواد ایام گذشته، مواد انس پیوسته دید و به قصد سلطان حسن عزم جزم کرد و حصول این مراد ناصواب و ارتکاب قصد این کبیره کثیرة العقاب، در دست شکسته و ریسمان رای گسسته کیهانند مردود متمشی دانست . مقدمه سلسله با او راست گردانید . و جمعی از مخاذیل کستامیران سمایی لعنهم الله مثل فرزندان میرگیو - علاءالدین و حمزه و جلال و حسین - و کره بوسعید رانکوئی که همه خدمتکاران میرزا علی بودند و از صغر سن به انواع التفات محسود اقران گشته بودند و سر حلقه مفسدان و سردفتر مفتنان و سر طویله اهل شر و عناد و پیوسته تیز غدر در کمان سرکشی نهاده و سرسنان خون ریز برای ستیز تیز کرده و مردم سپاهی و دلاور بودند و در زمان حکومت کارگیا میراحمد معروف به خبرچی گری [بودند] در این قصد شریک ساخت و بنیان عهد و میثاق به مواعید اشفاق با ایشان مستحکم گردانید و کره - بوسعید این مشورت را بابرادر خود - جانباز - و خواهر زاده او - فرزند

سهراب - تاج‌الدین رستم نام - در میان نهاد . قضا را میان‌کره بوسعید و رستم مذکور نزاع ملک‌ی‌شد. رستم صدا بلند کرد و افشای اسرار آغاز نهاد نقض میثاق و افشای سر که کره بوسعید از رستم دریافت، آتش در جان او مشتعل شد و از سهو خود هشیارگشت و با خود در جنگ شد و به مضمون این ابیات مترنم آمد. بیت:

دوست شمر آنکه بسود پرده دار

پرده درند این همه چون روزگار

چون دل تو بند ندارد بدان

قفل چه خواهی ز دل دیگران

تحقیق می‌دانست که اگر اثر این دود فتنه آشکار شود، خاک همه برباد فنا خواهد رفت . رستم که تند متوجه خدمت سلطان حسن گشت ، برفحوای «وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَئِنْ تَجِدْهُ سَبِيلًا» راه ضلالت را طریق هدایت شمرد و به رستم تاخت آورد و به ضرب خنجر مقتول گردانید و از این خون ناحق دانست که حرکت قبیحه او اگر به اطلاع نواب سلطانی پیوندد، قتل و قید او مهیا خواهد بود و سواس شیطانی فهم و عقل او را محجوب ساخت و مضمون «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» شامل حال گشت و درخاطر کره بوسعید متخیل شد که اگر به بهانه زنا با حرم خود رستم را متهم سازم و قتل رستم را وسیله گردانم و حرم بی گناه را بدین جرم هم به قتل آرم ، باعث نجات از عذاب دنیوی او خواهد بود. بدنیتی و بداعتقادی و بدبختی که در حق سلطان حسن در دل گرفته بود بر مؤدای «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» بدی بدو عاید گشت و حرم بی گناه خود را هم به قتل آورد و پناه آستانه رفیع حضرت اعلای خانی را گردانید و معنی «لَتُنْجِيَتْنَا مِنْ هَذِهِ لِنَكُودَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» بر زبان راند.

حضرت اعلای خانی از مافی‌الصدور و تحرمز او چون واقف نبود و طریق عرف بدین جاری شده که زانی و زانیه را اگر شوهر به قتل آرد بازخواست و مؤاخذه دیوانیه در میان نباشد ، التماس جرایم کره بوسعید از حضرت سلطانی نمود . در محل قبول افتاد و راه نجات بر کره بوسعید گشاده گشت و از زمرة «فَلَمَّا أَحْبَبَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» شد .

کستامیران ملعون مردود که قصد حضرت سلطان حسن را کار کلی و فتنه‌ای عظیم می‌دانستند و بی‌اعوان متمشی نمی‌دیدند ، اسوار محمدک که پرورده شفقت و مرحمت حضرت سلطان سعید بود و همسایه نزدیک آن جمع مخاذیل ، با او سلسله عهد و بیعت مؤکد گردانیدن لازم می‌شمردند ، او را نیز هم عهد ساختند و مقرر گردانیدند که نزد سلطان عباس برو و از معتمدان یکی را پیش ما بیار . حکمت بالغه ربانی که همواره مقتضی وجود حق و زهوق باطل و مستلزم صلاح و صواب و ترفیه احوال انام و برمخادعت و حیل اهل ایام راهنمای تمام ، اسوار محمدک را وسیله اظهار افکار ناصواب کستامیران مردود ازل و ابد گردانید . اسوار محمدک نمک بحلال نزد کالجار [و] محمد جلال معروف رفت و از حقیقت حال آگاهی داد .

چون دیده عمیان عامه از مشاهده مرموزات و تنبیهات الهی اعمی و از غایت ضلالت ، عقول ایشان در تباهی ، کالجار گرفتار ظلمت افکار ناقصه و خیالات باطله و تدابیر نا صواب نا موجه خود شده ، مصلحت بدان دید که میر احمدک که سرا رستر همشیره سلطان عباس که وقتی در حبالة امیر - اسحق بود ، طلبیده اولاً عهد فرماید که اشاعت این سر نکنند و نزد کستامیران ملعون مردود برود که از نزد سلطان عباس آمده‌ام و با آنها درسازد و حقیقت افکار ناصواب کستامیران معلوم کرده ، به خدمت سلطان مشروحاً عرضه

دارد. بر موجب مذکور سلوک نمودند و اسوار محمدك را همراه میر احمدك مذکور ساختند. میر احمدك دولت خواهی میرزا علی را راجح بر عهد مجدد که کالجار با او در میان نهاده بود، دانست و به قصد هشیار گردانیدن کستامیران از خواب غفلت قدم به جاده انقیاد نهاد و نزد ایشان رفت و قصه افشای اسرار ایشان، اسوار محمدك جهت کالجار کردن، به تمام و کمال شرح داد. کستامیران میر احمدك را از خانه بدر کردند و اسوار محمدك را مضبوط گردانیدند و روز دیگر نزد حضرت سلطان حسن آوردند که اسوار محمدك این چنین بهتانی اختراع کرده است و استبعاد تمام و انکار مالا کلام از این حکایت و درد دلی از این شکایت به ظهور رسانیدند و توقع رخصت قتل اسوار محمدك نمودند که این نه سخنی است که مجال تحمل باشد و حوصله برتابد و مکافات چنین مردم بجز قتل سیاسی دیگر امری محقر است.

چون بوقوع قضا و قدر دست تدابیر قاصر است، از فاسدات تدبیر که در طی مجاری تقدیر سمت وقوع یافت، قبول سخنان نا معقول و کذب صریح کستامیران بود که اسوار محمدك را به قول آن ملاعین مقید ساختند. بوسعید میر و کالجار، از نواب اعلای سلطانی استدعای صحبت خلوت نمودند. بعد از حصول این مقصود عرضه داشتند که تمام اکابر و اصاغر قلمرو، از جام مالا مال عنایات میرزا علی شریبتهای مراد چشیده‌اند و منتهز اندك فرجه و فرصت که ادای حقوق نعم و وظایف کرم او کنند. این چنین معزول نشسته و صدای موحشی متحلی به صفات غدر و مکر از افواه خاص و عوام بلند گشته. این چنین حکایت را سهل نتوان گرفت و این چنین شخص را آزاد نتوان داشت و از کشاکش جار اجدهای او ایمن نتوان نشست و در طریق جهان داری رحم و شفقت بدین نوع مردم خارج امور مملکت داری و آئین اهل رای و رویت است. با وجود استماع این حکایات که از خواطر

سربرزده، محل مدارا و مواسا و ملاحظه صله رحم نیست. حبس میرزاعلی اولی می نماید. بیت:

گفتن ز من از تو کار بستن

غافل نتوان چنین نشستن

چون هنگام فرونشستن چراغ دولت بود و انوار مصباح این نصایح به خلوت دل و صومعه سامعه، محل اضاءت نیافت. حضرت اعلای سلطانی از صفای اعتقاد و ضیاء اخلاص که با میرزاعلی داشت الحان این موعظت نافع که ثمرات آن از نتایج نهال اخلاص و خدمتگاری بود، به گوش دل نشنید و از استماع آن آیات، اکراه به ظهور رسانید.

سخنهای شریف که به عبارات لطیف اعلای سلطانی در جواب مؤدی گشت این بود که هرگز سد مؤاخات ما که حصار عمارت مودت و حامی ثغور موالات میرزاعلی است، از نقب زنان وهم و خیال به تیشه احتمال رخنه پذیر نخواهد شد و در مذهب اخلاص و اعتقاد ما رخصت فتوی اصحاب اسماع کاذبه و شما نیست که به وسیله ترتیب مقدمات و همیه، از صراط مستقیم اخلاص صمیم برگردد و بر منشور اخوت و طغرای مودت رقم بی رحمی و بی شفقتی به حال میرزاعلی کشیده شود و عهدنامه دوستی «کطی السجل لکتب» گردانیده آید و از دایره وفا قدم به صحرای جفا نهاده شود. تا باشم در وظایف احترام میرزاعلی سر موئی تقصیر نخواهم کرد. خلق کریم حضرت سلطانی خوچنان گرفته و عادت چنان نموده بود که به هر هفته دو نوبت به دیدن میرزاعلی می رفت و نخل هر گونه آرزوی او را به بر مقصود می رسانید و دست هوس او را به خان نوال مطلق می گردانیده و در ظلمت مشکلات استضاءت از پرتو خورشید رای او می نمود تا یکدل و یکرو به حق پیوندند و از تفکر غیر معرض باشد.

بیت

چون تفرقه دل است حاصل ز همه

دل را به یکی سپار و بگسل ز همه

اما با وجود مصاحبان ناجنس شیطان صفت، مثل فرزند مهدی محمد حجام و فرزند شیخ احمد حجام که دل زندهٔ او را به انواع خیالات بی سرانجام مبتلا و مرده و به صورت قید و حبس و همناک می گردانیدند. و حضرت میرزا علی نیز مقید سجن سخنان ایشان گشته، غم و غصه به خاطر راه می داد [و] از پریشانی حضوری نداشت.

و همچنانچه مذکور گشت رکاب همایون شاه اسماعیل از کردستان به عزم تسخیر بیه پس، به طارم نزول جلال می داشت. شیخ کبیر اردوبلی که به اوصاف کمال و جمال و محامد خصال آراسته بود، به طلب حضرت اعلای خانی فرستاد که غرض کلی نواب اعلای پادشاهی شاهی در اشاعت قانون عزایم پادشاهانه منحصر است که تصمیم جهاد بر اهل بلاد بیه پس ظاهر گردد و از غلبهٔ قهر و انتقام پادشاهانه اهل بلاد هشیار گردند و اتباع و اشیاع در جمیع خواطر سرایت کند و خواص توجه خاطر اقدس همایون که همواره قرین قضا و قدر و همنشین ظفر است، بر عالمیان واضح شود.

چون شیخ کبیر بروفق فرمان قضا جریان شرط رسالت به جای آورد و در ادای سخن فی صفة الرسول تمهید مقالات مرجوعه نمود و به بدایع الفاظ و لطایف معانی استطلاع اعلای خانی و سلطان عباس، مجلس سلطانی را بیاراست و عنایت نامهٔ شاهی که کافل احوال و شامل مآل حضرت خداوندی است، در سلك عبارت مرغوب انتظام داد، اعلی حضرت سلطان حسن فوحات اشارات بشارت آیات را مقوی قلوب و مرتب دماغ دانست و دست دریانوال به ارسال تحف برگشاد و اختیار خزانهٔ نقود دل به نواب خانی داد.

و ظاهراً در آن اوقات کسی که به کیاست و فراست و دراست آراسته باشد، سدید بود، به ملازمت و خدمت اعلاى خانى مقرر گردانید و لمسر و طالبان که مخصوص اوامر و نواهی اعلاى خانى بود، اعیان لمسر مثل کیا-رضی کیا که مرد شجاع و به خصمال پسندیده، متحلی، خبر دادند که با مردم منتخب متعین به پا کده مراقبت نمایند، تا از آنجا به رکاب همایون ملحق گردند.

به ساعت سعید رکاب دولت اعلاى خانى عزیمت اردو نمود و حضرت سلطانی وظایف مشایعت مرعى داشت و وداع فرمود. حضرت خانى جهانبانی همان شب به ملاط سايه سعادت انداخت و کالجار با تمام ملازمان حضرت سلطانی تا لاهجان وظایف ملازمت به جای آورد. قضا را طریق صواب از نظر بصیرت بوسعید میر پوشیده، خیال محال ضبط حدود در سر گرفته، با تمام جنود به لاهجان تشریف می داشت.

چون نگاشته «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنْ» چنان بود که بقای دولت ابد پیوند به شعبه ارجمند این دودمان سیادت باشد و مضمون آیه کریمه «وَمَبْشَرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» خبر از سلطنت نواب اعلاى خانى می داد، حکمت ایزدی مقتضی آن شد که شاید مشقت اسفار و تفرج اقطار اراضی و عجایب ادوار حال و ماضی را دریابد و حلاوت اوطان و تلخی حرمان احبه و خلان را بداند و مضمون محرر «الصَّنْدَلُ الرُّطْبُ فِيْ اَوْطَانِهِ حَبْطٌ وَ الْكَمَرُ لَيْسَ بِبَالِغٍ فِيْ اَرْضِهِ كَالصَّقَرِ لَيْسَ بِصَائِدٍ فِيْ وَاكِرِهِ» ثبت صفحه خاطر انور باشد. بیت:

مردم به شهر خویش نیابد کمال و جاه

گوهر به کان خویش ندارد بسی بها

تا بعد از ارتکاب مشقات و زحمات، قدر نعمت حکومت و سلطنت

را بشناسد و فرصت جمعیت اولیای حضرت را دریابد، بیت :

به رنج اندرست ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرده رنج

خدام عالی بر نهج مقرر راه سفر پیش گرفت و از لاهجان منزل به منزل به مقام پاکده رایات سعادات منصوب ساخت و سلطان عباس به استنکوبن اقامت نمود و روز دیگر رضی کیا و اعیان لاسر به پای بوسی حضرت اعلای خانی مستعد گشتند و صلاح در آن دانستند که شیخ کبیر پیش باشد. همچنان شیخ کبیر را پیشتر روانه گردانیدند.

میرزا علی که بوسعید میر و کالجار را با جنود به لاهجان دریافت و میدان فرصت را فسیح دید، قوت عقل در فضای عالم شناخت حق ، فتور یافت و آب رونق اخوت و طراوت محبت از روی صلاح برد و به خاک و خاشاک بیگانگی صفای چشمه یگانگی تیره گذاشت و به تهییج گرد نبرد و فتنه و فساد هیجا ابتهاج نمود و به وهم کاذب، سراب آب نمای غرور ، به غربال پیمود و تنی چند از ملاحده کستامیران که اسامی نامبارک ایشان در صدر این فصل سمت تحریر یافته و منتهز فرصت بودند تا مگر عرصه درگاه سلطانی از بندگان خالی یابند و کام خود جویند ، طلب کرد و گیاهند مردود را هم معد گردانید و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه عشر و تسعمائه که حضرت سلطان حسن به حمام رفته ، به خانه گیاهند که محل و مسکن سلطانی بود مراجعت فرمود. زبان مبارک به ورد تحمید و تمجید و ذکر تقدیس و تنزیه حضرت احدیت برگشاد و جبهه مهر سیما از سر تواضع برخاک نهاد و سرشک ندامت و انابت «کتواتر الدر من السرع» روان کرد و از سجاده راز و نیاز به درگاه بی نیاز فارغ شد و در میدان خلوت گوی وحدت راند . در چنین وقتی ناپاکان مذکورین علیهم اللعاین گرداگرد خانه را فرو گرفتند و گیاهند

با جماعت خود در در دروازه ایستاد و میرزا علی با ملازمان و غلامان خود به آن طرف رودخانه منتظر بود .

کستامیران از سگ کمتر يك نوبت دست به کارد و شمشیر بردند و سوی خوابگاه شاه پاك اعتقاد ، چون ابر و باد دوان گشتند . از آواز فریاد و فغان ، حضرت سلطان حسن بیدار شد تا سخن گفتن ، بدرون خوابگاه شتافتند .

حضرت سلطان حسن استفسار فرمود که شما چه کسانی؟ ملاعین جواب دادند که ما فلان و فلانیم که دشمن توئیم و به جهت قتل تو میرزا علی ما را فرستاده است.

کجی محمد بی اسلحه بدیشان حمله آورد. فی الحال شهید گردانیدند. بعد از آن ملاعین نمک بحرام خونخوار مکار، سی و دو زخم گران بر شهریار جهان روان کردند و مرغ روح آن خداوند از شوق جنت پروبال زنان به بالای قصر هشت بهشت و کنگره نه آسمان پرواز کنان سوی ارواح عشره مبشره «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» شتابان رفت . بیت :

کو خسروی که بود جهانی به جان او

پیوسته بود جان جهانی به جان او^۱

ای مرغ نوحه گرشو و ای ابرخون گری

بر قامت چو نارون ناروان او

حضرت سراجاً قاسماً للامارة والجلالة که صفات کامله [اش] از شرح مستغنی است و بر اندازه قامت استعداد و تفرس انواع قابلیت سزاوار، نسایج کسوت تربیت و عنایات خسرو گردون غلام، فریدون کسری احتشام گشته رتبه اعلی و درجه قصوای امارت یافته است و هنگام خلافت و سلطنت حضرت

سعید شهید ، منزلت شربتچی گری داشت و در شب قتل مخلوط و ممزوج با خدام ، در ورطه تلف و معرض هلاک می گشت ، و به عون عنایت صانع بی بدل ، از خلل وزلل مصون و محفوظ از آن معرکه بیرون آمده بود ، رسانید که به دیده یقین دیده و به نظر تحقیق دانسته ام که قاتلان حضرت شهید مبرور مغفور و ضاربان سعید سر حلقه و مقدم ملاعین شمر صفت ، میر حمزه و بعد کره بوسعید و در عقب لیلج امیره و برادر کره بوسعید و برادران گیو - حمزه حسین و علاءالدین و جلال - بودند .

از ملازمان حضرت شهید مرحوم که در آن شب به قتل آمده بودند ، کجی محمد بود ، دوسه نفر دیگر زخم دار بیرون رفته بودند . دیگر خدام به سلامت بودند .

آن روز چنان سیاه و تاریک به شب رسید که روز [را] از شب تفرقه ای نبود . بیت :

هوا از قعر دریا تیره تر شد

فلک چون قعر دریا پر گهر شد

میرزا علی از بی قراری به مسکن خود قرار گرفت و زمام نفس خود به دست غضب داده و عنان خرد در کفه عجلت و غفلت نهاده دریافت سپاه پشیمانی براو تاختن آورد و بانفس خود در کارزار شد . بیت :

میرم از درد و ندارم کس که دارد ماتی

ای اجل بگذار تا گریم به حال خود دمی

از ناکامی نقاره شاد کامی فرو کوفتند و در تبلیس خطا تدبیر عنا به جا می آورد و به استفسار بلیغ تحقیق منزل حضرت اعلای خانی در پاکده فرمود .

و کاتبی که حاضر بود ، کتابتی به اسم میر حسین اسوار دیلمانی که از

سپهسالاری لمسر معزول و کیا جلال الدین - فرزند کیا رکابزن دیلمانی کشج^۱ - که به خانواده ورستری دیلمان منصوب بود، استمالت نامه ای مشحون به حرکات خارجه ظلم و عدوان و کفر و طغیان و خلاصه مضمونش ناطق به ضبط و قید خصما و اعدای دولت حضرت اعلای خانسی و سدید جانی و محفوظ گردانیدن ایشان . و نامه ای دیگر به اسم سلطان هاشم که به مازندران اقامت داشت قلمی فرمود. ماحصلش آنکه چنین صورتی به ظهور رسیده و سلطنت دارالمرز نامزد استحقاق آن حضرت شده است. بی مکث و درنگ متوجه گردد که حضور شریف مطلوب و مقصود است.

چشم بینش و راه دانش میرزا علی از مضمون شریف «يَوْمَ تَجِدُ كُلَ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» فرو بسته و بصر بصیرت رای و رویت از مفهوم این بیت:

گر بد کند کسی ، تو مپندار کان بدی

گردون فروگذارد و دوران رها کند

قرضی است فعلهای تو درپیش روزگار

در هر کدام دور که خواهی^۲ ادا کند

پرده حجاب گرفته چه استعداد رتبه سلطنت و حکومت محض موهبت الهی و به مکر و خدعت بدان رتبه عالی نتوان رسید و با قضا پنجه درنتوان فکند و بی رضای حق به دست غدر و احتیال ، آرزوی خویش نتوان یافت. چون از تقدیر الهی در آن وقت کالجار و بوسعید میر باعلاء الدین تولم حسام الدین رانکویی که خلابر ورستر رانکوه و علی حسام الدین چپکوبند خلابر و رستر لشتن شاه و لشکری جهت حفظ حدود، جمعیت نموده بودند ، و امیره انوز فرزند کارگیا احمد بن کارگیا یحیی به رانکوه بود. میرزا علی

امیره انوز را در همان شب نزد خود آورد و عهد داد و دل او را به انواع رعایت مطمئن گردانید و مکتوباً و ملفوظاً نزد بوسعید میراستمال فرستاد که سپه سالاری لاهجان که موروث شماسست به ابد متصل باد، مستظهر به عنایت کامله بوده، کالجار را مضبوط گردانیده، به هر چه زودتر متوجه رانکوه گردد که هر چه مدعا و مطلوب است، بی واسطه به حصول مقرون خواهد شد. امیره انوز را در ساعت به تبلیغ این رسالت به لاهجان فرستاد. در این اثنا از ملازمان حضرت شهید سعید شیروی خراودی کشج که خادم خاص و پاس انفاس و اشارت و خدمات بود، سربرهنه از مقام قتل فرار جسته، علی الصباح به لاهجان به کالجار رسید و احوال رسانید. حضار مجلس حمل به جنون و مجنون کردند و طبیبان شروع به علاج نمودند. در این گفت و گو، نوکران کالجار خبر تحقیق این واقعه آوردند و امیره انوز هم رسید و تبلیغ رسالت و کتابت کرد. از این حرکات و حکایات بوسعید میر متفکر و متحیر گشت و با کالجار همجلس شده، خاک بر سر ریختند و سینه سوزان و جامه دران گشتند و اشک ندامت و حسرت از ممر سهو و غفلت و سستی تدبیر و کسالت و تقصیر، از دیده اندوه روان کردند و بر نقصان فکر و خساست جوهر تعقل و رکاکت طبع خود اطلاع یافتند که بدین رتبه اخص انواع اند. طریق ازاله این جهل مهلك و حل این مسئله مشکل، پیش گرفتند و به استقصای بلیغ و احتیاط رفیع قصد استنباط ادله قصاص به استعمال تدابیر مسایل صحیحه نمودند و به تدارك موضع خطا و تلاقی منشأ غلط شروع کردند و به عرض انتقام و وجوب قتل و انصرام میرزا علی کمر جرد و جهد بر خاسره جان بستند و به تعدیل و تمزیج اقوال مختلفه و تکافی آرای متضاده اکابر و اصاغر قواعد تحلیف واجب شمرند و استحکام این اساس لازم دانستند و در محاورات و مجاملات اخلاق کوشیدند. خیال باطل و فکر غلطی که در افتتاح خوض و

ابتدای شروع بوسعید میر به لشتن‌شاه رفته ، استحکام آن ولایت نمودن و کالجار به رکاب همایون به اردو سرافراز شدن متخیل گشته بود. رای صواب نمای نوکر بیرام بیک - میر محمد معانی - ناسخ افکار ناصواب ایشان شد^۱ و به صراط مستقیم خون خواهی حضرت سلطان شهید دلیل و هادی گشت . و فرزند فقیه فاضل ، فقیه حسین متقاضی لاهجان - قاضی محمد - که مرد زیرک و درانجام مهم بغایت رشید و دلیر و مبارز بود، بوسعید میر نزدیک خود خواند و مصحف مجید حاضر گردانید و اول خود دست به زیارت کلام ملک علام دراز کرد و به وظایف خدمتگاری و لوازم طاعت داری حضرت اعلای خدائی مضمون «حَلَفْتُ بِاللهِ وَ مَلَائِكَتِهِ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ» بر زبان راند و قسم یاد کرد.

بعد از این کالجار ارکان این قواعد به جای آورد و علی حسام الدین با صد و پنجاه نفر لشتنشائی بدین نیت متفق شد و علاء الدین تولم حسام الدین که خلا بر ورستر رانکوه بود، با تمام خلا بران بر نهج مسطور قسم یاد کردند و کارگیا جلال الدین فرزند کارگیا محمد که در وظایف آداب مذکوره اهمالی کرده بود، بوسعید میر مقرر گردانید که اگر کارگیا جلال الدین در موافقت این امر تقصیر ورزد همان جا به قتل آرند.

و در روز پنجشنبه پنجم رمضان، علی حسام الدین را بامردم لشتن‌شاه متغلا ساختند، و قراول سوره جان محمد و خواجه محمد غلام و ایاز غلام و مخصوصی چند را گردانیدند .

میرزا علی که منتظر قدوم بوسعید میر بود و در اخلاص او گاهی شکی به خاطر می گذرانید جهت احتیاط و تیقظ بر اهیم کیا را به محافظت بنه بر ملاط

۱- شاید: میر محمد ناسخ معانی افکار ناصواب ایشان شد.

۲- در اصل: برهیم کیا .

مراقب ساخت . قراولان مقرر به بنه بر ملاط که رسیدند ، براهیم کیا^۱ بانگ به ایشان زد که شما چه کسید ؟ گفتند « کالجار را جهت میرزا علی می آریم و مشتاق می طلبیم . » براهیم کیا ایشان را راه داد . چون دوسه نفر سوار درون بنه بر در آمدند ، براهیم کیا ممانعت نمود . فی الحال براهیم کیا را همین جا به قتل آوردند . قراولان میرزا علی را اولاً خبر بردند که کالجار را مضبوط می آرند و در عقب قاصد دیگر خبر برد که پره نشین ملاط را به قتل آورده اند . حضرت میرزا علی به کیا هند اشارت کرد که تا منزل گوراب چهارده رفته ، منتظر باش تا ببینم که از قضا چه می آید . اتفاقاً ملك اشرف که حاکم رستمدار و ملك الملوك بود ، با برادر خود ملك سلطان بوسعید که به خدمت شهید سعید آمده بودند ، در این هنگام به همراهی میرزا علی حضور شریف داشتند . خبر جسارت بوسعید میر که حضرت میرزا علی تحقیق کرد ، تدبیری به خاطر میرزا علی خطور کرد که محافه سلطان شهید را که روانه ملاط گردانیده شده است ، در راه چون کالجار و بوسعید میر بینند ، دست به خاطر نهاده ، قطع ماده جنگ و خصومت خواهند کرد . محافه را که نزدیک شکیت بردند ، کالجار و بوسعید میر با لشکر رسیدند ، چشم که به محافه شهید سعید افتاد ، از اسب فرو آمده ، سر محافه را گشودند و پای مبارک او را به سرو چشم نهادند و جزع و فزع از حد و نهایت گذرانیدند . و محافه را روانه ملاط ساختند و گوش سپاه را به صیت سلطنت و حکومت اعلای سلطانی پر ساختند . و صدای این ندا بر زبان جاری گشت و نشاط جنگ و انتقام از خاطرها سر برزد و محافه روان شد و سپاه بر نسق مقرر متوجه قصد میرزا علی شدند . چون لشکری میرزا علی اندک و بی یرق بود و لشکری بوسعید میر منتخب

و بسیار و با یرق به کیهاند که نزدیک شدند ، بنیاد محاربه نهادند . به اندك زمان شکست به کیهاند واقع گشت و کیهاند هزیمت نمود . کستامیران هم با کیهاند در هزیمت اتفاق نمودند و پروای میرزاعلی هم نکرده ، به يك طرف به در رفتند . کیهاند با آن قدر لشکر که داشت ، خود را به میرزاعلی به لب کچاکه جو رسانید و دلالت فرار کرد و الحاح تمام نمود .

چون مواکب کواکب دولت و کوکبه خورشید سلطنت میرزاعلی به افق غربی عمر خرامید و جمال جهان افروز روز حیات در نقاب تیرگی متواری شده و پیری وضعیفی و واماندگی دستگیر او گشته بود ، اسب سعادت به مهمیز بخت تند نگشت و عنان دولت سست شد و لشکر فنا بدو تاخت آورد و قلم قضا رقم عزل بر منشور حکومت کشید و نفس او به ریاضت سواری مداومت نیافته ، خود را از معرکه نتوانست بیرون بردن .

کیهاند بالضروره به کنار کچاکه جو با خصوم ، جزوی وقت محاربه نمود . چون قوت مقاومت نداشت ، پشت کرد . جلال الدین مگسی رودباری ، به گوراب رانکوه شمشیر به کیهاند رسانید . اما کارگر نیامد . کیهاند اسب را تند کرد و از میرزاعلی درگذشت ، میرزاعلی در این محل به برنجار فرخ زاد رسید . علی حسام الدین که خلا بر ورستر لشتن شاه و ازبیره چپکوبند بود ، پرده حیا و حجاب از رخ شجاعت برداشت و بانگ به میرزاعلی زد و به خطاب آیه کریمه «وَعَلَىٰ جُرُومِهِمْ قِصَاصٌ» مخاطب گردانید و به نوک سنان قصد جان شریف میرزاعلی کرد و از اسب انداخت و تن آن پارسا به شمشیری که در کمر میرزاعلی بود پاره پاره کرد و از اوج عظمت به خاك خواری نشست . بیت :

آن سایه آفتاب قدرش

چون سایه نهاد روی بر خاک

و از ابر خنجر و برق تیغ آن شجاع، زمین پر خون و هوا لعل گون
شد. بیت :

بخونم نیزه را چون نیزه خور سرخ و تابان کن

پس آنگه نام او شمع سر خاك شهیدان کن

و عقاب اجل در فضای معرکه پرواز نهاد و کوكب رفعت از اوج جلالت
برگشت و شاخ حیات از دوحه ممالك بریده شد و هوا از غبار این
هیجا و غصه آن روز شب آسا، به رنگ غراب جامه سیاه کرد. ابیات:

چو از راه دانش بپیچید سر

نه سر ماند با او نه تاج و کمر

چنین است آئین گردان سپهر

به يك دست کین و به يك دست مهر

که بر کس نماند سرای سپنج

نه کام دل و پادشاهی و گنج

بخور هرچه داری فزونی بده

تو رنجیده ای بهر دشمن منه

نیم جانی که در غرقاب بحر بلا دست و پائی می زد، به ساحل فنا
رسید و جسد مبارك حضرت میرزا علی شهید مغفور پایمال هر کس و ناکس
شد. فحوای «فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ» بسر عقول کامله که در شب یلداى
حوادث و بیدای روز نوائب، دلیل نيك رای و رفیق رهنما است، روشن
و مبرهن باد که آنچه نوکرزاده های کافر نعمت بی دین بی ملت، به مکر و
حیل با دو پادشاه ولی نعمت و دو گوهر صدف سلطنت و خلافت دريك
شبانۀ روز ماد مبارك رمضان به ظهور رسانیده اند، مگر یزید و معاویه با
امیر المؤمنین حسن و حسین علیهما السلام من رب العلی، در دشت کربلا کرده

باشند. تقریر آتش این نامرادی و صفت نایره این نا ملایمی که در صمیم فؤاد ملتهب است شرح پذیر نیست. بیت :

قلم نی است و دل آتشکده زبان قلم

چگونه شرح دهد در زبانه آتش نی

سپاه نصرت پناه که دل قوی به فتح شدند، قوت شوکت و ماده شجاعت تضاعف یافت و همه چون تیر از حرص کارزار به مسارعت و جلادت پر بر آوردند و بر مثال سرو در چمن اطاعت و فرمان برداری به قدم اخلاص ایستادند و در پی خبر یچیان سرعت زیاده گردانیدند. ایاز غلام چور به کiahند نزدیک شد کiahند دستار و پرتال پیش انداخته، ایشان را مشغول به کسب ساخت و خود را به جنگل رسانید. چون تشابک اشجار به حد کمال بود، مانع فرار سوار و آن بد کردار شد. ملعون خجل اسب را گذاشته، پای برهنه جراحات خس و خار را راحت جان خود دانست و به بدرقه گراز، نشیب و فراز زیر قدوم می آورد.

بعضی سپاه که در پی کستامیران مردود رفتند، بسوسعید میر و کالجار به گوراب رانکوه قرار گرفتند و بر مصداق «فَاخْتِظَرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ» چشم به راه داشتند و خنجر انتقام به کینه و ستیز مشرکان تیزی می کردند. مردان کار که در پی کستامیران مدبر فراز رفته بودند، میر علاء الدین را همان جا به قتل آوردند و دیگر برادران و لیلج امیره را مضبوط ساختند و فرزند کiahند - کیا تاج الدین - را پيله میر طالش به سلاسل و اغلال آورد. گيو حمزه را بر فحوای «اولئك مأواهم النار بما كانوا يكسبون» به نقط و بوریا سوزانیدند فرمود و باقی را بر مؤدای «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» به سزا و جزا رسانیدند.

روز دیگر کiahند مخدول را جمعی که همراه پاشاتوران شاه در عقب

رفته بودند، گرفته به زجر و ملامت و دیگ کهن در گردن، نزد بوسعید میر آوردند. بر مقتضای «فَأَمَّا الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» به بوريا و نفط احراق فرمودند و فغان و اصوات حمیر صفت او را استماع بفرمودند و از زمرة «الم قرالى الذين بدلوا نعمة الله كفرا وأحلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها وبئس القرار» شد و باقى غلامان و مطرودان و مردودان را به صرصر قهر استیصال و آتش غضب و دود انتقام «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» دمار از دودمان بر آوردند و به سرعت مضا و نفاذ، برخنجر قضا و قدر سبقت نمودند و از سیاست ملكانه، جهان از ابنای نوایب خالی شد و دامن زمان از ارباب حوادث خالی ماند و مصدوقه «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِأَلْحَقٍ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» شایع و ظاهر گشت.

بوسعید میر و کالجار تمام اعیان و ارکان رانکوه را جهت حضرت اعلای خدایگانی خانی عهد دادند و منشی افلاک منشور ملک دنیا به اسم حضرت اعلای خانی بر حریر فلک تحریر کرد و خطیب منبر قضا خطبه ممالك دارالمرز به القاب فر و بهای همایون بیاراست.

چون قانون و ضبط مملکت بروفق مرام مهیا گشت، فتح نامه ای به کتاب کامیاب اعلائی قلمی فرمودند و به دست پیک سرعت روانه طالغان، سرا پرده عظمت و جلالت ساختند. بوسعید میر و کالجار، بعد از انجام و اتمام مهام صلاح اندیشیدند که چون حالیا کسی که قیم امور ملک و دین باشد، حاضر نیست، فرزندان سلطان حمزه یکی را به گرجیان فرستادن و دو برادر دیگر را هم همراه کالجار به رانکوه داشتن واجب دانستند، تا نوکرزاده ها تمام مکدر نشوند و از سمت اخلاص برنگردند بروفق صلاح عمل نمودند.

از این نسق که فراغت حاصل کردند، بوسعید میر متوجه ضبط و قانون

لاهبان شد و کالجار به رانکوه اقامت نمود و همچنانچه مذکور گشت که میرزا علی به اسم سلطان عباس و میرحسین اسوار و کیا جلال الدین خانانده ورستر کتابتی بنا بر ارجاع نواب همایون نوشته بودند دیدند که امر غالب است و میرحسین و کیا جلال الدین بجز اطاعت در این امر تدبیری نداشتند. چه احاطت عقول از تعقل علم غیب قاصر است «فَحْنُ فَحْتُمْ بِالْظَاهِرِ» از مقررات شمرده، بعضی سپاهیان گرد آورده، به مقام ویه وناوه فرستاد و کتابتی از خود نزد سدید نوشتند که حضرت سلطان حسن به جهت بعضی مهم کالجار را به دیلمان فرستاده و مشورت کلی در میان است. می باید که در آمدن مسارعت نمایند تا از آردو، به اتفاق به دیلمان برویم.

از وصول این کتابت، سدید تهتك پیدا کرد و سراسیمگی آغاز نهاد که از این حکایت بوی حيله به مشام می رسد و از تقریر و تحریرش رقم غدر متخیل می شود. از مضمون این کتابت که حضرت اعلای پادشاهی مطلع گشت به سدید اشارت اطاعت شد، بالضروره سدید سوار شد و توجه به آردو کرد.

کتابت میرزا علی که به سلطان عباس رسید، گوئیا غدیری سلطان عباس را به خاطر خطور کرده بوده است. همان کاغذ را به دست سلطان بوسعید - فرزند میرحسین بازی کیا - که خواهرزاده سلطان عباس بود، داد و به خدمت اعلای خانی فرستاد.

سلطان بوسعید که دولت مقاربت یافت. و به صحبت خلوت مستعد گشت، کتابت مذکور به مطالعه نواب کامیاب که زینت پیدا کرد، چون مضمون قتل حضرت شهید سعید و قید اعداء دولت بود، حضرت اعلای خانی در جواب فرمود که آنچه میرزا علی صلاح دیده، از خطا مصون است. شما تشریف فرمائید که من اینست که سوار می شوم.

حضرت اعلای از غایت تمکن و وقار ، تزلزل و تهتك پیرامون خاطر انور نگردانید و کتمان این سربرخود واجب شمرد و ساعتی اندیشه کرد که چون تیر و اقعۀ دلدوز جگر سوز حضرت سلطان شهید که غم افزا و غصه زاست از کمان تقدیر بر نشانه راست افتاده و در این وقت، مشکل این واقعه به هیچ تدبیر تدارک پذیر نیست، رعایت مصالح حال و فکر مآل خود از واجبات است . از گشاد شست زمانه که پیوسته در کمین است ، تحرز و اجتناب واجب دید و از مکر و خدیعت اهل دنیا احتیاط لازم دانست و داعیۀ گشت و شکار را شهرت داد و بی یرق بر اسب ماه سیر هلال نعل خورشیدوار که بر سبز خنگ فلک سوار شود، رکوب اختیار کرد و بر فرس تمکن مهمیز کین زد و متوجه سیکه رود گشت و دیگر ملازمان و اعیان لمسر ، در عقب به سیکه رود، به رکاب همایون ملحق شدند و خدام و مقربان مطلع احوال نبودند و کیفیت آن معلوم نداشتند.

حضرت اعلای پادشاهی به سیکه رود ساعتی بواسطه نرسیدن رکاب و توخچی توقف فرمود و به سعدالدین لمسری اشارت عالی شرف تخصیص یافت که در پی رکاب برود و به سرعت رکاب و رکابند را بیارد.

سعدالدین قبول خدمت کرد و متوجه شد و به اسنکوبن، به رکاب و رکابدار رسید . چون خبر قتل حضرت شهید شایع شده [بود] رکابدار را دشنام داد و رکاب و رکابند را نزد سلطان عباس برد.

سلطان عباس جهت ضبط جهات اعلای خانی به پاکده آمد و در ضبط اسباب و جهات شروع نمود و میر حسین اسوار و کیا جلال الدین هم به پاکده آمدند .

حضرت اعلای خانی به سیکه رود اقامت نکرد و بی اسباب و بی یرق

باوجود زمستان و سرما متوجه كرمك^۱ شد و هنوز هیچکس از ملازمان ، مطلع احوال نیستند که قصه به چه منوال است ، به كرمك نزول فرمودند و کیا رضی کیا و کیا محمدجان و کیا دهند و کیا سهراب و چند نفر سوار لمسر را نزد خود خواند و اظهار درجه شهادت سلطان سعید کرد و زبان حال در آن مجال از حدت حزن و ملال فحوای این ابیات نوحه گری ساخت . ابیات :

بنگر گردش این چرخ جفا آئین را

که چه سان زیروزبر کرد من غمگین را
سیم درخاك شود سوده ندانم ز چه رو
ساخت درخاك نهان آن بدن سیمین را
مایه شادیم آن بود ندانم به چه چیز
شاد سازم دگر این خاطر اندهگین را
حرق فرقت او می زند از دیده علم
دم بدم می کشم آهی طلب تسکین را
بی رخس دیدن عالم چون خواهد دل من

بستم از خون جگر دیده عالم بین را
بعد از فراغ این مقال و قیل وقال به لسان مبارك به عبارت درر بار
فرمود که با وجود این حال عزم اردو که تصمیم خاطر بود ، اهم مهمام شده .
اگر شما را داعیه مهری ما باشد ، خوب والا هر يك به وطن خود رجوع
نمائید .

کیا رضی کیا که مرد عاقل و سلیم و به احوال عواقب خبیر و علیم و
هنگام آزمایش و صعوبت صبور و حلیم بود ، با جماعت لمسریان قدم ارادت
پیش نهاد و درر اخلاص از صدف سینه بیرون آورد و بدین معانی نثار قدوم

مبارك همایون گردانید که ما را سر و مال و اهل و عیال، طفیل ملازمان است: مدّة العمر را صرف ملازمت می کنیم و روگردان نیستیم.

صفای اخلاص و اعتقاد و صدق نیت ایشان که به ملازمان حضرت اعلای پادشاهی سمت وضوح یافت، اعتماد واثق تر شد و به توفّر الثقات استمالت یافتند و ایادی مکارم خسروانه بر صحایف آمال شرف ظهور یافت و جهت استحکام قواعد اخلاص و صدق عبودیت عالی جناب کیارضی کیا، زبان به کلمه اخلاص برگشود و به زیارت کلام حمید بر آسود و دیگر اعیان لمسر همعهد شدند.

حضرت اعلای خانی که همه تن دل بود و صفات عقل در همه حال به حد کمال و رای صائب در تدبیر مدینه و منزل آیتی منزل، صلاح بر محافظت قلعه لمسر که باب کلی و حصن حصین بود دانست و اشارت علیه شرف نفاذ یافت که کیا رضی کیای مذکور و کیاهند سهراب که از اصیل دیالمه و مردم شجاع و فیروز جنگ بودند، به لمسر بروند و از زبان اعلای خانی امر جهان مطاع به نفاذ رسانند که کوتوال مستمال به عنایت کامله بوده، حقوق تربیت و رعایت و عنایت پیش نظر آرد و در محافظت قلعه تاده روز از واجبات شناسد و به میرزا علی نسپارد. رجا به کرم عمیم الهی واثق است که مهام بر وفق مرام سرانجام یابد.

بر موجب اشارت کیا رضی کیا و کیاهند و کیا محمد جان روانه لمسر گشتند و اطاعت را فوزه سعادت دارین دانستند و نواب عالی از کرماک نهضت اختیار کرد و يك پاس از شب گذشته به لوشان رسید و شیخ کبیر که همین جا تشریف داشت، از حرکت و آواز قدوم مراکب رواکب بیدار شد و سراسیمه از خانه بدر آمد که احوال چیست. تحقیق فرمود که رکاب دولت تشریف ارزانی فرموده است و صدای موحش سلطان شهید که استماع کرد، انگشت

حسرت در دندان تأسف گرفت و به خاطر جوئی نواب عالی خانی و وظایف خدمتگاری شرایط آداب به جای آورد و شرف این خدمت و فرصت این ملازمت را از فیض فیاض سعادت دانست.

خدام علیه به همین خانه شیخ کبیر نزول جلال اختیار فرمود و ارکان دولت زمانی آسایش یافتند. شیخ کبیر خوردنی حاضر گردانید. نواب عالی افطار نمودند و از غصه ایام و دغدغه صوم و صیام فی الجمله مطمئن گشتند. شیخ کبیر بواسطه قربیت ولایت رحمت آباد و حافظان حدود که متعلقات امیره حسام الدین بود، احتیاط و تیقظ واجب شمرد و ملازم خود را به خبر گیری اطراف فرستاد و بعد از ساعتی صلاح بر نقل و تحویل دانست. از آن مقام سوار شد و وقت طلوع آفتاب، از پای قلعه طارم مسمی به «شمیران» گذشت و به نزدیک حدود زلرد نزول اختیار کرد و خدام رفیع الشأن شیخ کبیر را به ملازمت لله بیک فرستاد و احوال مفصلاً پیغام داد. شیخ کبیر را بواسطه گشت و شکار نواب اعلای پادشاهی ملائک انتباهی شاهی تهاونی دست داد.

خدام اعلای خانی بوسیله مصاهرت لله بیک، چون به نزدیک حرم خانه لله بیک رسیدند، دوست آقا - حرم لله بیک - شرف قدوم نواب خانی را هدیه ای از هدایا و عطیه ای از عطایای الهی دانست و تعظیم فوق مایه تصویره الاوهام به تقدیم رسانید و به همان خانه که لله بیک و حرم محترمه معظمه صالحه آسایش می یافتند، باهمان برق جامه خواب و تمام اسباب فرو آورده و فر حضورش را مایه سرور شمرد.

آمدیم به قصه سدید و میر حسین اسوار و کیا جلال الدین - فرزند کیا رکابزن دیلمانی - و سدید را از خدمت اعلای خانی طلبیده، به آردو^۱ بردنو

۱ - منظور «آردو سامان» است که قصر تابستانی و شکارگاه میرزا علی بوده است.

حبس و قید او.

چون سدید مرد زیرك و صاحب فراست و بسیار دان و از حیل اهل روزگار آگاه و از طلبیدن میرحسین اسوار به آردو و از کاغذ بلباس التباسی به مکر ایشان پیدا شد و تفرقه و ترددی از این حیثیت داشت. عنان نرم نرم کرده به احتیاط متوجه آردو بود. چون نزدیک آردو رسید، ساعتی توقف لازم شمرد، تا از نسیم اخبار نزول میرحسین به آردو چه چیز به مشام شعور و وقوف می رسد تا از عدم تیقظ به پشیمانی و ندامت نینجامد و صرفه ذکا از دست نرود و از آثار و علامات، استدلال جوید و شروع به بصیرت باشد. میرحسین اسوار که در آردو بود، توقف و تأمل سدید را دریافت و به سرعت فهم وحدت ادراك و تندی حس سدید مطلع بود، به تصور وحشت و فوت فرصت صلاح در آن دانست که با چند نفری که آماده می داشت، بر سر سدید برود. سدید استشمام احوال که نمود، توقف محال دانست و بر قصه فرار نواب همایون از پاکدیه و به سلامت متوجه اردوی شاهی بودن هم به قرینه و تفحص معلوم کرد و راه قزوین پیش گرفت و به راه بی راه بدر رفت. قریب غروب آفتاب به يك دیهی از ولایات رودبار رسید. از مردم آن دیه استفسار کرد که راه گم کرده ام و صدشاهی به شما می دهم راه به ما بنمائید. مردم آن دیه گفتند که ماه رمضان است و هنگام افطار، ساعتی نزول فرموده، حاضری خوردن مصلحت تمام است، تا بعد از افطار بدرقه همراه گردانیده راه قزوین بنمائیم.

سدید با کمال فطانت خوش آمد رودباریان را به سمع رضا اصغا نمود و بدان مقام نزول کرد. مردم رودبار فرار و اضطراب سدید را جهت، معلوم کردند و به رسم جهاد، جهات بر او بستند و او را مضبوط و محفوظ گردانیدند.

سلطان عباس و میرحسین اسوار و کیا جلال الدین که به پاکدیه جهت ضبط اعادی دولت و وجوهات اعلای خانی رفته و فرصت قید آن خصوم سعادت خبر، از دست داده، نهب و غارت که دست داده بود، به ضبط خزاین و اسباب کوشیده، از پاکدیه چون به آرد و رسیدند، خبر ضبط سدید آوردند. از این، خوش وقت گشتند. مصراع: اگر گل برفت گلستان باقی است^۱. قید اعادی حضرت اگر از ما فوت شده باشد، سدید جهت میرزا علی تحفه‌ای نفیس است.

ساعتی که سلطان عباس با مذکورین به آردو مکث نمودند، سدید را به يك استری سوار گردانیده، به يك توی^۲ پیرهن آوردند.

همچنانچه مذکور گشت که بوسعید میر و کالجار بعد از قتل میرزا علی شهید مرحوم، فتح نامه‌ای به دست فیج داده، روانه خدمت اعلای خانی گردانیده بودند.

اتفاقاً پیک مذکور در این محل رسید و فتح نامه به دست سدید داد. از فتح آن نامه نسیم راحت به مشام جان سدید رسید و فرج بعد از شدت شامل حال سدید گشت. بیت:

نامه سربسته آوردی که گر چون نافه‌اش

سرشکافی بر مشام جان زند بوی وفا

بعد از فراغ مطالعه نامه فرح فزا روبه اصحاب قطاع الطريق و متعینان

مضیق مضایقات جاده کل فریق که منتظران قید و مخصوصان منجنیق حیل و کمند مکر و حبس بودند کرد و فرمود که: بیت:

لله الحمد که هر نقش که خاطر می‌خواست

آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید

۱- این مصراع بی‌وزن است ۲- شکل دیگری از «تا» است.

خار هر کید که بدخواه به راه تو نهاد

خنجری گشت که جز بر جگر^۱ او نخلید

بر مطالعان دفتر تحقیق واضح باد که دولت شعاعی است از فیوضات

ربانی شارق بر ذوات کامله سلاطین. [بیت:]

سلطنت خیمه ایست بس موزون

کش بود راستی و عدل ستون

واز مبدأ فیاض، این صفات تامه بر ذات شریف و عنصر لطیف اعلای

خداوندی خانی تکمیل یافته. عون ربانی در حراست و نگهبانی و تأیید آسمانی

کافل آمال و امانی خدام رفیع گشته است، خون بناحق که میرزا علی کرده بود

زمانه روز امید او را به شام مقصود نرسانیده، گرفتار اعمال خود گشت و در دست

بوسعید میر و کالجار درجه شهادت یافت. هر آینه طایر دولتی که از آشیان

عنایت ازلی پرواز گیرد، به مکر و حيله دام بدفرستان بندنگردد و به هر ناله ای

که حادث شود، امید از رحمت حق منقطع نتوان کرد.

میر حسین و کیا جلال الدین از استماع این اخبار متحیر گشتند و دود

ندامت به سر آمد و آتش خوف و هراس در خرمن تمکن افتاد. چاره آن

دیدند که راه عجز و انکسار پیش گیرند. فی الحال از اسب فرو آمده، سراسیمه

شدند و تذلل بسیار و تشفع بی شمار نمودند که ما را بی اختیار این چنین

صورتی دست داده و کرم کامل آن حضرت را شفیع جرایم خود ساخته ایم

«بیت»:

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی

چون از این بشارت، سدید بشاشت تمام و فرح مالا کلام داشت، ماده

کدورت از خاطر محو گشته و استیلای قوت غضبی ناپدید شده، در زبان قلم بجز نیکوئی و احسان محسّر نمی گشت. به دلدهی ایشان مشغول شد که من از شما آزادی دارم. زیرا که چنان فرصتی که شما را حاصل بود، توانائی قتل و انواع تعذیب دسترس شما بود. با وجود عزت داشت و مروت شما از این صورت بد نبرده ام.

باز کیا جلال الدین و میرحسین دامن سدید را گرفته، استدعا و التماس عفو جرایم کردند. بیت:

مکن عتاب از این بیش و رحم بردل من

کنی هر آنچه توانی که جای آن داری

چون ایشان قدم در دایره ندم نهاده، از تبه کاری خویش پشیمان شدند، مرقوم رقم اغماض گشتند. بیت:

عذر به آن را که خطائی رسید کآدم از آن عذر به جائی رسید

سدید از قصورات درگذشت و عفو شامل حال ایشان ساخت و فرمود که جهت خدام علیّه رفیعّه، به تأکید عهد قبول تحلیف بایند کرد. ایشان التماس نمودند که اگر از قصورات ما گذشته باشی، به زیارت کلام مجید التفات باید نمود. اُمْنِیَّتِ ایشان را رقم اسعاف کشید و رعایت خاطر نمود و وظایف تحلیف از جانبین به ثبوت پیوست. بعد از تطهیر اخلاص، سدید به ایشان گفت که اکنون شما را به دیلمان باید رفت. میرحسین و کیا جلال الدین تشفع بسیار نمودند که ما را به دیلمان کاری نیست و همراه به اردوی می آئیم. سخن ایشان به اجابت پیوست و همراه سدید متوجه اردو و ملازمت اعلای خانی شدند و سلطان عباس که خبر شهادت حضرت میرزا علی سعیداستماع نمود، روی درهم کشید و متوجه الموت شد.

باب حمیم

[فصل اول]

در ابتدای سلطنت اعلای شهرباری خانی و خبر قتل میرزا علی جهت
نواب خدایگانی به اردوی شاهی [بردن] و انصراف رکاب
همایون از اردو و قتل بوسعید میر و کالجارو جلوس
به تخت رانکوه به تاریخ سنه احدی عشر و تسعمایه

عنایت الهی چون رقم اختصاص بر صفحه احوال برگزیده ای کشد،
حکمت بالغه چنان اقتضا کند که عرایس مطالب و مقاصد به کسوت مکاره و
شداید جلوه دهد و لطایف نعمت و عطایا را در مائده عنایتش آورد تا هنگام
آزمایش و اوقات مخوفه مستوثق به عنایت حق شود و بی واسطه فضل حق
دریابد و غیری را در مساعدت و مساهمت دخلی ندهد و در استحصال منایا،
دل خود را به فیض حضرت احدیت پیوندد و بعد از حصول مقاصد و مرام،
مقادیر دولت و مراتب سعادت خود را بشناسد و در انجام آمال هربی پرو
بال و شکسته دل کثیر الملال، آئین رحم و شفقت و عدل و مروت مرعی
دارد و ایام گذشته یاد آرد و عنایتی که از جانب حق یافته، پیش نظر آورد، تا
محبوب دلها و از برگزیدگان درگاه کبریا باشد.

پیکر اختر بی نور سعادت حضرت اعلای خانی که از حوادث روزگار

و درجهٔ شهادت اب رحمت شعار در بیت‌الاحزان غربت مانده و آینهٔ جمال
 حال در حریم عنایت شاهی پادشاهی منتظر انوار حسن مرحمت و رؤفت بود
 و در بیدای دهشت گوش به بشارت «وَلَا قِيَاسَ وَمِنْ رُوحِ آلِهِ» داشت و نظربه
 قدوم آیندگان جادهٔ سلامت می‌گماشت تا مگر از اُستار غیب لطیفه‌ای که موجب
 بهبودی باشد، روی نماید و صبح نجاج و فیروزی از مشرق اقبال طلوع
 کند. بیت :

روز و شب ز آرزوی این مقصود

چشم و گوشم به سوی راه و دراست

إِذَا طَلَبْتُ الْأَذْدَانَ قُلْتُ ذَكَّرْتَنِي

إِذَا اخْتَلَجْتُ عَيْنِي رَجَوْتُ التَّلَاقِيَا

در این هنگام که ناکامی به مرتبهٔ کمال و سن مبارک حضرت اعلای
 خانی به حد اعتدال رسید و از ریاض حرکات و سکناتش بوی سلطنت
 و جهانداری چون نکهٔ ریاحین از نسیم بهاری می‌دمید و از مجاری کردار
 گفتارش نور سروری و کامگاری می‌درخشید و آینهٔ خرد و کیاستش، از صغر
 سن به صیقل تجربه‌های گوناگون جلا یافته و از ارحام بنات مصطفوی و اصلاب
 امهات و اظهار آباء مرتضوی نتیجه‌ای بدین کمال درحیز ظهور نرسیده و
 سالها در بستان سعادت نهالی بدین سرسبزی و بهجت و استعدادی بدین قابلیت
 پیدا نشده بود، ذات همایون اعلای خانی که مستعد قبول سلطنت و مستحق
 افاضت نشأهٔ حکومت از مبدأ فیاض شد، کرامت عون الهی و میامن شعاع
 قدسی بر بصرهٔ همایون ساطع گشت و فوراً ایزدی ظهیر شهریار شد و سلطنت
 و مهتری از معدات غیبی یافت. بیت :

گرچه از پشت پدر با افسر و تاج آمدی

افسر از بازوی خودداری نه از پشت پدر

گر نگشتی گوهر ذات شریف واسطه

می گسست ایام عقد سلك را از بوالبشر

حضرت اعلای خانی در این اندیشه‌ها بود که ناگاه فیج مبارک قدم مسیح دم رسید و به شمامه نامه فتح رقم، مشام آمال نواب عالی بی همال را معطر گردانید و دیده امید از مشاهده جمال مقصود منور گشت و چشم سعادت به سرمه کام روشنائی یافت و تباشیر صبح بهجت از افق مراد پیدا آمد و از ورود و حصول این امنیت نواب خانی وظایف شکرشکور به تقدیم رسانید. بر عالمیان ظاهر شد که کاخ رفعتی که بر افراخته لطف الهی باشد، به منجنیق مکرو احتیال اهل ضلال اختلال نیابد. بیت:

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد

عزیر کرده او را جهان ندارد خوار

آفتاب سلطنت از کسوف ملال انجلا یسافت و چمن ملک را به میامن رشحات سحاب ایزدی طراوت زیادت گشت و طبقات اکابر و اصاغر و اعیان و اماجد درگاه شاهی، زبان بهجت و استبشار به تهنیت فتوحات برگشادند و از فر حضور مبارکش قوتی تازه و ارادتسی بی اندازه ایشان را به نسبت خدام رفیع حاصل شد و عاطفت بی انتهای شاهی حضرت اعلای خانی به مزید تربیت و نوازش و تهنیت سلطنت و حکومت دارالمرز اختصاص بخشید و طبل بشارت فرو کوفتند و مجلس شادکامی آرایش دادند و حضرت اعلای خانی به حصول غایات امانی و آمال واثق و مستظهر گشت.

برای عالی که مقارن مشیت الهی است، چون امارات فتح و نصرت و استحکام قواعد سلطنت واضح شد بیش از این به اردوی همایون اقامت

مصلحت وقت ندانست، امرای شاهی به طمع کلی تقبلی حریص شدند و پیش-کشی طلبیدند خدام عالی يك هزار تومان به رسم پیش کشی متقبل گشتند و رخصت انصراف ملازمت، حاصل کردند و قامت مبارکش به تشریفات لایقه و کمرشمشیر طلا و تاج مرصع زینت یافت و از اردوی شاهی، رکاب عالی متوجه ممالك محروسه گیلان شد. و در حین توجه، حضرت لله بیک، يك قطار استر با جهات ورخوت و جامه خواب اضافه مکرمات و بدرقه کاروان مروات و هدایا و عطایا ساخت.

مناشیر سلطنت و خلافت اعلای خانی که به توقیع رفیع «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» مسجل گشت و امور ملك و ملت مستند به ذات کامل شد و بر اهل بصایر ظاهر گشت که سنت قادر حکیم تقدست اسماءه بدان جمله جاری شده که «وَكُنْ قَبِيحًا لِّسَنَتِهِ اللَّهُ قَبِيحًا»، اعلای خانی جاده سلامت پیش گرفت و پای عزیمت به رکاب استعجال در آورد و عنان سعادت و اقبال به صوب دارالمرز معطوف فرمود.

چون شقاوت و شیطنت و بدبختی و اخلاق ذمیمه سدید را جلی بود و چنانچه در فصول گذشته شرح ذمائم و ایقاز فتنه های او مبسوط گشته است که سدید در نوبت دوم که حضرت اعلای خانی خاقانی متوجه اردوی شاهی بود، از ابتدای نهضت از لاهجان تا هنگام اقامت به اردوی پادشاه زمان، درازمان حرکات و رکضات کلمات سدید با نواب عالی خانی نقص اطوار و مذمت اخلاق و ابطال افکار و نفی استحقاق حکومت و جهاننداری حضرت شهید سعید بود و در صدد آن شد که فیما بین اب و ابن مؤدی به خلاف وجدال و فساد و خشونت گرداند و اگر چنانکه قصه شهادت حضرت سلطان سعید به ظهور نمی رسید، شامت اقوال سدید در ماده خلاف احتمال را دخیلی می داد که چون غول بیابان دائماً کار اوراه زنی بود و خدام علیه را از جاده سلامت

منحرف می ساخت و به راه ظلمت و طریق عقوبت دلالت می نمود . اما اشعه خورشید رای و عقل اعلای خانی در همه حال خصوصاً در آن ماده ماحی ظلمت غمام آرای فاسده خسران شعار سدید می شد.

چون سدید غبار این فکربی عاقبت و آتش فتنه که در میان افروخته می گردانید ، به زلال دولت و میاه سعادت اعلای خانی اطفاء یافته دید ، بوسعید میرو کالجار را فتح کرده و شرط خداوند دوستی به جای آورده ، دریافت . به نظر یقین می دید که مهمات دارالمرز به کف اختیار و ایادی اقتدار ایشان منوط و متمشی خواهد بود و تابعیت اولازم خواهد آمد . اگر چه ظاهراً اخلاص خود را در آینه موافقت ایشان می نمود ، اما باطناً مخالفت و مخادعت مکنوز ضمیر [ش] بود و مدعائی که هرگز پیرامون ضمیر بوسعید میرو کالجار نمی گشت ، به سبب قتل میرزا علی و تربیت فرزندان سلطان حمزه ، خاطر - نشان حضرت اعلای خانی می کرد و شب و روز به اغوا و فساد مواظب و مثابر بود و استحقار ایشان به نخوت و استکبار می نمود . همزاتی که سدید را به قتل ایشان بود متجاوز البیان است . اسحاب و اطناب به ذمائم ایشان از حد و نهایت می گذرانید و استزادت و استراحت خود ، در هدم بنیان ایشان می دانست و به عبارت سلخ و تقریر سمج استیصال و استهلاک بوسعید میرو کالجار به براهین یقینیه ثابت می کرد و این صورت العمل^۱ و سربند دایما مذکور مجلس همایون می شد که اگر در ابتدای طلوع کوکب سلطنت و ظهور اشعه آفتاب سعادت علاج خبط دماغ و رفع ظلمت خیال باطل استیلا و طغیان ایشان نشود ، منجر به مباسطات و ابرامات ایشان خواهد گشت . و چون اختیار الملك و مطلق العنان شوند ، ترهیب و تهدید فایده نخواهد داشت و بعد از استدامت و استقامت بطر ایشان ، مصداق «إِنَّ الْعَصَوْنَ إِذَا قُوَّتْهَا الْخَشَبُ» قطع ماده فضولی ایشان

محال خواهد بود. بیت :

دماغ فاسد حاسد به حال صحت کلی

نیاید تا نیاید بر سرش تیغ مبارک دم

سدید در محل انصراف رکاب همایون از اردو، به استعمال مکرو حیل، به وسیله ایفاء تقبلی، حسن علی نام را باصد سوار همراه آورد و با امرای شاهی بدین نوع ساخت که اگر سپاه گیلان به قتل بوسعید میر و کالجار اہمال و اغفال نمایند، غازیان بلا توقف ایشان را به قتل آرند. با وجود آنکه عنایت شاهی کافل امانی و آمال بوسعید میر و کالجار شده، به جلدوی فتح، خلعت عنایت فرموده و به کتابت مخصوص النفات گردانیده بودند، سدید چون مصر به قتل ایشان بود، جهت حصول مدعا و استحکام تدبیر خود حکم شاهی حاصل کرد. ماصدتش آنکه^۱ هر که مخالف دولت قاهره و مطیع امر نباشد بر موجب اشارت به قتل آرند. نتیجه و قصد و نیت این نوع حکم حاصل کردن آن بود که بعد از قتل بوسعید میر و کالجار اگر نواب اعلای شاهی اعتراضی فرماید، حکم قاطعه همایون دافع اعتراض باشد. شقاوت سدید نه بدان مرتبه استیلا داشت که در معرض تعریف در آید و در مهمی و امری که سدید بدان راغب بود، منتظر رحضت و رضای خدام اعلای خانی باشد. رشته طغیان او زیاده از حد طولی داشت و قصد و عزم و رغبت نواب عالی خانی را به مدعا و دلخواه سدید مانعیتی نبود. و در آن وقت کسی که مشارالیه و معتمد علیه و قیم دولت باشد، در خدمت و ملازمت اعلای خانی نبود که دفع عزایم نافرجام او کند.

علی ای حال، سدید از حضرت عالی استشمام رخصت قصد بوسعید میر و کالجار نمود و به مجرد استشمام، مدعای خود به حصول مقرون گشته دید و طواریق حدثان را خللی در بنیان رفیع الارکان خود تصور نکرد.

رایات جلالت آیات چون به پاکدیه که ملک موروث است منصوب گشت، سدید که بی منت و معونت غیری حضرت اعلی را به متکای خلافت و سلطنت ثابت و راسخ و منازعان ملک راقهور و مقتول دریافت، غصه حرکت خارج فرزند میر شاه علی خالق بردی نام بخاطر آورد و صدد انتقام او گشت. فرزند میر شاه علی را مقید ساخت و جهات او را ضبط فرمود و اسباب را تالان کرد و شهباز بلند پرواز عزایم خسروانه جناح همت برگشود و اراضی دیلمان را سایه فرعاطفت گسترانید و تمام اهالی آن ولایات را اسم استقبال و لوازم تکریم و اجلال به تقدیم رسانیدند و زبان بهجت و استبشار به تهیت شرف قدوم و فتوحات برگشادند و جهانیان از بشارت مراجعت به خیر، درعین کمال و کامرانی نهال آمال و امانی به ازهار و اثمار بهجت و شادکامی تازه و بارور گردانیدند و کافه خلق در مهاده امن و امان، مرفه و شادمان و برخوردار شدند و این بیت :

به قومی که نیکی پسندد خدای

دهد خسروی عسالدی نیک رای

شعار خود می گردانیدند.

آنچه سدید در دل گرفته بود در باب قتل کالجار به ظهور آورد و در وقت نزول به دیلمان، از مقام انتقام دو مثال متحتم الامثال به اسم بوسعید میرو کالجار شرف صدور یافت. مضمون یکی آنکه خدام عالی از دیلمان متوجه لاهجان است. کالجار از رانکوه جهت وظایف استقبال و تعظیم، نزد بوسعید میر به لاهجان آمد. روز دیگر خدام اعلی در وقت سوار شدن کتابتی به اسم کالجار قلمی فرمود. مضمون آنکه عزیمت لاهجان منفسخ گشته، رکاب همایون به مستقر سریر سلطنت رانکوه متوجه است. تا بوسعید میر در غلط افتد و از اجتماع ضدین ابطال مدعای سدید نشود.

کالجار که به اتفاق بوسعید میر داعیه رکاب بوسی به لاهجان داشت،

وقت شام که توقیع رفیع به کالجار تخصیص یافت، از لاهجان روانه رانکوه گشت. وقت صبح کالجار به کولستان رسید و به اتفاق فرزندان سلطان حمزه و میر حسین کارگیا بازی کیا و دیگر اکابر و اشراف در دیمه بن متوجه خالک-بوسی سنب مراکب همایون شد و بوسعید میر به خیال ضبط حدود به لاهجان اقامت می داشت سدید در باب قتل کالجار با مخصوصان مواضعه بدان قرار داده که چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستعد گردد و عزیمت سوار شدن کند او را به قتل آرند.

مخصوصان بر موجب مقرر مهیا گشتند. چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستعد گشت، سوار نشده گرفتار نیزه و شمشیر بود. همان جا به قتل آوردند. میر حسین بازی کیا متحیر بود و از غایت حیرت و سراسیمگی راه به مأمنی نتوانست بردن. رو به طرف غازیان که در رکاب همایون بودند آورد. غازیان به تصور آنکه مخالف دولت همایون است که رو به ایشان کرده است، یکبار به میر حسین اسوار حمله آوردند و او را نیز شهید گردانیدند. غالباً حضرت حق در قتل او مصلحتی دیده باشد.

فرزندان سلطان حمزه که همراه کالجار آمده بودند فرار جستند. سپاه خانی در پی ایشان رفته، مضبوط آوردند. در همین منزل علاء الدین تولم حسام الدین که خلا برو رستر رانکوه بود، جهت حبس و قید برادر کالجار-حسام الدین - که فرزند سلطان حمزه را همراه داشت فرستادند و سیف الدین طالقانی همراه سپهدار خرگام که ناصر کیای پشی^۱ بود، با چهل سوار منتخب جهت حبس و قید بوسعید میر روانه لاهجان گردانیدند.

چون حضرت اعلای خانی نسق این مهم از سر اهتمام به تقدیم رسانید، عنان سعادت از قاضی کلایه به تختگاه رانکوه معطوف فرمود و به مقرر سلطنت

و مکان حکومت نزول کرد.

طبقات اکابرو اصاغر مملکت که در غیاب تفرقه و ظلمات هموم سرگشته بودند، در ایام ظهور دولت و سلطنت اعلای خانی، به مزایای عنایات مخصوص التفات شدند و به میامن ترشیح عواطف و مراحم پادشاهانه نصارتی بی اندازه براغصان احوال هریک ظاهر شد، بیت:

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت

وی دولت تو ایمن از صدمت تباهی

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم

ملك آن تست و خاتم فرمای هرچه خواهی

در همان روز غازیان که به لاهجان وقت قریب غروب آفتاب رسیدند، بی توقف رو به خانه بوسعید میر نهادند. بوسعید میر فهمید که غازیان قصد او دارند، فرار اختیار کرد و به خانه همسایه ها پناه جست. غازیان همانجا پی برده [اورا] مضبوط گردانیدند و به رانکوه به خدمت اعلای خانی آوردند.

سدید اکتفا به استشمام رخصت اول کرده محل را نازک و فرجه را مضیق دید و فرصت حیل که قبل از وقوع حبس بوسعید میر کرده بود، از مغتنمات دانست و بی رخصت مجدد از نواب عالی همایون، جلاد را فرستاد و به حوالی تخت رانکوه، بوسعید میر را به قتل آورد.

هنگام قتل، بوسعید میر این قدر بر زبان آورد و توقع نمود که طمع به لطف شامل پادشاهی این است که نام خبریجی گری براو اطلاق نکنند که در اقوام ایشان خبریجی گری نبوده و عشایر منزله از این صفت بوده اند.

سدید به قتل بوسعید میر سرعت و استعجال بواسطه آن نمود که هنگام محاورات و حکایات با نواب عالی توفیر التفات خاطر در باطن و ظاهر به نسبت بوسعید میر فهمیده و در اهمال و امهال قتل بوسعید، مظنه خلاص و عفو

حضرت اعلائی متخیل گشته، به استعجال قتل بوسعید میر مقصود خود حاصل کرد تا بنای تدابیر او مستحکم و از حیل متمتع^۱ باشد.

حقیقت حال آنکه هر چند بوسعید میر و کالجار شرط خداوند دوستی به جای آورده بودند، اما به قتل آوردن چنین پادشاهان ولی نعمت نه حد نوکرزاده‌ها است که به صرافت خود یکی را به قتل آرند و یکی را منصوب سازند.

حکمت باهرة الهی چون مقتضی عدل بود، مکر و حیلتی که نوکرزاده‌ها به قتل دو پادشاه عالی‌شان در يك شبانروز ماه مبارك به ظهور رسانیده بودند، هفته‌ای نگذشت که تیغ قضا به رسم قصاص به فرق ایشان آمد و فرق میان حق و باطل کرد تا بر ابرار و واقفان رموز و اسرار حکمت کامله ایزدی ظاهر و هویدا و ثبت صفحات اوراق دفاتر تواریخ شود.

علاءالدین حسام‌الدین تولم را که به جهت حبس و قید حسام‌الدین - برادر کالجار - که فرزند سلطان حمزه را همراه داشت فرستاده بودند، حسام‌الدین را با فرزند سلطان حمزه مضبوط آورد. چون از سلطان حمزه چهار فرزند از ذکور در وجود آمده بود، سه نفر از کنیزك و یکی از زن فرزند امیره سیاوش که سلطان حمزه به تبریز در حباله خود در آورده بود که هر چهار حاله و هذه به قلعه مبارك (۲) لمسر محفوظ کردند.

حضرت اعلائی خانانی را که ارثاً و کسباً حکومت ممالك میسر و مسلم گشت و نسباً و حسباً سلطنت ولایات متخلص شد و این سعادات حاصل گشت و مراتب کمال گرفت و چهره بی‌رنگ ارباب امانی به نیل مقصود و یسافت مطلوب مورد گشت و دیده تاریک اصحاب آمال که به ورود آیه کریمه «وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ» به جمال یوسف مراد روشنی دید، عزایم خسروانه

متوجه قانون و نسق ممالك محروسه شد و به تعیین منصوبات مساند امارات پنج الکه که معطل نهاده، بی سامان بود، شروع پیوست.

چون نسل اکابر و اشراف سدید به طمع بزرگی خود به مخادعتی که دانست و شعبده ای که توانست مستأصل گردانیده و غرض کلی و مقصود اصلی او منحصر به اختیارالملکی بود و سودهای خام از این معامله در سرداشت، چه اگر تمیز فضیلت امارت و استحقاق این مرتبت برای عالی پوشیدگی نداشت، اما انجام مقاصد سدید به دلایل چند که شرح آن طولی دارد، به ملازمان عالی سمت وجوب گرفته بود. از آن جهت سالاری سپاه لاهجان و اختیارالملکی به سدید رجوع فرمودند و عقد امور کلی و جزوی در قبضه اختیار او نهاد و چون ملاعلی جان در احتیال و قتال و جدال با سدید شریک و مزاج العله بود، علی جان را به سپه سالاری خلیط ساخت و سپه سالاری دیلمان برای او از نواب همایون استدعا نمود و سپه سالاری دیلمان به علی جان رجوع نمود و سپه سالاری رانکوه به علاء الدین تولم حسام الدین محول ساخت و علی حسام الدین را به سپه سالاری لشتن شاه و براهیم کیای حاجی محمدشکوری را به سپهداری گرجیان نصب کردند و سپه سالاران دیگر ولایات را به حال خود گذاشته، تغییر و تبدیل ندادند و طبقات ملازمان حضرت سعید شهید را علی مراتب اقتدارهم به عنایت و مرحمت ملتفت گشت.

و چنانچه قبل از این ذکر رفت که سلطان عباس به موافقت خدام عالی متوجه اردوی شاهی بود و از قصه قتل میرزا علی از پاکدیه به الموت مراجعت نموده، در وقت انصراف همایون از اردوی شاهی، باز شیخ کبیر را نواب شاهی به طلب سلطان عباس فرستاد و علی ای حال سلطان عباس به شرف بساط بوسی نواب شاهی مستعد گشت. ضعیف ماسکه سلطان عباس به مجالس شرب فوق الحد بود و طبیعت او متحمل شرب مدام نبود و مشرب او مخالف مشارب و از

شرب خمر دایم الخمار و در اوقات خمار میل طبیعت به کنج خمول و آسایش در آن مقام می یافت و در ایام حکومت الموت به ارتکاب مهمات کسالت تمام داشت و خامل الذکر بود و از بی رشدی، قوت الیوم به هم نمی رسید. چون دیده بصیرت اهل ملک دارالامان لاهجان خفت عن طوارق الحدثنان از آیات حسن و جمال جهانداری و رعیت پروری حضرت اعلای خانی روشنی نیافته و صورت عدل و دادگستری و آئین نصفت و رعیت پروری در آینه ضمائر اعیان ملک مرئی نگشته، داعیه مسرت عید فطر به تخت لاهجان تصمیم خاطر اشرف اعلی شد و به فرخنده تر ساعتی و خوبتر طالعی، رکاب همایون توجه فرمود.

چون کواکب مواکب سلطنت به افق حدود لاهجان طلوع نمودند، صغار و کبار ممالک محروسه با نثار به استقبال استعجال کردند و به تعظیم و تکریم تمام به شهر در آوردند و نواب همایون به مراد دل به بارگاه رفیع شرف نزول فرمودند و کارگیا جلال الدین - فرزند کارگیا محمد - و فرزندش کارگیا علاء الدین و امیره انوز - فرزند کارگیا احمد - که به استقبال رکاب همایون آمده بودند، سدید که خود را قاتل بوسعید میر می دانست و ایشان از قبایل او بودند، دفع ایشان را واجب شمرد و در حین نزول رکاب همایون، کارگیا جلال الدین و فرزند او علاء الدین و امیره انوز را مقید گردانید و به جهت اداء تقبل^۱ شاهی محصل بگماشت. اگر چه [حضرت] اعلای خانی این حرکت را خارج مصلحت می دید و اصلاً رخصت نمی داد، اما از حیلۀ سدید و شعبات شعبده اوتدبیری نداشت و آتش این غصه را به آب حلم تسکین می داد و شب و روز در فکر تدبیر دفع سدید که فرجه ای پیدا کند و مقصود به چنگ آرد، آنچه در ضمیر بود، چون در آن

وقت محرمی نداشت دفع الوقت لازم می‌شمرد. بیت :

محرمی چون نیست پیدا آنچه دارم در ضمیر

جز دوات آسا دهان بستن نمی‌بینم دوا

مستظهر به قوت دولت خود بود و اطوار سدید را بر مثال حباب که

خانه به بالای آب دارد، ناپایدار می‌دانست.

سدید بعد از چند روز مقید داشتن کارگیا جلال‌الدین و امیره انوزو

فرزند کارگیا جلال‌الدین - کارگیا علاء‌الدین - را بیش از این مصلحت

ندانست، به قتل ایشان اشارت به نفاذ پیوست. همچنان ایشان را به قتل آوردند

و دل سدید که از غصه حیات ایشان مشوش بود، فارغ گشت.

فصل [دوم]

در ذکر کیفیت توجه رکاب فلك قدرشاهی پادشاهی به قصد تسخیر

ممالك بیه پس و نواب عالی خانی با سپاه ظفر پناه به مقام

خورمه‌لات شرف صحبت ملازمان اعلای شهریاری شاهی

در یافتن و شرح آن به تاریخ احدى عشر و تسعمایه

چون سعادت سلطنت و دولت حکومت نصیب خسرو عادل شده

بود و نخل هرگونه آرزوی اب و عم بزرگوار علیهما المغفرة من رب

الغفار خصوصاً در باب توجه رکاب همایون شاهی به قصد تسخیر بیه پس به بر

مراد به حد کمال نرسیده و دست به خوان نعمت این نوال نبرده بر مصداق

«وَأَلَّهَ جُؤَيْدٌ يَنْصُرُهُ مَنْ يَشَاءُ» معذات غیبی کافل آمال و امانی حضرت اعلای

خانی گشته، فحوای «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ» شیخ کبیر اردویلی

که از برگزیدگان درگاه شاهی بود، از اردوی همایون شرف خدمت خداوندی

خانی را به لاهجان دریافت و آنچه از تلقین ملهم دولت پادشاهی شاهی بر

صحیفه خاطر انورش در باب عزیمت تسخیریه پس و خدام عالی خانی با مجاهدان سپاه در اظهار شعار طاعت داری بلاتهاون و تقصیر، به خورمه لات شرف سرور و نشاط و حضور طالعان آستان آسمان آسای شاهی را دریافتن نقش بسته بود. به حسن تقریر، بشارات اشارات به نفاذ رسانید.

حضرت اعلای خانی جهانبانی را که قبل از ورود این اشارت قصه توجه رکاب شاهی ملهم دولت بود و به همه الکه نسیم عنبر اشارت به جمع آوردن لشکر منتشر فرمود و به جهت خرج لشکر دیده امید منتظر اشارت این خدمت می داشت، از وصول امر مجدد، دست عقل کامل را که نقش بند کارخانه ممالک عالم است، به تصویر و تحریر قدغن جمعیت لشکر کار فرمودن لازم دانست. سرداران، سپاه که جمع آوردند. نواب همایون خانی سپاه را قلب سلیم گشت و به قصد دریافت خدمت حضرت شهریار شاهی، کمر توفیق در میان بست و به مساعدت سعادت روان شد و به مقام روی بنه^۱ که جوار سر پل سفید رود است، اعلام دولت منصوب ساختند.

بعد از نزول سپاه و قراریت ملازمان بارگاه چون نصفی از جعد زلف شب گشوده گشت، حضرت اعلائی با صدسوار منتخب و سرداران شجاعت حسب از لب سفید رود متوجه اردوی شاهی شدند. چون به موضع کیسم از ممر آب سفید رود عبور افتاد، نواب کامیاب شاهی خبردار گشت و حضرات امرای عالیات مثل شیخ نجم رشتی که امیر الامرا بود با محمد بیک استجالو^۲ و دیگر امرای حضرت به استقبال اعلای خانی تعظیم و تکریم فرموده و به خورمه لات که مخیم جلال شاهی بود فرو آوردند و به شرف مجالست و دریافت صحبت همایون شاهی محظوظ گردانیدند.

۱- شکل دیگری از «رودبنه» است.

۲- شکل دیگری از «استجالو»

چون بساط مجلس از نشاط نور محاورات و مشاورات مصالح امور صفا وضیا یافت، مواضعه بدان قرار گرفت که شیخ کبیر در خدمت اعلای خانی کشورگیر با لشکر کبیر از راه پاشجا و حسن کیادیه و سیاه سطل بویه متوجه تسخیر رشت گردند. و در آن وقت امیره حسام الدین به امید فتحی که در زمان سلطنت میرزا علی مرحوم از مردم بیه پس دیده بود، باز در دافجا به موضع گیشه دمرده معسکر نمود و آن مقام را به حصن حصین استحکام داد و آقا میربهادر که سالار سپاه کوچسفهان بود، در میان ولایت کوچسفهان، مقام پل هندوان^۱ را استحکام داده، نشست.

بر موجب مقرر نواب عالی خانی از خورمه لات به مرکب مرادسوار گشت و باز به سرپل سفید رود بر سر سپاه سایه همای همایون انداخت و باتمام جنود به پاشجا نزول جلال فرمودند.

چون پرتو نور خورشید روز بر بشره قیرگون شب ظاهر گشت، رکاب جلالت خانی به کامرانی متوجه تولاوه رود بنه شد و به فرخنده تر طالعی به تولاوه رود بنه رایات عظمت آیات منصوب گردانیدند و مواکب همایون بدان مقام قرار گرفتند.

و سدید با لشکر منتخب و سرداران صاحب نسب شجاعت حسب به ایمل کنده^۲ تاخت برد و نهب و غارت و احراق ییوتات که دست داد تقصیر نکرد و به ملازمت و خدمت همایون به تولاوه رود [بنه] مراجعت نمود. در این اثنا بعضی قلو قجیان و اختاجیان شاهی که به حدود کوچسفهان جهت علوفه رفته بودند، با آقا میربهادر دوچار گشته، جنگ در پیوستند و آقا میربهادر را از مقام استحکام برکنندند و دوسه جا از اسب فرو آوردند،

۱- امروز هندوانه پرده سرگویند.

۲- امروز امل کنده گویند و با عین نویسند.

قریب دستگیر بازسوار شد و به ضرب حرب به مقامی که امیره حسام‌الدین را حیز استحکام بود رسانیدند.

رای ممالك آرای شاهی خورشیدوار، ضوء توجه به کوچسفهان انداخت و آن ولایت را به قتر قدوم مواکب همایون روشنی داد و خدام عالی از تولاوۀ روی بنه متوجه سیاه سطل بویه که ولایت امیره حسام‌الدین است، گشت و نزول اختیار فرمود و از آنجا مقام شیرایه را مکان قرار ساخت. قضا را باران عظیمی در آن مکان به حیز ظهور رسید و يك هفته استمرار یافت و به مرتبه‌ای مستولی شد که از فرط امطار همه بوم و مرز آن دیار کاب‌بخار گشت. چون حضرت اعلای خانی از آن منزل تشریف رکاب به کوچسفهان ارزانی فرمود و شرف صحبت اعلای سلطانی شاهی دریافت، در هر باب مطارحه مقالات سمت صدور یافت و بعد از انصراف صحبت و خدمت رکاب دولت باز به شرایی^۱ معاودت نمود و بر نهج قرار منتظر توجه امرای شاهی به فومن بود که از این طرف هم سپاه ظفر پناه متوجه رشت گردد. در مدت يك هفته از تواتر باران، گل ولای به مرتبه‌ای رسید که حرکت جز تشابک مراکب میسر نبود.

چون نسق قضا مرادف قدر ملاحق عالم مطیع شاهی به تسخیر ممالك بیه پس بدان قرار یافت که میرزا محمد آستارائی با بلوک خود و بیرام بیک و چلبا بیک با لشکر گران از افق گسکر در آیند و کران تا کران ممالك بیه پس را احاطه نمایند، خاطر اشرف اعلای شاهی منتظر که تیر این تدبیر از گشاد دولت بر نشانه ظفر آید. در حصول این مقصود استاد قضا که نقش بند این کارخانه است، بر لوح آینه خاطر انور اعلای شاهی صورت تعویق بنمود حال آنکه امرای عالی مقدار، از راه دریا بار به حدود گسکر آمده، تمام گسکر را فتح

۱- چند سطر بالاتر شیرایه آمده است.

نموده، به ولایت فومن سپاه ستاره کثرت تاخت کرده، غذا اوامس پای سر-
افرازی بر تارک کشور فومن و فتح تخت رشت می داشتند. خواست حق که
در سلامتی اهل بیه پس بود، این صورت بر مرآت خواطر همایون شاهی
جلوه نکرد و دیده ضمیر از مشاهده این هیأت، خواب آلودگشت و آن صورت
پوشیده ماند.

در این اثنا امیر حسام الدین که هجوم لشکر شاهی و فتح کسکر در دست
ایشان دریافت، بالضرور عمزاده خود-فرزند امیره بوسعید را به استغاثه روانه
تلثیم سده رفیعه شاهی ساخت و استدعای عفو جرایم خود نمود.

مراحم خسروانه مسئول و ملتمس حضرت امیره را مبذول داشت و
غیم جرائم امیره را به فیض شمس عفو محو فرمود و خط امان بر صحیفه
خطای ایشان کشید و از آن رو که شیخ نجم را بر السنة متداوله آن فرقه و
اصطلاح متعارفه آن زمره شعور و شروع بیشتر از دیگر امرای عظام بود،
نواب عالی شاهی عنان اختیار مصالحه به دست طبیعت شیخ داد و شیخ التزام
معاهده جانبین و مصالحه طرفین بیه پس و بیه پیش نمود و همراه ایلچی امیره
متوجه خدمت حضرت امیره حسام الدین گشت و قدم در شارع مصالحه نهاد.
چون تنالی امواج بحار حزن باران و تهاون امرا و تقصیر سرداران
بر مزاج اقدس استیلا یافت، لشکر هوا و هوس را از تسخیر بیه پس منصرف
گردانیدند و بر عرصه دل و صحن سرای ضمیر منیر عالی شاهی ندمای خوش
الحن حواس و دستیاران دایره خیال مجلس خاص، به مقام روح افزای عراق،
به نعمات ملایم مذاق مترنم شدند و دماغ صحبتیان قوای حافظه از صدای
این ندا ترتیب یافت و نقش صوت العمل عراق از ممر سامعه بر صفحه حافظه
منتقش گشت و طبیعت مبارک اعلائی پادشاهی، فریفته حیل این خیال شد و آنچه
باطناً به خاطر اشرف خطور کرده، از قوه به فعل آورد و لله بیک را که

اختیارالملک بود، باتمام جند به کوچسفهان بگذاشت و بی ملاحظه صلاح و هم‌رهی اهل سلاح، بامعدودی چندشب گیر کرد و از کوچسفهان شهباز عزیمت جناح برگشود و به طرف طارم و سلطانیه طیران فرمود. چنانچه از سرعت حرکت نواب شاهی لشکری خبرنیافتند و علت سرعت حرکت را ندانستند. قضا را در آن روز صبح رای عالی خانی عقب‌گیری شب فرار کرد و پیک سرعت ذهن، سدید را مستخبر احوال صادره آن حال شاهی گردانید. سدید که به اردو رسید، دربدو حال حرکات و رکضات رکاب‌همایون‌شاهی را دریافت که متوجه سلطانیه و طارم شده [و] لله‌بیک را با سپاه به کوچسفهان گذاشته است، تهتک عارضی برتهتک ذاتی سدید غالب آمد و سراسیمه به خدمت اعلای خانی شتافت.

شرح ضعف‌رای و سستی ماسکه سدید، درازتر از طول امل هوسناکان و کشیده‌تر از عرض عرصه مروت‌پیشگان است. بی آنکه سرداران را از این قصه خبر دهد، فی‌الحال حضرت اعلائی را سوار گردانید و خود سوار شد و صدا بلند کرد که نواب اعلای پادشاهی لشکر گذاشته، متوجه سلطانیه شده است. بیت:

چو بد دل بود پیشوای سپاه شود کار لشکر سراسر تباه
سپهدار بد زهره هرگز مباد که ناموس لشکر رود زوبه باد

سرداران و سپاه سراسیمگی سدید را دیدند و متعجب و متفرق گشتند. همه را تصور این که لشکریه پس مگر غالب آمده باشد که سدید به حرکت شتاب می‌نماید و جنود، هریک موافق مزاج خود راهی پیش گرفتند و به طرفی به‌در رفتند.

ملازمان عالی با لشکر پراکنده مخلوط، روی توجه به لاهجان آورد و

مصلحت در آن دید که به کشل توقف فرماید، تا لشکری از فراز قراری گیرند. رکاب سعادت به کشل اقامت فرمود. از این حرکت خارج صواب و صلاح که نواب عالی از سدید دریافت، رای صواب نمای اعلای خانی بدان قرار گرفت که سدید نزد لله بیک برود و اندیشه صلح و صفای بیه پس و بیه پیش از رأی رزین حضرت لله بیک استفاضه نماید.

بر موجب مقرر سدید را روانه خدمت لله بیک ساخت و خود به عمر دراز دو ساعت که از شب گذشت، برباد پای مراد سوار شد و رایات سعادت از کشل نهضت نمود و وقت نفاذ صبح به پا شجانه زول جلال فرمود.

چون صبح سعادت از مشرق امید طلوع کرد، از پاشجا کوکب سلطنت طالع گشت و در سرپل سفید رود مقام لاکومه سر، به نورچتر سعادت روشنی گرفت و منتظر وصول احوال و مراقب قدوم سدید بد فعال و کیفیت مقال لله بیک شدند.

بعد از زمانی پیکری رسید و از جانب سدید و لله بیک پیغامی آورد که لله بیک مصلحت در آن دیده که رکاب خانی متوجه بازداشت گردد، تا از آنجا به اردوی اعلای شاهی متصل گشته، هراشارتی که از نواب شاهی به نفاذ رسد، اطاعت رود.

نواب خانی این کلمات را خارج صلاح عقل و منحرف از طریق خرد دید که با وجود پراکندگی لشکر و مشمّر نهادن امور و تزلزل الک و بی برقی، در این حال چرا کسی تابع آراء ناقصه شود؟ صلاح کلی در آن دانستند که رکاب جلالت و حشمت متوجه لاهجان گردد. بر موجب صلاح، خورشید سلطنت به برج سعادت لاهجان تحویل کرد و از درجات شرف محظوظ شدند. بعد از فیض نزول، خبر رسید که سدید به اتفاق شیخ کبیر متوجه

[در] یافت دولت ملازمت اند و فکر باطل ایشان این است که در شرف خدمت اعلای خانی متوجه اردو شوند.

شیخ کبیر و سدید به شرف آستان بوسی مستعد گشتند و بر نهج مذکور تمهید مقالات نمودند. همان شب شیخ کبیر را نگاه داشته، مراسم ضیافت به تقدیم رسانیدند و به مطارحه صلاح امور مشغول گشتند. از نتیجه نایج اشکال، صلاح این صورت بر آئینه عقل کامل اعلای خانی منتقش و مرتسم شد که با وجود تشریف رکاب شاهی به تسخیر بیه پس، چه فایده امور ملکیه مترتب شده است که بعد از ارتحال رکاب همایون شاهی شود.

علی الصباح به التئانات انعامات، حوصله امید شیخ کبیر را چنان مملو گردانیدند که جای مبالغه نبود. عذری چند به جهت خرابی الکه پیغام کرده، شیخ کبیر را مستمال و بر حال روانه ساختند.

نواب عالی شاهی که تنقیح مصالحه و معاهده بیه پس و بیه پیش به خطوات افکار صائبه شیخ نجم رجوع فرموده بودند، حضرت شیخ چون صحبت نواب امیره حسام الدین را دریافت، بواسطه آنکه رشتی بود، عنان اختیار به دست طبیعت امیره داد و در فیافی آراء حضرت امیره سرگردان گشت و از جان خود هراسان شد و هر مدعا که در ضمیر امیره بود، با شیخ انجام می داد. حتی قصه لشتن شاه و الکه هائی که ملک قدیم نواب اعلای خانی بود، شیخ نجم متقبل گشت که حکم همایون شاهی بدین معانی حاصل کند. هر آینه شخصی که طمع از جان خود منقطع کرده باشد، جهت استخلاص، هر ناصوابی که روی نماید مرتکب شود. امیره بهر نوعی که بود با شیخ به شرایط حصول مدعای خود عهد بست و چون به مجلس همایون شاهی با شیخ نجم قصه مصالحه طرفین [بید پس] و بیه پیش در میان بود، شیخ در این باب با امیره گفت و گونمود و مصالحه بدین نوع قرار داد که مادامی که نواب شاهی با

حضرت اعلای خانی به عنایت باشد، عقود عهد مستحکم بود و گاهی که نظر عاطفت شاهی شامل حال نباشد، بنیان عهد خلل پذیر و اساس میثاق تبدیل و تغییر گردد. بدین نسق امیره ایلچی ای از جانب خود همراه شیخ گردانید و روانه ملازمت اعلای خدایگانی ساخت.

خدام عالی به وظایف استقبال حضرت شیخ شرایط تعظیم فوق مایتنصوره الاوهام مرعی فرمودند و به خانه سدید فرو آوردند. روز دیگر شیخ با ایلچی مذکور به مجلس همایون حاضر شدند و شرایط عهد، مذکور مجلس گشت. اگرچه تمیز این نوع مصالحه برای عالی پوشیدگی نداشت و صورت امثال این عهد را چون سایه ابر ناپایدار و چون شعله برق بی قرار می دانست، اما با وجود آنکه در آن اوان، قدم سعی نواب عالی شاهی رنجۀ این مهم بود و در امری که صلاح آن پیرامون خاطر انور گشته باشد بیرون بودن، از حصافت نبود و بواسطه آنکه زورق بقای بزه و مسکین^۱ چند وقتی از تلاطم امواج حوادث به ساحل فنا نرسد، وقوع این نوع مصالحه و معاهده رامحال نشمرد و اندیشه صواب مقارن قبول مصالحه شد و به شرایط معهود، آداب عهد به تقدیم پیوست و از جانب خدام علیه، ملاحسام الدین قصاب و از جانب شیخ علی بیگ، محمد علی که لمسری الاصل بود، همراه ایلچی بیه پس به ملازمت حضرت امیره فرستادند و بر نهج مسطور فیما بین امیره و خدام علیه قصه عهد به ثبوت پیوست.

سدید شقی که به ملکات شرارت و سعایت و خودمشناسی و غرور مستظهر و حشم مکرو حیل را قلب و سرخیل بود، حرام نمکی شعار روزگار خود گردانید و با شیخ در ساخت و به خلوت خاص اظهار راز کرد و نقود ناسره مموه به نظر شیخ آورد و مواضعه بدان قرار داد که اگر چنانا که در آینه

اخلاص اعلای خانی غبار کدورت به نسبت سدید پلید مرئی گردد و در امور از جاده صلاح و صواب او بیرون شود، سدید متحمل و کالت نواب عالی شاهی باشد و متقبل ضبط ممالک و اموال گیلانات بود و کفالت مهام اهل بلاد بر ذمت همت او مقرر که محصولات به خزانه عامره شاهی واصل گرداند و سدید از جمله مطیعان دولت سرای شیخ نجم باشد.

نجم که اخلاص امیره را به نسبت خدام علیه دانسته بود که تا چه غایت است، حکایت اضغاث و احلام صفت سدید مقبول طبع و موافق مزاج شیخ نجم افتاد و از معتقدان سدید پلید گشت و به قواعد شریطی که سدید نهاده بود، با سدید آداب عهد مؤکد گردانید و خدام علیه از حقیقت این احوال خالی- الذهن بود و با سدید اخلاص نه در آن مرتبه می داشت که امثال این خیال محال پیرامون ضمیر منیر گردد.

سدید ملعون ناپاک با خدام علیه پاك اعتقاد، اوقات به حیل می گذرانید و «يَقُولُونَ بَأْ لَيْسَنَهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» شعار خود گردانیده، از مضمون «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَكْتُمُونَ» غافل بود که عاقبت خرمن هستی کافر نعمتان به باد طغیان ایشان خواهد خراب شد و بی زاد و بی توشه خواهند ماند.

سدید چون سلسله عهد و میثاق با شیخ نجم درست ساخته بود، در استرضاء خاطر او می کوشید. با خدام علیه گفت و شنید کرد و شیخ را از منهل عذب عطا و مورد سخای خانی سیراب و برخوردار ساخت و روانه اردوی همایون شاهی گردانید.

فصل [سوم]

در بیان کیفیت فتح قلعه پلنگ در دست تدبیر و خطوات رای منیر حضرت
اعلای خانی و تعیین کوتوال و ضبط و نسق [آن] در سنه اثنی عشر و تسعمائه

خدام عالی خانی که هنگام برد و سرما و ایام برف و شتا، اوقات
مبارکات به نشاط گشت و شکار فضاهاى لاهجان گذرانیدند و تخت و افسر به ذات
مبارک زیب و زینت گرفت و به یمن قدوم همایون و جوه آن خطه از حسن
عاطفت و جمال مرحمت، به چندین وجه آرایش یافت و اخبار عدل و داد و
تألف و ترادف اضداد و اطاعت و انقیاد پیر کهن و جوان نوزاد، از سر اخلاص
و اعتقاد در عرصه عالم شایع و مستفیض گشت، موسم بهار که باغ و بوستان
از انوار ربیعی جمال گرفت و طفل رضیع نبات از بوستان ابرمطیر به ترشیح
لبان عاطفت تربیت یافت، طیور رأى جهان آرا بر حرکت قرار گرفت و
طبیعت مبارک مایل آب و هوای رانکوه گشت و از لاهجان نهضت فرموده
و به رانکوه نشمین جلال نمود و به فراغت چند روزی اوقات گذشت .

چون مدتی بود که قلعه پلنگ تنکابن در مضیق محاصره سپاه عالی
خانی مانده و مجاهدان سپاه، خصوصاً درویش محمد که از طایفه چلبندان
تنکابن بود و کمر جد بر خاصره جهد بسته در تضییق اهل قلعه و مقابله و محاربه
سعی جمیل و جد جزیل می نمود و از کفووند به مجاهده محاربه سبقت
گرفته و از راه مقابله با اهل قلعه زخم تیر داشت و مقیمان قلعه از استحکام
محاصره بجز سپردن قلعه چاره ای ندانستند. و در اوقات سلطنت حضرت
سلطان حسن سعید شهید، قبل از تسخیر تنکابن در ابتدای مخالفت سلطان
هاشم، حضرت سلطان شهید سید شریف رودسری - که قاضی طایفه امامیه
بود، با کریم الدین دیلمانی، به رسم رسالت نزد حکام مازندران فرستاده،

در وقت مراجعت ایشان از مازندران، چون به حدود تنکابن رسیدند، سلطان هاشم، سید شریف و کریم الدین را به قلعه پلنگ محفوظ گردانیده بود و قبل از محاصره قلعه، ملک بیستون - فرزند ملک جهانگیر - که حاکم نور رستم‌دار بود و رابطه دوستی و سابقه محبت با سلطان هاشم داشت، دوازده نفر خود را به جهت محافظت قلعه پلنگ به کجکه فرستاده و بعد از تسخیر تنکابن در دست گماشتگان نواب عالی همچنانچه مذکور گشت، سلطان هاشم حین الفرار، برادر و فرزند و عیال کیا محمد کیارا به قلعه فرستاده و مواضع حفظ قلعه، با مقیمان و معتمدان به یک سال قرار داده. ملک بیستون که از بدعهدی حکام مازندران با سلطان هاشم و بی‌رونقی او اطلاع یافت، ریسمان کمند طمع را به حيله مدد سلطان هاشم و دارائی قلعه دراز و استوار ساخت و در دست چند نفر معتمد داد و برکنگره عقل مقیمان قلعه برگماشت تا به بهانه دوستی و مددکاری، قلعه را در تحت تصرف درآورد.

چون به قوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر اعلای خانی، مقیمان قلعه را اعتماد زیاده گشت و نیز احوال سلطان هاشم را بغایت ضعیف و پراکنده دریافته و وعده‌ای که با سلطان هاشم در محافظت قلعه بود، وعده هم گذشته و قوت مقاومت با محاصران قلعه، از حیز اقتدار بیرون دیده و ذخیره به آخر رسیده، بیضه خیال محال که در آشیان دماغ ملک بیستون جا کرده بود، باطل دانسته به شمشیر جواب، قطع کمند آرزوی او کردند و دست در دامن اعتذار آویختند و سید شریف را که مقید بود خلاص داده، وسیله شفاعت ساختند و روانه درگاه حضرت اعلای خانی گردانیدند که به هر معتمدی که اشارت قبض قلعه شود، تسلیم نموده آید.

سید شریف که صورت احوال به مسامع جلال رسانید، قلم عفو خسروانه بر ارقام هفوات ایشان کشیده گشت و دست از انتقام مقیمان قلعه

بازداشت و چند نفری از مخلصان ملازمان را به قلعه فرستاد و قلعه را در تحت تصرف نواب کامیاب در آوردند و ضبط جهات کردند و درویش محمد چلیندان تنکابنی را که صفات جلالت و شجاعت او مذکور گشت، به کوتوالی منصوب ساختند و قواعد انضباط را مستند به عقل و رای او گردانیدند. و اهالی قلعه مثل برادر کیا محمد کیای شکوری و فرزند و عیال او و سید احمد تنکابنی و ملا عبدالله تیمجانی و آن جماعت را کوچانیده، به رانکوه آوردند و عیال و یک فرزند کیا محمد کیا را به جانبی سپردند و برادر کیا محمد کیا را در دست اعیان تنکابن به سیاست سنگسار، به قتل آوردند.

سلطان هاشم که روزگار خود را پریشان دریافت و از امداد حکام مازندران مایوس شد و به استشمام نسیم محبت ملک بیستون راحتی ملاحظه کرد و اعتماد به یک جهتی و محبت سابق او نمود، از مازندران متوجه صحبت ملک بیستون گشت و محمد کیا را به مازندران بگذاشت.

فصل [چهارم]

در شرح کافر نعمتی سدید به موافقت علی جان دیکنی و اخوان و اقوام ایشان و حبس سلطان عباس و قتل بعضی ملازمان در تاریخ سنه اثنی عشر و تسعمائه چون سدید پلید مظهر آثار افعال قبیحه و اعمال سیئه و کافر نعمتی بود و این مرتبه را راجع به مراتب فضیلت خود می دانست و از قصور ماسکه، تغییر و تبدیل و تهتک و تزلزل در ذات او رسوخ یافته و به مجرد صدور فعلی و حدوث حدی، با احباء و اصدقا از جاده موافقت انحراف می نمود و طریق مخالفت پیش می گرفت و به صنعت تلبیس که از استاد ابلیس فرا گرفته، آرزوی خود تمام می کرد. بیت:

تا کنی یک آرزوی خود تمام

در تو صد ابلیس زاید و السلام

و تحصیل این شقاوت، شعار و دثار روزگار او بود و ملاحظه نهایت کار و عاقبت آمال نمی‌کرد و موازنه نفع و ضرر مال نمی‌نمود و کمال حذاقت منحصر بدین اعمال می‌دانست.

همچنانچه ماسبق مذکور گشت که فیما بین سدید و علی‌جان طریق وصلت در میان آمده و در مقدمه مخالفت میان سلاطین و سادات در بسط ابواب فتنه و فساد و مخادعت و عناد و نمامی من المبدأ الی المعاد، ایشان شریک و خلیط و انیس و رفیق یکدیگر و در شعبده متفق اللفظ متحد المعنی بودند.

اتفاقاً روزی به مجلس عالی همایون خانی جهانبانی ولی‌السنعی، در اثناء حکایات و محاورات، از رهگذر سخنی و تقریب حکایتی، میان هردو کذب کافر نعمت، مکابره‌ای به ظهور رسید و به مخالفت انجامید و سدید که خبیث بالطبع بود و خباثت او غالب بر شیطنت علی‌جان، بواسطه حدوث مکابرت، از سمت اخلاص برگردید و به مضمون «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمْ اِنَّهُ مَرَضًا» روز بروز [ماده] مرض کدورت، مستحیل به ماده عداوت مزمنه شده می‌گشت و سدید در صدد قصد و دفع علی‌جان شد و به مکر و حيله هر چند سرأ [و چهارأ] پای قصد رفیع اخلاص اعلای خانی می‌گشت که به آلت حیل‌رخنه‌ای به قید و عزل علی‌جان پیدا کند، نتوانست، حصار حصین و حصن متین عنایت و خلوص عقیدت اعلای خانی را که محکم دید و دانست که الماس تدبیر او کارگر نیست، این باب را مسدود یافت و سد عهد شیخ نجم استوار دانست و همواره مستظهر بدان بود و اعتماد تمام داشت.

ملاحسام‌الدین ابن‌خواجه احمد قصاب را که رفیق به تحقیق خود می‌دانست، با او این راز در میان نهاد و صورت مخالفت علی‌جان و ناسازگاری و صاحب تجمل بودن و تحمل حرکات خارجه او نداشتن، مطارحت فرمود که اگر زانکه^۱

حکم جهان مطاع شاهی، بوسیله سعی حضرت شیخ در باب قتل علی جان شرف نفاذ یابد، از مال و جهات او که حکم خزانه پادشاهان دارد، حضرت شیخ تمتع کلی خواهند دید و به خزانه عامره شاهی پادشاهی هم به قدر اموال وصول خواهد یافت و بر مصداق **وَإِذَا تَقُوءَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ إِذَا مَحَنَ مُسْتَهْزِؤْنَ** سدید در خلوت با ملاحسام الدین مواضع افکار ناصواب می کرد و در انجمن به خدمت حضرت اعلای خانی عرضه می داشت که به تفقد شیخ نجم تقصیری و تعویقی افتاده و حضرت شیخ اخلاص مخلصان و امجد دولت خواهان خدایگانی است. متصل تفقد نمودن واجب است. به هر کیفیتی که دانست خدام علیه را بر آن داشت که تحفه ای و تبر کی جهت شیخ بفرستند. همچنان تحفه های لایقه پسندیده نسق کرد و همراه ملاحسام الدین روانه اردوی همایون شاهی گردانید.

ملاحسام الدین که به اردوی شاهی به خدمت شیخ رسید و مقالات تمهید نمود، شیخ قفل گنج خانه علی جان را به کلید دولت خود گشوده دانست و دری از خزانه نعمت باز کرده یافت و در بادی الرای حکم همایون شاهی به قتل علی جان حاصل کرد.

چون مواضع سدید با ملاحسام الدین چنان بود که هر گاه حکم شاهی در باب قتل علی جان حاصل شود، بعد از ده روز حضرت شیخ حکم به دست ایلچی داده، روانه خدمت اعلای خانی گرداند تا صورت مشاورت از شوائب ظنون مصون ماند.

بر موجبی که سدید مقرر فرموده بود، شیخ سلوک کرده، مولانا حسام الدین را روانه بساط بوسی نواب اعلائی گردانید و مولوی مشار الیه به شرف ملازمت سرافراز شد و بعد از ده روز بر مؤدای **«قَدْ جَاءَ كُمْ رَسُولٌ**

مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالْبَيِّنَاتِ قُلْتُمْ» رسید و حکم جهان مطاع در باب قتل علی جان به اسم سامی نواب عالی خانی آورد.

مضمون آنکه چون وسیله فتنه و فساد و قتل و عناد خداوندان و ولی الانعام علی جان بود، اورا به قتل آورده، مال و جهات به خزانه عامره رسانیدن لازم دانند.

اشعه رای اعلای خانی در مکن جوهر عقل تافت و عرض فکر بدیهة الفساد سدید را كَتَمَوْجَ الْهَبَاءِ عَلَى ضَوْءِ الشَّمْسِ مانع و ماحی وجود خارجی گشت و به دلیل واضح ابطال این مدعای سدید کرد که از شمشیر قهر نواب شاهی هراسان باید بود.

گاهی که امرای حضرت فهمیدند که بوسیله قتل علی جان مال و جهات در حیطه ضبط دیوانیان اعلای پادشاهی توان آورد، مضمون شریف يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ در آینه عقل معاینه می نماید که نتیجه مقدمات این قیاس به توهم سرایت کند، بر فحوای «وَأَنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» عمل باید نمود که فساد بسیار از وقوع صورت قتل علی جان ناشی خواهد گشت و سر رشته صواب از دست عقل صلاح اندیش نباید داد.

سدید از فرایند لالی این نصیحت تمتع یافت و مطمئن شد و به میامن نصیحت اعلای خانی، علی جان از گرداب بلا رستگاری یافت و دیوفتنه سدید به آلات شیشه حکمت عقل و افسون خرد حضرت اعلای خانی جهانبانی مسخر گشت. بر موجب صلاح دید نواب عالی ایلچی شاهی را به انعامات متسلی و مستمال گردانیده، روانه ساختند.

علی جان از فتنه انگیزی سدید آگاهی یافت و متنبه گشت و بر نهج ازمنه ماضیه در انگیز فتنه، با سدید موافقت نمودن واجب شمرد و گردن به اطاعت و انقیاد سدید نرم کرد و به آهنگ زیل و بم، سدید را فرو گرفت که اگر به اظفار

مخالفت چهره مخالفت خراشیده آمده، اما قباحث آن صورت که درمرآت عقل مشاهده رفت، از آن صورت ناپسندیده که باعث بیدان وسوسه شیطان جهل بود، پشیمانی دست داد.

سدید بدین کلمات فریفته شد و این سخن مقبول افتاد و با همدیگر تجدید عهد کردند. این بیت مناسب این سیاق آمده :

دل ما بردی و رفتی نه چنین می بایست

نیک رفتی قدری بهتر از این می بایست

بهر سوز دل احباب بجز داغ فراق

بود حاصل همه اسباب همین می بایست

سدید فرمود که حقا که دل من از وقوع این قصه پرغصه بود. اما بحمدالله که کدورت به صفا مبدل شد و مخالفت به موافقت انجامید .

علی جان از استماع سخنان عذوبت آمیز خوشنودگشت و بعد از چند روز صحبت، خلوت اختیار کردند و شرار آتش فتنه افروختن آغاز نهادند که ساحت آستانه علیه همایون را از خار و خاشاک وجود بعضی ملازمان که مانع راه سلامت و حاجب بساط خدمت حضرت اعلائی خانی اند به معول تدبیر و خنجر انتقام پاک باید ساخت که اگر ملازمت بعضی ملازمان استدامت یابد، تقرب زیاده خواهد شد و چون در مزاج مبارک اعلای خانی تصرف نمایند، بعد از استقلال، هدم بنیان ایشان میسر نخواهد بود و مزاحم اختیارالملکی خواهند شد و نواب عالی اگر تقویت نماید، قصه مشکل خواهد آمد. بدین امنیت عهد را درست گردانیدند و منتظر فرصت شدند. بعد از کفاف انگیز این فتنه و انجام اختراع حرکت بدعت، چون شغل و عمل سدید دایماً فتنه بود، متوجه ایفاظ فتنه ای دیگر شد و دست خیال به دامن احتیال محکم کرد و به اتفاق علی جان، بوسیله قصد سلطان هاشم متصدی

افتان و افساد شدند. شرح ذمایم خصال و عزایم بسی مآل ایشان بیش از آن است که در امثال این مجال متعرض ابراد آن توان شد اما شمه‌ای و نمونه‌ای از حرکات خارجه در معرض تحریر درآمده و می‌آید تا طالعان مطالعه این تاریخ بر حقیقت جسارت و بدفعلی ایشان و دوستی منافقان غادر اطلاع یابند. چون سدید و علی جان خیرجی کافر نعمت از قصه آمدن سلطان هاشم نزد ملک بیستون و قوف و شعور داشتند و دائماً به مطارحه فتنه مجّد و ساعی بودند، به خدمت خدام رفیعه خانی خلوت مشورت کردند و سخنی به رنگ حیل و حکایتی آلوده غش و غل و کلماتی ملوث به انواع عمل به صیرفی نظر تمام عیار خدام رفیعه در آوردند که چون عقدۀ اشکال هر سؤال به رأی مشکل گشای نواب اعلای خانی انحلال می‌یابد، در صورت تدبیر قصد سلطان هاشم، عزیمت بدان مصمم است که معتمدی از جانب علی جان و مخلصی از جانب سدید نزد سلطان هاشم بروند و شکوه‌ای و گلّه‌ای از ملازمان عالی به ظهور رسانند و عرض اخلاص نمایند. یقین که از ظهور شرف قابلیت خدمت، قبول خدمات، لازم خواهد بود. بعد از اعتماد، فرصت جسته، سلطان هاشم را به قتل آرند.

علی جان کافر نعمت، از راه زرق و شعبده ظاهر خود را به خلاف باطن، در صورت صدق به نواب اعلای خانی می‌نمود و در خفیه با سلطان هاشم در گفت و گوی عهد و میثاق بود که گیلان از حکام خالی است و کسی در میان نیست.

هر دو قصد بدین اندیشه محال متوجه خدمت سلطان هاشم شدند. چون خدام علیه‌عالیه معتاد به هوای ییلاق بودند و هوای گیلان گرم گشته، رکاب فلک قدر متوجه ییلاق شد و یک شب به سرلیل منزل فرمودند و روز دیگر به دشت کیتم و روز دیگر از کیتم رکاب سعادت نهضت فرمود و

به طالع میمون و ساعت مسعود به برج خلافت دیلمان تحویل کردند. بعد از دریافت نشاط هوای دیلمان، نوکر لاله‌یک به جهت تحصیل تقبلی آمد و اشتداد فوق الحد می نمود و به هر حال در استرضاء خاطر او کوشیدند، از کثرت هجوم خیالات فتنه سدید و بروق تیغ غدر او که هر دم جلوه می نمود و جز به مکر و حیل قراری نداشت. در این اثنا قصه سلطان عباس و از اردوی شاهی مراجعت به الموت نمودن فریاد خاطر عاطر اعلائی خانی آورد و خدام علیه را بر حبس و قید او داشت که تنبیه غفلت و نتیجه رحم و شفقت سلطان سعید به نسبت میرزا علی شهید، پندنامه حکام و سلاطین همه عالم است. به ادله صحیحه صریحه، طلبیدن سلطان عباس و قید او بر نواب عالی لازم گردانید. بالضروره خدام اعلائی خانی معتمدی را با کتابت به طلب سلطان عباس فرستاده سلطان عباس چون به شرف طلب اختصاص یافت، اطاعت لازم دانست و فرزند میرحسین بازی کیا - سلطان بوسعید - را جهت تمهید بعضی مقال روانه ملازمت گردانید.

سلطان بوسعید که شرف خدمت و سعادت ملازمت باریابان آستان سدره مثال دریافت، سدید ابواب مخادعت و فصول شعبده که مهیا و مرتب و از برداشت، براو خواند و چشم و زبان او را به افسون حکمت بند کرد و مطیع گردانید و متسلی باز به طلب سلطان عباس فرستاد.

سلطان بوسعید به دولت پشت گرم، به خدمت سلطان عباس رفت و فصولی که از سدید به سمع قبول تلقی کرده بود و حفظ آن نموده، بر او عرض کرد و افسون سدید به سلطان عباس هم سرایت کرد و اطاعت امر جهان مطیع به دریافت سعادت ملازمت واجب شمرد و متوجه خدمت گشت. چون به جوار کریاس جلالت اساس قرین شد، به التفات استقبال نواب عالی مستعد گشت، مهمانداران فرو آورده، مراسم ضیافت مرعی داشتند. چون

غرض [از] طلبیدن عباس قید و حبس بود، روز دیگر مضبوط ساخته، به قلعه لمسر مقید گردانیدند و جهات را به دستوری که سلطان عباس به پا کده، جهات اعلای خانی، در حین قتل سلطان سعید به حیطة تصرف در آورده بود، در سلك ضبط قلم دیوانیان اعلای خانی در آمد.

چون قصد سدید از عزل سلطان عباس دور گردانیدن محرمان خاص اعلای خانی از ملازمت بود، تا چون بساط آستانه رفیع از محرمان مخلص خالی گردد، در اختیارالملکی کسی راه زن او نباشد، سیف الدین شکوری که به طالغان متوطن بود و مردی رسیده و کار کرده و نیک و بد دانسته، از ملازمت دور کرد و به سپه سالاری الموت منصوب گردانید.

در این اثنا معتمد علی جان که مدت سه ماه نزد سلطان هاشم اقامت داشت رسید و عهدنامه ای به ام ام علی جان آورد و در خفی به او داد. مضمون آنکه اخلاص شما معلوم شده و دلالت به گیلان آمدن و بساط از حکام خالی بودن مفهوم گشته. چون به گیلان بیائیم اختیار کلی به دامن آن عالی جناب یعنی علی جان خواهد بود. یک دو روزی که علی جان این احوال پنهان داشت، دید که از افواه عوام و خواص سر بر زده و این راز آشکار و شایع شده است، عهدنامه را به مطالعه نواب اعلای خانی رسانیدن لازم دید. بعد از مطالعه، خدام علیه را به مکر و حیل و ناراستی ایشان اطلاع کلی حاصل شد و به یقین متواصل گشت.

سدید لعین که مرد زیرک و انتقال ذهن او را نهایت نبود، به مجلس خلوت با علی جان بدبخت در گفت و گو درآمد که صدای موحشی چنین بلند گشته و گرد این تشویر به آستین خدمت و ملاطفت، از دامن اقبال اعلای خانه، نتوان افشاند و زنگ این خجالت به صیقل ملازمت و ملایمت از آینه ضمیر نواب متعالی نتوان زدود. با وجود آنکه بدر عقل و فراست اعلای

خانی به حد کمال و نورافرا است و در جمعیت ملازمان و تربیت بندگان رتبه عالی دارد و روز بروز سمت مزیت می یابد و از نقطه اوج این مرتبه، حضيض احوال ما متبادر به ذهن می گردد، صلاح در هدم بنیان ملازمان و مقربان و برداشتگان می نماید. این مهم را فرض العین دانسته، تقصیر جایز نباید شمرد. تا بعد از قتل مردم این طبقات، حبس ملازمان رفیع به سهولت میسر شود. بدین معانی سدید و علی جان متفق گشتند و عقد این عهد بگردن خود بستند.

علی جان نزد قبایل خود که همجوار همجی چند بودند فرستاده با برق بیایند. چون آمدند، علی جان افسانه آلوده حیل انشاء کرد و به مسمع جلال جهت دفع مظنت رسانید که قبایل را ملتسماتی چند هست. بدین سبب شرف بساط بوسی حاصل کرده اند. سدید که جمعیت خنازیر را دید، شعف تمام به اتمام مکرو شعبده و مواضعه عربده پیدا کرد. با وجود آنکه دائماً خوابگاه او قصر رفیع جلالت پادشاهی بود، آن روز از ملازمان [آستان] رفیع رخصت طلبید که مدتی است که از صحبت عیال و احوال ایشان محروم و محصول این مدعا مقصود تمام. بر موجب رخصت آن شب به خانه خود مکث نمود و در آن شب علی جان و عشایر علی جان را جمع آورد و شوق کلی به مشاورت شرور پیدا کردند و حریص به محاورات کینه گزاری شدند.

از قران دو بداختر بدگوهر و دو بد منظر قبیح پیکر، نتیجه مشاورت و مکالمت، جز شرارت و حرب و قتل و جرأت و جسارت چیزی دیگر نبود و آب دولت از جام نحوست نصیب ایشان بود.

به نیت قتل بعضی از خواص ملازمان حضرت اعلائی مثل محمد علی لمسری و دباح شکوری و میر حسن خالدارقزوینی و بهادر حمزه گیلانی که بنای اخلاص ایشان مستحکم و قاعده و داد و طاعت داری و خدمتگاری

از صدمات ریامصون بود، عزیمت قتل جزم کردند و باغ عهد را به میاه این امنیت تازه ساختند. با وجود عهدی که به هر هفته تازه می کردند، نفاق درجهٔ اعلی داشت. شعر:

فَلَمْ أَرَ وَدَّهْمٌ إِلَّا خِدَاعًا وَلَمْ أَرَدِ دِينَهُمْ إِلَّا خِفَافًا

شعار روزگار ایشان بود و با همدیگر صحبت به نفاق داشتند.

بیت :

صحبت نیکان ز جهان دور شد

خان عسل خانهٔ زنبور شد

با وجود آنکه روی زمانه از اظفار افکار ناپایدار ایشان خراشیده و عمارت امارت و جلالت ایشان از چوبهای ناتراشیده و کسوت سالاری سپاه برقد نامبارکشان کوتاه، اما عنایت کاملهٔ حضرت اعلای خانی، ماحی عیوب و ساتر خطیئات و هفوات و زلات ایشان بود و قدر این سعادت جلیل القدر نمی دانستند و از غایت غرور، راه صواب و دولت این باب، از دیدهٔ بصیرت هردو بدکردار، مردود درگاه کردگار پوشیده، سودای محال و اندیشهٔ باطل استقلال به مقعر دماغ ایشان جا کرده، هرچند خرد ایشان به هزار زبان فحوای این بیت :

مکن آنکه هرگز نکردست کس

بدین رهنمون تو دیوست و بس

به ایشان می نمود، فایده نکرد. سدید با وجود دانش بغایت گسسته مهار و علی جان حیوانی بود بی تعلیم بی افسار و به سمت جهل موسوم و از چشمهٔ حیات علم محروم. آن شب اوقات به سرور قتل ملازمان مذکورین گذرانیدند.

چون نیلوفر روز از سطح بحیرهٔ شب نیلگون غم اندوز سربدر کرد

و چهره نورانی به پرتو مهر بگشود و دیده زر اندود از صنایع سبحانی به عالمیان بنمود. بیت:

چه نقشهاست که در صبح و شام می بندد

لطیفه کرم نقش بند لیل و نهار

اگر کشد قلم نقش بند از این نقشی

سری زند قلم نقش بند بر دیوار

سدید متوجه خدمت اعلای خانی گشت و خاتم مهر شعبده در انگشت عریده می گردانید و به خیال شب غفلت، مکارانه و کوتاه نظرانه، بر جمال جهان آرای خسروی نگران شد و بفن حیل این مصراع خواند: صبحی مبارک است نظر بر جمال شاه. و مقدمات مکر بدین و تیره ادا نمود که واقعاً امروز روزی است مخصوص گشت و شکار و ساعتی چند اوقات به نشاط سواری گذرانیدن مصلحت تمام. تیرگی ضمیر سدید به این مرتبه و غبار اخلاص و اعتقاد علی جان به این طبقه مطلقاً به صفای آینه دل مبارک اعلای خانی مرئی نمی گشت و این صورت متصور و متخیل نمی شد «فَحْنُ ذَهَبِمْ بِالظَّاهِرِ» [مصراع]: علم غیبی را نمی داند بجز پروردگار.

حضرت اعلای خانی خوش آمد سدید را قبول کرد و به خنگ ماه- سیر هلال نعل سوار شد و متوجه شکار طالسه کول دیلمان گشت و ملازمان به ملازمت کمر خدمت بستند و در رکاب همایون به رسم معهود به طالسه- کول، جهت شکار، جرگه بستند و شرایط صید به جای آوردند.

بعد از فراغ شکار، سدید و علی جان بدکردار، سواران خود را جمع آورده، در عقب اعلای خانی جهانبانی داشتند و سدید به خدمت اعلائی عرضه داشت که هنگام گشت گذشته، محل مراجعت و بازگشت است. خدام علیه قول فساد آئین او را مصلحت تصور کرده، عنان دولت

به راه دیلمان معطوف فرمود. چون به مقام چشا رسیدند، حضرت اعلای خانی از حرکات و سکنات خارجه خبرجیان، امارات حیل تفرس نمود، چنانچه علامات انتقام برخواص و عوام نیز روشن می نمود، اما تحقیقاً مطلع این نوع حدث نبودند.

از چشا که رکاب سعادت به اروشکی سایر گشت، آن دو بدبخت افعی- شکل جراد هیأت که سدید و علی جان اند، جوشن کبر در بر و مغر غدر بر سر نهادند و از خدام علیه جدا شدند و در کسوت اراقم، سر بر در کردند و شمشیر کشیده رو به ملازمان که اسامی شان مذکور گشت نهادند.

خدام عالی خانی غافل و خالی الذهن از مدعای آن دو بدبخت، حمله سوران را که ناگاه دید با شمشیر کشیده جلو گردانیدن لازم شمرد. ملاعن بدروز بی سعادت محمد علی و بهادر حمزه و میر حسن خالدار و دباچ جاکول را به قتل آوردند. دباچ دیگر قتل ملازمان را که دید، دست به فترک همایون استوار کرد. سواران شمشیر کشیده، رو به خدام علیه کردند و دباچ را دشنام دادند. دباچ دست به فترک همایون کرده، فریاد برآورد که پادشاه عالم مگذار که ایشان بی گناه مرا به قتل آرند. سدید و علی جان خیرجی شمشیر کشیده، در دست با سواران گرداگرد خدام رفیعه محیط شدند و سواران را می کردند که بلامحابا دباچ را به قتل آرند. هیچ شرم آوری از ولی نعمت و خداوندگار خود نکردند و دباچ را به سر جلو حضرت اعلای خانی به قتل آوردند، چندین سوار و پیاده که به رسم خدمت و ملازمت در رکاب همایون بودند و می دیدند که خدام رفیعه در دست مخاذیل کافر- صفت گرفتار است، هیچ کدام موافقت و مراقت به جای نیاوردند و يك چوب تیر به ایشان نینداختند. حضرت اعلای خانی را گذاشته، هر يك به طرفی فرار اختیار کردند. بیت :

مروت نباشد بدی با کسی
 کز او دیده باشی مروت بسی
 ممکن تا توانی دل خلق ریش
 وگر می کنی می کنی بیخ خویش
 بسی بر نیاید که بنیاد خود
 بکند انکه بنهاد بنیاد بد
 سدید شقی با علی جان خیرجی، نواب اعلای خانی را از آن منزل
 بازگردانیده، به باغ اروشکی فرو آوردند و در میان خاص و عام زبان
 بهلاف و گزاف به مضمون این اشعار دراز کرد :
 هزار سال بیاید که تا به باغ هنر
 ز شاخ دانش چون من گلی به بار آید
 بهر قران و بهر دور مثل من نبود
 بهروزگار چو من کس بهروزگار آید
 بعد از تمهید این مقدمه، مصحف حاضر گردانیدند که نواب کامیاب
 جهت ایشان قسم یاد کند که قصد ایشان نکند والا محل تحمل نخواهد بود.
 اشارت «عَظِّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ» در نظر عقل کامل اعلای خانی قبول
 افتاد و ذی «وَإِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» به سمع رضا شنید و
 با آن بدبختان، مدارا مصلحت دانست. بیت:
 مدارا خرد را برادر بود
 خرد بر سر دانش افسر بود
 ستون خرد برد باری بود
 چو تیزی کنی تن به خواری^۱ بود

مضمون «معارضۃ الفاسد بالفاسد و دفع الشر بمثله» در ضمیر گذرانید و دفع الوقت مصلحت دانست.

سدید و علی جان با مردم خودگرداگر در رکاب عالی استاده، عنان عطف به مستقر جلال شرف ارزانی یافت و سدید با غلامان و بیست سی نفر خود، قصر رفیع را منزل سکون گردانیدند و علی جان با قبایل و عشایر، شیب تخت جلالت، در محاذات جام خانه خیمه زده، مراقبت و محافظت می نمود.

روز دیگر سدید، بی رخصت، خدام علیه را به الموت فرستاد و سیف الدین را که سپه سالار الموت بود، مضبوط به قلعه لمسر فرستاد و حبس فرمود.

چون سدید و علی جان به این حرکتی که کرده، خود را مستعد عقوبات و مستحق قید و قتل دیدند، خوف عظیم بدیشان مستولی گشت. صلاح در آن دانستند که مانع ملازمان قدیم که در ملازمت و خدمت حضرت سلطان سعید شهید اخلاص ایشان به وضوح رسیده، گردند و خدام جدید که اهل مناصب باشند، معزول سازند و مناصب آنها را به اخوان و خلان و مخلصان خود رجوع نمایند، تا ملک حسن امارت از عین الکمال مصون ماند.

بر موجب مواضعت، سدید از معتمدان خود علی جان دعوی دار لاهجانی را به قورچی باشی و فلک الدین تکامی که خدمت ملا نعمت کرده و مدتی هم در خدمت سدید بود، به مهتری خدام منصوب ساختند و ملازمان صغار را سدید برابر خدام رفیع جهت خود عهد می فرمود. به نوعی ضبط کرد که مجال حکایت غیری به مجلس سامی عالی نبود.

حضرت اعلای خانی را به رای مبین مبرهن شده بود که سوء انتظام و فساد مخالطت ایشان مستتبع آفات نامتناهی است. بیت:

ای در آئینه دلت پیدا که چهرنگ است چهره فردا
اما در آن حین از مخالطت و ممازجت ایشان تدبیری نداشت، چون
نزد عقلا مقرر است که تا تدبیر انسانی با تقدیر آسمانی مساعدت نکند، کارها
بر وفق مراد تمشیت نیابد و قطع ادبار سدید و علی جان که در مشیت بود،
خدام رفیعۀ علیه بجز صبر چاره‌ای نداشت.

چون اهل بلاد، شعله آتش فتنه و شید و کید و شیطنت سدید را بلند
دریافتند و در آن اوان زلال تدابیر اعلای خانی را به انطفاء شرار آتش سدید
غیر مؤثر و ضعیف دیدند، از دود سودای مهلك سدید، دامن احتراز دور
داشتن مصلحت تمام دانستند «تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون» اما به دیده
یقین مضمون «وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» می‌دیدند و تحقیق می‌دانستند که
شنقار همت اعلای خانی که در آشیان قاف عقل نشیمن دارد، بال جلال
برگشوده، در وادی طلب به مقلب آرزو صید مقصود خواهد کرد. هر کسی را
که درون دل از جوهر اخلاص پر بود، غرض حرکات سدید را در نظر
نمی‌آوردند و به صفای نظر منتظر این فرصت و چشم داشت این امنیت بودند.

بیت

آن را که پای بود نداد این طلب ز دست

و آن کس که چشم داشت در این ره به پانرفت

عالم عبرت را روشن بود که عاقبت غدر و جزای کفران نعمت عذاب
الیم خواهد بود، سخن اکابر است که کسی که در راه مروت عارفۀ عطای خود
به موضع حق نرساند و جایزه سخا به اهل استحقاق ندهد از آن عطا یا حظی و نصیبی
نیابد نواب عالی خدایگانی که اختیار ممالك به دست رای و تدبیر ناقص دو
مخدول دهد و مطلق العنان گرداند که حقیقت احوال ایشان به نسبت ولی نعمتان
شهیدین سعیدین مغفورین معلوم فرموده باشد. هر آینه نتیجه‌ای جز غصه و

غم چیزی نخواهد دید.

از حرکات شدید و علی جان و قتل و کوشش^۱ ایشان، هراس در مردم ظاهر گشت و همه متحیر و سراسیمه شدند. از آن مقوله مردم، فرزندان کارگیا امیرکیای گوکی - میرحسن و کارگیا ناصرکیا - بودند که از ملاحظه این اطوار به ساکنان آستان جلال عرضه داشت نمودند که بعضی حصه از کباش به ایشان تعلق گرفته و محصولات نامضبوط است. داعیه احتیاط و ضبط آن شده، اگر رخصت باشد آنجا رفته از آن حصه با نصیب شویم.

چون ما فی الضمیر ایشان برای عالی منکشف نبود، بر مصداق «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ» رقم رضا بر صفحه آمال ایشان کشید و رخصت کرامت فرمود. ایشان هر دو تن به کباش رفتند و از راه رحمت آباد به بیه پس التجا بردند.

کارگیا امیرکیا که مطلع فرار ایشان نبود، علی الصباح که فرار فرزندان تحقیق کرد، بلا توقف آستانه رفیع را ملجأ و ملاذ خود ساخت و استعفای خطایای نا کرده خود نمود خدام علیه که از کمال رحم^۲ و شفقت غور رسی فرمودند، دانستند که کارگیا امیرکیا را در این ماده گناهی نیست. او را به التفات کامله مطمئن و به عواطف شامله متسلی ساخته، روانه شلنده رود گردانیدند.

عقلا ابواب تدابیر را به اقسامی چند منحصر فرموده اند و سیاست را جزوی از اقسام تدابیر شمرده، تا حکام روزگار و خواقین کامگار و مدبران کامل به اختیار، در موضع و موقع خود به کار دارند، نه آنکه در همه ابواب با خلق خدا و اهل ملک به مجرد صدور صغیره ای، حکام، تدبیر سیاست به کار دارند و بیت العمل خود سازند و بدین وسیله در حفظ تدبیر مفاخرت نمایند.

۱- ظاهراً مقصود مؤلف؛ کشش به معنی کشتن است.

۲- در اصل: کمال

چون از سدید خونهای ناحق و فتنه‌های ناصواب به ظهور رسیده سراسیمه بود و از او حرکات ناموجه سر بر می‌زد و به نوایب نکبات و شداید بلیات مبتلا بود و از حقیقت حال خود خبر نداشت و سوداهای خام می‌پخت.

از حرکات خارجه یکی این بود که شب و روز در صدد^۱ تغذیت و تهدید فرزندان کاوس سلار لشتنشائی بود. فرزند بزرگتر شاه سوار - خلا بر ورستر لاهجان - و از او خردتر^۲ شاه کاوس - محتسب لاهجان - و فرخ زاد عموی ایشان - خاناده ورستر لاهجان - بود، ایشان چون آثار و علامات غدر سدید را فهمیدند، فرار نموده، از راه کوچ سفهان باعیال متوجه بیه‌پس شدند. راه - داران که احوال معلوم کردند، در پی رفته شاه کاوس را به دست آوردند و برادر بزرگ و فرخ زاد به بیه‌پس رفتند.

سدید که فرصت حبس و قید ایشان از دست رفته دید، مقصود خود به - ترتیب خویشان^۳ حاصل آمده یافت، فرزند کارگیا علاء الدین بن کارگیا یحیی - شاه قباد نام - که همشیره سدید در حباله داشت و همشیره او را نیز بر سبیل تبادل، سدید در عقد زوجیت در آورده بود، به خلا بر ورستری لاهجان منصوب ساخت و خانای دیهی ورستری لاهجان به کیا حمزه کیا رستم شکوری که همشیره سدید در حباله او بود، رجوع کرد.

وقبل از وقوع قتل ملازمان دردیلان، نواب شاهی پادشاهی، بواسطه محبوس گردانیدن ملک بیستون، ایلچی شاهی را حکم جهان مطاع به اسم اعلای خانی و حضرت امیره حسام الدین شرف نفاد یافته بود و خدام رفیعہ براهیم کیای حاجی محمد شکوری را که سپه سالار کر جیان بود، با سپاه کر جیان تعیین فرمودند و حضرت امیره نیز سپاه رحمت آباد را مقرر ساخته روانه گردانیدند. ایشان از اسپچین به کلاره دشت تاخت بردند و باز به اسپچین آمده

اقامت نمودند.

چون حدیقه سلطنت و گلستان سعادت اعلای خانی از شدت تموزفتن سدید به غایت رسید و از بی آبی و بی اعتدالی نهال آمال به مراتب ذبول انجامید و تحمل این مؤونت از حیز اقتدار اعلای خانی بیرون شد و بر مقتضای «إِذَا قَبَاوَزَ شَيْءٌ حَبَهُ إِذْعَسَ ضِدَّهُ» چون نزد عقلای حکما از مقررات است که باران فیض حق جلت عظمت در مظاهر قابله و مواد معتدله فایض می گردد و متعطشان بودای طلب و لب تشنگان فیافی صبر و ادب را بر فحوای بشارت مؤدای «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» به منهل مراد می رساند . ذات حق که بر استحقاق سلطنت اعلای خانی و تجاسر سدید بر مصداق کلام معجز نظام «إِنْ قُبِدُوا شَيْئًا أَوْ خُفُّوه فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» عالم و خبیر و بوسیله وسایل دفع ضرر سدید در مشیت حق بود و خدام علیه خانی سابقه خدمات و محرمیت عالی جناب سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل و تفرس انواع قابلیت از او نموده و اعتماد تمام به حفظ اسرار او داشت و به نظر رعایت و عنایت ملتفت احوال بود و میل خاطر اشرف به مزید مرتبت و ارتقاء منزلت و رفعت درجت ایشان معطوف که به مسند قرب سرافراز و ممتاز گردانند. بدین امنیت رضای حق موافقت نمود و در امضاء این عزیمت، سبزه امید اعلای خانی به مزرع آمال دمیدن آغاز کرد و غنچه اقبال شگفتن گرفت و مهر و محبت حضرت سراجاً که خدمتکار و صاحب فراست و کیاست و به خدمات شایسته مستحق انواع عنایت حضرت سلطان سعید شهید گشته و به خصایل حمیده و آداب پسندیده مقبول طباع و مستحسن اسماع شده بیت:

نه تلخ رانده بر لب شیرین او مزاج

نه چین فگنده بر خم ابروی او عتاب

و در طریق امتزاج و اختلاط ثابت قدم، حضرت عزت در دل سدید

انداخت و حضرت سراجاً لمجلس الامارة بر موجب امر متحتم الامثال اعلاى خانى به نوعى در مزاج سدید تصرف کرد که هیچ مکروهى از او پیرامون ضمیر او نمى گشت.

این قابلیت که سدید از او فهمید و میل خاطر شریف اعلاى پادشاهى به نوازشش دریافت، اختیار جامه خانه همايون به قبضه اقتدار و اختیار او نهاد و مسند قبه خچى به حضرت ایشان تفویض فرمود.

عالى جناب سراجا که خود را پسندیده دانست، فرجه‌ای در طریق خدمتگارى و فرصتى به وظائف سخن پردازی، به ملازمان اعلاى خانى یافت و آنچه از حضرت عزت شب و روز مستدعى بود، به حصول مقرون دید و از آثار و علامات اجابت دعا استدلال نمود که حضرت عزت را نظرى از روى عنایت، شامل حال اعلاى خانى است و از مشاهده این پرتو عنایت به رعایت حزم و ادب مشغول مى گشت و حضرت اعلاى خانى که فرصت خلوت باعالى جناب سراجا حاصل کرد، حکایات شکایات سدید با او در میان نهاد و [از] غم و غصه سدید پلید که در دل مبارك محبوس بود، خلاصى یافت و به تدابیر صائبه و افکار ثاقبه سراجیه مطمئن گشت.

سدید که مقصود خود به عزل و نصب و قتل و حرب حاصل دید، غلیان ماده غرور بر او دست یافت و پای تجاسر از اندازه گلیم حد خود دراز کرد و به صرافت خود در ضبط و قانون ممالك شروع نمود.

فکر ناصواب ملعونین این بود که به نوعى نسق نمایند که امرو نهى بلاد و عزل و نصب عباد تمام به ابدای ایشان منوط و مربوط باشد و کسى دیگر را اختیار نماند. بر طبق خاطر سدید، سپه سالارى سمام به برادر خود - ملا محمد - و سپه سالارى کر جیان به برادر کوچکین - ابو نصر - داد و نعمت نام که خویش^۱

علی جان بود به سالاری سپاه الموت منصوب گردانید و میر مسعود - فرزند درویش محمد رانکوئی - را که خواهر سدید را در عقد ازدواج داشت، به کوتوالی قلعه لمسر و کیا حسین جمال الدین لمسری را به سپه سالاری لمسر نصب کردند و کوتوالی قلعه الموت به عمو پسر سدید^۱ - ملا نظام الدین نام - و ساقی گری به برادر سدید - ملا علی - رجوع کردند و کیا حسن همچنانکه مسند سپه سالاری شکور داشت، به او ارزانی دانستند و دختر او را جهت برادر سدید نامزد کردند تا سلسله منعقد باشد و یک همشیره سدید را در عقد نکاح علی حسام الدین لشتنشائی در آوردند. یک خواهر دیگر سدید خود در حباله زوجیت علی - جان بود.

خدام اعلای خانی صدای سلسله و استعلا و استیلا و اندیشه های ناصواب باطل، ایشان که استماع فرمود، بغایت متحیر و متفکر شد و چند روزی که اوقات همایون به دیلمان گذرانیدند، عزیمت کسب هوای سمam تصمیم خاطر انور اعلای همایون شد و چتر سعادت به سمam سایه گستر گشت.

سدید که بر ظهور آثار قباحت خود علم حاصل کرد و آینه خاطر مبارک اعلای خانی را مکدر یافت و تحقیق کرد که روز بروز اثر تیرگی در تزیاید خواهد بود، تغلب و تسلط زیاده ساخت و سدید و علی جان با همدیگر مخالطت به درجه اعلی رسانیدند. بیت:

شد خم گرفته پشت بزرگی به شکل جیم

شد سر برهنه شین شریعت بسان سین

و به اندیشه احیاء مراسم ملجمیت، در فکر قصد خاندان ولی نعمت گشت و سه چهار نفری را طلبیده، بدین معنی عهد داد، از میان ایشان یکی احوال قصد و نیت سدید به والده اش رسانید. والده، سدید را طلبید و عتاب و مؤاخذه به

حرکات خارجه کرد واسم عقوبیت بدو اطلاق نمود.

این حکایات که به مسامع جلال رسید، این مضمون به خاطر جلوه کرد.

بیت

ای که از تاراج او نهدل نهدینم مانده بود

این زمانم نقد جان می خواهد اینم مانده بود

و از غایت تمکن و وقار، هر چند مباسطات سدید را ملحوظ نظر عفو و

اغماض می کرد، نورهدایت در درون تاریک آن گمراه نمی تافت و راه به مأمن نجات نمی برد.

خدام علیه غیر از هدم بنیان سدید تدبیری نداشت، به قدم صدق درصدد

قطع عقبات صفات و ذات فواحش سمات او شد و حضرت سراجاً وهاجا را

که پیشرو قافله خیال و پرده دار حرم سرای وصال و ملازم خاص و محرم راز

بود و همواره مترصد احوال اضداد بدسگال و نقب زن خانه اسرار آن بدفعال

و از نفیر و ناله سکان کوی دولت فراغتی داشت و خود را دائم الاوقات ملحوظ

نظر و در مقابل بصر حضرت اعلای خانی می داشت، پیش خود خواند و اظهار

نمک بحر امی هر دو مردود کرد. بیت:

زود بگیری نمک دیده آن کس که او

نان و نمک خورد و رفت خوان و نمکدان شکست

و قصه راز به قصد قتل سدید آغاز کرد و در این صورت با او همراه

گشت.

حضرت سراجاً که بدین التفات مفتخر و مباهی شد، یمن اقبال تدبیر

ایشان، مکر و حیل جافیان عاصی را دریافت و اضاعت برق افکار صائبه منع

ترشح ظلمت غمام فتنه و فساد ملاحین کرد و دامن مبارک اعلای خانی را از لوث

کدورت مخاذیل مصون و محروس می داشت و غنچه های گلبن این امنیت به

نسایم عنایات الهی شکفته می گردانید و خاطر اشرف را به واردات فتوحات سرمدی و الطاف قدسی مستوثق می ساخت.

چون این فرصت را به مساعدت توفیق از مبدأ فیاض حاصل کرد، از غایت دانستگی ظاهر خود را به زینت محبت و صداقت سدید و علی جان مزین می داشت و در مقام خدمت و مراعات خاطر ایشان بود. بیت:

تا کسی پی نبرد گو به شبیم هم نفس است

روز در ره گذرش بینم و برسم چه کس است

تا تو همی نکنند و شب و روز منتهز فرصت قتل سدید بود تا خار شقاوت دوبد کردار از اراضی دلها بر کند. به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه را جایز نشمرد و در احضار انوار افکار صائبه، مصالح قصد سدید را معدو آماده می ساخت و این فرصت به سمام میسر نگشت.

فصل [پنجم]

در آمدن سلطان هاشم از رستم دار به جانب گیلان و قتل او

در تاریخ سنه اثنی عشر و تسعمائه

سلطان هاشم که تمام امنیت خود را در حصول لشکر منحصر گردانیده، نزد ملك بیستون مدتی اقامت دست داده بود و ملك مذکور سودائی مزاج و دود سودای او به آتش شجاعت منحرق و از زمره نابتات و طبقات حدتش از نشأه بی خودی او بی نهایت، و تلون مزاج به حد کمال و حدث از او بی غایت و قدر مردم بزرگ و اصیل و حرمت آدمیان بی بدیل را نمی دانست و مجهول صفت و بی حقیقت بود و از آن حیثیت که متحصن به کهوف و مغارات گشته، قطاع الطریق و نهب و غارت و خون به ناحق را که داخل ابواب جبانست، از اقسام شجاعت گرفته بود و به نسبت سلطان هاشم هر لحظه اهانتی به ظهور می رسانید. حتی يك نوبت از سلطان هاشم خنجر طلا طلبید که تو مستحق این

نیستی، نوبت دیگر فرستاد که اطافه جیقه‌اقل لازم سپاهیان و نشانه مبارزان است و این صفت در تو موجود نیست.

سلطان هاشم چون از خاندان مصطفی و مرتضی بود. در استرضای خاطر او کوشیدن لازم شمرد و مقاصد او را به انجام مقرون می‌گردانید. بعد از ارتکاب مصابرت بدین آلام احوال خود را که بغایت پریشان و نهال امید را خلافلاً بلائمر وجدالاً بلاثر دریافت و پادشاه و سلاطین زاده و نازپرورد، در این محل از آمری به مأموری رسیده، بیش از این متحمل سرزنش و سخریه ملک بیستون نبود، و احوال گیلان، راه زنان طبیعت دارالمرز، مشمر به او رسانیده و بواسطه تنفر طبیعی که اکابر و اعیان گیلان را از رهگذر حرکات شدید و خفت عقل او شده بود با او سخن در میان داشتند.

سلطان هاشم بدین تصور محال معذات خروج و حکومت را مهیا و مرتب دانست و از ملک رخصت حاصل کرد و از آن حیثیت که طالغان قریب جوار رستم‌دار و از مقام جلوس حضرت اعلای خانی دور و بر آینه خیال مرتسم گشته که اهل طالغان چون وارث ملک را ببینند، حقوق عنایات موروث را نصب العین ساخته، اطاعت لازم خواهند دانست. بدین نیت متوجه طالغان گشت به جوستان که رسید، مردم جوستان او را ندیدند. سلطان هاشم مقدمه را که ممنوع دید، بغایت مأیوس شد و روی باز گشتن نداشت که تاب سرزنش ملک بیستون نمی‌آورد. اما به امید اعیان گیلان که با او سخن در میان داشتند، وثوق حاصل بود. از جوستان به راه شیرو دوهزار به شهرستان تنکابین فرو آمد.

میرحسین طالغانی که سالار سپاه طالغان بود، کتابتی به ملازمان آستان رفیعہ رفع نمود. مضمون آنکه سلطان هاشم را مردم طالغان ندیده، از جوستان

بدر کرده‌اند. این کتابت به مقام سمام، وقت عصریه به مطالعۀ نواب کامیاب مفتوح گشت. سلطان هاشم از شهرستان ایلغار بر خود واجب گردانید و خود را به شیرود سر رسانید.

براهیم کیای حاجی محمد که به اسپچین بر حسب اشارت جهت مدد دده‌بیک و خرابی الکۀ ملک بیستون نشسته بود، چون از آمدن سلطان هاشم خبر یافت، از آنجا به اتفاق کاکو دارای امیره، بسا لشکری در پی سلطان هاشم دوانید.

سلطان هاشم بلا توقف، از شیرود، محل صبح خود را به پاسگاه شیوه-زان رسانید و به اندیشۀ این که مردم مطلع احوال نشده، وقت شام سوار شود و به رانکوه برود، توقف مصلحت دید.

از این احوال که سرحد نشین پاسگاه میر که، فرزند شیر ملک سالار-میر محمود نام-بود واقف شد و احوال به علاءالدین^۱ تولم حسام‌الدین که در آن وقت سپه سالار رانکوه بود، رسانید و خود به رودسر رفت و پره‌نشین رودسر را خبر کرد که اینست که سلطان هاشم رسیده و از پل خواهد گذشت. تخته‌های پل برچیدن مصلحت است. پره‌نشین رودسر تخته‌های پل را برچید. سلطان هاشم بر موجدی که با خود مقرر کرده بود، وقت شام از شیوه-زان متوجه رانکوه گشت و سرحد نشین-میر کلبل بر، به پای خود خبر رسیدن سلطان هاشم به علاءالدین^۲ سپه سالار رانکوه رسانید.

علاءالدین، جو مادر بهادر-خلابرو رستر-را خبردار گردانید و تمام خلابران را خبر کرده، معد شدند.

در این اثنا براهیم کیا و کاکو دارای امیره، به سر پلورود به سلطان هاشم رسیدند. چون شب بود، آواز بلند کردند و دعای دوام دولت اعلائی خانی

برزبان راندند و جنگ در پیوستند و دوسه نفری از جانب سلطان هاشم به قتل آوردند. همچنان در عقب سلطان جنگ کنان می آمدند. سلطان هاشم که به رودسر رسید، پل را برجیده دید. از راه سنگه ویرا رودسر، از آب گذشت و به راه دره سر، مرکب را جلوداد و عزیمت بیه پس نمود.

کاکودارای امیره، در آن محل که دوپاسی از شب گذشته بود، به علاءالدین رسید و از فرار سلطان هاشم آگاهی داد. علاءالدین و کیا بهادر - خلارورستر - با خلبران به سرعت تمام عقب گیری سلطان هاشم کردند و به دره سر خود را به سلطان هاشم رسانیده، بنیاد محاربه نهادند و مردانگی نمودند، مردم سلطان هاشم اسب علاءالدین را به زخم تیر در زیران کشتند و به کیا بهادر سه چهار تیر هم رسید و يك نفر رکابدار علاءالدین را همانجا به قتل آوردند.

چون جنگ عظیم شده بود، علاءالدین و کیا بهادر، ساعتی توقف نمودن که سپاه تمام برایشان ملحق گردد، مصلحت دانستند.

در این اثنا سلطان هاشم در پیش افتاد و از پل لنگرود گذشت و تخته - های پل را برجیدن فرمود.

سپه سالار علاءالدین در عقب چون به لنگرود رسید، بواسطه خرابی پل گذشتن میسر نبود. از مردم تفحص طریق فرار سلطان هاشم کرد. گفتند که اینست که سلطان هاشم می رود. يك نفر پیاده - دیوعلی - که در جلو علاءالدین بود، او را طلبید که پیش گیری کرده، تخته های پل سفیدرود را برمی چینم تا سلطان هاشم نتواند بدر رفتن.

علاءالدین، دیوعلی را به عنایت و اشفاق کامله اعلای خانی مستظهر

گردانیده روانه ساخت. دولت پادشاهی خانی رفیق طریق او شد و بهره‌چسبه زودتر خود را به سر پل رسانید و تخته‌های پل را برچید.

صبح صادق که سلطان هاشم به سر پل رسید پل را که خراب دید از دیدن و دوانیدن تعجب کرد و به‌رأی رزین و فکر دور بین دانست که در گرداب فنا در افتاده است و موج بلا متراکم شده است و از کوشش و تقصیر، صورت تقدیر تغییر نمی‌یابد. با بخت در بحث و با روزگار در جنگ و از نام و ننگ به تنگ شد و بر مرکب بخت هر لحظه از سستی می‌زد و از سرعت قضا هر دم شکوه می‌کرد که مگر محاسبان کارخانه تقدیر حساب دفتر رزق تمام کرده و قسمت رزق او را دیوانیان ازل قلم کشیده‌اند و یا کوکب عمر به درجه قاطعه رسیده. از این شکایت به‌نوحه‌گری در آمد. بیت:

بخت بد رنگ من امروز گم است یارب این رنگ سیا از چه خم است؟
 با من امروز فلک را ز جفا راستی نیست همه اشتلم است
 چه سلطان هاشم از روزن ضمیر به آینه یقین دیده که گردش فلک او را
 از ملك ملك به منجنیق همت عالی خان بن‌خان به‌دارالامان گیلان، به‌مژده
 دادن «الملک لک» انداخته و اندیشه شکایت قضا غلط و تصور لنگی مرکب
 بخت باطل است. چه پای مرکب سعادت او را کمند دولت اعلائی خانی بسته
 و دست مطایب امید او را تیر ناوک انداز دولت خدایگانی شکسته است.
 حیف که بیک قضا زود به‌اورسید و حکم «إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
 وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» آورد و نامه مزین به خطاب «وَمَا قَدَرُوا فَنَسْ مَا أَذْكَبْ غَدَا
 وَمَا قَدَرُوا فَنَسْ بِأَيِّ أَرْضٍ قَمُوتُ» به‌او رسانید. بیت:

هر که آمد دوسه روزی به‌مراد دل خود

بدوید و بدوانید و بیفتاد و بمرد

ساعتی مستغرق بحر معنی «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» گشت و سر

از جیب دریای تفکر این معنی بیرون آورد. بیت:

مگر که مادر دهرم شکسته بود انگشت

که از مراد تهی بساد دست فرزندم

و زبان حال و لسان مقال به ادای این معنی گوهر بار گردانید. بیت:

گردش چرخ کهن را سر و بن پیدانیست

تکیه بر جنبش او کار دل دانا نیست

چون دید که سواره از پل گذشتن میسر نیست، پیاده از پل گذشت و اسب را آن طرف پل بگذاشت. غنیم را رسیده دید، همانجا پناهی بود پنهان گشت. علاءالدین به سر پل رسید و به مکان نزول سلطان هاشم پی برد و به سلطان هاشم سلام داد و به حکم قضا متسلی گردانید و از آنجا سواره مضبوط به لاهجان آورد و بی مکث به رانکوه برد و آنجا محفوظ ساخت.

خبر اول توجه سلطان هاشم که سپه سالار طالغان به نواب عالی به سمام رسانید، محل عصریه بود. چون مفتاح ابواب عنایت الهی درید قضا قدرت اعلای خانی مقدر بود، در آن ساعت عزم گشت تصمیم خاطر انور گشت. در این اثنا خبر رسید که سلطان هاشم به گیلان آمده است. جمعیت خسروانه بر طبیعت مبارك استیلا یافت و بلا توقف با ملازمان معدود متوجه رانکو شد. از منزل کران سرا که طایر حرکت، تیزبال و سریع رو گشت، خبر قید سلطان هاشم رسید. شرارت آتش سدید مشتعل شد و حرکت تهتك زیاده آمد و يك نفر شاعر استر ابادی - پای شتر نام - که مصاحب سدید بود، شمشیر قاطعی به دست اوداد و به جهت قتل سلطان هاشم فرستاد و رکاب همایون به کلهستان^۱ توقف فرموده، مراقبت می نمود. پای شتر به سلطان هاشم رسید و از امر قتل

۱ - همان دهکده است که در صفحات قبل کولستان آمده بود و ظاهراً کلهستان

امروزی است کهل بضم کاف یکی از درختان جنگلی است.

او را آگاهی داد. سلطان هاشم به مضمون این شعر مترنم گشت. بیت:
 پادشاهای این چنین بی رحم و سنگین دل مباش
 دردمندان توایم از حال ما غافل مباش
 يك دو روزی بر درشاهم اقامت آرزوست

ای اجل سرعت مکن وی عمر مستعجل مباش
 چون اجل رسیده بود، این حکایت و شکایت درنگرفت. کلمه توحید
 بر زبان راند و تسلیم شد. پای شتر، سلطان هاشم را به درجه شهادت رسانید.
 خدام عالی خانی جهانبانی از این قصه خبر یافت و اشک حسرت ازدیده روان
 گردانید و از کلستان، رکاب جلالت و عظمت متوجه رانکوه گشت و به طالع
 مسعود نزول اجلال و حلول اقبال فرمود و مضجع سلطان هاشم مشهد منور
 ملاطرا ساختند.

فصل [ششم]

در ظهور شیطنت و سفیهی و خشونت شدید و دست تجاوز از حد بیرون کردن
 و قتل او در تاریخ سنه اثنی عشر و تسمائه

چند وقتی که خدام اعلائی خانی اوقات سعادت آیات به کامرانی و
 نشاط گشت و شکار را نگو گذرانیدند و اختلالی را که در مبانی اوضاع
 مملکت و ضبط امور دین و دولت شده بود، به لطایف آفتاب رای منیر نظامی
 دادند، از آن حیثیت که فسحت میدان قوت ما سکه سدید را وسعت آن نبود
 که ضبط شرارت نفس خود کند، همواره صرف فکر در افعال ذمیمه منحصر
 می داشت و ذات او به ارتکاب فواحش مستمر و از التزام قواعد ملایمت،
 طبعش متنفر و به اکتساب فضیلت این مراتب چشم ترقی باز و گوش هوش
 فراز و به معانی حسن خلق همت عالی مفقود و علامت پستی افعال او مشهود
 و مدارا لحانش در حدت و ثقل دایره حیل و دوایر ازمانش مقامات شید و ابعاد

مجنبة نغماتش متنافرة کید و بقیة حرکاتش محض قید و شدود رای او آهنگ
 حزن و ملال و ساز فکر او مطرا به او تار خیال، اصولش کج و فروغش معوج
 و نه بر نمط قاعده و نهج و طبع لئیمش از احداث اصوات ملایمه قاصر و دست
 تصرف از محاسن ضروب کریمه فاتر، لجاجت به حرکت در آمد و خیال محال
 جهاننداری و ناسازگاری با ملازمان عالی در دماغش جا کرد و به اقدام
 خطیئات رقم اختلاط و ارتباط به نسبت امیره حسام الدین نقش صفحه خاطر
 گردانید و تجدید عمارت قلعه دزدین که از اختراع و احداث معمار طبع لئیم
 بود [کرد] و در ضمن قلعه مکرانواع مکاید ذخیره فکر و از وضعش صنوف
 مکاره بر ذکر بوسیله تفرج قلعه، دال بر حرکت رکاب همایون شد. و خسرو
 مشتری رای به اعتماد دلالت خیر، در ضمان اقبال و ظل ممدود جلال، از
 رانکوه به عزم ملاحظه قلعه نهضت فرمود و صحن سرای قلعه از پرتو خورشید
 رکاب عالی خلد برین شد.

چون مجموع الکه و تمامی قلعه در دست ضبط قبایل و عشایر سدید
 قرار گرفته بود و باعث بودن سدید بر تحریک حرکت رکاب همایون نه تفرج
 قلعه بلکه نصب غلام خود به کوتوالی بود، همچنان کوتوالی قلعه دزدین را
 سدید به غلام خود - یونس - رجوع فرمود و از اضطرابی که به سرعت مضای
 و قضا، مدعا و مطلوب داشت و شب و روز در صدد اتمام آن بود، به افسون
 دلالات احتمالات، راهزن طبیعت خدام عالی خانی شد و بی شعور اهل ملک،
 از نهضت رکاب همایون و توجه به جانب لاهجان به مکر و خدیعت بدرقه
 گشت و اعلام سلطنت به تخت لاهجان منصوب گردانید. و از آن جهت که
 خلق قبیح سدید عادم ادب بود و تزییع نعم و کفران احسان و انکار حقوق
 ولی النعم و رئیس مرؤوس و پادشاه مملوک گردانیدن که کفر عبارت از این
 است سنت سیئه او، مقدمه عهد با امیره نهاد و بوسیله ای از وسایل، ملاحسام الدین

خواجه احمد قصاب لاهیجی را به خدمت امیره حسام الدین فرستادن مقرر ساخت و پیغام داد که آن طرف سفیدرود در سلك الكه بیه پس منتظم باشد. مشروط بر آنکه خدام علیه خانی را چون بر طرف کرده شود، ضبط بیه پیش در دست رای و تدبیر ناصواب او قرار گیرد. بدین نیت اسپهای خوب جهت امیره و صراحی طلا جهت آقامیر بهادر، به رسم پیش کش همراه ملا حسام الدین فرستاد.

در این گفت و گو و تردد ایلچی و استحکام عهد، خبر شیخ نجم به طارم آمدن رسید و به اعتماد عهد سابقه شیخ که قبل از این مذکور گشت، اعتنا به حصول مقصود زیاده گردانید و ملا حسام الدین را که عقد عهد شیخ به وسیله آمد شد او متنسق النظام بود، همراه برادر خود - شیخ صفی - با تحفه نزد حضرت شیخ روان گردانید و مطارحه اساس اختصاص با امیره معروض داشت.

غرور و گمراهی سدید و علی جان به مرتبه ای رسید که سر از آستان عبودیت می تافتند و علم نگون بر انبساط ساحت حکومت می افراختند و قدم خلاف بر قواعد سلطنت حکام اسلاف و اخلاف می نهادند. چنانچه به ممالک محروسه غیر از شکور و کرجیان، سالاری سپاه منحصر به قبایل و عشایر خود ساخته بودند.

سدید در صدد آن شد که سپه سالاری کرجیان را نیز به برادر خود - ابو نصر - رجوع کند. مصلحت در آن دید که میر حسین کار گیا یحیی کیا - حاکم تنکابن - را مقید گردانند و به سپهداری تنکابن، بر اھیم کیای حاجی محمد شکوری را که سپهدار کرجیان بود، نصب فرماید. بدین امنیت کیا بر اھیم کیا را طلبید و سالاری سپاه تنکابن نامزد او گردانید و مواضعه بدان مقرر ساخت که بر اھیم کیا به تنکابن برود و نزد میر حسین اقامت نماید و مراقبت به

جای آرد که بعد از حبس میرحسین، سالاری جنود تنکابن حق او باشد و مسند امارت معطل و موقوف نماید و صورت مجرد تبدیل، ملحوظ نظر عوام و خواص گردد.

بر موجب مواضعه، براهیم کیا متوجه تنکابن گشت و از زمره مراقبان و منتظران شد و علاءالدین تولم جلال الدین حسام الدین را که سالار جنود رانکوه بود، معین ساختند تا به تنکابن رفته، میرحسین را مقید به رانکوه بیاورد. علاءالدین امرعالی را اذعان کرد و بالشکری يك شب ایلغار به تنکابن برد و میرحسین که در خواب غفلت بود، به روشنی صبح ظفر لشکر بیدار گشت و در دست سپاه گرفتار آمد و برنمط مقرر مقید به رانکوه آوردند و براهیم- کیا بر موجب مواضعه به سپه سالاری منصوب شد و سپه سالاری کرجیان به ابونصر رجوع نمود.

چون سدید امارات رشد معلوم کرد و رای خود را صائب یافت، در فکر قبول منصب سالاری سپاه شکور شد و به قصد کیا حسن - سپه سالار شکور- میان بست و با علی جان دیکنی مشورت بدان قرارداد که جهت دفع مظنه و قطع هول و هراس عوام الناس، به شمشیر فکر قتل او خارج مصلحت است. به داروی مهلك قصد او قرار گرفت. کیا حسن را به مجلس شراب طلبیدند و به شراب مدام الحاح نمودند و در قدح دوستکامی، داروی دشمن کامی ریختند و به ناکامی بدو دادند و کام خود حاصل کردند. مصراع : از پسای در افتادم و از سرخبری نیست. کیا حسن تاب تجرع نداشت، به خانه رفت و آن شب تا سحر غریق عطش و قلق و اضطراب شد. سدید چون شب اجل به روز نو میدی او به سر آمده دید، رسم عیادت به جای آورد و فهمید که اثر دارو دفعی نبود. داروی مهلك سریع الاثر دیگر را شربت شفا نام نهاد و در کشیدن فرمود و اضافه علت مرض موت گردانید و هر چند آب سردی

می طلبید که امکان اصلاح مزاج داشت، از او دریغ فرمود و چندان مراقبت به جای آورد که کار کیا حسن به آخر رسید. بعد از دفن، سالاری سپاه شکور هم خود قبول کرد.

در این اثنا حضرت شیخ نجم، میرزا احمد دیلمی قزوینی را با تحف و هدایا همراه ملاحسام الدین و شیخ صفی نزد سدید باز فرستاد و به وعده های عنایات حوصله آرزوی او را بر کرد و در استرضاء خاطر او کوشید و به حصول مقاصد و اغراض مستمال ساخت.

سدید که بیخ فتنه و حیل خود را به اختداع مستحکم دید، جرأت و جسارت از حد گذرانید و به اتفاق علی جان به مرتبه ای رسانیدند که در صلاح هرامری از امور که اشعه گوهر رای عالی خانی بدان می تافت، آن دو بد گوهر به عقدۀ رأی بی نور تیره می گردانیدند و به رأی ناصواب انجام می دادند. بر مؤدای «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَقَدْ خَلَوْا بِحُوتِ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ لَحَدِيثٍ» چنان نسق کردند که هیچ فردی بی رخصت ایشان با خدام علیه خانی مجلس صحبت ندارد و بی حضور ایشان سخن نکند. به طریق تقلب و تسلط سلوك بنياد نهادند و ملاحسام الدین را به بیهوش فرستادند. چون صحبت امیره دریافت و مقالات تمهید نمود، امیره نیز ایلچی را با اسب و خلعت همراه ملاحسام الدین نزد سدید فرستاد و قامت آرزوی او را به خلعت فاخر مطرا ساخت. از ملاحظه این حالات طغیان سدید درجه اعلی گرفت و به مرتبه ای رسید که سیر و سلوك مسافران بر و بحر ضمیر که جواسیس عالم صغیر و کبیراند، از تصور صفات رذیله و احساس حیل و سرعت انتقال ذهن به اختداع و اختراع و ناشناسی و ناسپاسی او عاجز می آمدند و در هیچ امری اقتدا به اشارت و اوامر عالیہ نمی کرد و از اتباع تحرز و اجتناب و استبعاد می نمود. و در ضوء عقل پاك و بدر فهم دراك اعلای خانی، اگر چه ظلمت

خیالات فاتره و حرکات باطله ایشان هویدا و ظاهر و از صفای جام جهان‌نمای ضمیر منیر حقیقت، اشکال مهره‌های فنون سدید و علی‌جان معایت می‌گشت، اما چهره مقصود در دفع سدید هنوز در تنق تعویق متواری بود و دولت خانی به معنی «الأمور مرهونة بأوقافها» چشم انتظار داشت.

سدید هر روز ماده فتنه را زیاده می‌کرد و به مرتبه‌ای استیلا یافت که موازی شصت هفتاد نفر از غلامان و مخصوصان خود [را] به بالای قصر رفیع همایون جاداده، محافظت می‌فرمود و خود با يك نفر به خوابگاه اعلی به سر می‌کرد و بواسطه حرمت رمضان، فکر ناصواب به قصد و غدر نواب کامیاب در تعویق افتاد، و رنه هیچ تقصیری در حصول مدعا نبود.

قضا را در يك شب ماه رمضان به مجلس صحبت، از رهگذر سخنی و تقریب حکایتی در اثناء محاورات خدام عالی به‌القاء احادیث محدث اشارات و کنایات شد. سدید که بر تجوید کلام و تهذیب نطق تعلیم نیافته، رای خود را برای عالی رجحان داد و مرتبه لطف ادا از حد و مرتبه خود تجاوز نمود و آداب ادب مفقود گردانید و مکابره به نهایت رسانید و از اندازه گذرانید و از بی‌خردی، جهت خدام اعلای خانی خنجر کشید. آینه هوا از غبار فتنه و فساد شرارت آن بدکردار تیره‌گشت و دایره حرکات و سکناش خارج مرکز عالم و صلاح و صواب بنی آدم شد و فضای روزگار از غبار شامت او ظلمت گرفت و روی اهل دل از بدعت افکار او فگار و هوای آن دیار غم‌افزا و غصه‌زا آمد. بیت.

هر صبر و تحمل که دل سوخته را بود

اندر شکن سلسله خم به خمش رفت

حضرت اعلای خانی عزم بی‌تحملی آغاز می‌فرمود، اما چون محاسن

افعال سر باب فضایل سیر و مکارم اخلاق سردفتر لطایف شیم و عادات بود،

صبر پیش گرفت و از ننگ این حرکت و شرم آن جرأت، از جبهه ماه سیمای مبارک، همایون گلاب آسا خوی حرقت و عرق تشویر چکید و به مضمون این اییات خاطر شریف تسکین می یافت:

هر ناموری که او جهان داشت بدنام کنی ز همرهان داشت
احمد که سرآمد عرب بود او خسته خار بولهب بود
می باش چو خار حربه بردوش تا خرمن گل کنی در آغوش

عاقل فاضل که استحضار کلیات مسایل افعال ذمیمه سدیدیه کند، از قیاس مقدمات قول مؤلف استنباط حرکات قبیحه جزئیة که نامحصور است، مجال اشتباه نداند. دود ظلمت آن شب از آتش شیطننت سدید گذشت. چون صبح دولت اعلای خانی از افق سعادت دمید، خدام عالی به ضمیر الهام پذیر خصایل حمیده و شمایل پسندیده و خداوند دوستی و نمک بحلالی حضرت سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل را چون صبح صادق دانسته و تحقیق فرموده که مقتضای طبیعت ایشان خیر و صلاح و در تکمیل خلق و تنظیم امور معاش سبب راحت و وسیله سعادت اهل زمان است و غبار شک و زنگ ریب از چهره ضمیر و آینه خاطرش سترده، نص صریح «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» را کار بست و بعد از یافت فرصت و فرجه، حکایت سوز شکایت با ایشان در میان نهاد و حمیت انتقام بر طبیعت مبارک غالب آمد و حسد آن جرأت بر طنیت پاک دست یافت و اقبال رای و تدبیر عالم آرای به خلوت خاطر منیر به معنی این بیت:

شکسته دلتر از آن حقه بلورینم که در میانه خارا کنی به سنگ رها

جلوه نمسود و ضمیر منیرش مفسر آیه «فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» شد و به مضمون «أَيُّنَمَا كُفُّوا أَعْنُوا وَاقْتُلُوا الْمُقْتَبِلَا» اشارت عالی شرف نماذ یافت که قصر همت سدید به عین رذیلت و نقصان است و علاج رادر مرض مزمن و علت متمکن او جز هدم بنیان تأثیری صورت نمی بندد و ناسازگاری

و فتنه‌انگیزی به حد کمال و ماهیت او مستلزم شر عظیم است و دفعش از لوازم امور.

حضرت سراجا که هنگام قتل ملازمان دردیلیمان به رخصت قتل سدید ممتازگشته و تا آن غایت فرصت نیافته، مجدداً که مخصوص التفات این اشارت گشت و الماس خدنگ قهرشدید برسینه دوختن سدید تیز یافت، حلقه چاکری و فرمان‌بری در گوش جان کرد و بر تجدید مراسم انقیاد و لوازم طاعات همت مقصور گردانید و در اشتها آثار نیکوخدمتی و انتشارصیت بندگی و نیک‌نامی و نمک بحلالی کوشید و ذکر صالح و ثنای فائز برخوردار روزگار گذاشتن لازم شمرد. و چون کسوت طهارت این دودمان سیادت که از هار شجره رسالت و ولایت اند به طراز «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» مطراً بود، وجوب این خدمت را حق‌الیقین دانست و سیل استحالت و فنای سدید پیش گرفت و این مهم را شعار روزگار خود ساخت و جمعی از ملازمان صادق و مخلصان دل با زبان موافق که قاعده بندگی ایشان رسوخ یافته و به سوابق حقوق نعم‌آباء بزرگوار اختصاص گرفته، از اشارت قتل سدید، درجه التفات یافتند. اما باوجود ضبط سدید قدم در دایره مبارزت این امر نهادن حد خود ندانستند و مرتکب اسعاف امنیت نشدند.

حضرت سراجا که از حظ این مشاورت مأیوس گشت، مستغرق بحر فکر شد. از هاتف غیبی ندای «لَا صَوَابَ مَعَ تَرَكِ الْمَشُورَةِ» به گوش رسید و از بحر غم خلاصی یافت و مضمون شریف «لَنْ يَهْلِكَ أَمْرٌ دَعَا مَشُورَةً» را وسیله حصول مراد ساخت و حکمت عملی به کار در آورد و صورت صداقت مستعمله به رنگ «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» مناسب حال. به یعقوب غلام بنمود و سلسله حقوق سوابق محبت به خاطر آورد.

چون دولت ابدی اعلائی خانی درهمه بساب با تقدیر ازلی موافقت

می نمود، در آن وقت سدید نیز غلام خود یعقوب را به نا واجب بغایت آزرده بود حضرت سراجا این حدث را مغتنم شمرد و به معنی این بیت متوسل گشت :

مرهم کجدم زده کشته^۱ کجدم بود می زده را هم به می دارو و مرهم بود
میامن رای منیر حضرت سراجی عقده گشای مشکل گشت و این مشورت
[را] با غلام یعقوب در میان نهادن صواب شمرد. چون این مشورت با او مطارحه کرد. آتشی دید افروخته و بدان خرمن حیات سدید سوخته. صبح صادق دولت سرمدی از حل مشکل این مسئله صریحتر از روز که به حضرت سراجی روشن شد و فکر صواب انجام مطابق رقم تقدیر یافت. در ساعت به استحکام [بنای] اخلاص یعقوب غلام اشتغال نمود و به قواعد عهد استوار گردانید.

یعقوب که رتبه قورچی باشی سدید داشت و محمد سوره چان و موالی لشتنشائی و سفندیار تنکابنی که قورچی سدید بودند و در حجره انیس و جلیس یکدیگر بر مصداق آیه کریمه «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» مذکورین را بدین معنی صلابی زدند. ایشان چون نوکرزاده اعلائی خانی بودند و ملازمت عارضی سدید را داخل خدمتگاری اعلائی می شمردند و این خدمت از خدا می خواستند، اطاعت نمودند و بنیان این مهم را به قواعد تحلیف درست گردانیدند. حضرت سراجا که این مهم کلی را به ایادی خود متمشی دید، دمی بر آورد و آرامی گرفت و با ایشان مواضعه بدان قرار داد که چون نوبت پاس به شما برسد می باید که به خنجر کین مهبای قصد سدید باشید.

یعقوب را چون اساس و داد بامولانا یحیی کشلی که در آن وقت ملازم شیخ صفی بود سمت استحکام داشت، با این راز همراز گردانید و در حفظ

سر همعهد شدند.

چون قوتها به اتفاق، امثال قوت ممیزه نمودند، حضرت سراجا به مضمون این بیت:

با تو کسی که يك سر مو آورد خلاف

مو برتن از نهیب تو چون اجدها شود

صورت احوال به عرض نواب متعال رسانید. از صحت تدبیر، خفقان واضطراب و قلق و ارباب که اعلائی خانی از غصه سدید داشت، به داروی عنبر رای رزین و مفرح تدبیر حضرت سراجا تسکین یافت.

اتفاقاً درست قصد سدید، تا وقت نقاره سحر بابرادران در صحبت وداع و فراق «هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» بود. وقت نقاره به خلوت خاصه همایون آمده، به خواب رفت. بیت:

خضم بالین سلامت را کجا بیند به خواب

زانکه آن سرکش زیادت می کشد پا از گلیم

حضرت سراجا چون بخت خود در بیداری و شب زنده داری بود، تحقیق خواب سدید که نمود، نرم نرم و آهسته آهسته درگشود. یاران کار را که مهبای آن کار دید، یعقوب غلام را بیرون در به پاس داشت و به معنی این ابیات به ذکر مزید دولت اعلائی خانی مترنم شد. بیت:

شب به پاس تو هندوئی است سیاه	بسته برگرد خود جلاجل ماه
خاتم نصرت الهی را	ختم برتست پادشاهی را
لعل با تیغ تو خزف رنگی	کوه با حلم تو سبک سنگی
فتح برفرق و پای تو زده فرق	فتنه در آب تیغ تو شده غرق
رونقی کز تو دیده دولت و دین	باغ نادیده ز ابر فروردین
و سوره چان محمد و موالی و سفندیار را بدرون خلوت همایون آورد	

و اشارت «هَدَمُوا بُنْيَانَكُمْ بِالسَّيْفِ» کرد و ایشان با تیرو شمشیر و تبراً به سدید حمله آوردند و در ساعت کارش آخر کردند. بیت:

آن کار که ایام همی خواست بر آمد

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد

تبعه شروفساد و شومی بغی و عناد سدید بدو باز گشت و چون حباب و شرار زود میر و اندک بقا شد و سد شرک، رخنه عظیم و ثلمه قوی یافت.
بیت :

سدی شکسته گشت که تا دور روزگار

در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین

مساعی جمیله حضرت سراجاً و هاجاً در بساط مجلس دولت قاهره به موضع لطیف و محل شریف قبول پیوست و آثار فرزاندگی او بر چهره روزگار تخلید پذیرفت و عنوان نامه پادشاهی و صدر تاریخ جهاننداری به ذکر جمیلش بهجت و بها یافت و این سعادت را شرف اسلاف و سرمایه فخر اولاد و اخلاف خود ساخت و بر اندازه اقدام سعی، سزاوار عواطف و اکرام و فراخور مآثر و انعام پادشاهانه به رفیع تر درجتی و شریف تر منزلتی رسید. و در آن وقت به منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و بیرون، شرف اختصاص التفات یافت. بیت:

به رنج اندر است ای خردمند گنج نیابد کسی گنج نابرد رنج

و مشارع و مناهل اعلای خانی از شوائب خادعان اعدا مصون ماند و از تجلی نور عدل و تابش صبح انصاف، دور فتنه انطفا پذیرفت و ظلمت عدوان از عرصه ممالك منتفی گشت.

بعد از فراغ قتل سدید، به قید برادران سدید شروع نمود. بیت:

که هر چه در حق این خاندان عزت کرد

جزش بر زن و فرزند و خانمان گیرد
و به هم بلند اعلای خانی، در ضبط ممالك ورعیت پروری، منطقه جد
و جهد بر میان جان بست و چهره امید کافه خلق را از خلق کریم اعلای خانی
بسان گل، احمر گردانید. با وجود توافق که میان علی جان دیکنی و سدید بود،
درسزا و جزای او خدام عالی مهلت مصلحت دید و علی جان را به عنایت کامله
مستمال ساخت و منصب امیر الامرائی سدید [را] به علی جان تفویض فرمود
و منصب سپه سالاری سپاه دیلمان همچنان به او مسلم داشت. دو منصب در گه-
سالاری که در دست مخلصان سدید بود، به محمد سورچان و موالی رجوع
نمودند و قامت احوال ایشان را به خلعتهای لایقه طراوت دادند و مرسوم و
مواجب به قدر کفاف عطیه فرمودند و برادران سدید از اهل مناصب و غیر
مناصب را مقید گردانیدند و [در] عوض، ملازمان مخلص خیر منمهم را نایب مناب
ساختند. و علاء الدین تولم جلال الدین رانکویی را به سپه سالاری لاهجان
نصب کردند و علی حسام الدین که سالار سپاه لشتنشاه بود، سپه سالاری رانکوه
بدو تفویض نمودند و بعد از ضبط و نسق و قانون ممالك، کتابتی بنابر تذکره
قتل سدید به ملازمان حضرت امیره حسام الدین رفع فرمودند و در عقب، ایلچی
جهت تشریح غرور و شقاوت سدید و عرض اخلاص و استمداد هم نزد امیره
فرستادند و استدعای ارجاع و اعواد اولاد کارگیا یحیی مرحوم- کارگیا علی- و
امیره رستم و فرزندان کارگیا امیر کیا- گو کی- میر حسن- و کارگیا ناصر کیا
نمودند.

حضرت امیره باز فرستادن اولاد کارگیا یحیی مصلحت ندید. حال آنکه
نزد امیره پیغام داده بودند که سپه سالاری دو الکه موقوف تشریف فرزندان
کارگیا یحیی است. فرزند صغیر کارگیا امیر کیا- کارگیا ناصر کیا- را حضرت

امیره عاید گردانید و به التفات عواطف پادشاهانه سرافراز و به فرم صاهرت عز امتیاز یافت و در جتی عظیم و سعادت جلیل حاصل کرد و تا انقراض زمان رتبه عاطفت بر اولاد و اعقاب سمت ازدیاد و رقم تابید و تخلید خواهد یافت ان شاء الله.

فصل [هفتم]

در تمهید مقدمات تشریف آوردن ملك اشرف اعظم ملوك رستم دار به آستانه

اعلاى خانى كامگار جهت استمداد جند و عسكرو شرح قتل ملك بیستون

حاکم نور در دست حرم در تاریخ سنه ثلث عشر و تسعمائه

چون اقبال دولت روز افزون، استقبال آمال انام ایام می کرد و کوکب سعادت مشحون سلطنت، در موافقت مقیم و بخت ابد مقرون مساعد حکومت هفت اقلیم و روزگار صورت حسن خلق در آینه عدل و احسان به اصناف خلق می نمود و صیقل عنایتش زنگ کدورت از مرآت خواطر می زدود، ملك اشرف حاکم رستم دار که حقوق يك جهتی و متابعت و موافقت و دوستی قدیم با خاندان کریم سلطنت نصب العین ضمیر آفتاب تأثیر گشته بود، به جهت دفع تعدی و تسلط ملك بیستون و قطع محاصره قلعه کجو که مدتی در ضیق ضبط مبارزان ملك بیستون محصور مانده بود و ملك کاوس - فرزند ملك اشرف - در آن قلعه متحصن، دولت ملازمت و سعادت خدمت دریافت و به رسم خدمت گلهای نیاز و نوباوه های اخلاص، تحفه مجلس سامی آورد و به لشکر و عسکر مستمد و به عنایت کامله مستند گشت و صورت اهانات حد نبوده ملك بیستون به نسبت سلطان هاشم، حكاك خرد بر نگین حافظه اعلاى خانى نقش کنده و اشکال آن ثبت دفتر ضمیر شده و از عدوان ملك بیستون با ملوك طوایف رستم دار که انجام مهام کلیه و جزویه ایشان بر ذمت همت و عهده رای صواب نمای نواب حضرت اعلائی مقرر و در ایادی طالعان خدمت متمشی بود و ملك مذکور تنگ بغی به مرکب تعدی تنگ کشیده، در همه حال چهره آمال

به صورت تفوق به آینه تسلط به ایشان می نمود. چون خطایا و قضایا جمع آمد و به کرامت اطلاع همایون پیوست و ماده کدورت ازدیاد یافت و اضافه علت و جوب انتقام ملك بیستون گشت. و اوقات مبارکات مستغرق استیفاء ابواب انجام مهام و اسعاف مقاصد و مرام ملوک خصوصاً ملك اشرف شد و به احیاء آثار کریمه، مساعی جمیله واجب دانستند و موازی شش هزار مرد از بلوکات سپاه ممالك محروسه به سرداری کیا براهیم کیای حاجی محمد شکوری و شجاعت و شهامت او رجوع گشت که جهت دفع و رفع فتنه و ظلم و تعدی ملك بیستون بروند و در آن مجال دو نفر ایلچی ملك بیستون که شرف ملازمت دریافت بودند، هردو را مضبوط به ملك اشرف سپرده، روانه معسکر رستم دار گردانیدند.

هوای گیلان که روبه گرمی آورد، مزاج مبارک همایون را میل دریافت مذاق نشاط ییلاق دیلمان شد. عنان جهان گشای از رانکوه بر سمت لاهجان انعطاف یافت و يك شب تخت لاهجان به عز قدوم زینت گرفت و از آنجا کوکبه حشم و نجوم خدم در قدم فلك جلالیت رکاب همایون از راه شیمه رود در مسایرت روان شدند و به طالع سعد به منزل مراد دیلمان رسیدند و آنچه به دریافت هوی^۱ و هوس بود یافتند.

و همچنان که مذکور گشت که انتقام حرکات علی جان دیکنی به مرافقت سدید خیرجی، ثبت دفتر ضمیر اعلای خانی بود و با وجود مسرت قتل سدید، در آن حال ارتکاب شغل حبس و کینه گزاری علی جان خالی از حزن و ملالی نبود، از آن جهت دفع الوقتی واجب شمرده بودند. آنچه در باب انتقام و حبس علی جان ضبط ضابطه و حفظ حافظه اعلای خانی بود، مجدداً حضرت سراج الانام وسیله استخراج ارقام جداول زیج ضمیر شد و به اصطراب رأی

رزین، ارتفاع شمس مقاصد گرفت و به افق مشرق حاجات طالع مطلوب و مرام جست و به کمند تدبیر علی جان و ملا علی دیکنی و هدایت لمسری که در ایفاظ فتنه شریک یکدیگر بودند، به حیطة قید آورد و قبایل علی جان که منصب سالاری سپاه و کوتوالی قلاع داشتند، همبند و شریک قید ایشان ساخت.

و بر موجبی که قصه روانه ساختن سپاه همراه ملک اشرف، جهت دفع ملک بیستون ایراد رفت. چون ملک بالشکر، الکه کلاره دشت را قدمگاه و محل نزول سپاه گردانیدند، با مقیمان قلعه هرسی جنگ در پیوستند و محاربه بنیاد نهادند. و از مردم قلعه هر که ماتحت قلعه به مقابله در آمدند، جنود نصرت شعار به ضرب شمشیر و تیر بعضی را به بالا و بعضی را به زیر و زیر کردند و به مقام معهود چون عزم معاودت نمودند، سردار سپاه محافظت عقب لشکر واجب شمرد و بعضی جنود را در پی داشت که اگر اهل قلعه خدعتی به کار دارند، سواران عقب تیقت نگاه داشته، آگاهی دهند. گویا زن پسر میر حسین طالغان در عقب می آمده است، اهل قلعه شکاری از جرگه جدا مانده یافتند. بر او تاخت آورده، به قتل آوردند. میر حسین که از خبر قتل آگاهی یافت، سراسیمه بی لشکر به یک استر سواره در پی رفت. او را نیز که اهالی قلعه تنها یافتند، فرصت غنیمت شمرده، به قتل آوردند و تالشکر از این صورت خبر یافتن، اهل قلعه متحصن گشته بودند و شب هنگام محل بازگشتن لشکر نبود. در آن حوالی صحرائی بود، فرود آمدن مصلحت دانستند.

چون حیف و تأسف قتل سپه سالار طالغان در دل سرداران جا کرده و جز به تلافی و تدارک آن قراری نداشتند، علی الصباح جنگ را آماده گشته، با قافل- تره و چپر با اهل قلعه جنگ در پیوستند و آثار مردانگی و جلادت به ایشان نمودند. اهل قلعه که آهنگ حرب سپاه را به مقام بلند دریافتند، فروتنی و کوتاه دستی شعار ساختند و زبان زینهار به امان برگشودند و سه روز مهلت طلبیدند.

در این اثنا ملك زاده محصنه كه شوهر و كسان او را ملك بيستون به ناواجب به تيغ سياست استيصال كرده بود و ملكه را در حباله در آورده و از اين جهت شقاوت ملك در دل عورت جا گرفته، منتهز فرصت بود و فرجه انتقام مي جست .

شمشير دولت اعلاي خاني كه در قضا و مضام، بر مفارق اعدا يد بيضا داشت و در دست نامحرمي كارگر نبود، قضا به حصول اين مدعا موافقت كرد و امضاي آن در دست حرم ملك بيستون مقدر گردانيد و ملكه محصنه در محل خواب به جامه خواب فرصت يافت و به شمشير غدر دغدغه ملك و ملك آخر كرد و عورت مستمند صيت مكرمت و ندای اين حر كت به آواز بلند به گوش اهل قلعه رسانيد.

چون اعقاب و اولاد ملك در قلعه نور كه مقام قبل اوست بودند ، بالضروره اهل قلعه به خون خواهي مشغول شدند و حرم ملك را به قصاص رسانيدند و فرزند ملك بيستون - ملك بهمن - را به سلطنت قائم مقام گردانيدند. از ذمائم خصال و قبائح افعال و اعمال ملك بيستون اولاً آنكه آنچه به شرع و عقل محذور بود، اجتناب نمي نمود و بر نص صريح «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ» مخالفت مي كرد و كنيز كي كه در حباله پدر او - ملك جهانگير - بود، بروجّه زنا و مصافحه به زني استماع مي يافت و از او دو فرزند در وجود آمد و شرارت خلقي او به مرتبه اي استيلا گرفته كه سي چهل ملك و ملك زاده، از سر چهل به ناواجب به درجه شهادت رسانيده و با خدام و عبيد و قريب و بعيد ناسازگاري و بد معاشي به اخس رتبه شعار [خود] گردانيده كه همه از او متنفر و متوحش بودند و صفات ذميمه فعال و قبيحه خصال به نوشتن راست نمي آيد.

چون مقيمان قلعه هر سي قتل ملك بيستون را تحقيق كردند و دولت

اعلای خانی غالب و قوی و حرکت کوکب اوج سعادت را سریع دریافتند، بلندی قلعه هستی را پست گردانیدند و بجز قلعه سپردن چاره‌ای ندانستند. به حضیض مرتبه، قلعه را به نواب اعلای خانی تسلیم نمودند. و اهل قلعه برار هم تتبع خطوات طاعت داری مقیمان قلعه هرسی [را] واجب شمردند و قلعه برار را هم به معتمدان اعلای جهانبانی سپردند.

خدام عالیه را که عنایت و مرحمت با عموم برایا خصوصاً با حضرت ملک اشرف و برادرش - ملک سلطان بوسعید - بی نهایت بود، دست طمع از قلعه باز داشت و در استرضای خاطر ایشان همت عالی [را] معطوف فرمود. قلعه برار را به ملک اشرف و قلعه هرسی را به ملک سلطان بوسعید که به شرف مصاهرت عز اختصاص یافته بود، رجوع فرمود و لشکر از رستمدار عاید و راجع گشت.

فصل [هشتم]

درفرستان ایلچی به رسم پیش کشی و اخلاص به اردوی همایون شاهی
و تشریف آوردن ملک کاوس به خدمت اعلای پادشاهی
خانی در تاریخ سنه [ثلث عشر] و تسعمائه

چون بر رای آفتاب اشراق اعلای خانی جهانبانی صورت اتحاد و معاهده شیخ نجم باسدید سمت وضوح داشت و نواب همایون شاهی پادشاهی خلیفه اللهی اختیار کلی و عنان مهمات جزوی ولایات دارالمرز [را] به کف اقتدار اوداده و از قتل سدید و قید علی جان با وجود رسوخ بنیان عهد ایشان با شیخ، امکان فتنه و مظنه حدیثی از جانب شیخ متصور بود، از این جهت خدام اعلای خانی جهت رفع محذور و دفع مکروه و استشمام نسیم خیال شیخ، ایلچی فرستادن، واجب دانستند. و جناب قاضی محمد را که متحلی به صفات ذکاء بود و صورت رشد او بر آئینه خاطر مجلای اعلائی جلوه یافته،

با علی بیک محمد علی لمسری الاصل مع پیش کشی، روانه اردوی شاهی گردانیدند .

قاضی محمد که سعادت آستان بوسی نواب شاهی را حاصل کرد و خبر قتل سدید که به گوش حضرت شیخ رسانید، در مقام اعتراض در آمد و بی-التفاتی را به ظهور رسانید و در انجام مهام و حصول مرام مساعدت و مرافقت نمود و قاضی محمد را مأیوس عاید گردانید .

در این هنگام نواب اعلای خانی به سمam نزول جلال داشتند . چند روزی که تخت سمam از بخت همایون چون ازهار بهار و خنده نهار شکوه گرفت ، از سرحد خبر تشریف شریف ملک ملوک عظام، ملک کاوس بن ملک اشرف، به دریافت سعادت ملاقات و ملازمت رسید . حضرت اعلای خانی مخصوصان متعین را به رسم استقبال و تعظیم تعیین فرمود و به لمسر فرستاد .

خسر و ملک سیرت فلک رفعت عالی همت والی مملکت، اختر برج سلطنت و حکومت ملک کاوس که به لمسر رسید ، معتمدان حضرت اعلائی وظایف خدمت به جای آوردند . روز دیگر حضرت ممالک دستگاه، از لمسر به مرکب سرعت سوار گشته به ملازمت شتافت و از دریافت آثار و اطوار تعظیم و تکریم و التفات استقیال نواب عالی خانی حصول مقاصد دریافت . چون طلوع ریایات عالی به محاذات بصر ملک رسید، چشم دولت را روشنائی افزود و صبح مراد، از مطلع امید تبسم آغاز نهاد و از شرف کرامت معانقت و مقارنت درجه عز و بختیاری و شرف رتبه جهاننداری و سرفرازی حاصل کرد . بعد از حفظ نتایج استقبال و شرف نزول، از اختراع ضیافات و لذت چاشنی بلند اطعمه گوناگون هیجان جاذبه مذاق و غلیان ماده اشتیاق به نفحات عنایات از منهج تصور زیاده آمد ، حضرت ملک عالی مقدار، ملک اشرف از کمال دانستگی به رهنمونی سعادت خواه میرحسن کاردگر را که از خاصان و محرمان و معتمدان بود،

همراه ملك كاوس فرستاد. و به ملازمان همایون عرضه داشت كه همچنانچه آباء بزرگوار و عم غفران شعار حلقه بنده نوازی و مخلص پروری در گوش اهل این خاندان کرده اند، توقع است كه حضرت ملك كاوس را از زمره سرحد نشینان و فرمان بران و مطیعان شمرند و تاج افتخار التفات عنایات بفرق او نهند و از مخلصان حقیقی صمیمی فرق نکنند و سلطنت و حكومت رستمدار كه در تحت تصرف و فرمان من است، نامزد استعداد و استحقاق او گردانند كه درخت بردار عمر به برگ ریز خزان رسیده است. بیت:

پیر دومی که شب و روز تست روز جوانی ادب آموز تست
شاهد باغ است درخت جوان پیر شود بر کندش باغبان
امیدواری از فیض عمیم چنان است كه حدیقه این مقصود را به پیوند
عنایت معمور سازند تا از نخل آرزو بر مطلوب [و] نتیجه برخورداری
حاصل گردد .

خواجه میرحسن كه تمهید مقالات نمود، عرضه داشت مقبول افتاد و این مقدمات معقول نمود و در چمن سلطنت سرو جلالت و نهال قد سعادت ملك كاوس را خدام اعلای خانی به ترشیح میاه الطاف رجوع مسند حكومت تازه ساخت و از شجر آمال انوار و ازهار نصح مراد روی نمود و بروجنات ملك و ملت نور بهجت ظاهر شد و روزگار به تمتع دولت روزافزون همایون و مزید عنایات گوناگون نوید داد و ملك كاوس به شرف معاهده و تأکید تحلیف مستسعد و مستبشر گشت و قامت سعادتش به خلعت فاخر و عنایات متكاثر و كمر-شمشیر طلای پادشاهانه زیب و زینت یافت و اسب مراد در زیر ران رام آمد و مقربان و ملازمان علی مراتب درجاتهم ارمغان یافتند و حضرت ملك كاوس را مقضی المرام روانه گردانیدند .

چون آوازه شهریت لاهجان به گوش ملك رسیده، جهت احتیاط تفرج

آن میلان خاطر به حرکت در آمد. خدام عالی معتمدان و مخلصان را به جهت رعایت ضیافت همراه ساختند و به لاهجان فرستادند. بعد از حفظ وافر از آنجا متوجه رستمدار شدند.

[فصل نهم]

شرح وقوع واقعات و سوانح حالات در ایام خلافت اعلای
سلطانی خلیفه الرحمانی در تاریخ سنه ۱۰۰۰... و تسعمایه

مقدمه وقایع به اظهار عداوت شیخ نجم که اعدا عدو خاندان سلطنت بود، ایراد آمد. فوجی از نجوم سپاه و گروهی از جنود ظفر پناه نواب حضرت اعلای شاهی، فلك بارگاهی، به سرداری حسین بیك الله که جهت دفع یاجوج فتن ذوالقدر مقرر بود و از تمادی مقابله و محاربه اتفاقاً اضاءت برق محاربه ذوالقدر مانع رشحات سحاب فتح جنود همایون شاهی شده. عساكر منصوره از رزم متقاعد گشته، چشم زخمی بر وجه رجا رسیده بود و از این تقصیر سموم قهر پادشاهی از مهب انتقام وزید و بر لباس فاخر رتبه عالی امارت لله بیك دمیده، جامه این سعادت از قامت بخت او مخترق^۱ و منخرق گشته، جناح همای التفات، سایه گستر دولت شیخ نجم شده، قامت سعادتش به کسوت لطیف امیر-الامرائی و صاحب اختیاری زینت یافت.

شیخ که قصر منصب خود را به حصن حصین عنایات عالییه مرتفع دریافت، از بیخ بغی و عناد نواب عالی خانی که در ساحت ضمیر او راسخ و راسی بود، نهال عداوت سر برزد و غصون آن بلند و قوی گشت و به ثمر تلخ، مقدمه بردادن کرد بر مصداق «وَيُضِلُّ آلَهُ الْظَّالِمِينَ» از غایت عناد چنان گمراه شده بود که در آینه انصاف حسن صورت طالع مبارك و هیأت اعتلای کوکب سعادت اعلای خانی را مشاهده نمی کرد و نتیجه مکر و خدیعت

۱- جای مراتب احاد و عشرات در متن سفید است. ۲- در اصل، محترق.

سدید و در ساختن با همدیگر بر فحوای بشارت مؤدای «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْلَ مَنِهمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ وَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» در نمی یافت و با وجود عهد و میثاقی که با سدید داشت بر مصداق «وَمَا آتَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَفْتَمُّ بِمُصْرِحِي» در ساختن و یک جهتی او برای سدید فایده ندادین و موافقت او فریادرس نبودن را هم در نمی یافت و در آینه خیال صورت معنی این بیت:

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد

عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

هم مرتسم نبود و سبیل تقلید، غشاوه بصربصیرت اوشده، شب و روز در صدد آن شده که ابواب راحت به ملازمان عالیات مسدود گرداند و به احداث صورتی که موجب تواتر تفرقه و توالی حرکات رسل و رسایل و قلت سکناات و اتلاف مال و قطع اقبال اولیای حضرت باشد، به ظهور رساند، تا به استعمال این صفات به تحاشی و تنافر و بدجنایتی فاحش و کنایتی زشت که ابقاء آن مذموم و انتفاء آن متعذر و قابل اصلاح نباشد منجر گردد. و لطف و مواسا که از شیمه کریمه پادشاهی شاهی به نسبت اعلاای خانی مرتبه عالی داشت، به حضيض مرتبه رسد و بدین وسیله نواب عالی را از سعادت مطاع مطلق و مقتدای نوعی محروم و به صورت جرائم موسوم گرداند، تا سلسله عهد با امیره استحکام یابد و در نور معنی «وَبِالْجَنِّ هُمْ يَهْتَدُونَ» ظلمت قصور متصور نگردد. بیت:

حریف مجلس ما خود همیشه دل می برد

علی الخصوص که پیرایه ای بسو بستند

در حینی که نجم صاحب اختیار نبود، در اظهار عناد تقصیری نداشت خصوصاً در این اوان که مسند صاحب اختیاری یافت، مقدمه عمارت امارت

به بنای عداوت نواب عالی سلطانی نهاده، فرزند بوبکر طهرانی - خلیفه شاه محمود - را جهت طلب مال به ملازمت نواب متعال فرستاد و ایشان دولت فرصت صحبت و فرجه تبلیغ رسالت به مقام سمّام دریافتند.

چون لطافت طبیعت هوای ییلاق از مزاج اعتدال فصلی مرتفع شده بود و روبه کثافت آورده، نشاط هوای تشلاق گیلان از خاطر اشرف سر برزد و کواکب مواکب دولت روزافزون، به منطقه ظهور سعادت در مسایرت سریع شد و به برج سلطنت مقیم گشت.

در این اثنا جمعی سفهای مخاذیل، از کم رائی و گم راهی، پی روی شیطان طبیعت و مکر و حیلت يك نفر درویش کرده، به مجرد مشابعت و مشاکلت سلطان حمزه، از راه فریبندگی به مقام مریدان، با مریدان چند بنیاد بیعت کرده بودند. پرتو خبر این جسارت که بر ساحت ضمیر حضرت اعلای گردون سریر افتاد، بنابر انتشارصیت سیاست و رفع شرارت سفها، عزائم پادشاهانه بر مجازات و مکافات آن جمع گمراه مقصور گشت. وساعیان وظایف خدمت و جاهدان مزید دولت کمر جد و جهد به دستگیر [ی] آن جماعت بستند. و از یمن نشو و نمای سعادت ابد پیوند اعلای کامکاری، سه چهار نفر بد اختر از فریق خلایران که متابعت درویش بی طریق کرده بودند، دستگیر شدند. زبان شمشیر قهر به فیصل قصه خلایران گمراه گماشته، کار آخر کردند و به سزارسانیدند.

قرین نزول رکاب همایون به رانکوه، طبیعت علی حسام الدین که حیثیت علو مرتبه و سمو منصب او محرّر شده است، به بیماری صعب اسهال مفضی گشت و بعد از پانزده روز رشته عمر در دست اجل منفصل و منقضى شد و به شربت ممات علاج پذیر آمد.

خدام عالی خانی منصب سپه سالاری رانکوه رجوع به امیره ساسان - فرزند

کارگیا احمد ابن کارگیا یحی - فرمود و منصب امارت و صاحب اختیاری قلمرو معموره ، نامزد استحقاق کیا براهیم کیای کیا حاجی محمد شکوری گردانید .

بعد از کفاف مهام رانکوه، رایات عدالت آیات برسمت لاهجان منصوب گشت .

همچنانکه ذکر رفت چون وضع بیوت امارت شیخ نجم به طبقات خدیعت و خصومت اعلائی محکم بود، از ثغور اسلام نسیم خبر تازه ای رسید که برمودای « أَلْفِتْنَتُهُ كَأَدْمَتُهُ لَعَنَ اللَّهُ عَلَى مَنْ أَيْقَظَهَا » شیخ نجم محرك ایقاظ فتنه و باعث اشتعال آتش شرارت گشته ، شیخ کبیر را به طلب اعلائی خانی فرستاده است که رکاب فلك قدر متوجه اردوی شاهی گردد.

چون این خبر به صحت مقرون شد ، شیخ کبیر دولت ملازمان عالی دریافت مثال متحتم الامثال شاهی که متضمن معنی طلب بود، به مطالعه نواب خانی جهانبانی منفتح گردانید. از معراج سلم سطور و منطق زبان گویای هندوان الفاظ و حروف، توفیق رفیع این معنی مستفاد بود که منصب امارت و اختیار-الملکی به شیخ رجوع رفته باید که فی کل الابواب مهمات به ید اختیار و کف اقتدار ایشان متمشی داند و رأی او را شایسته کف و منع و امر و نهی شناسند و در جمیع امور از صلاح و صواب او بیرون نشوند.

در این محل امیره حسام الدین به پشت گرمی مخالطت و معاهدت شیخ نجم، هوای مخالفت را به آتش نبرد گرم گردانیده، داو نرد دولت نجم را که به شدت درآمد محکم بود، مغتنم می دانست و مدعای لشتن شاه که در ضمن ضمیر امیره بود، متضمن استخراج آن گشت و بدین مهم ایلچی را نزد شیخ فرستاد و به جهت حکم لشتن شاه مبلغی تقبل کرد.

و در آن وقت آقا رستم حاکم مازندران و ملوک رستم دار غیر از ملک

کاوس که مخلص حقیقی اعلای سلطانی بود، دیگر ملوک همعهد نبودند و منتظر فرجه‌ای که مخالفت به ظهور رسانند.

از تفرس علامات و امارات و ایقاز فتن‌شیخ، حضرت اعلی متفکر شدند. چون سهام افهام را متفاوت می‌دانستند، مصلحت به مشورت قرار گرفت. با اصحاب خلوت، گرمی مشورت در گرفت و صلاح امور در پیوست بواسطه تباین و تخلفی که در طباع مستودع است، هر يك به‌رائی راهی پیش گرفتند. شهباز رای اعلای خانی که محدد جهات و مفتاح ابواب مشکلات بود، در صحرای طبیعت فلك وسعت و فضای خاطر جنات نزهت طیران کرد و بر شجر طوبی نطق نشیمن نمود و طوطی شکرستان مقال را به‌منقار گرفت و این مضمون را که ضابطه اظفار رویت بود به مخلب بیان رباینده دلها و به جناح عیان گشاینده عقده‌های مجلسیان خلوت مشورت شد و به ادله عقلیه و نقلیه خبائث باطن شیخ نجم روشن ساخت که چون اصل در طهارت طینت و صفای جوهر فطری است و عداوت و محبت جلی و با کثافت ذاتی و خساست اصلی سعی در تکمیل، از آن قبیل است که کسی به تجلیه زجاجه را به درجه لعل و یاقوت رساند یا به تصقیل آهن را به مرتبه فضه و ذهب آورد. این خیال محال است که با وجود توافق و يك جهتی و وثوق عهد و دوستی نجم با امیره، به وسیله خدمتی یا به سبب تحفه و رسالتی خبث عقیدت نجم را پاک توانیم ساخت. بیت :

جوهر جام جم از طینت کانی دگر است

تو توقع ز گل کوزه گران می‌داری

حالی‌ا صلاح در آن است که پیش‌کشی لایق مرتب ساخته، رسماً للمعذره، در دست مخلص خاصی، همراه ایلچیان شاهی به‌اردو فرستیم که مذلت از شاهان کشیدن بهتر از آن است که کسی برادر دوان‌گردن کج و سخن

ضایع و خود را بی مقدار کند. ایات:

دهان را به خاک ره انباشتن به از گفتن و پس طمع داشتن
متاع سخن گوهر بی بهاست چو پیش خسانش بری کهر باست
چه ریزم سخن در کنار کسی که قیمت کند گوهری را خسی
من امید بخشش ندارم به کس مرا بخشش از طبع بخشنده بس

اما بنابر صلاح دولت ، دهن نجم به لقمه دوختن بهتر است . شاید
که در این مابین ، حضرت عزت شیخ را از نشأه بی خودی آگاهی دهد و سببی
که باعث ازاله مکروه و رفع این محذور باشد مهیا گرداند.

چون در عبارت اعلای سلطانی خانی ، ادای معنی تمام مقصود و
زیور و زینت عروس همه مطلوب بود ، اصحاب مشورت اتباع لازم
شمردند و صدف دهان را از گوهر ثنا پر کردند و به الماس معنی این بیت:

چراغ رای تو ارپیش برد اسکندر صد آفتاب زدی سر ز مطلع ظلمات
سفتند و نثار بساط صحبت گردانیدند و اطاعت امر جهان مطاع به
مهیا ساختن نقد و جنس اردو واجب دانستند و بواسطه قلت خزینه که جمع
مال به سبب ملاحظه و بال که دأب سلاطین ذی اقبال حمیده خصال سابقه
نبود ، دست دین دراز و کیسه قرض فراخ گردانیدند و به حسن خلق از خلق
آنچه ممکن بود ، بی توهم اکراهی و مظنه اجباری قرض کردن فرض
شمردند و ادای آنرا از نقد ممرات به احسن وجوه بر ذمت همت واجب
گردانیدند ، چنانچه تجار متسالی بودند . اما حوصله امنیت به تدارك مصالح
اردوئی به بدین قدر پر نبود .

چون ادوار فلکی و اوضاع طباع عنصری ، در همه حال پیرو اقبال
دولت سرمدی اعلای خانی جهانبانی بود و پرتو نیر ارادت که از روزن
رضا و رحمت به ساحت حال حضرت فلك اقتداری سراجی تافته بود .

حضرت سراجاً قاسماً للامارة مكارم و التفاتات خسروانه را سفینه نجات خود شناخت و در بحر طاعت داری و نهر خدمتگاری جاری ساخت و از آن حیثیت که مؤدی به اختراع سره زر و آزرده گی و ضرر غریب و اهل شهر می گشت و باوجود خرابی الکه و دست انداز مکرر، صلاح دولت قاهره در طرح نو نبود بی امر آمری و بی باعنی بر ادرار خدمتی قدم صدق در شارع بندگی و نیکو خدمتی نهاد و معنی «أَلْعَبَدُ وَمَا يَمْلِكُهُ كَانَ لِمَوْلَاهُ» پیش نظر آورد و مبلغ چهل هزار تنگه را نقد و جنس و مواشی تحفه مجلس عالی ساخت. گفته اند که اصدقائی که بر محك امتحان به عیار و ثوق باز آیند متعذر و قلیل باشند و اگر اتفاق افتد دنیا و مافیها در جنب مخلص معتمدی که در مهمات مساعدت کند یا در اتمام سعادت عاجل معاونت دهد، وقتی ندارد.

به خاطر خطیر حضرت اعلای خانی حسن این خدمت بغایت پسندیده افتاد و در مواد عنایت و اخلاص و ازدیاد مرتبه اختصاص بمراتب افزود. در این هنگام حضرت افسادت پناه، افاضت دستگاه قاضی عبدالله فرزند حضرت ارشاد پناه، مهبط انوار اله قاضی یحیی تیمجانی که نفس نفیسش قیمت از گوهر دانش آورده و شخص شریفش فضیلت از علم و عرفان گرفته پایه قدرش منزل «لِيَمَعَ اللَّهُ» و مرتبه سیرش مقام «لَيْسَ فِي جَبَّتِي سِوَى اللَّهِ» بود از شیراز فراغت از تحصیل کمالات ظاهر و باطن یافته، معنی «أَفْنَا أَعْبُدُ لِلَّهِ مَخْلُصِينَ» شعار خود ساخته، شرف ملازمت دریافته بود و سابقه باشیخ نجم رشتی داشت، خدام علیه مواد قابلیات و استعدادات که در قاضی عبدالله جمع دید، ایشان را به اردو فرستادن مصلحت تمام دانست، بر موجب صلاح همراه ایلچیان ساخت و عذر تقصیر دریافت خدمت پیغام داد. قاضی عبدالله که شرف بساط بوسی نواب شاهی و صحبت شیخ را دریافت و تمهید اعتذار تقصیر سعادت ملازمت اعلای سلطانی نمود، شیخ بهانه ای که باعث عدم

اطاعت و قدح امور نواب عالی، خلایق ملاذی باشد، از خدا می‌خواست. سر رشته تمهید عذر تقصیر خدمت را «كَشَبَاتِ ذَسَايِجِ الْعَنْكَبُوتِ عَلَى مَا يَهْوَاهُ» به تار و پود افکار باطله ترتیب داد و حریر نسیج عبارت مخترعه به نظر کامل اعلای شاهی آورد که با وجود عدم اطاعت نواب خانی تدبیر در آن است که الکه لشتن‌شاه به امیره رجوع فرمایند و الکه‌های پشت کوه را نامزد غازیان کنند تا خدام علیه‌عالیه رقبه رقیب در رقبه انقیاد در آرد، و گرنه مقدمه عذری که نواب خانی سلطانی نهاده است، مصدر افعال و اقوال حکام و صحاح اصطلاح تمام سلاطین دارالمرز خواهد بود و همه تتبع خطوات افکار ایشان خواهند نمود و در امور سلطنت فتور و قصور تمام ملحوظ خواهد گشت. بدین تلبیس جهت امیره حکم لشتن‌شاه حاصل کرد و پشت کوه را نامزد غازیان ساخت.

با وجود افتان شیخ، اصول ضمیر منیر حضرت پادشاهی شاهی که به اساس عنایت شامله حضرت علیه‌عالیه مستحکم بود و به فروع مکر و تزویر شیخ خلل پذیر نمی‌شد و مواد بی‌عنایتی پیرامون خاطر اشرف نمی‌گشت و بعد از اطلاع به حقیقت احوال در استرضای خاطر انور خدام علیه می‌کوشید و در تطیب خلوت دل و حصول مراد و کشف مشکل تهاونی نمی‌فرمود، اخبار تلبیس مفهوم نجمیه که به مسامع جلال خانی رسید کتابتی به حضرت قاضی عبدالله انشاء فرمود که خبر موحشی چنین رسیده چون در کلیات امور مشکوکه ضمیر و مصباح تدبیر منور حصول امانی است، به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه نفرموده، در احضار انوار افکار صائبه، مصالح امور را زینتی دهند و به هر نوعی که باشد حکمی به نقیض حکم امیره در باب لشتن‌شاه حاصل فرمایند که شیخ نجم با امیره حسام‌الدین در باب لشتن‌شاه مزاج العله شده است و لشتن‌شاه الکه قدیم ماست و چهره اخلاص

به نسبت نواب همایون پادشاهی شاهی در هیچ باب به اظفار خلاف اطاعت خراشیده نشده که موجب بی عنایتی طالعان درگاه شاهی باشد. این کتابت به دست پیک سرعت داد و روانه اردو ساخت چون نوروز سلطانی نزدیک بود، به هوای رانکوه خاطر همایون مایل گشت و به مراد دل متوجه صوب رانکوه شد.

در این اثنا ایلچی امیره با حکم لشتنشاه شرف ملازمت دریافت و پیغام گزارد که بر موجب حکم شاهی الکة لشتنشاه را بما رجوع باید کرد تا قواعد محبت و صداقت فیما بین استحکام پذیرد و به ثبوت پیوندد. در همین حال دوسه نفر ایلچی از جانب امرای شاهی رسید که الکه های پشت کوه به ایشان رجوع شده است. از این جهت آتش غضب اعلاى خانى زبانه کشید، اما چشم خرد آتش حدت را به زلال صبر و آلات اعتدال حکمت حلم تسکین داد و حشر سپاه مکر و مراء و حیل شیخ نجم را صف غازیان تدبیر احاطه نمودن، مصلحت تمام دانست.

به هر حال با ایلچیان امرای شاهی گفت و شنید کرده، در باب استحصال حکم پشت کوه، به ابطال حکم ایشان يك ماه مهلت طلبیده، ایلچیان را روانه ساخت و در جواب امیره پیغام فرستاد که بیت :

از یرت شب زنده دارى من امروزینه نیست

در وفای تو مرا دیرینه حق خدمت است

مخالفت میان شیعه و سنی قدیمی است و مبنای این مخالفت فیما بین جد ما و معاویه هم بوده است. لشتنشاه ملك قدیم ماست و غیرى را متملك شدن، امر محال خواهد بود و تعصب از دین بودن مسأله ای است مشهور. بدین حکایت ایلچی امیره را هم روانه ساختند.

بعد از چند روز حضرت قاضی هم از اردو معاودت نمود و حکم لشتنشاه

به نقیض حکم امیره آورد. سواد حکم را که به مطالعه امیره رسانیدند، در معرض قبول نیفتاد و به استظهار عهد شیخ، در صدد قائم گردانیدن فتنه و محاربه شد و بنیاد مخالفت نهاد.

خدام اعلاى خانى احوال رعایا و رعیت و لشکری را بغایت بی‌برق و ضعیف دریافته بود و طغیان رودخانه سفیدرود هم به‌اعلی مراتب رسیده، به آن طرف پل بنه‌بر کردن مصلحت دیدند، تا اگر یه پسیان به‌لشتن‌شاه در آیند و استقامت نمایند، لشکری شبخون برده، مزاحمت و ممانعت ورزند و به مخالفان، قرار و آسایش حرام گردانند. بـرموجب مقرر بنه بر ساختند و آن مقام را استحکام دادند.

امیره که مطلع این احوال شد، از لشکر کشی متقاعد گشت. خدام علیه که امیره را از آن عزم متقاعد دریافت، لشکر را از بنه‌بر بیرون آورد. چون وقت ییلاق رسیده بود، رکاب همایون از راه‌شیمه رود متوجه دیلمان شد و اعلام سلطنت به دیلمان افراشتند.

[فصل دهم]

در شرح ظهور عداوت امیره حسام‌الدین و محاربه و مقابله در نوکورا
به تاریخ سنه اربع عشر و تسعمائه

امیره حسام‌الدین که حکم لشتن‌شاه را به درجه امتناع دریافت، ماهیت خلاف در طبیعت او راسخ شد و در تجدید نظام عادات عناد و ملکات نسا - محمود و خصومات و بغی ساعی گشت و از استاد طبیعت به استفادت سعایت و تحصیل خدیعت مشغول و مشعوف شد و به ترتیب بعضی مقدمات شغل جنگ و جدل با حضرت خان احمد پیش گرفت و بر عادت معهود متمسک به اذیال عهد و میثاق شیخ نجم شد و مضمونی انشاء کرد که نواب خان احمد حکم شاهی

را در باب لشتنشاه قبول ندارند و اطاعت امر نمی نمایند و بی رخصت همایون شاهی تأدیب ایشان خالی از سوء ادبی نیست ، و به جلیسی و خلیطی و ملاطفت و ملایمت، ضبط مردم بیه پیش به امر و نهی و اطاعت و عدم اطاعت امری است محال و به مجرد اندك مجمع و محضر و توجه يك معرکه لشکر، تسخیر لاهجان به سهوات میسر است و با وجود عجز و قصور مردم بیه پیش، به تطویل نمی انجامد و به صعوبت احتیاج نمی افتد . و تخت لاهجان ، داروغه نشان^۱ شیخ شدن در عهدهٔ من است . مشروط بر آنکه بعد از فتح لاهجان، حکومت لشتنشاه بی اکراه نامزد من یعنی امیره سازند . چه مادامی که حکام بیه پیش به ندامت مفرط و حسرات مهلك که مستدعی قطع امانی باشد، گرفتار نشوند و خائب و خاسر نگردند اطاعت نخواهند نمود . بدین نیات و این کلمات ایلچی نزد شیخ نجم فرستاد .

چون به مواظبت و وظیفهٔ عهد امیره و ثوق تمام داشت، متقبل و متعهد رخصت لشکر کشی امیره گشت و بروفق مدعا، از نواب عالی شاهی پادشاهی رخصت لشکر کشی و حکم لشتنشاه حاصل کرد و دواعی نفس اور ابر طبق ارادت در وجود آورد . چشم امید امیره که به کحل این رخصت روشنی یافت ، به جمعیت لشکر و حصانت جند و عسکر استظهار افزود و ترك تاز طغیان و اندیشهٔ رجحان ، بر صحن ضمیر تاخت آورد و ماده غرور جباری ، در دماغ او جا گرفت و مراکب تدبیر و رواکب رای در فضای ضمیر به تسخیر دیلمان که پای تخت و محل مقیمان درگاه جلال خان احمد بود، جولان داد و گوی این مرام باختن، داعیهٔ تمام شد . تیر تدبیر نواب خان احمد که پیوسته در خانهٔ کمان اختیار و احتیاط مرتب بود، تا به موقع و محل به مصرف سرخیل اهل جدل خرج کند، از امل خدام امیره که اطلاع یافت، در حفظ ثغور احتیاط

دست اجتهاد در نطاق اختیار استوار ساخت و به قصد آنکه رخسار امید مخالفان تیره و چشم املشان خیره گرداند ، به جمع آوردن لشکر پشت کوه ، شهنسوار عقل را به تیز تك سعی ، سریع رو و مرغ اهتمام را بدین هوا تیز- پرگردانید و ناوك رای که نشانهٔ راست روان است ، از ترکش فهم دوربین بدر آورد و به اشارت جمع آوردن سپاه در دست پیک فرمان داد و به سوی سپهداران ممالك روان ساخت .

سرداران سپاه را که قاعدهٔ بندگی و فرمان بری چون اساس دولت قاهرهٔ سلاطین رسوخ یافته و طاق اخلاص و رواق اعتقاد به بنیان طاعت- داری اختصاص گرفته و عمارت انقیاد بسان قصر رفیع سلطنت مرتفع و بلند بود ، بمجرد ایما و اشارت ، سر بر آستان طاعت آوردند و به اتفاق جنود به- دیلمان معسکر نمودند .

جو اسپیس امیره حسام الدین که قواعد استحکام اساس سپاه پشت کوه و آمادگی عسکر پرشکوه را دریافتند و به گوش امیره رسانیدند ، خیال بلند امیره به عزیمت محاربهٔ اهل جبال میل ننمود و اوج خیال نبرد به حسیض مرتبهٔ ممالك روه پیش گیلان مبدل گشت و پیش برد ظفر ، طریق نبرد با اهل گیلان بیه پیش شناخت و این راه پیش گرفت و تمام لشکری را به کوچسپهان و رشت معد ساخت .

چون صورت این خیال بر مرآت خواطر خان احمد معاینه گشت ، از دیلمان عزیمت کوچ به صوب صواب انجام را نكوه تصمیم پذیرفت و رکاب جلال از پشتتراه به رانکوه شرف نزول یافت و فی الفور به جمع امرا و سرداران صاحب لوا و ترتیب سپاه ، سعی جزیل واجب شمرد و نزد علاء الدین تولم جلال الدین حسام الدین که در آن حین سپه سالار لاهجان بود و نزد کارگیا امیر کیای گو که و سپه سالار لشتنشاہ فرستاد و به اشارت جمع-

آوردن لشکر سر اقتدار ایشان را به فلک دوار افراخت که همه معد بوده ،
منتظر باشند که شرار تهور و آتش تفکر سپاه ظفر دستگاه بیه پس از جهات
معینه به کدام جهت زبانه خواهد کشید تا به زلال تدبیر شعله آتش ایشان را
دفع نمایند.

در این اثنا مستخبران که به تحقیق، داعیه جنگ و جدل رسانیدند ،
حضرت خان احمد به معنی «وَحْصَلَّ مَا فِي الصُّدُورِ» متمسک شد و به جهت
تیقن عزیمت امیره ، به صلح و جنگ و استماع صدای اصول و آهنگ و
حرکات و سکنتات و صریح و کنایات ، مولانا نصرالله - فرزند مولانا علی
نصرالله رانکوئی - را به خدمت امیره رفتن مقرر فرمود و از درج در ، درر
معنی در سلك لآلی الفاظ و عبارت لطیف درج فرمود و از کان یاقوت گهر -
های شب افروز مستخلص و مستخرج گردانیده نامه نوشت که از لشکر کشی
حضرت امیره تعجب دست داده و حل این مسأله مشکل و کشف این معمای
معضل ، به نور نطق مبین است . توقع آنکه از ذوق معانی شریفه استفاضه و
استفاده حاصل آید ، چه گاهی به شکر خنده التفات ، ملایمت در وظایف
مودت و محبت و لطایف موافق عهد و مکرمت ، فرح فزای دلهای مخلصان اند
و گاهی بی واسطه ای و حدوث حدیثی به صرصر قهر ، زلال روان بر کاروان
روان می بندند .

در این اوقات که حضرت خالق مخلوقات از دریای جود و نهر
موهبات ، حکومت ممالك بیه پیش بدین جانب عطیت فرموده است ، به غدر
و مکر و به لطف و قهر صورتی صادر و سانح نگشته و هفوتی به ظهور نرسیده
و هرگز به هیچ بیش و کمی شکایتی به کسی نبرده و به هیچ باب از رهگذر
مودت و محبت تقصیری نرفته و در هیچ امری به وظایف متابعت و موافقت
تأخیری جایز نشده که از رهگذر تقصیرات باعث بر تحریک فتن و ایقاظ

محن باشد. ایات:

هرگز دلم به درد تو از کس دوا نخواست
 کام توجست و حاجت خود را روا نخواست
 مشتاق تو به هیچ لقائی نظر نکرد
 بیمار تو ز هیچ طبیبی دوا نخواست
 دل را غم تو سوخت ندانم که بر چه سوخت
 ما را دلت نخواست ندانم چرا نخواست

هرچند در انتقال ذهن و قیاد و ایرادشبهات و تشکیکات خاطر نقاد
 نواب امیره شکمی و شبهه‌ای نیست که به ترتیب مقدمات غیر واقعہ تقصیری
 ندارند، اما اگر در اثر این تقریر خللی ملاحظه فرمایند و یا خلاقی احساس
 کنند که مبطل ادای کلام بوده، اعلام فرمایند.

رشته این درهای سفته در گوش مولانا نصرالله کرد و نزد امیره فرستاد
 چون بهرشت خدمت امیره دریافت و تمهید کلام مالا کلام نمود، امیره او را
 همراه به کوچسفهان آورد و نزد خان احمد به عبارت اسمح پیغام باز فرستاد
 که وقوع مصالحه بر وجه حسن اگر مقصود و مطلوب باشد، لشتنشاه را به
 من رجوع باید نمود و الا صورت مصالحه در آینه خیال مرتسم شدن محال
 دانند.

مولانا نصرالله چون ملازمت حضرت خان بهر انکوه دریافت و ادای
 مقالات مرجوعه نمود، علامات نفاق امیره که برای عالی روشن شد، بی
 لعل و عسی با لشکری که جمع شده بود، متوجه لاهجان شد و به زیارت
 مقابر ملاط و خیرات و صدقات مشغول گردید و بهر رأی رزین استقبال تدابیر
 امور واجب دید و از کسانی که تفرس قابلیت، به شجاعت و کاردانی کرده
 بود، مثل کیا براهیم کیای حاجی محمد شکوری و علاءالدین تولم حسام-

الدین را مقرر گردانیدند که به باوسودان استحکام کرده، جنگ را معذب باشند و خود از زیارت نهضت فرمود و لاهجان را مکان ساخت .

عصریه خبری رسید که بعضی مردم صاحب وقوف مثل شاه سوار فرزند کاوس سلار لشتنشاهی ، از طایفه اژدها او بند و فرخزاد خویش^۱ شاهسوار ، امیره حسام الدین را دلیل و هادی گشته، منع راه باوسودان کرده اند که به آن راه لشکر بردن خارج مصلحت است .

امیره سخن ایشان را موجه دانسته ، از آن راه عنان باز گردانیده، به ویرخولشاه ، از آب سفید رود گذشته، به گو که رسیده اند. از وصول این خبر صلاح بر جمع آوردن لشکر به لاهجان قرار گرفت . سپه سالار لشتنشاه - حاجی اسوار - برادر علی حسام الدین چپک - را با لشکر به لاهجان آوردند و فرمودند که به کنار رودخانه سیمه رود بنه بر سازند و بعضی از سرداران منتخب مثل حضرت و رستر قاسم با طایفه خدام و حاجی اسوار باجنود لشتنشاه و جناب کیا رضی کیا سپه سالار بسا سپاه لمر و کیا هند سپهدار طالغان بسا عساکر طالغان و میر حسین درگه سلار با پیاده های شکور و رضی کیای درگه سلار با پیاده های سماس، به نوکورا و ظایف عسکر [ی] به جای آرند و به مخالفان دستبرد نمایند و اگر فرصت مقاومت از دست رود، مقر حرب بنه بر را سازند .

حسب اشاره ، سرداران فاخته وار ، گردن به طوق عبودیت و طاعت بیاراستند و به کنار سیمه رود بنه بر ساختند. کیا براهیم کیای سپهدار بالشکری و علاء الدین سپهدار بسا سپاه لاهجان و امیره ساسان باجنود رانکوه و سوره - چان محمد با طایفه خود و سپه سالار سماس و گر جیان و تنکابن ، از مسجد پهلوان تا گنج کنان ، به پشت بنه بر اقامت نموده، جنگ را مهیا گشتند.

در این مابین خبر رسید که امیره از گو که به کوله رودبار آمده، متوجه لاهجان است. خان احمد فرمود که بیست سی نفر قورچی در سلك خدمتگاران به در هشت پرمرب باشند و باقی ملازمان، در ازاله شرور مخالفان کمر انقیاد بندند و با سپاه ظفر پناه موافقت نمایند و شجاعت و مردانگی به جای آرند. سحاب آسا لشکری فراهم آمدند. بیت :

پیاده چو دیوار بر پای پیش سواران در آمد شد از جای خویش
گروهی به کوشش میان بسته تنگ گروهی در آسایش از بهر جنگ
به نشاط هر چه تمامتر و رغبت هر چه صادقتر، در نو کورا جنگ را ساخته و آماده گشتند.

امیره حسام الدین چون بالشکر به مقام ماره بجار رسید، در ظن سپاه شجاعت دستگاه بیه پسی این بود که لشکر لاهجان بمجرد آواز تنکيسار آتش حرب باز دارند و پای از مقام کارزار باز پس نهند. حال آنکه سپاه خان احمد چشم انتظار به راه حرب و کارزار گشاده و عزم جزم کرده بودند. افواج سپاه بیه پس و بیه پیش، بسان امواج دریا بایکدیگر می جوشیدند و زبان شمشیر و سر خنجر می بوسیدند، بیت :

به جای دل به شکم اندرون همه پیکان

به جای موی بر اندامها همه سوفار
پیاده های بیه پس که در مقابله به جنگ، جنگ در دامن فتح می زدند اندکی زخم دار شدند. در این حال حضرت امیره قشون سواران منتخب را عقب گیری فرمود. فی الحال پای ثبات لشکر بیه پیش از جاده نبرد منحرف و متفرق شد و از ضرب زد و گیر و گرفت و دار، چنان مخلوط و ممزوج گشتند که فرجه حفظ بنه بر نبود و بدان حصن حصین متحصن شدن را فرصت از دست سرداران حضرت خان رفته بود.

حاجی اسوار سپهسالار و میرحسین درگه سلار شکوری و رضی کیای درگه سلار لاهیجی، شجاعت و مردانگی را ناموس دارین وسعدت کونین دانسته، پای ثبات در دامن کوه وقار مردی زده، به محاربه کوشش بلیغ نموده، شمشیر را از خون مخالفان آبدار می گردانیدند. بعد از شرط شجاعت به قتل رسیدند و سرداران که به پشت بنه برمقیم بودند، از ملاحظه احوال، هراس بدیشان مستولی شد و سواد خط نو میدی بر عارض روزمقصود دمید و مرغ صفت پای بست دام اضطراب گشتند و خطرات اخطار بر وجنات روی و هم و چهره ضمائر ایشان ظاهر شد و فرار شعار ساختند و هزیمت تمام یافته جمعیت به رانکوه قرار دادند... ۱. داده بود که لشکر بیه پس به طرف دست چپ به نخجیر کلایه و دست راست به کوهستانکی، در زد و گیر بودند و هنوز نواب خان احمد، به در هشت پرمقیم بود، چنانچه پيله فقیه و چندین ملازمان که در خدمت اشتغال داشتند، دستگیر گشتند. اما بعون الله تعالی، دامن دولت خان از آسیب تند باد وقایع و گرد حوادث محفوظ ماند و به سلامت بیرون رفتند و به رانکوه ساعتی توقف فرمودند. بیت:

یکی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش گر عدو در مصافش نکشت
چو بد دل بود پیشوای سپاه شود کسار لشکر سراسر تباه
سپهدار بد زهره هرگز میاد که ناموس لشکر رود زو به باد
سپاه امیره آن روز تا پای قلعه دزدین در پی عساکر آمدند. و باز به لاهجان معاودت نمودند. از تقصیر سرداران و تعلل جنگ آزمایان گرد کدورت، پیرامون ضمیر حضرت خان احمد گشت و بواسطه عدم اطلاع احوال سرداران، ساعتی در منزل تفکر و مضیق تحیر ماندند. این ابیات

مناسب این سیاق آمد:

این کهن باغ که گل پهلوی خار است در او
نیست يك دل که نه زان خار فگار است در او
برگ راحت مطلب میوه مقصود مجوی
برگ بی برگی و میوه همه خار است در او
چون جهان در خم چوگان قضاگوی صفت

بی قرارست چه امکان قرار است در او
حضرت و رستر قاسم که چون آب به طلب مرکز دوان و چون آتش
سوزان در میان دود غم و خون و الم بود، نور توفیق رفیق و بدرقه راه طلب
او شد و شرف ملازمت خان به رانکوه حاصل کرد و نائره آتش فراق به
شربت زلال پای بوسی تسکین یافت و از شکستگی به دلدهی مشغول گشت.
دیگر سرداران يك شرف خدمت حاصل کردند.

چون توجه امیره به عزیمت رانکوه گرم بود، نواب خانی لشکری را
که پراکنده دید، متوجه سیجران شدن واجب شمرد و سرداران و درگاه
سلاران را به زرکاءلات جمعیت نمودن، در آینه خرد مرئی گشت و نقد این
تدبیر بر محک ضمیر، تمام عیار نمود.

بر موجب صلاح بعضی لشکری به زرکاءلات جمعیت کردند. چون
برای خان واضح بود که امیره سوانح حالات به عرض نواب شاهی خواهد
رسانید، معتمد مخلص را با تحفه روانه اردوی همایون که به بغداد نزول
داشت، گردانیدند تا امیره شرح احوال در صورت تلسون و صنعت صباغت
تواند رسانید.

امیره نیز در لاهجان، چند سر تعیین کرد و همراه ایلچی روانه اردوی
شاهی ساخت و از لاهجان به رانکوه آمد. بواسطه آنکه از ممر جنگ این

نوبت لشکری بسیار زخمی گشته وفوت شده بود و نیز اطلاع یافته که اکثر سرداران و سپاه جنگ نکرده به سلامت اند ، به خلاف نوبتهای دیگر که تاپلورود تاخت کرده بودند ، این بار از رودخانه کویا رود تجاوز ننموده ، بعد از سه روز از رانکوه متوجه لاهجان گشت . امرای خان احمد فکر دستبرد و عقب گیری کردند که شاید تلافی و تدارك مافات نمایند و آبی به روی کار آرند . سوره چان محمد با پیاده های دسته خود و چومادر بهادر با طایفه خود و ملاجان درگه سلار دیلمانی با پیاده ها به عقب گیری کمر جد و جهد بستند .

لشکر امیره که از رودخانه شلمان گذشت و به خرشتم رسید ، پی بردند که حریفان را داعیه چیست . بعضی سپاهیان منتخب را کمین فرمودند . محمد سوره چان غافل از اینکه قضا به قبض جان او کمین کرده است ، بلامحابا در عقب ایشان می آمد . سپاه امیره حسام الدین از دو طرف بر او حمله آوردند . محمد سوره چان و چومادر بهادر چون بی اختیار در افتاده بودند ، جز هزیمت چاره ای ندانستند . مخالفان به او رسیده ، روز اقبال را به شام زوال رسانیدند و سر محمد سوره چان را از تن جدا گردانیدند و ملاجان درگه سلار هم شریك علت او شد و هر دو مقتول شدند و چومادر بهادر به سلامت بدر رفت .

چون حضرت خان احمد توجه امیره به لاهجان تحقیق فرمود ، از سیجران ریایات خود را به رانکوه منصوب گردانید .

امیره يك شب به لاهجان مكث فرمود و داعیه بدان مصروف می داشت که مردم لشتن شاه را کوچمال بهرشت ببرد . از آنجا که کمال خداوند دوستی و نمك بحلالی مردم لشتن شاه بود ، از این انگیز که آگاهی یافتند ، خرد^۲ و

بزرگ از راه دریا بار با کوچ و عیال از سفید رود گذشته ، به رودسر رفتند. حضرت امیره حسام‌الدین با فتح و فیروزی به کوچسفهان رفت و سه هزار مرد به کوچسفهان نگاه داشت و خود به‌رشت اقامت نمود. رحم و شفقتی که نواب سلطانی را به نسبت مردم لشتن‌شاه ، خصوصاً در باب خویش^۱ و تبار حاجی اسوار مرحوم مکنوز ضمیر بود ، نتایج آثار کریمه آن بر صفحات روزگار ظاهر خواهد شد. منصب سپه سالاری لشتن‌شاه را نواب همایون به ساسان بن محمد ساسان که مرد اصیل [بود] و حیثیت جلالت و بطالت [او] بر ضمائر علیه علویه وضوح تمام داشت ، رجوع فرموده ، ضبط بلد مبارکه لشتن‌شاه بهید اختیار او منوط گردانید و قامت بخت او را به سعادت کرامت خلعت پادشاهانه زیب و زینت بخشید و روانه لشتن‌شاه ساخت و جهت تمام مرد و زن لشتن‌شاه مآکل و مساکن تعیین فرمود و ظل همای عنایت بر عموم برابا گسترده گردانید و امیدواران آفتاب جود و کرم و تشنگان باران افضال و نعم ازعواید و فواید بخشش و بخشایش، در سایه ابر بر و احسان پرورش یافتند و غبار حزن و ملال از صفحات خواطر به حسن اشفاق زدوده گشت و از نور عنایات دیده‌های امیدواران روشنی یافت.

[فصل یازدهم]

[در] کیفیت رجوع حکومت‌الموت به کارسیا هادی‌کیا و حالاتی چند که در آن اوان سمت وقوع یافته بود و به تاریخ سنه [اربع‌عشرو] تسعمایه

از جمله خللی که در قواعد رأی و تدبیر معتمدان دولت و مقربان سلطنت

حضرت میرزا علی مغفور مبرور، سمت وقوع یافته، قصه عزل کارگیا هادی کیای الموتی بود که آباء ایشان رتبه حکومت و درجه اختیار مملکت الموت از یمن عاطفت و فیض مرحمت حضرت جد بزرگوار مغفرت شعار کارگیا ناصر کیا تغمده الله بغفرانه یافته اند و حضرت اب مخدوم شهید سعید مرحوم با وجود ضیق مجال در زمان سلطنت و اقبال احیاء سنن آباء کرام را از فرایض دانسته، پرتوالفات در رجوع حکومت پاشجا به احوال کارگیا هادی کیا انداخته تا در مضیق حزن عزل، افسرده نگردد و گردد کدورت و نومیدی و زنگ ملال از چهره آمال او برخیزد.

حضرت اعلای خانی که از هاتف غیبی و محرمان خلوت سرای لاریبی صدای «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» به گوش صدق شنید، رای مبارک را پیر طریق و عقل کامل را مرشد بتحقیق دانست و به نوك الماس فکر درهای شاهوار مکرّمات که مخزون خیال وسیع المجال بود سفت و در رشته صلاح و صواب امور ممالك انتظام داد و به تتبع خطوات اقدام سلاطین و خواقین ایام سابقه و ماضیه زینت جهان داری و آئین مملکت آرائی گردانید و ابواب احسان بر روی آمال سالکان مناهج عبودیت و طوایف مخصوصان بریت گشاده ساخت و مقدمه رسوم حسنه به نصرت نهال بخت کارگیا هادی کیانهاد و از آن حیثیت که ایشان کوه پرورد و تاب آب و هوای گیلان نداشتند و اولاد صغار و کبار همه زرد و ضعیف و بیمار و علیل شده، از دریافت خستگی مزاج و بستگی بخت ایشان، لطف عمیم و سحاب کریم اعلای خانی مزرع رجاء ایشان را دریافت و هبوب آمال که از حمای هوای ناساماعدی

روزگار آرزومند غم احسان بود ، سبزه امید دئید و بستان سعادت مخضر گردید و نهال قامتش به خلعت ازهار حکومت الموت زینت یافت. [مصراع] چون بپوشید به بالاش نه کم بود و نه بیش . و نخل آرزوی او را به بر مراد رسانیده ؛ روانه الموت گردانید .

از وقوع اطوار پسندیده و وصول حق به مستحقان حرمان کشیده ملك و ملت را به متکای سلطنت و رحم و شفقت اعلای سلطانی استظهار و هم دین و دولت را به دوران خلافت و عدالت ، افتخار افزود و سبب نظم امور و حصول مقاصد جمهور گشت و ذرات عقول در هوای خورشید احسان به جلوه در آمدند و سوسن آسا زبان عبید و آزاد به دعوی بندگیش رطب اللسان گشتند .

چون از کارگیا^۱ امیر کیای گوکی اولاد ذکور دو نفر مانده بود . بزرگتر کارگیا میرحسن و کوچکتر کارگیا ناصر کیا . میرحسن به سبب انقلابات در آن محل به بیه پس اقامت داشت و کارگیا ناصر کیا در خدمت پدر بود و نواب سلطانی را صلیبی و رحمی اخوات حسنه محسنه منحصر به ثلاثه اشخاص بودند . بواسطه دثور قرابت و خویشی^۲ کارگیا امیر کیا نواب اعلای خانی به تجدید مودت و تأکید وصلت بنیان مخالفت را رسوخ دادن واجب دانستند و اول و اقدم همشیره را نامزد کارگیا ناصر کیا گردانید و ایشان از فر مصاهرت نجیب و حبیب واعز و امجد و اکبر اولاد کارگیا امیر کیا گشتند و انوار مکارم و احسان خسروانه تا انقراض زمان بر صحائف احوال ایشان متواتر و متوالی خواهد ماند .

و در آن اوقات خواجه زین العابدین جهت تحصیل بقیه تقبلی اردوئی به خدمت اعلای پادشاهی تشریف داشت ، و باوجود تهی بودن خزینه نواب

عالی، دست‌عطا گشاده ساخت و عنان همم به کف کریم داد و هر قدر کارد طلا که زینت ملازمان خاص و اساس ایستادگان کریاس جلال بود در وجه ادای تقبلی صرف فرمود . و خواجه زین العابدین را نیز روانه گردانیدند.

چون از وقوع حوادث روزگار و فتنه و فساد بیه‌پسیان بدکردار امور ملک و ملت و رعایا و رعیت از نسق و نظام درافتاده و از دستور و قانون دور افتاده ، نفس نفیس و شخص شریف حضرت اعلائی که مشابه نفوس فلکی و رای منیرش مشکوة عقول ملکی و خلق کریمش معدل النهار عدالت و طبع لطیفش منطقه شرف سعدین سعادت بود و از حسن خلق و اقتضای طبیعت ، نخل همت به نخل ثمار ملاطفت و نخلت ازهار مکرمت دائماً پربار و به يك قرار و نهال صداقت را در همه وقت شکوفه محبت شعار و برکرامت دثار و با وجود ناسازی بیه‌پسیان و ناموافقی مخالفان ، ساز دوستی و قانون يك‌جهتی طرفین را به نغمات مسلايمه و داد و اتحاد و قوام مراقت و نظام موافقت مرتب گردانیدن بر ذمت همت واجب نمود تا صدای آوای ولا وصیت موزون يك جهتی بلاریا ، مقبول آذان و اسماع گردد ، و مترصدان مقامات و داد و اخلاص را بدین بشارات گوش هوش پر شود و کدورت حزن و ملال و ظلمت تفرقه و خیال از صفحات خواطر دور گردد و به ترفیه احوال خلق انجامد و صرصر مخالفت به نسیم موافقت مبدل شود .

خورشید رای عالی از افق ضمیر منیر بدین معانی طلوع کرد و مولانا سپاوه سمایی [را] که از اقوام کستامیران و جهان‌دیده و عالم‌گردیده و اهل فضل بود ، به اتفاق فریدون بهادر تولا که خدمتگار قدیم و درجاده اخلاص مستقیم و از راست روان صادق و دل‌با زبان مطابق داشت ، به دریافت خدمت امیره مقرر فرمودند و مقالات و حکایات بدین نمط از ذهن وقاد

مخترع شد که چون در این ولا از عالم پدر فرزندی انوار اخلاص از بطنان اعتقاد در مواد مودت و اتحاد لامع گشته و این معانی مهیج وظایف یکجتهی و دوستی و رفع کسدورت عداوت و دفع آتش پرستی کبر و کینه بود، از این جهت آینه جلا یافته اخلاص را منظور نظر گردانیدن لازم شمرد تا به سعادت و سلامت از چهره ضمیر مبارک زنگ مغایرت دور کرده، به جمال موافقت نظر فرمایند تا صورت بهی معاینه گردد، چه بسد عناد را که تا غایت، گوهر تاج مخالفت و سرمایه افتخار مباینت دانسته اند، به بازار کاسد روزگار چه بها و بهی یافته اند. محقق است که هرگز حکومت بیه پیش، حکام بیه پس را میسر نشده و بعون الله تعالی مادامی که اثری از این خاندان خلافت باقی باشد، تخیل و تصور براهل روزگار محال، و بالعکس با وجود تحقق این ماهیت، از مورد تعاند و تقابل چه فایده ای مترتب گردد که کسی مرتکب زحمات بلا فایده شود. چون طلب مجهول مطلق را امری محال می دانست، متمسک به عروۀ محبت سابقه شده توقع که مجدداً اساس دوستی را به قواعد عهد قدیم و روابط میثاق مستقیم استحکام دهند و پدرانه راه عاطفت در نظر آرند که فیما یستقبل الزمان در وظایف خدمت و موافقت تقصیری نخواهد رفت و بعون الله تعالی دست ائتلاف به هم داده شود که در جمیع ابواب صورت خلاف از جانبین محسوس نشود.

در این معانی، ترصیع نگین حافظه ملا سپاوه فرمود تا تحفه مجلس امیره سازد چون ایشان شرف صحبت امیره دریافتند و مقالات معقوله موجه به حسن تقریر ادا نمودند، امیره در جواب سخنی که صلاح پذیر و صواب انجام باشد، ظاهر نگردانید و ایشان را عاید ساخت و با وجود اختلاف اقوال حضرت خلیفه اللهی از کمال علم و حلم، باز در هیچ باب با امیره به زیان نمی داد.

بعد از فراغ گفت و شنید بیه‌پسیه ، نشاط‌گشت و شکار گرجیان و تنکابن ، از خاطر عاطر سر برزد که از زمان شهادت سلطان هاشم تا این زمان ، دولت زمین آن ولایت از نور نعل بدر و هلال آسای توسن همایون روشنی نیافته بود . بدین عزم لوای نصرت به تنکابن مرفوع و منصوب گردانیدند و اختر سعد فلک کامکاری به برج سلطنت تابنده شد .

رای ممالك آرای اقتضای آن کرد که خلل و فساد و ظلم و عناد که به امور اهل ملک راه یافته باشد ، تدارك و تلافی نماید و مهماتی که پوشیده باشد ، استطلاع واجب دارد و فراخور اندازه هر يك لطف کرامت و حسن رعایت لازم شمرد و در رسوم ولایت‌داری عادت کریمه را دستور و مقتدی سازد . بدین نیت چند وقتی اوقات و ساعات به تنکابن گذرانیدند .

چون امنیت زیارت متبرکه کیا ابو الحسین علیه السلام تصمیم خاطر انور بود ، احرام آن حریم بست و شرف سرور زیارت مرقد مطهره دریافت و نهاد بنیاد رسوم بدعت زنه زر که اهل اسلام را اجحاف تمام و ظلم صریح جمله انام بود ، از بنیاد برانداخت و بکلی مندرس ساخت و به لعنت نامه مؤکد گردانید و انواع خیرات و صدقات بدان بقعه مبارکه واجب شمرد و ثمره عدل که معمار عالم و ناظم احوال بنی آدم است ، به دور و نزدیک و قریب و بعید آن دیار اسلام رسانید و اخبار مآثر مآثور و مفاخر مشهور به اقصای جهان و مسامع جهانیان رسید . [شعر] :

بهر بلاد علامات عدل تو پیدا بهر دیار مقامات رفق تو مشهور
مَجْدٌ بِهِ بَعْدَ إِخْدَاسِ رُؤُوسِهِمْ وَقَامَ بِهِ بَعْدَ اِفْتِخَاسِ لُؤِائِهَا
نواب اعلای خانی که از نور مرقد منور بهجت یافت ، عنان صواب به صوب تخت تنکابن تافت و بدان موضع لطیف نزول جلال ارزانی یافت ، چون الکای تنکابن قرب جوار مازندران بود و فیما بین حکام مازندران و

خدام علیه عهد مجدد و موافق مؤکد به ثبوت نرسیده ، صفای ذهن مستقیم پادشاهی نور صلاح و صواب به ایلچی روانه صوب مازندران گردانیدن دریافت و سید شریف رودسری را تعیین فرمود و بعضی سخنان مصالح- شعار نزد آقا رستم پیغام داد .

چون خاطر خطیر از ترتیب مهمات و نظم امور ولایات تنکابن و گرجیان فارغ آمد و احوال ممالک به صلاح مقرون و آمال و امانی به نجات موصول گشت ، روی رایت خورشید پیکر به ولایات لاهجان آورد و اهل مملکت را از شرف قدوم مواکب همایون حضور و سرور زیاده گشت .

[فصل دوازدهم]

تمهید مقدمات آمدن سید شریف از مازندران و فرستادن ملک بهمن
فرزند ملک بیستون ایلچی خود را همراه سید مذکور جهت التماس
عهد و میثاق و استدعای قلعه هرسی و رجوع قلعه به ملک بهمن
و شرح آن به تاریخ سنه [خمس عشر] و تسعمايه

چند وقتی که نواب اعلاى خانى اوقات مبارکات به نشاط و شادکامى به لاهجان گذرانیدند ، سید شریف که از تنکابن نزد آقا- رستم رفته بود ، بعد از تمهید مقالات مرجوعه به سبب عنادی که در دل آقا رستم راسخ بود ، جوابی که از موضوع مقصود مستبعد و از صلاح و صواب دور باشد گفته ، سید را عاید و راجع ساخت . سید که از مازندران به نائل رسید ، اتفاقاً ملک بهمن نیز همین جا تشریف داشته است . حضور شریف سید شریف را هدیه بی بدل دانسته ، تعظیم و تکریم فوق تصور به جای آورد و با اوصحبت خلوت کرد و صورت اخلاص و اطوار اختصاص به نسبت ملازمان عالی ظاهر گردانید و در اعتذار حرکات و سکنت بی اختیار و افعال نامحمود ناپایدار پدر خود ملک بیستون لطف ادا و اعتذار

لا یبعد ولا یحصی مرعی داشت و متمسک به معنی «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» گشت و از ناتل به اتفاق سید به قلعه نور رفت و والدۀ عاقله محسنه ملک بهمن هم صحبت سید را دریافت و درهای مدح و ثنای اعلای سلاطین ، یکجا نثار کرد و به حضور ملک بهمن راه عجز و انکسار پیش گرفت و تحفه نیاز پیش آورد و مائده جان بر روی خوان^۱ عقیده ، پیش کش ما حضر گردانید و در نظر آورد و صورت طاعت داری و فرمان برداری نواب عالی خانی در آینه اخلاص به سید شریف بنمود و ذات شریف حضرت سلطانی را به محامد صفات بستود و به استعفاء هفوات و استغاثۀ عنایات زبان بگشود و از پرتو نور دولت و خورشید سپهر سلطنت ، کرامت فیض عمیم توقع نمود که ملک بهمن را نواب عالی ، از زمرۀ سرحد نشینان و برداشتگان خود شمارد و در همه حال عنایت و مرحمت کم نکند که بهر نوع خدمات و اشارات که از آستانۀ رفیعۀ به نفاذ رسد ، در اطاعت و انقیاد ، سرموئی تخلف جایز نشمرد ، به مواظبت فرمان برداری تقصیری متصور نخواهد بود . و قلعه هرسی که ملک قدیم ملک بهمن است ، مسئول آنکه به ملک بهمن شفقت فرمایند و بدین معنی حلقۀ بندگی در گوش کنند و ملک را عبید ملکسی خود دانند که طوق طاعت تا دامن قیامت برگردن جان باشد. بدین معانی ایلچی خود را همراه سید شریف ساخت و به اتفاق متوجه آستان بوسی شدند و سعادت خدمت ، به لاهجان دریافتند .

چون اسرار چرخ و انجم بر لوح ضمیر اعلای [خانی] منکشف بود و وظایف موالات و مروات از چشمۀ خاطر انور خورشید خواص زاینده .
بیت :

کمال مهر و مروت به وصف راست نیاید

نگویم آینه گوید چنانکه هست حکایت

علو مرتبه همت و سمو درجه عزیمت اعلای خانی که همواره مقتضی صدور عنایات طوایف امم است ، به نسبت ملك بهمن عالی تر از آن بود که تقصیرات سابقه در نظر عالی در آید و ارقام اخلاص به مقتضای ارتفاع محبت و یکجبهتی ملکی بلندتر از آن بنمود که مهندسان روزگار بر صفحات اصطربلاب رقم تحقیق کرده اند . نواب همایون از صفای خاطر ، ایلچی حضرت ملك را به صحبت دیده ، به التفات استماع مقالات ، سر بلند ساخت و به حصول مآرب مستظهر گردانید و روانه گردانیده که هرگاه ایلچی مجددی از نزد ملکی مآبی بیاید ، هر چه مدعا و مقصود باشد ، بر مقتضای خاطر سلوک کرده شود .

در آن اوان بواسطه کدورت هوای قشلاق ، خاطر اشرف مایل هوای ییلاق گشت و رکاب فلك قدر متوجه دیلمان شد . بعد از چند روز از رستمدار خبر رسید که ملك عظیم الشان - ملك کاوس - و ملك اشرف با همدیگر زندگانی به عناد و خلاف می کنند و حال آنکه ملك اشرف از عالم اختیار راه عطوفت و رحم و شفقت پدران پیش نظر آورده و از عالم انصاف احسان به نسبت فرزند واجب شمرده و به موجب صلاح و رخصت مقیمان درگاه ، حکومت ممالك رستمدار را به حضرت ملك کاوس رجوع نموده بود . بیت :

از راه حق شناسی دل از همه بریده

هستی ز سر نهاده بیچارگی خریده

تا کوکب فلك سلطنت و کامگاری به برج سعادت ملك کاوس طالع و تابنده گردد و گوهر صدف عنایات نامتناهی ابوت بر تاج افتخار بنوت

درخشنده شود و سایه عاطفت و مهر و خشنودی^۱ بر قامت بخشش گسترده گردد و مرحمت پدرانه برعالمیان شایع و مستفیض آید . گفته اند که گوهر دل پدر به تاج بختیاری فرزند بسته و فرزند چشم به مال و ملک پدر در بسته اگر پدر بی مال و بسیار سال بود، به مرگ پدر راضی و از سرجهل بسا پدر به عالم بی نیازی و سرفرازی و مادامی که از پدر تمتعی نبیند محبت او اکتساب نکند و تعظیم واجب نشمرد .

اما از آن حیثیت که پدر ، فرزند را مثالی از ذات خود به ذات او نقل کرده می داند و هر خیر و سعادت که جهت فرزند خواهد ، فی الحقیقه از آن خود می داند و هیچ کس را بهتر از خود نخواهد الا فرزند را ، از شامت بدان و نمانان ، میان ملک کاوس و ملک اشرف به خشونت انجامید و اعتقاد ملک اشرف به مضمون میمون «وَعَلِّمُوا إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» زیاده شد و آتش عناد زبانه کشید و ملک اشرف به مرتبه ای رسانید که به حبس و قید مؤدی گشت . ملک کاوس ایلچی به ملازمت اعلای جهانبانی فرستاد و پیغام داد که هر چند ترك ادب بود، بواسطه حدوث صورتی چند ، اگر ملک اشرف را مضبوط نمی گردانیدیم^۲ ، به فساد کلی می انجامید .

در این اثنا ایلچی ملک بهمن با پیش کشی لایق جهت عهد و میثاق و التماس قلعه هرسی شرف ملازمت دریافت . چون از نافه عاطفت اعلای سلطانی ، نکهت عبیر یکجتهی و عنایات به مشام خلق می رسید و بزمگاه خلق چون دستگاه مشک فروشی مطیب بود ، و مفرح مکرمت و ملاطفت مقوی دلها و روح راحت به جانها می رسانید ، زنگ تیرگی از آینه اخلاص زدوده ، در استرضای خاطر ملک بهمن کوشید و حاجات و آمال او را رقم اسعاف کشید و شرایط عهد و میثاق به جای آورد و قلعه هرسی را به ملک

بهمن تفویض فرمود و معتمدی همراه ایلچی ملکی مآبی گردانیده ، نزد حضرت ملك كاوس فرستاد تا همعهد گشته، وظایف يك جهتی مرعی دارد. ایلچیان خدمت ملك كاوس دریافتند و وظایف عهد مرعی داشتند و از آنجا صحبت ملك بهمین دریافتند و ملك را نیز به جهت همایون عهد دادند .

در این اثنا حرم کیا محمد کیا که به گیلان اقامت داشت ، از آن حیثیت که سعادت راهنمون و کوکب دولت به نقطهٔ اوج مقرون بود ، راه انکسار پیش گرفت و زبان به استعفاء جرایم برگشود که کیا محمد کیا از کمینۀ غلامان خاندان خلافت است و مدتی است که جامهٔ غربت دربر دارد . توقع از شمول فیوضات خسروانه آنکه او را از این کسوت بیرون آرند و در سلك بندگان و غلامان منتظم سازند و به التفات استمالت نامه‌ای سرافراز گردانند و به اشفاق شامله بنوازند .

در آن وقت کیا محمد کیا نیز کتابتی بنا بر استدعا و التماس عفو خطایا به حضرت معتمد الدوله السطانیه مشیر الحضره الخاقانیه سراجاً قاسماً للاماره فرستاده ، ایشان نیز وسیلهٔ التماس عفو جرایم گشتند و نشان همایون مبنی بر استمالت به اسم کیا محمد کیا حاصل کرد و نزد کیا محمد کیا به مازندران فرستاد . کیا محمد کیا را از یمن این التفات استظهار افزود و رفق آقا رستم به نسبت کیا محمد کیا هم زیاده گشت و مخلص معتمدی جهت التماس و استدعای محو نقوش خطایا همراه کیا محمد کیا گردانید و بدین مهم کمر جد بست و روانهٔ ملازمت اعلای جهانبانی ساخت، چون دولت بساط بوسی میسر شد، کیا محمد کیا رومال عجز و مسکن در گردن کرد و چشم امید عفو به جمال مرحمت جهان آرای خدایگانی باز کرد .

نواب عالی را که در لطف و کرم بر جمیع امم خصوصاً بر ارباب ندم

باز و در پیچه شفقت و مرحمت چون رحمت الهی وسیع و گشاده بود، التماس و استدعای آقا رستم مقبول افتاد و قلم عفو گرد جرایم او کشید و کیا محمد کیا را مستغرق بحر عنایات گردانید و هر قدر املاك و اراضی که در تحت تصرف نواب بود، به کیا محمد کیا شفقت فرمود و ایلچی آقا رستم را خلعت و جایزه داد و روانه ساخت .

[فصل سیزدهم]

شرح آمدن خلیفه سیدعلی ایلچی امیره با بکاول شاهی و حکم
لشتن شاه و مخالفت امیره حسام الدین و بنای بنه بر به دزده بن
و روانه گردانیدن کارگیا امیرکیای گوکی به اردوی شاهی
به تاریخ سنه خمس عشر و تسعمایه

ایلچی اعلای سلطانی که از سیجران متوجه بغداد گشته بود باز آمد و رسانید که امیره ایلچی نزد شیخ نجم فرستاد و به تجدید، حکم لشتن شاه حاصل کرد و بدین مهم بکاول همراه آورده است . در همین وقت از گو که موافق قول ایلچی خبر رسید که ایلچی امیره با حکم لشتن شاه و بکاول شاه پادشاه، از سفیدرود گذشته متوجه دیلمان است.

چون ایلچیان رسیدند نواب عالی ایشان را طلبید و به صحبت دید و حکمی که آورده بودند، مطالعه فرمود و مزاج مبارک از این صورت متغیر شد و به تندی مؤدی گشت و روبه ایلچی امیره کرد و فرمود که لشتن شاه ملک قدیم من است اگر صد پروانه امیره جهت لشتن شاه بیاورد من به نقض آن، حکم می آرم . بکاول از استماع این کلام صحت انجام، اظهار درستی کرد و گرمی نمود، اما به پیش اشعه آفتاب پرتاب سلطنت تابى نداشت و به جائی نرسید به هر نوعی که بود بکاول را روانه گردانیدند و ایلچی امیره [را] معجب راجع ساختند. چون موج حوادث تمام فرو ننشسته و دریای دولت روز افزون تمام

قرار نگرفته بود و دم بدم از شحنة فلك صدای تجربه و ندای آداب ادب می‌رسید ، بعد از گفت و شنید و روانه گردانیدن ایلچیان ، علی بیك محمد علی لمسری الاصل ، از اردو رسید و فرمان سلیمان زمان رسانید که اشارت همایون شاهی ، به تشریف حضور اعلای خانی شرف صدور یافته است و قدغن در این باب لازم دانسته و حال آنکه دیگک سودائی امیره از خام- طمع در جوش و لشکری به عزم لشتنشاہ در خروش و به افروختن نایره جنگ و پیکار منفع سعی در کار بود. و با وجود ملاحظه این اطوار حضرت خانی را عزیمت اردو تعذری تمام داشت و امری بود خاراج صلاح و صواب . جهت اعتذار تعویق ملازمت و تقصیر دریافت شرف خدمت نواب عالی شاهی ، مرکب تدبیر در ساحت ضمیر به جولان در آمد و از حیثیت صلاحیت و تفرس قابلیت و انواع استحقاق کارگیا امیر کیای گوکی به جهت تمهید اعتذار دریافت ملازمت و تأخیر توجه به جانب آفتاب مشرق سلطنت و عرض احوال و خروج اعدای حضرت ، مصلحت بدین قرار گرفت که به حصول این امنیت کارگیا امیر کیا روانه اردوی شاهی گردد.

چون این عزم جزم گشت کارگیا امیر کیا را طلبیدند و با او صحبت مشورت اختیار فرمودند و صفای چینی اخلاص و نقوش صلاح امور که در صحن ضمیر بود، بدو بنمود و شربتی از جام محبت بدو پیمود .

کارگیا امیر کیا که پرداخت اعتقاد به کمال جلا و خلوت یکجتهنی به زینت ولا دریافت ، پرتو نور صحبت و نشاط خلوت و لذت شربت در او اثر تمام کرد و به وظایف اطاعت قیام نمود . بعد از قبول طاعت داری، مولانا سید امیر که وصف جمیل او گذشته ، به همراهی کارگیا امیر کیا مقرر فرمود و تحف لایقه تهیه نموده ، ایشان را روانه اردوی شاهی ساخت.

چند روزی که بگذشت از سرحد خبر رسید که امیره سرعربده دارد

و سدهٔ عداوت باطن او به ثلول غصه و کره غم مبدل و مستحیل گشته ، به جلد او سرایت کرده است. و اشتداد و ضربان مقدمه نهاده و مفتّح او جز نوك نشتر بلا و ناولك ستم و خنجر الماس تدبیر نیست .

حضرت اعلای خانی از وصول این خبر، شمشیر رای به مصقل تدبیر جلا داد و در مقابل فکر ناصواب مخالفان به قطع مهام و جمعیت لشکر و ازدحام به اهر و حکام بنمود و ایلچی سرعت نزد ملک کاوس و ملک بهمن به طلب کجکه روان کرد و کیا محمد کیا و علاءالدین که سپه سالار لاهجان بود، به جهت کله بست در پای قلعهٔ دزد بن فرستاد و کارگیا هادی کیای الموتی و کیارضی کیا - سپه سالار لمسر - را آورد و ایشان را از راه شیمه رود روانهٔ لاهجان ساخت و سپه سالار طالغان را به سرحد مقرر گردانید تا محافظت نماید و رکاب جلالت و عظمت ، از راه لیل متوجه رانکوه شد . چون نزول اجلال به رانکوه یافت و سپاه تنکابن و گرجیان با سپهداران و جنود لشتنشاه و الموت و لمسر و تمام ولایت جمعیت نمودند ، اشارت عالیه شرف نفاذ یافت که به پشت بنه بر معسکر نمایند . مجموع اطاعت به جای آوردند . در این اثنا خبر تشریف آوردن ملک کاوس بالشکر [و] به سرحد رسیدن آوردند متعینان مقرب را به جهت ضیافت و تعظیم و احترام تعیین فرمودند . در این اندیشه بودند که مستخبران رسانیدند که قبل از استحکام بنه بر ، امیره را داعیه بود که خود بالشکر به مقابله در آید . چون خبر جمعیت لشکر به پشت بنه بر بدورسید از آن عزیمت متقاعد شد و پنج شش هزار مرد به لشتنشاه و پاشجا فرستاد که اگر زانکه لشکر که به بنه بر اقامت دارند، از بنه بر بدر آیند، جنگ در پیوند تا زحمتی که به بنه بر کشیده اند، ضایع و بی مقدار شود و اگر از بنه بر بیرون نیایند، سوخت و تالان لشتنشاه و پاشجا به سهولت کرده ، لشکر عاید گردد . بر موجب مقرر امیره لشکر به پاشجا فرستاد و پاشجا را خراب کرد

و از آنجا به لشتنشاه رفت و خرابیها نمود و به کوچسفهان معاودت کردند. در همین محل متعینان که جهت استقبال ملک کاوس رفته بودند، در خدمت و ملازمت ملک همراه تاپلورود آمدند، خدام علیه به مرکب مراد سوار شد و شب به دره سر نزول جلال ارزانی فرمود.

روز دیگر ملک کاوس تشریف آورد و وظایف معانقت و ملاطفت به تقدیم پیوست و احترام مالاکلام سمت تأکید یافت. مصلحت بدان قرار گرفت که حضرت ملکی، فلک قدری، به کوشال ایشه که نزدیک بنه بر بود، تشریف فرماید تا مخالف و موافق از وفور یکجتهی و کمال موافقت و دوستی اطلاع یابند و سعی نجیح و حرکت ارادی ایشان منتشر و به محل احماذ پیوندد.

بر موجب مواضعه، حضرت ملکی خصال را همراه معتمدی به راه پشته روانه ساخت و خود به مراد دل به رانکوه معاودت به خیر فرمود. خبر مراجعت لشکر مخالفان که به مسامع جلال رسید، لشکر به پشت بنه بر ایستادن عبث دانستند. رای مصالح نما بر نقل لشکر از بنه بر صواب شمرد و لشکری را از بنه بر تحویل فرمود و علاءالدین را که سپاه لاهجان را سالار بود با پانصد پیاده به لاهجان جهت محافظت سرحد و احتیاط نگاه داشتند و ملک کاوس را به رانکوه طلبید و به انواع تعظیم اختصاص بخشید و چند روزی نواب همایون با همدیگر اوقات به نشاط صحبت و خوشدلی گذرانیدند و به کرامت اسپ و خلعت و کمر شمشیر طلاقامت دولتش را آراسته، وظایف مشایعت به جای آورده، روانه گردانید.

یمن اقبال حضرت اعلائی خانی که در همه حال استقبال آمال می کرد و معدات غیبی کافل حصول امانی می شد، کارگیا امیر کیای گوکی که بر موجب اشارت علیه احرام طواف آستان قبله مثال شاهی بسته، در استحصال

مرام، سرعت داشت، چون به میانه رسید، از فوت و موت شیخ نجم استدلال علو مرتبه دولت و سمو درجه سلطنت اعلای خانی نمود و مقدمه فتوحات ابواب امانی، ورود این خبر را دانست و در ساعت احوال فوت نجم که متضمن حصول مقاصد و مرام بود، کتابت کرده به مطالعه نواب همایون فرستاد.

چون کارگیا امیر کیا سعادت آستان بوسی شاهی پادشاهی دریافت، نواب شاهی در آن حین منصب امارت نجم متوفی را به یار احمد نام اصفهانی که عزیزالوجود و ارباب خرد و بزرگ و اصیل و در فنون کاردانی آیتی بود، رجوع فرمود و به نجم ثانی لقب بخشید. از آن حیثیت که نجم اول اطوار اخلاص و اطاعت اعلای خانی را به صورت ناپسند انعدام طاعت داری و زهوق فرمانبری، به آینه خاطر مصفای نواب شاهی نموده بود، تمهید معذرت کارگیا امیر کیا، در باب تقصیر توجه اعلای خانی به اردوی شاهی، ملایم طبع و موافق مزاج نیفتاد.

کارگیا امیر کیا که از حضرت شیخ نجم ثانی تفرس خصایل حمیده و آداب پسندیده نمود و فوحات ریاحین خاطر و وردساتین ارادت باطن و ظاهر به وداد و دوستی و هواخواهی اعلای سلطانی سلیمان ثانی استشمام فرمود، از هوای اخلاص و نسیم اختصاص رایحه تسهیل انجام مهام به مشام رسید و به استظهار دولت خانی عنان مهم سازی نرم کرده، گلگون تقریر را در میدان مجلس نجم ثانی جلوه داد و در باب توقف رکاب همایون تانوروز سلطانی به دریافت ملازمت شاهی و نشان مجدد لشتن شاه به نقیض حکم امیره و ترك لشکر کشی به چوگان طلب گوی این مقصود ربود و عنان مراجعت از اردو به شرف عتبه بوسی انعطاف فرمود و به رانکوه، دولت ملازمت و سعادت صحبت حاصل کرد و آداب طاعت داری و لوازم فرمان برداری ادا

نمود و صورت مبالغه نواب شاهی در باب توجه اعلای خانی ، به اردو عرضه داشت که با وجود مبالغه نواب شاهی دولت ملازمان عالی متضمن فرمان برداری و بردباری است و صلاح ملک و ملت و سلامتی رعایا و رعیت درضمن آن مندرج خواهد بود ، به هیچ حال فسخ این عزیمت جایز نشمرند و فرصت این خدمت از دست ندهند و بر موجب قرار بعد از نوروز سلطانی ، توجه به جانب اردو لازم شناسند که بدرقه سعادت رفیق این طریق خواهد بود .

[فصل چهاردهم]

[در] بیان کیفیت رفتن امیره ساسان به جهت مصالحه نزد
امیره حسام الدین و شرح آن به تاریخ سنه [خمس عشر] و تسعمائه

چون مهندس دولت اعلای خاقانی ، از صحیفه خصال حمیده ، انشاء محبت و صداقت می خواند و دانشور اقبالش درمرآت الصفای اخلاصش نقوش دوستی و ولا می دید و هر دم به شکر تقریر ، حلاوت خوش دلی به مذاق خواطر اهل روزگار می رسانید و بازار غم و بساط فکرت را درهم می شکست و سحاب عدل ریاض خرمی و نهال عیش و شادکامی را تازگی می داد و حداد خرد به مصقل مؤانست و مصاحبت زنگ و وحشت و مخالفت از روی آینه دل می زدود و سیرت خیر درنفس شریف متمکن و صورت مغایرت از صفحه ضمیر مرتفع و با وجود احساس مخالفت امیره حسام - الدین ذات شریف از مواد عناد متأذی و درفضای خاطر اشرف دائما انبعاث مودت و موافقت و انسیت مقابل و محاذی و سببی که وسیله ترفیه احوال ملک و ملت و تیسیر معیشت اهل دین و دولت باشد مقصد تمام می دانست و از آن حیثیت که انقطاع احسان را مستجلب ملالت و شکایت می دید ، نفس ز کیه علیه که معتاد به احسان بود و همم عالیه را برتألیف و تمزیج جانبین

بیه‌پس و بیه‌پیش مصروف داشتن ، نزد حق و خلق مستحسن و مرغوب دانسته ، عالی جناب امیره ساسان - سپه‌سالار رانکوه - را که حیثیت بزرگی و اصالت او گذشته است و آباء کرام و اعمام عظام ایشان همیشه وسیله اصلاح ذات‌البین بوده‌اند ، مقرر فرمود که شرف خدمت امیره دریابد و بنیان دوستی و یکجبهتی را به اساس عهد مستحکم سازد و رفع مواد کدورت و حك حروف معاندت از دفتر پریشانی نماید و مجلد بیاض اخلاص را به اقلام راستی ، ارقام محبت تازه ثبت سازد . چنانچه بر سواد خوانان روزگار حرفی از سطور کتاب اخلاص ناخوانده و معنی اشعار از سفینه اعتقاد پوشیده نماند و وظایف ابوت و قاعده بنوت تا دامن زمان مخلد ماند و از تشكيك مشكك ، صفای چهره عهد منزه گردد و در مقدمات عهد و پیمان مجال تخلف احدی از مدلول آن محال شمرده آید . بدین معانی امیره ساسان را با تحف و تبرك روانه خدمت امیره حسام‌الدین گردانید .

امیره ساسان چون فرصت و مجال مجالست و مکالمت دریافت ، مفهوم کلام «صلاح الانام هدی للمتقین» را به تقریر نرم و شیرین به خدمت امیره معروض داشت . بر مصداق «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنَبِّرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» مقالات را وقتی نهاد . بیت :

گفت بامن هر چه می‌گوئی خلاف آن کنم

گر همی خواهی محبت زین سخن خاموش شو

امیره ساسان را مدت چهل روز نگاه داشت و بعد از این روانه ساخت چون شرف ملازمت اعلای جهانبانی خانی حاصل کرد ، نواب سلطانی عدم التیام مودت طرفین را به آیات و بینات و دلایل و شواهد عقلیه ترتیب کرد که عزیران بیه‌پس از غایت طغیان و استغنا مختار و گسسته مهار و از دریافت اطوار ناپسند مخالفان بدکردار ، بنابر صلاح انام روزگار بردباری این جانب

را ملاحظه کرده ، گرفته عنانی را شعار گردانیده‌اند و چشم فکر ایشان از ادراک صورت فروتنی بی‌نور است که غرض و فایده‌ای غیر از این که آتش فتن را به زلال حلم تسکین دهد تا اهل اسلام روزگار به فراغت گذرانند چیزی دیگر نیست و گر نه بیت :

کان که از گوهر خود هست به تمکین و وقار

گوهر خود نکند هرزه به هر جای نثار

آری گفته‌اند که اشتراك و انعقاد محبت فیما بین، کسی [را] میسر است که در آن ماده محتاج و معاون یکدیگر باشند . اگر احدی منتظر اخذ و دیگری مجد و مصر قبض باشد ، غیر از اختلاف و ملالت صورت نبندد . مثال نائی و مستمع است که سبب محبت و طاعت نائی با مستمع جر نفع است و صحبت مستمع با نائی به سبب جذب لذت . اگر اختلاف دواعی باشد ، صحبت میسر نگردد و نظام اختلاط ملحوظ نشود . [مصراع]: فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است. بیت:

بر رخ او ز سر او پیدا است که دلش پر ز حقد و کینه ماست

امیره صورت مخالفت را به صفحه خیال نقش بسته و در صفای بیاض نیت ما ارقام مودت و محبت محرر است ، ورود این معانی که از موضوع یکجهتی و مودت است مستبعد شوق کلام به ادای معنی مسئله الفت کشیده گفته‌اند که الفت آن است که آراء طایفه و عقاید ایشان در معاونت یکدیگر ، متألف و متفق باشد والا الفت میسر نگردد و نزد اهل حکمت مقرر و محقق است که اگر کسی متحلی به اصناف کمالات باشد تا از او ترقب نفعی با ترهب ضری نباشد ، عقل اقدام به مدح او را واجب نداند و چون از این دویکی باشد ، از برای جلب نفع یا دفع ضرر تقرب به ذکر جمیل [را] مستحسن بل واجب شمرد. بیت:

هر کس از بهر ارتفاع تورا می ستاید به گونه گونه جدا
 الامان الامان مشو غره می نیرزد به دسته ای تره
 هیچکس را تو استوار مدار کار خود کن کسی به یار مدار
 امیره در این محل هر چند مصر به شرارت است، اما عاقبت به ندامت
 «لَا دَوَاءَ لَهُ» گرفتار گردد. شعر:

لا یغفر الله الشر غارس ابداً إلاّ اجتبی من غصوه فدماً

[فصل پانزدهم]

در توضیح عزیمت توجه رکاب همایون اعلائی خانی
 به اردوی شاهی نوبت چهارم در تاریخ سنه ست و عشر و تسعمایه

چون تحصیل فضایل و کمالات علوم، تدابیر ملکه شریفه نفس قدسیه
 و ذهن زکیه علیه خانی بود و در کشف مشکلات و مکاشفات صوریه و
 معنویه سوانح حالات، طبیعت مبارکه مستعد ازلی و در اکتساب این
 تحصیل به معدات غیری محتاج نبود، در آن حین که امیره ساسان را از
 رانکوه روانه بیه پس می گردانیدند، با وجود مواضعه که با نواب شاهی در
 نهضت و رکضت رکاب همایون بعد از نوروز سلطانی، به دریافت شرف
 ملازمت شاهی و انتشار صیت فرمان بری و طاعت داری، رقم تأکید یافته
 بود و دامن دولت از لوث کذب و خلف قول و نقض عهد که علامات نفاق
 است، منزّه و بری، بدین امنیت فکر صواب انجامش که مطابق رقم تقدیر
 است، موافق قول صادق گردانیدن را لازم شمرد و بدین نیت رکاب فلك
 قدر اعلائی متوجه لاهجان گشت. و در آن وقت نیز که امیره ساسان از
 بیه پس معاودت نمود، قریب نوروز سلطانی بود و ایلچی همایون شاهی
 هم به طلب اعلای خانی رسیده و بعد از ده روز عالی جناب خواجه زین-
 العابدین که منصب وزارت بعضی ولایات داشت، هم به تأکید طلب از

جانب نواب شاهی آمد و به اشارت گماشتگان درگاه شاهی، ایلچی اول را روانه ساخت و خود معد و ممد مرافقت و ملازمت سلطانی شد تا در رکاب عالی متوجه اردو گردد. و از آن حیثیت که از تقیه و احتراز، فایده انقطاع طلب مترتب نمی شد و از مصباح نفس مطهر شاهیه، صور انوار عطوفات و مرحمت پدران به مشکوة تدلّ محسوس و سرئی می گشت، بر مصداق «ولا تَنقُضُوا أَيْمَانَكُمْ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» عزیمت توجه اردو تصمیم خاطر انور گشت و منجمان ماهر که مستحضر ادله سعد و نحس کواکب بودند، در ماه صفر اختیار ساعت خجسته آیت کردند و به اصطربلاب فتح و فیروزی، طالع زمان حرکت را اختیار کردند و ساعت را رقم سعادت گردانیدند و حقوق خدمات تامه مخدله حضرتی عم و اب شهیدین مغفورین که به نسبت نواب شاه کامیاب نصب العیون کافه انام و روشنی باصره خواص و عوام بود، فرایاد خاطر مقدس مطهر آوردن، به خاطر اشرف اعلیٰ خطور کرد و وسیله تمهید این مقدمات خواجه زین العابدین شد که تحریراً به ملازمان عالی شاهی رساند و منشیان بلاغت دثار به قلم براعت و فصاحت، مضامین شریفه انشاء کردند و تیز تک تقریر، از صحرای ضمیر به قلم تحریر، بیرون جهانیدند و خواجه زین العابدین به کمند تحریر در آورد و به خانه بیاض مضبوط ساخت و عنان مراد در دست قاصدی داد و روانه درگاه عالم پناه ساخت و حضرت قاضی عبدالله را که به فنون کمالات متبحر بود، جهت دریافت مدعا و اطلاع مافی الضمیر و اکتساب حالات اردوئی مقرر فرمودند، تا در توجه سرعت واجب شمرده، به ذهن مستقیم و نور ضمیر، غرض و فایده و مبنای تأکید طلب اعلای پادشاهی، نواب عالی را معلوم کرده، خود را به لمسر به ملازمت برساند تا شروع توجه به جانب اردو به بصیرت بود و به صحت توجه اطمینان حاصل آمد.

حضرت قاضی از سر اخلاص مرتکب این خدمت شد و رقم بندگی بر صفحه جان کشید و متوجه اردو گشت .

اهل ملك گیلانات را از عزیمت توجه رکاب همایون به اردو ، خیل خوف و هراس برضمایر استیلا یافت و سپاه رعب و فزع ، دردل آن فوج جمع آمد و متحیر و پریشان روزگار گشتند که آیا از خاندان طیبین و طاهرین سادات و سلاطین دارالامان گیلان چه هفوتی به درگاه حضرت عزت شده که همه به گرفتاری عقوبات زمانی محو و متلاشی گشته اند و اختری از برج سعادت و گوهری از درج سیادت و دری از دریای طهارت و بدری از فلک ولایت و رسالت و نهال تازه بری که درباغ سلطنت و عدالت پرورده است و سایه بر سر سکان ربع مسکون انداخته و همای عاطفت جناح مرحمت بر مفارق اهل ملك گسترده ، هنوز لذت آسودگی به خلق نچشانیده ، از منشا و مولد و مسکن طیران می نماید .

احوال ممالك از این حالت پریشان و خراب و رعایا و رعیت ، در غایت اضطراب . و در آن محل از نواب عالی خانی هم ولدی در وجود نیامده که عوام و خواص بدان متسلی گردند .

حضرت اعلائی به نور ولایت و کیاست احوال خلق را که چنین دریافت ، صورتی که دل بستگی و وابستگی را شاید به ظهور رسانیدن لازم دانست و از آن حیثیت که عمارات عالیة سلاطین ماضیه از قدوم نا مبارک بیهسیان ویران و منهدم گشته بود و از مسکن و مکانی ناگزیر ، معمار طبع لطیف که مهندسان طبایع و استادان قوای نباتی از صنعت اختراع وضع و طرح ، سر در نقاب عجز می نهادند ، به بنای عمارت مبارك لاهجان شروع پیوست و طرح آن را به كلك بصارت بر لوح مهارت کشید و اختر شناسان رخننده رأی ، در اختیار وقت ، دقایق تیقظ مرعی داشتند و به بدیع تر

وضعی بنا نهادند و قاعده آن چون اساس دولت رسوخ پذیرفت و اتمام آن در عهده اهتمام علاء الدین که سپهسالار لاهجان بود و دیگر امرا فرمود و رکاب همایون جهت ضبط رانکوه متوجه گشت و عمارت مبارکه که قصر قیصر در جنب آن دم از قصور می زد ، در مدت دو سال سمت استکمال یافت و از کمال صنعت رشك نگار خانه چین آمد . ابیات :

هر طاق از رواق تو چرخ زمین ثبات

هر خشت از اساس تو جام جهان نما^۱

در ساحت تو مروجه جنبان بود شمال

در مجلس تو مجمره گردان بود صبا

دارالسلام را به وجود تو افتخار

ذات العمداد را به وجود تو التجا

بر گوشه های کنگره ات پاسبان به شب

صد بار بیش بر سرکیوان نهاده پا

در زیر طاق صفه ات ارکان دولتند

همچون ستون ستاده به یک پای دائما

خورشید ذره وار اگر یافتی مجال

خود را به روزن تو در افکند از هوا

بساده همه مبارک و اقبال و شادیت

پیوسته خواجه تاش غلامان ایسن سرا

گردون به لاجورد ابد هر کتابه اش

تحریر کرده دام لك العز و البقا

نواب عالی همایون به رانکوه نسق هر بلوک و طریق سلوک به کارکنان

و سرداران رانکوه و تنکابن و گرجیان تفهیم و تعلیم فرمود تا قدم از دایره فرمان بیرون ننهند و در امور متیقظ باشند و جهت تشمیم رایحه اخلاص حکام و سلاطین مازندران، جناب مولانا یحیی چولابی را که ارقام فضل و قابلیت او ثبت صفحات خواطر اهل ایام بود فرستاد و با ایشان در باب توجه رکاب فلک قدر به اردوی شاهی مشورت در میان نهاد. آقارستم که نقوش کینه دیرینه او رقم دوام و ثبوت داشت و در عدم اطاعت نواب شاهی تمام حکام را شریک گرفتن مدعا و مقصود بود، قصه توجه رکاب سعادت قرین به اردو مطلقاً رخصت نداد.

اما حضرت میر عبدالکریم که چهره عقیده اش به نور محبت جلی و صداقت اصلی خاندان سلطنت علیه متجلی و ضمن ضمیرش از کدورت ریا متخلی بود، اصلاً و قطعاً تأخیر و تسویف جایز نشمرد و مزید عز و بختیاری و سلطنت و کامکاری در توجه رکاب جلالت به اردوی شاهی دانست.

بعد از اطلاع ضمائر اولیا و اعدای دولت، اعلام سلطنت به تخت لاهجان منصوب گشت و خورشید سعادت بدان مقام پرتو انداخت.

در این اثنا از جانب شاهی ایلچی دیگر هم به تأکید طلب از اردو رسید، نواب همایون خانی سپه سالار لشتنشاه را طلبید و سفارش آن حدود به وی نمود و کارگیا امیر کیای گوکی را هم به لاهجان آورد و صلاح و فساد گو که بدو منوط فرمود که در سوانح حالات بر نهجی که صلاح دولت قاهره در آن باشد، به مراقبت و موافقت امرای نامدار عالی مقدار سرانجام دهند و از مکر و خدیعت اهل ضلال واقف و آگاه باشند و به تدابیر صواب و صلاح دفع افساد و مواد اکراه نمایند.

چون نواب عالی از نسق و نظام مهمام گیلان فراغت یافت، لمعه انوار رای عالی مهیج نقل و حرکت گشت و لوای نصرت به منکب توفیق

متوجه دیلمان شد و آن بقعه مبارکه از سایه پروبال سیمرخ چترزینت یافت و بواسطه صلاح بریت (؟)، چندروزی به دیلمان مکث نمودن جلوه نمای خاطر اشرف شد و به احضار کارکنان و سرحد نشینان و خانادیه و رستران اشارت علیه به نفاذ پیوست. بمجرد ایما همه جمع آمدند. زبان گویا به سفارش ملك و ملل و حفظ قوانین دین و دول ناطق گشت که نطاق جد جزیل و سعی نجیح و جهد جمیل در میان جان بندند و رقم ترك بر اقدام تکاسل و تغافل کشند و دقیقه ای از امور مسلمین فرو نگذارند و در عهده داند، تا به بازخواست بلیغ مؤاخذ نگردند و از قید بلا و شبکه عنا رستگاری یابند. و جهت بدرقه رکاب جلالت و آداب ملازمت و طریق خدمت، کیا رضی کیای سپه سالار دیلمان [را] تعیین فرمودند و از راه آردوی سامان متوجه لسهو گشتند.

چون شرف نزول به لسهو ارزانی یافت، تمام اعیان و اکابرو اصاغر شکور، دولت آستان بوسی حاصل کردند و از انواع نوازش و عنایات پادشاهانه سر برفلك سودند و در باب نسق و نظام امور، چون سخن در پیوست که از الکه هائی که در تحت تصرف نواب عالی خانی است، به استحکام شکور الکه ای نیست و حیف است که جائی چنین، از قلعه ای که حصانت و پناهی را شاید خالی باشد. مردم کهن سال زبان دعای دولت گشادند که در پشت لیوما، محل محکمی است که سابقاً هم قلعه بود و دزماشین نام داشت اگر مجدداً به عمارت قلعه اشارت شود، امید که چون بنای دولت استوار و پایدار گردد.

ابن اندیشه مقبول طبع همایون افتاد، به یرق مایحتاج قلعه اشارت علیه شرف صدور یافت.

بعد از بسط مهمام شکور، عنان سعادت از راه یوج به صوب لمسر

منعطف گشت. شب که به یوج، بدر سلطنت نورسعدت داد و از کرامت ایزدی چون صبح دولت روی بنمود، پای طلب به رکاب مراد آورد و به فرس ماه سیر سوار شد و به افق جبال لمسر که خورشید آساطلیعه افروز گشت و جهانیان از آن شاد و خرم شدند، از شام تفرقه و تردد توجه حضرت قاضی عبدالله به اردو و تأخیر معاودت که خاطر اشرف مکدر بود، در آن وقت روشنی ید بیضای صبح سعی و نسیم سرعت اقدام جهد نجیح قاضی مشارالیه بر مصداق «وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ فَسَنُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» در مقام فرمان بری ظاهر گشت و صفای روز طرب از معاودت به خیر حضرت قاضی عبدالله پدید آمد و از فوحات نافه عنایت و مرحمت نواب شاهی رایحه خیر و خوبی به مشام اعلای خانی رسانید و خلعتی خاصه اخلاص شاهی لایق اندازه قد عقیده بلند روز افزون همایون آورد و قامت سروسعدت از غموم دی تفرقه آزادی یافت و بر مثال روزگار ربیع، بهار خلعت فرح و شاد کامی پوشید و بر مثال شکوفه، تاج مرصع کرامت به فرق مراد نهاد و جهت اطمینان خاطر انور اعلای خانی [بیت]:

اقبال نامه‌ای به سعادت سرشته‌ای

از شاه حیدری صفت خلق و خو حسن

از جیب مراد بدر آورد. حاصل مضمون نامه آنکه از دیوان فضل، نصرت شامل، نصیب خسرو کامل شده، هر که را غنچه دل از غم دهر درهم بود به نسیم این خبر شکفته گشت و صدف گوش از گوهر این مژده پر شد.

نواب عالی بعد از استفاضه این بهجت، به اتفاق حضرت قاضی عدیم-الثانی، عمان المعانی، فتح در پیش و نصرت در عقب، با جنود مقاصد در یمین و یسار، لوای کامرانی به لمسر ارزانی فرمود و مشعل سلطنت شب سعادت تا روز به دولت سرای لمسر مبارك افروخته شد.

مسیح صباح چون نفس مشک آسا بگشود ، رای مهر ضیا به قانون ممالك ، ابواب قواعد مسالك را که کوتوال طبقه هفتم گردون ، از ادراك آن عاجز بود ، مفتوح فرمود و کوتوال قلعه لمسر را به اختصاص التفات احتیاط قدر و منزلتش افزود و از نتیجه نیکوخدمتی و اطوار طاعت داری صورت مزید درجات قدر و علو مرتبه بدو بنمود و از لمسر به مراد دل سوار دولت شد و سراپرده شب استراحت به دریاوگ کشیدند و اطناب خیام بدان مقام استوار گردانیدند . فانوس مراد که تا سحر قیام روشن باد افروخته ساختند و مجلس شب عشرت به نشاط گذشت .

در آن اوان از نزد ملك كاوس - حاکم رستمدر - کتابتی رسید که پدر او ملك اشرف فرار اختیار کرده ، نزد آقا رستم به استیلاب لشکر رفته است و داعیه تسخیر لاره جان دارد . از مضمون این کتابت اگرچه طلب کجکه مفهوم می شد ، اما باوجود توجه رکاب همایون به اردو ، عذر صریح بود ، کجکه دادن میسر نشده تا مراجعت به خیر اعلای خانی ، ملك اشرف تسخیر لاره جان کرده متملك شده بود .

نواب همایون از دریاوگ به راه میزوج عنان عزیمت به قزوین معطوف فرمود . چون شمامه خبر توجه رکاب عالی به مشام شعور و وقوف سکنه قزوین رسید ، طبقات مردم قزوین از اهل شهر و رستایق ، سادات و رشانیق ارباب علم و تحقیق ، به آواز صفیر و صدای نفیر به استقبال استعجال واجب شمردند و غبار مواکب همایون را کحل الجواهر عیون اعیان ساختند و به تعظیم و تکریم هرچه تمامتر و احترام هرچه کاملتر به شهر در آوردند و قریب شهر در دوازده مقام گاوها را قربان کردند و چندان نثار پایمال اعوان و انصار نمودند که دیده سپهر خیره می گشت .

چون فرزند شاه محمود جان صفای اخلاص آباء و اجداد و حقوق

خصوصیت و نتیجه مودت و محبت با خاندان سلطنت و خلافت دانسته و دریافتی بود، استدعا و التماس نزول رکاب میمون به مقام ایشان وسیله حصول مرام نمود و مبالغه مالا کلام را باعث صدق کلام و موجب خیر و خوبی عاقبت و انجام خود دانست که به مرور ایام حسن این خدمت مخلد و پایدار خواهد ماند.

نواب اعلای سلطانی بواسطه محبت قدیم، این مسئول و ملتمس را به نجات مقرون ساخت.

فرزند شاه محمود جان واقعاً آنچه شرط خدمت و آداب مروت بود، تقصیر نکرد و سه چهار جا اقمشه و امتعه پاندا از نفود اخلاص از سر نیاز نثار قدوم نواب دوست نواز عدو پرداز کرد. و داروغه قزوین از سر صدق و یقین آن شب تا روز مبین، جبین خدمت بر زمین عبودیت نهاد و به دریافت ملازمت، حواس را پاس انفاس اشارات و خدمات می داشت و مساعی اقدام خدمتگاری در همه مهام بر نهج نظام در مقام محمود افتاد.

از منزل مسعود محمود، نواب عالی، حضرت شرف الدین قاضی- عبدالله را جهت اعلام توجه اعلام عالی و اخبار حرکت رکاب متعالیه و صلاح امور و کیفیت سیر و سلوک، روانه اردوی شاهی گردانیدند.

و از بلده قزوین نیت حرکت رکاب سعادت به پایه سریر پادشاهی شاهی بلندگشت. و به موضع یزده رود مقام نزول اختیار شد. فراشان چابک دست خیم احتشام بدان منزل مرام نصب کردند. نواب همایون شب بدانجا برآسودند.

روز دیگر موضع صابین قلعه را سایه گسترلوی سلطنت ساختند و آن موضع مخیم جلال گشت. روز دیگر که پادشاه ممالك افلاک پرتو نور بر اهل نشمین خطه خاك انداخت، مواکب همایون چون کوب مسعود میمون

در طی منازل بودند که به حد قران شمس رسند از آن منزل بعید کوچ کرده، به چشمه حبیب سلطانیه که آب خوش گوارش روح را راحت می‌افزاید، نزول جلال اختیار کردند. چون آسیاب مدور فلک تدویر کرد، عبیر بردامن پیرهن مشکین حریر کره ائیر افشاند و مجمر زمین از بخور آن پر شد. فوحات راحت به مشام خلافت شهریاری سلطانی رسید و وجود شریف به مکان استراحت قرار گرفت.

و چون سلطان فلک به نور تدبیر شمع ضمیر بیفروخت و در اخراج ظلمت جهانگیر شبگیر کرد، سپاه سیاه شب را که تاب تیغ سیاست شحنة روز نبود، هزیمت اختیار کرد. صبح سعادت که روی بنمود، سلطان سریر سلطنت و خلافت اعنی اعلای خانی از متکای آسایش بیداری یافت. میلان خاطر انور به حرکت سریع شد و گلگون مراد در زیر ران آورد و متوجه مدار قبله حاجات گشت.

در آن حرکت شمس الدین محمد که اختیار تمام شیخ نجم ثانی بود رسید و لباس خاصه از خلعت خانه خلدبرین آسای شاهی که هدیه منزل و عطیه بی بدل است آورد و به وظایف تهنیه القدوم تحفه منزل مراد ساخت و در رعنایات شاهی نثار کرد و در رکاب فرقد سای همایون برآسوده، به حکایات مرحمات و عطوفات شاهی طریق ملایمت و منادمت مرعی داشت و از زمزم کعبه مرام، طعم زلال مقصود چشاند و تا در ملقیا شرایط ملازمت و خدمت به تقدیم رسانید.

در آن افق از نجم مسعود نور خبر متضمن معنی «وَجَعَلْنَا هُمْ أَذْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» به مراقبت و محافظت ساعت سعید رسید که قمر سلطنت و عدالت مقیم دولت باشد، تا چون دور قمری از اجرام منحوسه سالم گردد، به سعادت مقارنت خورشید سپهر شاهی شرف

استفاضه حاصل آید .

دو روزی که نواب عالی را بنا بر رعایت ساعت و صلاح دولت قاهره بدان حدود دمرلقیا توقف فرمود، عالی جناب ملك محمود جان قزوینی، وزیر و قاضی شمس الدین، صدر پادشاه گردون سریر، به همین منزل وظایف ملازمت بجای آورد و پیش کشی گذرانیدند و از رهگذر خدمت و فیض ملازمت حظی کامل یافتند .

در این اثنا از جانب فلک جنابی نجم ثانی مبشر صادق که سعادت قدمش به کرامت «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» شاهد تمام بود، رسید و به اشارت کلام صادق المضمون و تَقْلِيْقِهِمُ الْمَلَايِكَةَ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» بشارت آورد و به نوید «واقرب الوعد» مشرف و مبهج ساخت که در این زمان به انتقال مکان مصلحت تمام است .

حضرت سراجاً وهاجاکه وظایف خدمتکاری و لوازم بندگی ایشان به مکان احما د پیوسته و آثار طاعت داری و اخلاصش بر صفحات صفای خواطر «کحدیقه تجری من تحتها الانهار» روشن و چون روح در ابدان زاکیه روان است، از شمامه راحت فزای مروات و مکرمات حضرت نجم فلک دوم، امارت و عظمت که لحظه فلحظه از مجمر اخلاص نکهتی تازه به مشام نواب همایون می رسید، معرفی آغاز کرد که آثار مردمی ایشان جز به گوهر اصلی و جرهر جبلی حمل نتوان کرد . اما بیت .

این همه خاصیت عدل است و داد

وین همه فرزندان نو از عدل زاد

محقق است که مظاهر و مآثر افعال خیر و اعمال بر حضرت شیخ از

آثار دولت روز افزون همایون مترتب شده و توفیق منعم بیچون در همه حال رفیق و رهنمون است. چه بعضی اوقات که تسیر اختر برج سلطنت به حد

قران نجم بداختر رسیده بود ، آن نابکار دائماً به افروختن آتش پیکار ،
آب از روی کار می برد و از بادپیمائی ، آب هوا و هوس به غربال می پیمود
و چشم بی بینش او از ظلمت بخت بد ، چنان خواب آلود روز غفلت بود که
از روشنی صبح افق اعلائی خانی آگهی نداشت . ناگاه لطیفه ای از پرده
غیب روی بنمود و شهب صفت شهاب نحوست تاب اشعه خورشید سعادت
نیاورده محترق گشت و چون نیازك محو و متلاشی گشت . بیت .

ستاره را همه بر سمت طاعت تو مسیر

سپهر را همه بر قطب دولت تو مدار

ز کبر دشمن آتش نهاد او می خواست

که زود میر شود زود میر شد چر شرار

اکنون که جرم نیر سعادت در مسایرت به محاذات قطب نجم سعد
دوم فلک رسیده ، جنود فتح و نصرت به استقبال همایون دواسبه استعجال
می نماید . بیت :

خواهی که چو گل از دمت آسوده شود خلق

چون غنچه بر آن باش که گردی همه تن دل

بعد از تمهید مقالات لئوای سلطنت به منکب سعادت مرفوع گشت
و سیمرغ چتر بال و پر برگشاد و به حرکت سریع شد .

از ملاحظه تعظیم امرای جلالت اساس شاهی و وظایف استقبال
مقربان پادشاهی مثل محمد بیک و لله بیک و محمود بیک و زینل بیک و
خوش اندام بیک که سرآمد امرا و سرهنگان بارگاه بودند ، زبان استعجاب
خاص و عام به ادای معنی کمال تعظیم ، گوهر بارگشت و ذات مقدس انگشت -
نمای انام ایام آمد و بی مکث و درنگ نواب عالی خانی به شرف مقاربت
بساط خیم شاهی سریع رو شدند و در وقت دریافت وصول نور کعبه مرام

ندای «وَأَدْخَلْنَا هُجْرَ حَمْتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» به گوش مراقبان الهامات رسید و چون پرتو نور سرور چهره مبارک شاهی مرئی گشت، به خطاب «فَاخْلَعْ ذَعْلِيكَ يَا مُوسَى» بشارت اشارت رسید و از ورود این سعادت نواب خانی سجدۀ شکر واجب شمردند و بر مصداق آیه کریمه «وَيَدْعُوْنَا رَغْبًا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» دعا و ثنا لازم دانستند و به اجابت دعا از مقربان ظل الله، به منطوق «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَدَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْعَرْبِ الْعَظِيمِ» شرف اختصاص حاصل شد و در منازل و مراتب قرب بی واسطه از خلعت خانه «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» تشریف کرامت یافتند.

بعد از حظ کمال الثفات و دریافت سعادت ملاقات و شرف اختصاص عطوفت سمات شاهی دریلی خرگاه زینل بیک، به خرگاه پادشاهی که مماثل و مشابه خرگاه فلکی است، درجات اعتلای شأن و ارتقای مکان تضاعف پذیرفت.

روز دیگر که پادشاه ممالك افلاک جواهر انوار بر مفارق موالد نثار کرد، نواب عالی تحفه های لایقه به تحفه اخلاص ملاصق و ملاحق ساخته، به نظر کیمیا اثر همایون شاهی جلوه داد، به عیار قبول تمام نمود.

اتفاقاً در آن وقت از سرحد خبر رسید که شاهی بیک خان از طرف ازبک خروج کرده، تسخیر خراسان نموده است و اولاد سلطان مغفور سلطان حسین میرزا را از خراسان اخراج کرده، چاشنی تسلط و تغلب بلند و قوام لاف و گزاف او بغایت قوی و ناپسند. از استماع این اخبار سپاه شجاعت و جنود ناموس و غیرت همایون شاهی به حرکت در آمد و تیغ ستیز در کف و انگشت تأسف به دندان اسف و زیغم تندی در صحرای طبیعت به خروش آمد و سنان تدبیر به الماس فکر تیز کرد و به قصد کین

افواج متغلبه ، عنان کوچ دردست عجلت داد و بلامجال درارتحال و انتقال مکان به مکان زمان نمی داد .

در آن اوان از اقتضای قضا، مزاج مبارک شاهی از حد اعتدال انحراف یافت و به بیماری ابله مفضی گشت و خیام سلطنت در گزل دره ثابت الاقبال شد و در آن مقام مدت يك هفته اطناب خیام به او تاد تمکن استوار ماند چون «لُطْفُ اللَّهِ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ» به نوید شفا ملتفت بود، مسیح توفیق، آیت صحت براو دمید و از سعادت شفا ، نصیب کمال یافت .

بعد از انصراف مرض از دامن سلطنت نسیم عزیمت خراسان از مهب خاطر اشرف وزید و فوحات شمال کوچ ، دماغ مبارک را تازه گردانید . از آن حیثیت که در عقبات مضایق مرام و شوارع مضیق مهام همواره قوافل توفیق بدرقه طریق و رهنمای رفیق حضرت اعلای خانی بود، امرای شاهی به معاونت اعلائی کمر جد بستند و باعث رخصت شدند و از نواب پادشاهی شاهی اجازت انصراف ملازمت حاصل کردند و فرق مبارک را^۱ به تاج عنایت بیاراستند و خلعت عاطفت و مرحمت در بر مقصود کردند و کمر شمشیر طلا در میان بستند و اسپ مراد در زیر ران رام گردانیدند و نایره تفرقه رابه زلال مکرمت تسکین دادند و شتاب حرکت کاروان غصه آرام گرفت و حکم جهان مطاع در باب اختیار تمام دارالمرز از آستارا تا استراباد به کف اقتدار اعلای خدایگانی بودن ، امر قضا مثال ، شرف اصدار یافت . و از آن جهت که نواب همایون شاهی، از حضرت نظام الدوله العلیه قوام المملکه - السلطانیه سراجا وهاجا قاسما نفرس انواع خدمتگاری و استمشام روایح قابلیت و طاعت داری به نسبت ملازمان عالی نموده و افعال بر^۲ از او دریافته، سابقه التفات بر قامت بخت او انداخت و به عطیه خلعت خاصه و اسپ با

۱- از اینجا متن با قلمی غیر از قلم اصلی نوشته شده است .

زین نقره و تاج دولت و رجوع خلیفه الخلفائی سر افتخار به فلك دوار رسانید و در خدمت اعلای خانی روانه گیلان و مناشیر سلطنت و طسوامیر حکومت به توقیع آئینوم اکملت لکم دینکم» مزین و مسجل گشت و نواب عالی پای عزم به رکاب معاودت آورد و رکاب عالی از منزل اردو به راه سلطانیه کوچ به کوچ متوجه گیلان گشت . نظم :

آن را که پای بود نداد این طلب ز دست

و انکس که چشم داشت در این ره به پا نرفت

چون از خط آب گرم نواب عالی فراغت یافت به پساخان که الکة موروث و ملک قدیم است، نزول جلال و حلول اقبال واقع شد و آن ولایت از نور قدوم مواکب همایون ، زیب و زینت یافت .

پیکان تیز خبر مراجعت ، در حدقه چشم مخالفان سلطنت و اعدای مملکت از مژه افزون تر جا گرفت و رعایا و رعیت بر مقتضای «وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَادًا» و ایضاً «وَلَوْ سِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ فَذَبِحُوا» از نوید طلوع ریات همایون فرحناک و شاد کام شدند. از پساخان آفتاب جلالت به حرکت درآمد و به سمت الرأس دیلمان به منطوق «خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا» ثابت اللوا گشت و فیض عام بر جمیع انام رسید و احوال ملک و ملت بروفق نظام انتظام پذیرفت و چشمه نوال - زلال عدل و رأفت به خلق رسید و از مشرب عذب احسان به مضمون «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ وَاعْلَىٰ أَسَا كِلْتَا» سیراب گشتند.

فصل [شانزدهم]

[در] بیان مقدمات بنای قلعه مبارکه سی هزار و قصه قتل

شاهی بیک خان در دست نواب شاهی و فتح خراسان

به تاریخ سنه ست عشر و تسعمائه

جوهر ذات مقدس اعلای خانی که بی تردد مثابه عقول فلکی و نفوس

ملکی است ، به رکوب رفرف فکر و بدرقه صفای توجه به گرما به^۱ مایل گشت و عروج به معراج عقل کامل کرد و از لوح حافظه سطوری که ضابطه خیال در باب بنای قلعه سی هزار بود ، برخواند و به مقربان بارگاه و امرای جلالت پناه از طوطیه و بنیان آن آگاهی داد که قبل از این به جمع آوردن آلات و اسباب و مصالح و معدات قلعه امر شده بود. کیفیت اطاعت گماشتگان بدین امر مشغول نگشته . مطیعان در گناه و خدمتگاران بارگاه ، زبان به نعمت خدایگان جهان سپاه ظل الله برگشادند و به گوش مستمعان بارگاه جلال صدای فرمان بری رسانیدند که طاعت داران خطه سلطنت، از سرعت امضای امر قضا نفاذ چندان معدات و مصالح بنای قلعه جمع آورده اند که ساحت قلعه به حدی تضییق یافته که سروران و سرداران را که کارفرمایان قلعه اند ، بستر جز خاک و گچ و بالین جز سنگ و چوب نیست .

نواب عالی خانی از استماع این معنی زبان به تحسین برگشاد و حسن این خدمت بغایت مستحسن افتاد و رکاب همایون متوجه بنای قلعه شد و به طالع میمون اساس کنگره های قلعه فلك ارکان در زمان محازات جرم کیوان به درجات میزان نصیعتر وضعی نهادند^۲ و مبنای این بنای مبارک به دوازده برج تقسیم فرمودند و در هر برج شرفه عالی و عمارات متعالیه بنا نهادند و به همه رکن بیوت موزونه مرفوعه مشید طرح انداختند و اتمام هر برج و رکن به عهده سردار الکهای نهادند و رکاب عالی از آن مقام متعالی مراجعت به خیر فرمود و در مدت سه سال متوالی به عون باری سمت استکمال یافت .

حصانت قلعه به مرتبه ای [رسید] که آبروی سد اسکندری می برد و از غایت ارتفاع ، دست در کمر سپهر می زند و در جنب چشمه روان حیات رسان

۱- معنی عبارت روشن نیست . ۲- معنی عبارت روشن نشد .

دجله و فرات جوی خرد^۱ می‌نماید و حوضش آب کوثر را منسوخ می‌سازد و طاق دروازه‌اش طباق طاق کسری درطی نسیان می‌آورد. بیت:

تبارك الله از این قلعة سپهر آثار

که از نظاره وی خیره می‌شود ابصار

اتفاقاً در آن سال هوای ییلاق موافق مزاج مبارک افتاده بود. از آن جهت کواکب کامرانی تا غره ماه فروردین که نوروزگیری است به بیت الخلافة دیلمان مقیم دولت شد. بعد از شکست هوا و هوس ییلاق، طبیعت مبارکه را هوس گلگشت سطوحات مخضرة فرحناک گیلان که کسوت ثیاب سندس خضر^[۱] دربر داشت گشت و سبزه این مراد بر حدیقه خاطر اعلای خانی دمید. بدین عزیمت روز دیگر که بیت:

چرخ کحلی سرمه شب را به میل زر سرخ

همچو کحالان کشیده اندر دوچشم آفتاب

مواکب همایون از راه لیل متوجه رانکوه شدند و چند وقت در آن قلعه مبارکه روزگار به خوشدلی گذرانیدند.

در این اثنا خبر رسیده که حکام [مازندران] ایلچی جهت تجدید عهد و تأکید موثیق به دریافت شرف نفاذ ملازمت فرستاده، در راه‌اند.

علت تامه بنیان اختصاص و بنای موالات عارضی حکام مازندران، در آن اوان این بود که ایشان را رجاء ارجاع رکاب همایون به سلامت از اردو متیقن نبود. مظنة این تردد که از خاطر رفع دیدند و لوای جلال خسروی را ثابت الاقبال در یافتند، طریق [اطاعت] امر را شعار روزگار گردانیدن لازم دانستند.

چون ایلچیان رسیدند، خدام علیه ایشان را دیده، سید شریف را

همراه ساخت و به مازندران فرستاد، تا وظایف عهد و میثاق به تقدیم رسانند چون عزیمت توجه لاهجان تصمیم خاطر اشرف بود، تعاقب جایز نشمرده، متوجه لاهجان شدند .

اهل ملک، نور حضور تشریف رکاب همایون را روشنی صبح بخت دانسته، همه را اشجار بهار امانی تازگی یافت .

در این مذاق از سرحد خبر بشارت سمات فتح آیات رسید که غبار عصیان و شرار طغیان شاهی بیک خان از تندباد حمله دلاوران محو و متلاشی گشته و نسیم ظفر از مهب عنایت الهی وزیده و حدائق مراد شاهی دمیده .

بیت :

بنفشه بر ورق گل دمیده شاه مرا

زمانه فتح دگر داده پادشاه مرا^۱

بعد از دوروز ایلچی شاهی پادشاهی رسید و فتح نامه ای که متضمن قتل شاهی بیک خان بود آورد . بیت :

فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه هنوز

به مشام دل و جان رایحه فتح رسید

به نقاره شاد کامی اعلان واجب دانستند . چند روزی ایلچی را نگاه

[داشته] ، وظایف رعایت به تقدیم رسانیده ، حوصله آرزوی او را به عنایت پر کرده متسلی روانه گردانید .

فصل [هفدهم]

ذکر ولادت حضرت شاه و شاهزاده عالمیان سلطان سید
علی کیا طول الله تعالی عمره فی ظل والدہ به تاریخ سنه
ست عشر و تسعمایه

ثقل هوا و خشونت برودت ییلاق که ذهن دراک اعلای خانی دریافت، از سبک روحی، طبیعت مبارکه مایل هوای قشلاق شد و به دولت ازلی استقامت به لاهجان فرمود و مخدره تنق عصمت و جلالت که چون فلک حامله گوهر نجم سعادت بود، با وجود گران باری حرکت بغایت متعذر بود. در مجال موضعی که بی ظنون ملال شایسته وضع و تخفیف حمل باشد، بهتر از چاک رود که عمارت مبارکه و بساتین معموره از احداث [معمار] طبع جد بزرگوار غفران شعار بود، موقعی و مولدی نبود. با لضروره معتمدان حضرت، چاک رود را محل سراپرده عظمت^۱ گردانیدند و منجمان دانارا مترصد نیر سلطنت و مترقب زمان ولادت ساختند تا در رعایت ساعت تیفظ احتیاط دقایق فرو نگذارند و صورت مسرت و شادکامی که مصور ازلی در ایجاد و ابداع ذات آن مظهر العجایب نقش کرده باشد، بر عالمیان محظوظ و مستفیض کردند و از فرط نشاط و سرور، دلهای مخلصان پسر حضور و گوهر دعای عمر و دولت ازالسنه و افواه منشور شود.

برنمط نسق، بعد از چند روز، به ساعتی فرخنده و طالعی خجسته، ماه منیری که به برج شرف در نقاب جرم خورشید سپهر جلالت و پرده اشعه عظمت بود، به افق سلطنت و شهریاری طالع گشت و هلال آسا انگشت نمای فرح و شادکامی و رونق فزای غبط و کامرانی ایام شد و در شاهوار از صدف بهجت مستخرج آمد و به درجه شرف، افسر سلطنت گشت و در چمن سروری و گلبن بستان خسروی. شعر:

گلبن «أَحْبَبْتَهُ اللَّهُ فَبَاتَا حَسَنًا»

بردمانید سپهر از چمن جاه و جلال

از پی خوابگهش در ازل آراسته‌اند

مهد فیروزه افلاك به انواع لال

مژده دهندگان این ولادت و رسولان هدیه این نوباوه باغ ولایت و رسالت، بدو طلوع بدر منیرا نشانه مقدمه حرکت ساختند و به سرعت حرکت، سبقت از فلک الافلاك گرفتند و مژده تحفه منزلات را وقت طلوع آفتاب به مقام اقبال لاهجان، به مسماع جلال رسانیدند. زمین و زمان از ورود این فیض مستفیض گشتند و غلغله و آواز نفیر و نعره به طبقات نه فلک. نظم :

آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سور؟

که از آن سور شد اطراف ممالك مسرور

و مقربان قدسی از استماع آن به سماع درآمدند و زهره با دستیاران
انجم به مراقبت افواج مردم، الحان سرای طرب شدند. بیت :
سماعی می‌رود در مجلس ما

که می‌رقصند با هم مست و هشیار

ده شبانروز که حد بیداری چشم خواب آلود اطفال و دهه چله نشینان
کبار اختیار است، لیلاً و نهاراً سرأ و چهارأ، اوقات به عیش و عشرت
گذشت و حضرت اعلای سلطانی ابواب خزاین گشود و دست عطایا به
انعامات، وسیع ساخت. جهت ادای شکر و سپاس و شکرانه حضرت
منعم، به شکاف سجون و آزادی بندیان جنایت مشحون معنی «مَنْ أَعْتَقَ
رَقَبَتَهُ أَعْتَقَ لِنَفْسِهِ مِائَةَ نَفْسٍ» شعار روزگار ساختند و طوی‌های فزون
از اندیشه عقل ترتیب دادند و حکام و سلاطین و امرای صاحب تمکین و
صغار و کبار مسلمین خطه گیلان و کوهستان زمین، بدین مژده دادن، نقد
جان نثار قدم مبارک همایون گردانیدند و در تمامت الکه ولایت و شهر،

مردم به صرافت خود بنای عیش و شادکامی ، بهخوبترین وجهی نهادند و اسباب طرب مهیاگردانیدند [و] بهدف ونی و نقاره و می مطلق العنان بودند.
شعر :

از پی تهنیت آیند ملایک چو ملوک

به در خسرو اعظم ز سر استعجال

تاکنند زهره نثار قدم میمونش

در انجم به ترازو کشد از بیت المال

رأى مبارك اعلای خانی که چشمه حیات رسان و عقل کاملش خضر
دائم البقا است ، چون به نور یقین ، دولت نو از چرخ کهن دریافت ،
همچنانچه از ویرانی خاندان سلطنت بنای عمارت عالی به تازگی نهاده بود ،
به تجدید اسامی شریفه آباء و اجداد کرام عظام المرحوم بالمرحمة الملك -
العلام واجب شمرد و به احیای آن دستور ، میمنت عظیم فراگرفت و اسم
مبارک آن در شاهوار افسر مملکت و سلطنت ، سلطان سید علی کیا نهاده ،
تا از ثمره نهال اقبال دولت و بختیاری آباء و اجداد عظام متمتع و برخوردار
و بردوام باشد اللهم متّع المسلمین بطول بقائه ، شعر :

در مقامی که نهد خنگ فلک سیر تو نعل

ماه نو جای ندارد بجز از صف نعال

باش تا غنچه اقبال دماند گل بخت

باش تا طایر این بیضه برآرد پروبال

باش تا کنگره افسر گردون سایش

شود انگشت نمای همه عالم چو هلال^۲

۱- دراصل ، نکند . ۲- تا اینجا متن با قلمی غیر از قلم اصلی نوشته

شده است و متن يك برگ سفید دارد.

باش تا باز کند بال همایونش پر
 عالمی را شود از سایه او فارغ بال
 وان سه نوباوه عز و شرف و جاه که هست
 همه با خیل و حشم آمده در ظل ظلال
 نقد احمد حسن و نور محمد و رضا (؟)
 جمله از طینت پاکش شده در مهد جلال
 خسرو ادا دکن و شکر به شکرانه آنک
 همه چیزی به تو دادست خدای متعال

[فصل هیجدهم]

ذکر عهد و میثاق نواب سلطانی با حضرت میر عبدالکریم
 و آقا رستم به تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعمائه

بعد از کفاف مهم سور و اتمام حضور شرف ولادت شاه و شاهزاده
 سلطان سید علی کیا، رکاب همایون از لاهجان به رانکوه متوجه گشت و آن کشور
 از فر حضور شریف، نور سرور و بهجت از سر گرفت.
 چند روزی که اوقات مبارکات بر نهج ازمان گذشته به نشاط گذشت،
 سید شریف با ایلچی میر عبدالکریم و آقا رستم از مازندران مراجعت نمود
 و قواعد عهد و شرایط میثاق که با حکام و سلاطین سمت تأکید یافته بود،
 معروض داشت و صورت تعهد آقا رستم، به اصلاح ذات بین و امتزاج
 طرفین بیه پس و بیه پیش و ایلچی را بدین مهم فرستادن هم تمهید نمود.
 حضرت سلطانی خانی به فکر دورین و نور یقین، بیت:

خوانده از چهره امروز نقوش فردا

دیده از روزن آغاز لقای انجام

دانسته و تحقیق فرموده که سر رشته این خیال از دست صلاح و

صواب اندیشان رفته است . اما بنابر رعایت خواطر سلاطین مازندران که در آن اوان حدیقه دوستی و گلستان يك جهتی فیما بین حکام مازندران نصرتی تازه گرفته بود ، ایلچی خود همراه ایلچی آقا رستم به بیه پس فرستادن از صلاح وقت دور ندید .

چون ایلچیان صحبت امیره دریافتند و سخنان مصلحت آمیز آقا رستم به گوش امیره رسانیدند ، الحان صلح ، سامعه امیره دریافت . بعد از دریافت تلقین ، مذاق صلح به کامش تلخ آمد و به ناکامی ، ایلچی آقا رستم را عاید گردانید .

نواب عالی امل مکذوب آقا رستم را در این ماده که از جانب امیره مایوس دید ، امنیت عقد عهد که آقا رستم مستدعی بود ، به اسعاف مقرون گردانید و بنیان عهد و اساس يك جهتی با حضرت میر عبدالکریم و آقا رستم سمت تأیید یافت و حوصله مقاصد ایلچیان را به عنایات خسروانه مملو گردانیده ، روانه ساخت .

چون ایلچیان به پاسگاه میر مرحوم رسیدند ، خبر موت آقا رستم شنیدند . ایلچی آقا [رستم] از خیال رفتن بازگشت و آستان فلك شان اعلای خانی را مرجع و بازگشت خود ساخت و ایلچی حضرت میر عبدالکریم را باد پای توجه به جانب مازندران سریع رو شد .

حضرت میر عبدالکریم چون نخل آرزوی خود را به بر مقصود رسیده دید ، به استصواب اعلای همایون ، به قرینه و وسیله عهد سابق ملک بهمن ، از او کجکه طلبید و سپاه خود را معد ساخته ، متوجه تسخیر ساری گشت و آقا محمد فرزند آقا رستم را از ساری اخراج نمود و از شجره مطلوب ثمره مقصود حاصل کرد و برخوردار و حاکم تمام ولایات مازندران شد .

[فصل نوزدهم]

شرح حالاتی که از گردش زمانی و ادوار فلکی
حادث گشته بوده به تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعمایه

نواب اعلای سلطانی که غرق گرداب خدمات پادشاهی شاهی بود ،
از فتح جدید خراسان که نصیب غازیان نصرت شان شاهی گشته ، قاضی
عبدالله را باپیش کشی های لایقه ، به رسم تهنیت فتح ، از راه مازندران به
طرف خراسان روانه اردو ساخت و به سبب بعد مسافت ، صورت تقصیر
در آئینه ضمیر نواب شاهی بنمود .

نواب سلطانی که از لاهجان نهضت جلال فرموده ، متوجه دیلمان
گشت ، هوای تلال سردسیر اردوی سامان که طبیعت مبارکه بدان معتاد بود
خاطر کشید و آن مقام از اطناب خیام ، به اوتاد خلود و دوام ، مزید احتشام
یافت .

ایلچی همایون شاهی رسید و ترجمان تقصیر و تهاون پرسش و ارسال
مشتلق خراسان دویست تومان طلبید که امرجهان مطاع از این تعلل به همه
ممالک جاری گشته است و زمان ایفاء ترجمان را بغایت مضیق گردانیده و زبان
معذرت بدین معنی کوتاه ساخته و به این ممر مضایقه را به اطاعت امر متحتم
الامثال محال دانسته اند . سبیل فرمان برداری لازم دانید تا به تأدیب بلیغ
متأذی نگردند .

چون نسق اوامر و نواهی پادشاهی شاهی در جمیع امور باقضا مشابه
و محاذی و با لطف و قهر حق مشترك و توأم بود و در تاثیر و تاثر به همه
ابدان ساری و در تمام ممالک جاری . بیت :

خط فرمان تو طغرای مناشیر قضا

حکم دیوان تو امضای مضاء قدر است

امرای عالی مقدار گردون اقتدار اعلائی از تفسیر آیات عجایب آثار غرایب شعار فرامین مجددهٔ عالیة شاهیه بغایت عاجز و پریشان و متفکر گشتند که مشرب عالی و همت وسیع نواب شاهی را قوام بغایت بلند است و از چشمه سار طبیعت دائما نهر زلال عظمت زاینده است و نه در خور مزارع مضیقه اهالی گیلان است و زیاد از مقدار و امکیت این ممالك باوجود تواتر و تنالی ابر بی شفقتی ، تخم این مطلوب به بر مقصود رسیدن، درغایت اشکال و گردن فرمان بدین معنی نرم کردن ، از حد صعوبت متجاوز ، چه در ماقبل جهت دفع فتن و محن متحمل تحمیلات مخترعهٔ نجمیه و امرای شاهیه گشته ، قرض فرضی که ممکن بود از تجار شهری و غریب تقصیری نرفته و به خزینة موروث و مکتسب دست رسی نیست و اهل ملک را هر لحظه به نا- واجب رنجانیدن ، خارج صلاح و بیرون از حدود عدل و انصاف است و در حدیث اوامر اعلای شاهی درگوش جان کردن از لوازم . بعد از تردید احتمالات ، نواب سلطانی چون چاره‌ای بجز وجوب اطاعت تدبیری ندید ، علی ای حال امر جهان مطاع را بر حیثیات صلاح ممالك راجع شمرده ، طرح سره زروگاهوه زر به ممالك انداختند تا ایلچی همایون متسلی گردد و جهت استدعا، واستعفا تحف و هدایا معد و آماده ساخته، تسلیم ایلچی معتمد علیه کرده ، روانة اردو ساختند که شاید عریضةٔ عذر به موقع قبول افتد .

در این اثنا خبر رسید که اردوی همایون شاهی متوجه عراق شده است ایلچی اعلائی که به اردوی شاهی رسید و ساحت آستان روضه مثال را به لب ادب بوسید و درهای نیاز نثار بارگاه فلك کردار کرد و بدین استدعا ، زبان استعفاى تقصیر خدمت برگشود ، هاتف لطف شاهسی ندای اجابت نیاز را به گوش مراقبان و مترصدان رسانید و نشان حیاطشان از منهل عنایت نشان شاه پادشاه زمان ، به زلال روان فرمان قضا جریان در باب تخفیف مؤونت

صد تومان از تحمیل دویست تومان به مزارع مراد روان شد .

حضرت قاضی عبدالله چون همراه اردوی شاهی از خراسان به سمنان رسید، به سرعت سعی اقدام سبقت از همراهان گرفت و شرف ملازمت اعلای خانی به سمّام دریافت و احوال به عرض رسانید که ایلچی شاهی در باب عزیمت تسخیر بیه‌پس در راه است و به خدمت خواهد رسید .

نواب اعلای خانی اعلام سلطنت به دیلمان ثابت‌الاقبال گردانید بعد از چندروز فرزند میرزا علی طشویری - الوبیک نام - که قورچی خاصه شاهی بود ، به دیلمان ، سعادت ملازمت حاصل کرد و جهت نواب سلطانی کمر خنجر طلا و خلعت شاهی آورد و فرمان واجب‌الاذعان به نفاذ رسانید که عزیمت شاهی به تسخیر بیه‌پس جزم است . لشکر معد ساخته، منتظر باشید که دم بدم غازیان مبارک قدم ، با شمشیر تیزدم به سروقت بیه‌پسیان می‌آیند . حضرت اعلای خانی چون در این باب مبالغه دریافت ، بواسطه تأکید یک جهتی و توافق حکام مازندران سید شریف را بدین مهم فرستاد تا ایشان نیز در معادات اسباب جنگ تقصیر نکنند .

نواب عالی الوبیک را خلعت خاصه و جایزه بی‌اندازه داده روانه ساخت ، و رکاب همایون به چاک رود تشریف فرمود .

در آن اوان بکاول شاهی به قدغن تهیه نمودن لشکر رسید ، ارقام طاعت داری که در کتاب اخلاص محرر بود، به مطالعه نواب شاهی رسانیده، مصحوب بکاول روانه گردانید و از منزل چاک رود چون قمر ، سریع - الحرکه شد و به برج سلطنت رانکوه تحویل فرمود .

در این مابین خبر رسید که زینل بیک و دیوعلی به عزیمت تسخیر بیه‌پس به قزوین رسیده‌اند . از این خبر آتش خوف امیره زبانه کشید و چون دود سراسیمه شد و والده و فرزند خود - امیره دباچ - را بپیش کشیدها روانه

آستان بوسی شاهی گردانیده ، طلب عفو و درخواست غفران نمود .
نواب شاهی نیز ملتمس ایشان را مبذول داشته ، از جریمه امیره
درگذشت و لشکر فرستادن برطرف کرد و آتش فتنه لشکر کشی فرونشست .

[فصل بیستم]

ذکر تحمیلاتی که نواب شاهی به سلاطین و حکام مازندران
فرموده بود در تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعمایه

در ماقبل مذکور گشت که حضرت میر عبدالکریم فرصت فوت و موت
آقارستم را مغنم شمرده ، آقامحمد را از مازندران اخراج فرموده بود .
چون آقارستم در حین حیات خود مال و جهات و تعلقات لانهایت جهت
ضرورت روزگار و زادعاقبت فرزندان مضبوط و محفوظ گردانیده ، دل بدین
مقصود زنده و دیده بدین آرزو بیدار می داشت .

آقا محمد بعد از وفات پدر ، بخت خود را خفته و ملک و دولت از دست
به دست رفته دریافت . از آن حیثیت که سلاطین زاده و وارث ملک نبود ، رعایا
و رعیت بدو رغبت نمی نمودند و تابع او نمی شدند و بر او گرد نمی آمدند . دست
در انداخته و طارف و تالد نهاد و مبلغی از تحف و هدایا تسلیم ایلچی خود نمود
و روانه اردوی همایون شاهی گردانید تا به قدر وسع مال تقبل نموده ، الکه ای که
در دست تصرف آقارستم بود ، به حکم شاهی در تحت فرمان او در آید .

ایلچی که سده آستان علیه شاهی را تلثیم شفاه عبودیت ساخت و هدایا
و پیش کشی گذرانیده ، رجاء خود را به ملازمان درگاه جهان پناه رفع نمود
اشارت کفات دیوانیان اعلی به تقبل مال ، شرف نقاد یافت . ایلچی آقامحمد
نوبت اول دو هزار تومان را رقم قبول گردانید . مقبول نواب بارگاه رفیع
نیفتاد . وزرای عالیات به صنعت معاملات و مضایقات بیست و چهار هزار
تومان را رقم کلک قضا مثال دیوان جلال ساختند . آقا محمد که تحمیل آنرا

تحمیل نداشت و از مرتبهٔ تجمل و مقدار امکانیت خود زیاد و افزون دید ، به مطنهٔ تخفیف مال و سلامتی مال ، آستان فلك مثال شاهی را قبلهٔ حاجات و کعبهٔ مرادات دانسته ، بدین عزیمت متوجه گشت .

حضرت میر عبدالکریم از تخیل خلل امور سلطنت و فساد احوال ملك و ملت به سبب آقا محمد ، متوجه آستان سد سدره مثال شد تا به ابطال مدعای آقا محمد کوششی نماید و به بی سرانجامی نکشد و در سلطنت شريك پیدا نشود .

حضرات عالیات امرای پادشاهی به کثرت خزاین و دقایق طرفین علم-الیقین داشتند و حصول آن را نقد خود پنداشتند . تنازع مدعیان را غنیمت شمردند و اهمال و اغفال محال دانسته ، به اعمال اخذ و استیلاب چندان غنایم از کف غنیمان ربودند که فهم دراك از ادراك حد و تخمین آن عاجز می آمد . بعد از حصول نقود و وصول این مقصود و اخذ خزاین نامعدود به تحملیات غیر محصوره ، ملك مازندران را به دو بخش قسمت کردند : يك حصه را به حضرت میر عبدالکریم و يك حصه را به آقا محمد رجوع نمودند و هریکی را صد سوار جهت تحصیل بقیهٔ مال همراه ساخته ، روانهٔ مازندران گردانیدند تا آنچه تقبل کرده اند بی کسور ، به خزانهٔ عامره واصل گردانند .

[فصل بیست و یکم]

ذکر وصلت اعلای سلطانی با ملك كاوس و آمدن صاروپیری
به حدود قزوین نوبت دوم به عزم تسخیر بیه‌س و شرح
محاربهٔ شاه پادشاه با سلطان سلیم شاه رومی به تاریخ سنه
عشرین و تسعمائه

چون ذات عدالت صفات اعلای جهانبانی مظهر عنایات نامتناهی و

آینهٔ مرحمت الهی بود و امتعهٔ نفیسهٔ مکارم و مروات و مخمل اخلاق حمیده و نقود اطوار پسندیده، متاع بازار طباع و مقبول امصار دلها و صدای روح افزای يك جهتی و خوش خوئی و ندای نعمات ملایمهٔ بربط موافقت و دوستی مستحسن آذان و اسماع انوار هدایت از پرتو آفتاب عنایت «وَلَيَكُنَّ آلَهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ» بر مناظر خاطر حضرت ملکی خصال فلکی اقبال ملك كاوس بن ملك اشرف - ملك تاج الدوله - افتاد . و از استشمام فوحات عنبر عنایات خسرو بر و بحر دماغ اخلاصش معطر و مشام اعتقادش معنبر شد . از یافت راحت این روحت تشوق به تحصیل مقدمات و داد و اتحاد زیاده بر ازمنهٔ ماضیه گشت و تحف نیاز را پیش برد داد وستد و معاملهٔ مرادات ساخت و به امید حصول مراحهٔ دولت و صلت و سرمایهٔ سعادت قرابت ، دست آمال به اذیال اقبال کعبه مثال خسرو بلامثال زد و لالی اخلاص، نثار بار یابان خدمت همایون کرد . لعل آبدار اختصاص ملکی قبول خاطر معاملان بازار کشور خسروی آمد و نظر حقیقت بین در آینهٔ صدق و یقین وقوع صورت و صلت را محال ندیده ، نقش نگین مودت ساخت .

چون صبح این مقصود از مطلع خاطر اعلای سلطانی طلوع نمود ، نسیم بشارت قرابت از مهب عنایت وزید و بوجه عرایس مطالب حضرت ملك خصالی دمید و از لب کوثر مرام ، حظ تمام یافت و اختر اقبالش از فر مصاهرت اعلای سلطانی به درجات اوج صعود کمال گرفت و طرح سریر سور به اساس بهجت و سرور مخترع گشت و از فرط غبطت و حضور دیدهٔ اهل ملك پر نور و همه آسوده و مسرور گشتند .

در این اثنا فرزندخواجه علی - میر موسی جهانگیر - از اردوی شاهی رسید و اشارت عالی شاهی به نفاذ رسانید که حکم همایون شده است که جنود ظفر شعار شاهی به سرداری صارو پیری به حدود قزوین رسیده، عزیمت

تسخیر بیه‌پس جزم است سپاه اعلائی نیز مهیا و مراقب باشد که به اتفاق غازیان متوجه شوند و جهت حضرت سراجاً و حاجاً قاسماً للامارة نیز خلعت خاصه پادشاهی شاهی آورد و قامت بختش به کسوت سعادت زینت تمام یافت .

برنمط امر پادشاهی شاهی پرتو اشارت اعلای سلطانی در تمامی ولایات به جمع آوردن لشکر ، نور فرمان برداری ظاهر گردانید . رکاب همایون از رانکوه متوجه گشت و از آنجا لوای عظمت به لسو ارزانی فرمود .

در آن حین از سرحد خبر رسید که امیره سیاه و شاه - فرزند امیره رستم - که حاکم جیجان و رحمت آباد بود ، از امیره تحاشی نموده ، به صاروپیری ملحق گشته و از حدوث این صورت تزلزل عظیم در بیه‌پس ظاهر شده است . چون از مقدمه توجه ، آثار فتوح ظاهر نمود ، لشکری و سرداران را رغبت توجه افزود . ناگاه خبر رسید که سلطان روم سلیم شاه ، به مقابله و محاربه نواب همان شاهی اقدام نموده ، لشکر روم رسیده است و حکم شاهی به جمعیت لشکر در تبریز گشته . از حصول این امر عزیمت تسخیر بیه‌پس منفسخ شد و تمامی امرا و غازیان از طارم متوجه تبریز شدند و در مقام خوی و سلماس جنگ عظیمی واقع شد و چشم زخمی [نه] بوجه رجاء امرا و غازیان شاهی روی نمود و سلطان سلیم شاه لوای فتح به تبریز نصب فرمود ، و دوشب توقف نموده ، باز به طرف روم معاودت کرد و حضرت شاه ممالک پناه باز مقیم [مرکز] سلطنت و حکومت گشت .

[فصل بیست و دوم]

تذییل این تاریخ به تفصیل مکارم اوصاف وسعت اخلاق پادشاه
 فایق و سابق حکام اسلاف سلطان احمدخان خلد ملکه
 و سلطانه به تاریخ سنه [احدی عشرین] و تسعمائه

چون از غره صبا ، هلال دولت اعلای سلطانی به حد درجات اوج
 نشو و نما بدر سلطنت و جهانبانی [رسید] نسیم صبای شهریاری بر ریاض
 ممالك می وزید و شهر وجودهمایون به آئین مفاخر و مآثر ، معمور و آبدان
 و ولایت عقیده اش به انوار مظاهر عدل و احسان شاد وریان ، وذات شریفش
 آینه روزگار و محرر دفتر صفاتش ، تجربیات ادوار و ابدان زاکیه سبب نظام
 جهانیان و زلال چشمه مرحمت و عاطفتش به همه ممالك روان ، زمان دولت
 مسعود میمون ، کارنامه سلاطین عالی مقدار و اوان سعادت همایون ، دستور
 حکام ذوی الاقتدار . دبیر دانشور ضمیر که مهندس تقدیر تلمیذی از تلامذه
 حلقه درس او باشد . چون تفسیر ضبط و نسق بلدان ، تأیید و تعبیر احکام
 حکام ماضیه و حالیه می کرد و به قلم قضا نفاذ اعمال طوایف امم ، سواد دفاتر
 تقادیر می نمود و در میدان عقل و نقل ، گوی مهارت و حذاقت از فیلسوف
 گردون می ربود و صبح مرام از نیر آثار اقلام می گشود و مهر سپهر صلاح
 صواب از افق تدابیر چهره مراد می نمود و ابواب امور در مجاری نطق و
 بیان مفتوح و احوال عصور و دهور در مآثر کلک و بنان منقوح . از آن
 حیثیت که آتش فتن حکام زمن افروخته و آثار احراق استدامت یافته و اوراق
 دفاتر سلوک ممالك ابتر و سوخته و خراج الکه ها فرو رفته و مهام انام ایام از نسق
 و نظام در افتاده بود ، ذهن مستقیم اعلای سلطانی خانی که مجدد قوانین بود ،
 چون مضمون کلام «لَمْ أَشَأْ فَاَمِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخِرِينَ» رامعاینه دید و بر
 دفتر پریشانی روزگار اطلاع حاصل کرد ، اشراق «فَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن

رَجِّمُ» فروغ بخش چهره اهل ایمان و نور افروزنده اسلامیان شده ، بر صفحه صفاى خاطر مبارك كه جام جهان نما^۱ و مرآت حقایق آشیان است، صورت ضبط و نسق هر طایفه لایح و هویدا آمد و به نور معنی این بیت :

بدور چشم مکحل نظر در آینه کن

بین که خانه مردم چرا شده است سیاه
به عین عقل ناظر اشیاء و امور رعیت و رعایا شد و اعتدال نوبهار طبع مبارك كه در بوستان جانها گلهای مهر می دمانید ، به وساطت خضر قلم تدبیر ، از دوات حیات بخش ضمیر ، بر بیاض خاطر خطیر نسق هر طایفه تحریر می کرد .

ابیات :

در ابتدای کون جهان آفریدگار
نام تو نقش کرد بدین نام پایدار
هر خصلتی که آن بگزید از جهان خرد
در طینت تو تعبیه کرده است کردگار
از عقل بر خور و جاویدزی از آنک

چون عقل کازدانی^۲ و چون بخت کامکار
رای عالم آرا که بر کیفیت شوکت بیه پسیان بوسیله تقلید آستارایان
به پیاده داشتن زیاده بر ازمنه خواقین گیلان دریافت و علت این تقلید به حکام و سلاطین بیه پیش سرایت کرده دید و در زمان حکومت حضرت میرزا علی امرای صاحب دید ، صد نفر پیاده نگاه داشته و در او ان خلافت سلطان سعید شهید مغفور سلطان حسن ، امرای زمن به سیصد نفر رسانیده ، نقد این تقلید به نظر کیمیای همایون تمام عیار بنمود و همت عالی درهمه حال مقتضی بهبود و تکمیل دستور و تجدید قوانین بود . به طرز حکام بیه پس امر اعلای مطهر مقدس به پیاده داشتن نافذ گشت و قریب پنج هزار پیاده در سلك مرسوم -

خواران انتظام دادند و مرسوم و مواجب ، از انقد ممرات طرح کردند و احوال لشکری اشراق (۴) عهد قدیم و محاسن ازمان گذشته، به اضعاف بازیافت و حاصلات که بکلی معدوم و محاسبات دفاتر برطرف گشته بود ، از یمن پرتو اشعه شمس نسق و ضبط همایون ، به قرار سابق بازآمد و مجاری امور برترادف و تجدد زمان رونق و طراوت افزود و فضه محلول نسق لوحه خواطر و جدول کتاب ضمائر و کتابت دفتر عقاید گشت . ایات :

نسبت خوی تو بامشک نه رائی است صواب

بلکه سودای پراکنده و تدبیر خطاست

کلك بی رای تو حرفی نتواند بنگاشت

تیغ بی حکم تو يك مونتواند پیراست

گاه در حل دقایق نظرت موی شکاف

گاه در کشف حقایق قلمت چهره گشاست

قاصرم درصفت گرچه به مدح تو مرا

هر سر موی براندم زبان گویاست

جامه ای بافته ام بر قد مدح تو ز موی

بجز این جامه دیباکه به از صد دنیاست

آفتابی به تو گرم است مرا پشت امید

سرد باشد که کنم جامه موئین درخواست

[فصل بیست و سوم]

ذکر نقض عهد ملک بهمن با ملک کاووس و جانبین ملکین
سعادت خدمت و شرف ملازمت اعلای خانی جهانبانی
به دیلمان مبارک در یافتن و شرح آداب تجدید عهد ایشان

همچنانچه قبل از این قصه عهد و میثاق نواب همایون با ملک بهمن و ملک کاووس مشروح گشته و ائتلاف و امتزاج جانبین که به قانون یک-جهتی و راستی قرار گرفته و قسمت ملکی به تراضی طرفین به ثبوت پیوسته بود، مکتوب شده است، چون مدت یک سال بر نهج قرار، صورت موافقت تمادی یافت بعد از این به مخالفت انجامید و اتحاد به نزاع مبدل گشت. از آن حیثیت که نامیه ملایمت و ملاطفت اعلای همایون، در حدائق عنایت به تربیت امور ملکین معظمین به حد نشو رسیده بود و بهارستان محبت و دوستی را به طراوت ربیع مکرّمات و ملاطفات تازه داشتن بر ذمت همت عالی واجب نمود تا فوحات نسیم راحت اخلاص مشام طوایف ملوک زمان را مروح دارد و اوراق نهال یک جهتی، از دست تطاول بساد خزان مغایرت ایمن ماند، از این جهت نواب اعلای خانی ایلچی را نزد ملک-کاوس فرستاده، متفحص نقض عهد و متجسس بنیان مغایرت و مخاصمت با ملک بهمن شد.

ملک کاوس از پاک ضمیری زبان اخلاص به اظهار اعتذار بر گشود که حشر خلاف از حشم بغی و عناد ملک بهمن سر بدر کرده و آثار مخالفت از او ظاهر گشته است و گرنه بردباری و طاعت داری شعار و دثار من است. رسول امین چون از خدمت ملک کاوس باز گشت و تبلیغ رسالت نمود، نواب همایون که گوش و هوش ملک بهمن را به تلقین سخنان ملک کاوس سمیع گردانید، ملک بهمن در جواب ایلچی همایون پیغام فرستاد که توقع

چنان است که مهم مارا به ما واگذارند ، تا هر کدام که فروتر باشد ، زیر دستی نماید .

نواب اعلی که لاف و گزاف ملک بهمن را از مرتبه و مقدار خود متجاوز دریافت و تیزروی او را معلوم کرد که ره به سر منزل مقصود نخواهد برد ، دست از اصلاح ذات البین بازداشت و به مجازات و مکافات تجاسر او شروع ننمود که زود خواهد بود که از نشأه بی خودی آگاهی یابد . بیت:

ترا به جنگ چه حاجت به ضبط کردن ملک

که رایت تو به فتح آیتی است نیک مبین

ملک کاوس که از سخنان گزاف و لاف ملک بهمن اطلاع یافت ، کمر جد و جهد به مخالفت او در میان چست بست و لشکری آماده گردانیده به نائل تاخت برد و نهب و غارت که دست داد تقصیر نکرده مراجعت نمود و به محاصره هرسی مشغول گشت . اهالی قلعه که در مضیق محاصره ماندند ، از قلت آذوقه درماندند که به ولایت کلاره رستاق دست رسی نبود و عمال تنکابن نیز منع آذوقه از ولایات تنکابن کرده بودند . بالضروره ملک بهمن دست عجز در دامن اعتذار زد و ایلچی خود را به تلافی و تدارك سهو و غلط خود به آستانه رفیع فرستاد و استعفا و استشفاع کظم غیظ نمود . اما به مسامح جلال صورت معذرت مقبول و مسموع نیفتاد و پیغامی که در نوبت اول ملک بهمن عرضه داشته بود که کار ما را به ما باید گذاشت ، باز فرستاد که اکنون به شما باز گذاشته ایم .

ملک بهمن که حدت آتش غضب آفتاب سلطنت را پرتاب و محرق دریافت ، بغایت متفرق الاحوال و پریشان خیال گشت و فی الفور برادر خود ملک گسته را با اعیان نور جهت اظهار طاعت و اقرار ندامت و الحاح غفران ، به ملازمان علی الشان فرستاد و صحت رای رزین که در سخنان

گزاف آئین ملك بهمن بر صفحه خاطر مبارك همایون نقش بسته بود که از لاف خود زود خواهد باز آمد .

چون رقم قضا، تغییر پذیر نبود ، ضمیر پاک خان عادل که محل جمعیت اهل دل است و رحم و شفقت شعار و دثار ، عذر گناه را جز عفو شامل و لطف کامل دستگیر ندانست . از آن جهت لطف عفو کرامت امانی غفران ارزانی داشت و ایلچی معتمدی را جهت نسق ملك ملکین و دفع فتنه جانبین و اصلاح ذات البین فرستاد که بر نهجی که پیش از این نسق مملکت به وثوق عهد و ایمان مستحکم بود ، قرار دهند .

چون ایلچی همایون بدین عزیمت ، صحبت حضرت ملك کاوس دریافت و اشارات به نفاذ رسانید، ملك عظیم الشأن را که عقل کاملش در همه ابواب راه به مأمن صلاح و صواب می برد ، با وجود داعیه انتقام ملك بهمن که در ضمن ضمیرش بود ، رد و قبول سخنان ایلچی رسول امین همایون بی مشافهه^۱ عالیه خارج صلاح و صواب شمرده، خود متوجه ملازمت آستان قبله شان شد .

ملك بهمن که از شروع به بصیرت ملك کاوس اطلاع یافت ، خود از سر سرور ، با اعیان و اکابر و اصاغر نور و تمام لشکری متوجه عتبه بوسی گشت . بیت :

پادشاهی که کمال شرف پادشهیش

رونق مملکت بهمن و دارا^۱ آورد

هر کجا مرکب همت قدم عزم نهاد

دولت از چار طرف روی بدانجا آورد

ملك كسرى همه در قبضة فرمان تو باد

که جهان باز نخواهد چو تو کس را آورد

رأى صواب نماى صلاح فزای اعلاى کامگار سکندرو قار که تفسیر
سرایر معانی آیات موافقت و دوستی و تعبیر نکات مبانی مصادقت و يك جهتی
ملکین کرامین می کرد، سزاوار نشأه سلطنت و عدالت فراخور استعداد و
استحقاق قدر و مرتبه ایشان، شرایط تعظیم و احترام فوق مایه تصویره الاوهام
واجب شمرده، وظایف استقبال مرعی فرمود و به تعظیم ضیافات حسب المقدور
کرامت رعایت به تقدیم رسانیدند .

با وجود آنکه از عصر ملك کیومرث تا زمان این سلطنت ، اگر چه حکام
کجو دولت ملازمت آباء عظام و اعمام کرام اعلاى خداوندگار سپهر احتشام
را دریافته بودند ، اما حکام نور به شرف ملازمت این خاندان مفتخر نگشته
بودند و حاکم نور و کجو نیز تا آن غایت با همدیگر ملاقات و مکالمات
نکرده بودند .

نواب اعلاى خانى جهانبانی مجلس عالى زینت فرموده ، ملکین
معظمین [را] به صحبت نوازش نمود و یکی را به دست راست و یکی را به
دست چپ جا داد . ساقیان سیم اندام به اقتداح مدام صحبت گرم گردانیدند و
مطربان، الحان سرای شدند و به نغمه داودی ، معجز مسیح آشکار می کردند
و به آوازی و رود خرمن صبر برباد بی قراری می دادند و از مذاق اقتداح
دوستکامی ، روح با روح آشنائی می یافت . از فرط سرور و نشاط اختر بر
چرخ اخضر رقاص وزهره با سعد اکبر رامشگر گشت . ساعتی به می یاقوت
رنگ ، زنگ کدورت از دل های تنگ بزدودند و اوقات به شادکامی و عشرت
گذرانیدند .

بعد از فروغ مصباح صباح ، به ساعتی که خسرو انجم پناه لوای جلالت

و اعتلا بر منکب والضحی برافراشت ، پرتو اشعه سلطنت بر احوال ملکین تافت و به نور مصالحه و معاهده مجدد، قامت سعادت ایشان رامین ساخت و به کمر شمشیر طلا و خلعت فاخر و اسپ مسرج محسود نیرین گردانید و بسان ممالیک ، چکمن طاعت بردوش و حلقه فرمان درگوش روانه ساخت .

[خاتمه]

چون فاتحه کتاب تاریخ به القاب همایون موشح
بود خاتمه نیز به مدح ذات اقدس اعلائی کامنگاری
و شرح و بسط انشاء تاریخ خانی ختم کرده آمد

معدات غیبی و عنایات لاریبی که در همه حال کافل صادرات افعال و اقوال حضرت اعلائی خدایگان شده ، شرح آن چون فوق قابلیت قابلان زمان بود ، به حسب قابلیت به قدر الوسع ، ابواب خصایل حمیده را به انموذج وجیز ، در سلك ضبط در آورد و از کیفیت انشاء تاریخ آگاهی داد تا خوانندگان را وقوف حاصل آید و بصیرت افزاید .

کیفیت تمهید مقدمات آنکه چون بر مرایای صفای خاطر خدایگان جهان پناه، سایه لطف الله که گوی کمال در انواع خصال از جهانداران ربوده و دلائل قدرت و کامنگاری در اصناف آداب به جهانیان نموده [و] تمیز فضیلت انشاء و مزیت ترتیب قواعد املا، چنان مبرهن بود که دقیقه ای برای مبارک پوشیدگی نداشت . چنانچه تمام فصول این کتاب را به مجرد يك توجه اقرار می فرمود و جملگی مقالات و حکایات را به ذهن دراك بسط می نمود و نهال عبارت را به ازهار و جازات معانی زینت می داد و از زلال تمیز تقریر، چشمه فصاحت روان می گردانید ، به حیثیتی که نکته ای از این کتاب و سطری از این تألیف بسی اطلاع و رخصت نواب همایون محرر و مکتوب

نشده و در سلك انتظام در نیامده، مبالغه‌ای که حضرت سلاطین پناه را به سرعت اتمام این مجلد بود، در بیلاق و قشلاق و تلال و وهاد، بنده خاکسار را از رکاب فلك قدر جدا نمی گذاشت و در سایه همای همایون جامی داد و حوصله آرزو را از اطعمه مطبخ عنایات معمور و آبدان می داشت و زمان اهمال و امهال، در انشاء و فصول بغایت مضیق می فرمود. چنانچه انشاء هر فصلی غایت مافی الباب به سه روز به اتمام می رسید.

چون تمام امنیت نواب سلطنت پناه بدان مصروف و مدعا بدان معطوف بود که سیاق کلام و آغاز و انجام موجز و مختصر سرانجام یابد که راه اکثار ملالت انجام و عدول از آن موجب حصول مرام است «فَلَمْ أَجِدْ بُدًّا مِنْ إِسْعَافِهِ بِمَا اقْتَرَحُوا وَابْتَصَلَ بِهِ إِلَيَّ غَايَةً مَا أَمَرُوا» از آن جهت عنان ارادت به دست اطناب نداد و بسط هر گونه سخن که چون حوادث ایام سروپائی ندارد طی کرده «خَيْرُ الْعَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ» به گوش اهل خرد رسانیده آمد. و رمزی از ناسازگاری ابنا و اهل زمان که هیچ کس را از وقیعت بدگوی خلاصی متصور نیست «فَيَا لَهَا قِصَّةٌ فِي شَرِّ حَبَاطُولٍ» گفته شد. ناظم لالی مآثر و ناشر عقود جواهر، محامد همایون لازال متنسق النظام مامون العهد عن انصرام، صنوف مدایح شاه سلیمان قدر رانیل مراد ساخته، سعی عاجزانه را بر انداز و قوف نه فراخور مفاخر پادشاهانه به تقدیم رسانید. امید که به شرف استماع عز قبول یابد و نام و القاب همایون به سکه این خدمت تا منقرض عالم نقش دوام و ثبوت پذیرد: بیت:

هر آنکه خاتم مدح تو کرد در انگشت

سر از دریچه زرین برون کند چون نگین

افتتاح انشاء و کتابت این تاریخ در منتصف محرم احدی عشرین و تسمایه شروع پیوست و در منتصف صفر اثنی عشرین و تسمایه بعون الهی

و به دولت پادشاهی به دست ضعیف بنده کمترین و دعاگوی دیرین علی بن

شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی به اتمام رسید . بیت :

بدانی گر از جان بدو بنگری که جان کنده ام تا توجان پروری

خدای جهان را فراوان سپاس که گوهر سپردم به گوهر شناس

اگر صاحب نظران نقصانی بینند ، امید که اصلاح فرمایند و در آینه

کج نمای بی بصران اگر در آید ، رجاء واثق که صورت سهو و خطا ، به

عین رضا نماید . الحمد لله علی اتمام نعمه و انعام کرمه والصلوة علی نبیه

محمد وآله .

تعلیقات و تصحیحات و اضافات

همراه با

فهرست

تعلیقات - اضافات - تصحیحات

صفحه/سطر

۱۵/۵ - مؤلف یادآور شده است که در سال ۹۱۵ ه. ق. کارگیا سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱) پانزده ساله و در سال ۹۲۱ که سال تألیف کتاب تاریخ‌خانی است، بیست و پنج ساله بوده است. بنا بر این او باید در اواخر سال ۸۹۵ یا اوایل سال ۸۹۶ به دنیا آمده باشد.

۱۶/۴ و ۷ - سلطان حسین گوکی ظاهراً سلطان حسن گوکی است که نام او در صفحه ۸/۱۴ آمده است.

۵/۳۸ - اترك اشتباه و اترك صحيح است.

۵/۵۵ - ظاهراً «ربقه» صحيح است.

۱۶/۵۸ - سفید پشته انبوه شیب تندى است که بر سر راه دیلمان، نزدیک دهکده انبوه

است. در این جا راه به کنار رودخانه رودبار سرازیر می‌شود. این راه که امروز

به نام راه کلیشم معروف است، از کلیشم تا قزوین از محلهای زیر می‌گذرد :

پران تله - نواخان - سیاه آب - سیاتله - آب دره - تله سبزی فروشان -

اسفندچال - سفید پشته - کرپی انبوه - سکست (بضم دوسین) (گنداب) - دوراه - که

راهی به کاکوستان و راهی به چنارک می‌رود - چنارک - کینگیرین - کما سار -

احمد خوانی - سیردر - انگوشتک - الولك - نیاق دوراه - ترتن

(بفتح تاء و کسر راء و فتح تاء دوم) - اسماعیل آباد - صحرای قزوین -

سرآسیاها - قزوین .

۴/۷۴ - کلمه شبگیر اگر سرهم نوشته شود بهتر است.

۹/۱۰۰ - قوسطن و پلار ظاهراً در قدیم دو دهکده نزدیک هم بوده‌اند. امروز «قوسین‌لار» گویند و برسر راه ماشین‌رو قزوین بهرودبار افتاده است. این راه از دو راهی دو کیلومتری شرق قزوین جدا می‌شود و از محله‌های زیرمی‌گذرد: شنقر (بکسر شین وقاف) - میان بر - رشتقون (بفتح راء و تاء) رزجرد (بفتح راء و کسزراء وجیم) - مرگ (بکسر میم) - خنجربولاغ - قوسین‌لار - هریف (بکسر هاء) - قوسین رود - حسن آباد (از آبادیها رودبار که سمت چپ این راه می‌افتد)

۱۹/۱۰۴ - یلی ظاهراً «یلی» است که در گیلکی به معنی پهلو است و در کتب سید - ظهیرالدین این کلمه نیز آمده است.

۱۴/۱۲۷ - هزارسوار و پیاده رستم‌دارو گیلان به آب سفید رود غرق شدند صحیح است.

۳/۱۳۰ - امیره هندشفتی صحیح است.

۶/۱۳۲ - به مرض آبله مفضی شد صحیح است.

۱۶/۱۳۲ - به پریشانی عباد مفضی گردد صحیح است.

۶/۱۴۲ - ظاهراً زرکا بازاء منقوط و راء مهمله و کاف صحیح است. در ص

۱۵/۱۴۲ - رزکاءلات، یعنی اراضی کنار رودخانه این آبادی.

۸/۱۴۲ - شمشه رود ظاهراً شمشه‌رود (بفتح سین و کسر میم) صحیح است و حرف

سین برشین مقدم است. این رود یکی از شعب کوچک پلورود است که از

سمت چپ نزدیک دهانه خروج آن از دره‌های کوهستانی بدان می‌پیوندد.

۱۷/۱۴۸ - سلطان مراد فرزند یعقوب بیگ بن حسن بیگ صحیح است. این مرد از

سلاطین آق قویونلو است که ابتدا در سال ۹۰۳ و برای دومین بار در سال

۹۰۷ به تخت نشسته است.

۸/۱۵۶ - به رسم یك جهتی صحیح است.

۱۷/۱۸۳ - ظاهراً گرجیان با گاف صحیح است و آن ناحیه‌ای بوده است میان گیلان

و تنکابن.

۱/۲۰۲ - دختر امیر کیای گوکی صحیح است.

۶/۲۲۶ - حمزه و حسین و علاءالدین و جلال در اینجا به نام برادران گیو خوانده

شده‌اند و درص ۵/۲۱۷ به نام فرزندان میرگیو معرفی شده‌اند اگر میرگیو

پدرشان، پسری نیز به نام «گیو» داشته است. این نسبت صحیح است و باید

عبارت ص ۷/۲۲۶ چنین تصحیح شود: و فرزندان گبو - حمزه و حسین و علاء الدین و جلال - بودند. و ما در فهرست «گبو» ص ۲۲۶ را ذیل میرگیو آورده ایم.

۱۸/۲۲۹ - سوره جان با چ سه نقطه صحیح است زیرا در صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ نسخه اصلی با حرف ج آمده است.

۱۳/۲۳۱ - ظاهر «جلال الدین مگس رودباری» صحیح است و علامت نسبت به جزء دوم کلمات مرکب می چسبد. مگس رودبار قسمتی از خاگ رودبار قزوین است. ۱۹/۲۳۳ - گبو حمزه اضافه مقلوب نظیر احمد خانه یعنی خانه احمد است. زیرا می دانیم که حمزه از پسران میرگیو از کستامیران سماس است.

۱۲/۲۳۸ - کیهاند سهراب نیز اضافه مقلوب و در زبان گیلکی مستعمل است ظاهر سهراب پسر کیهاند است زیرا کیهاند پدرش مدتهاست که دردستگاه کیهان گیلان بر سر کار است.

۱۰/۲۵۰ - ما صدقش صحیح است.

۱۳/۲۵۲ - میرحسین اسواظهاراً شخصی غیر از میرحسین بازی کیا است. میرحسین بازی کیا خواهر زاده سلطان عباس است و در ص ۱۷/۲۳۵ این امر تصریح شده است. اگر میرحسین بازی کیا متحیر بود و مامنی نداشت و روی به غازیان کرد چطور شد که میرحسین اسوا را به قتل آوردند.

۱۹/۲۵۳ - خبریچی گری ظاهر اشتباه و خبرچی گری صحیح است.

۱۹/۲۵۹ - اختاجیان به شکل اختاجیان نیز دیده شده است.

۱۷/۲۶۴ - ظاهر آقصبه لشتشاه صحیح است.

۳/۲۸۲ - گرداگرد رکاب عالی استاده صحیح است.

۲۰/۲۸۵ - ظاهر اگر جیان باگاف صحیح است که ناحیه ایست میان گیلان و تنکا بن دشتی و کوهستانی.

۲۱/۲۸۷ - برطبق خاطر، سدید، سپه سالاری سماس به برادر خود صحیح است یعنی پس از کلمه «خاطر» نیز وقف لازم است.

۲۲/۲۸۷ - ظاهر اگر جیان باگاف صحیح است.

۱/۲۹۱ - معنی «اطافه جیقه افار» روشن نشد.

۱۶/۲۹۱ - مردم جوستان او را ندیدند یعنی ندیده گرفتند و اهمیتی بدو ندادند.

۱۹/۲۹۱ - شهرستان تنکابن یعنی شهرستان و شارستان تنکابن. ظاهراً خرم‌آباد که سابقاً «بلده» می‌گفتند و امروز «قلاگردن» می‌گویند مرکز تنکابن بوده است. و در این کتاب هر جا «تخت‌تنکابن» می‌نویسد منظور شهر خرم‌آباد و قلاگردن امروزی است.

۱۴/۲۹۲ - معنی عبارت «که اینست که سلطان هاشم رسیده» یعنی هم اکنون و همین حالا سلطان هاشم رسیده است و در ص ۱۸/۲۹۳ «اینست که سلطان هاشم می‌رود» نیز به همین معنی است.

۱۹/۲۹۲ جومادر بهادر. در صورتیکه رسم الخط کتاب را در نظر بگیریم «جومادر بهادر» باج سه نقطه نیز ممکن است خوانده شود.

۳/۲۹۳ - «سنگه‌ویر» لغت ویر درگیلکی به معنی گذار و گذرگاه رودخانه است.

۱۹/۲۹۴ - تکسب با تاء منقوط صحیح است.

۵/۲۹۹ - علاءالدین تولم جلال‌الدین حسام‌الدین تاکنون علاءالدین تولم حسام‌الدین و علاءالدین حسام‌الدین تولم و علاءالدین تولم حسام‌الدین رانکوئی داشته‌ایم. نام این مرد علاءالدین و پدرش حسام‌الدین و اصلاً ازطایفه تولم است که درخاک تولم گیلان ساکن اند و چون به مقام سپه‌سالاری رانکوه رسیده است به رانکوئی نیز شهرت پیدا کرده. ظاهراً جلال‌الدین نام جداوست که بازمؤلف به رسم خود برنام پدر مقدم کرده است.

۳/۳۰۳ - حضرت سراجا منظور سراج‌الدین قاسم است که در ایسن وقت سمت وزارت کارگیا سلطان احمد خان‌اول را داشته است و در صفحات ۲/۳۰۴ و ۲/۳۰۵ و ۱۳/۳۰۵ نیز به شکل حضرت سراجا مؤلف از او یاد می‌کند.

۱۰/۳۰۳ - رجس به کسر راء صحیح است.

۹/۳۰۵ - «در شب قصد سدید» صحیح است.

۱۱/۳۱۷ - خلیفه شاه محمود بدون اضافه خلیفه به شاه محمود صحیح است.

۲۱/۳۲۳ - «و تعصب از دین بودن مسأله‌ای است مشهور» معنی این عبارت روشن نیست.

۱۰/۳۳۳ - در متن نخسه «محمد سوره‌چان محمد» است. این نام به دوشکل در این کتاب آمده است: «محمد سوره‌چان» و «سوره‌چان محمد» ممکن است محمد اول یا محمد ثانی هر یک را زائد به حساب آورد.

فهرست

نامهای کسان، نامهای جایها، نامهای تیره‌ها و خاندانها

«الف»

- ابراهیم شاه يک (سردار سپاه یعقوب يک
که به کمک امیره رستم آمده بود) -
۲۵ .
ابونصر (سپهسالار گرجیان و برادر کوچکین
سدید) - ۲۸۷ .
ابهر - ۴۱ .
اتراک = ترک - ۲۱-۲۲-۲۳-۴۳-۴۶-
۴۷-۵۷-۵۸-۵۹-۷۸-۹۹-۱۲۴-
۱۲۵-۱۲۹-۱۴۵-۱۸۸ .
احشام پاپلو - ۹۷-۹۸ .
احشام میرحسینی - ۹۷-۹۸ .
احمد [کارگیا میر...] - ۲۱۷ .
احمدبن کارگیا یحیی [کارگیا...] - ۲۲۷-
۲۵۶-۳۱۸ .
احمدخان [سلطان...] (پسر سلطان حسن

«آ»

- آب کوثر - ۳۶۹ .
آب گرم - ۳۶۷ .
آدم علیه السلام - ۴ .
آذر بایجان - ۵۷-۷۸-۹۹ .
آردوی سامان - ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۲۳۵
۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۳۵۸-۳۷۶ .
آزنو (محلّی نزدیک قلعه نور) - ۸۲ .
آستارا - ۹-۱۰۵-۳۶۶ .
آستارایان - ۳۸۴ .
آسیابه رود - ۲۶-۳۸ .
آق آقاج (دهکده‌ای بر سر راه سلطانیه) -
۴۱ .
آمل - ۴۹-۶۷-۷۱-۹۵ .
آهن رودبار (محلّی درسواده کوه) - ۵۰ .
آیبه سلطان - ۵۷-۵۸-۹۷-۹۸-۱۰۲ .

- اسوار [حاجی ...] (سپهسالار لشتشاه و
برادر علی حسام الدین چپک) - ۳۲۹ -
۳۳۴ - ۳۳۱ .
- اسوار بهادر (سپهسالار خرگام) - ۲۲ -
۸۵ - ۸۲ .
- اسوار محمدک - ۲۱۹ - ۲۲۰ .
- اشتل - ۱۶۶ .
- اشرف [ملک ...] (حاکم رستمدر) - ۴۸ -
۶۶ - ۷۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۵ - ۲۳۰ - ۳۰۸ -
۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۴۲ - ۳۴۳ -
۳۶۰ - ۳۸۱ .
- اشرف بیک (از امرای سلطان مراد که بعداً
تابع میرزا علی شد) - ۱۰۰ - ۱۱۱ -
۱۱۷ - ۱۲۹ .
- اشکور = شکور .
- اصفهان - ۱۴۱ - ۱۸۴ - ۱۸۶ .
- الموت - ۳۵ - ۸۹ - ۱۱۱ - ۱۴۹ - ۱۹۵ -
۲۰۵ - ۲۴۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۷۵ -
۲۷۶ - ۲۸۲ - ۲۸۸ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۷ .
- الویک (فرزند میرزا علی طشویری) (قورچی
خاصه شاه اسماعیل اول) - ۳۷۸ .
- الوندیک (از نبیره‌های حسن بیک) - ۹۷ -
۹۸ - ۱۰۴ - ۱۰۸ .
- امامزاده حسین (شاهزاده حسین درقزوین) -
۵۴ .
- امرای بارانی (مرسوم‌خواران میرزا علی) -
۱۱۱ - ۱۱۸ .
- امیر [مولانا سید ...] (از نتایج سید ابراهیم
کیای مفتی و فرستاده میرزا علی نزد میرزا -
اول) (= خان احمد) - ۵ - ۷ - ۱۳۳ -
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ -
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۸۳ .
- احمد تنکابنی [سید ...] - ۲۶۹ .
- احمد دیلمی قزوینی [میرزا ...] - ۳۰۰ .
- احمد طیب [مولانا ...] [ملا ...] - ۹۴ -
۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۷۵ .
- احمد قصاب لاهیجی [خواجه ...] (پدر ملا
حسام الدین) - ۲۷۰ - ۲۹۸ .
- احمدک [میر ...] (سرراستر همشیره سلطان
عباس) - ۲۱۹ - ۲۲۰ .
- اردویل - ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۱۰۸ - ۱۵۷ .
- ارم ذات‌العماد - ۳۵۶ .
- اروشکی (از دهکده‌های دیلمان) - ۲۸۰ .
- ازبک - ۳۶۵ .
- ازنا - ۱۶۶ .
- ازدها او بند (از تیره‌های ساکن در لشتشاه)
- ۳۲۹ -
- اسپچین (از دهکده‌های تنکابن) - ۲۱۱ -
۲۸۵ - ۲۹۲ .
- اسپهران (در پای قلعه لمسر است) - ۱۴۷ .
- استرآباد - ۹ - ۶۷ - ۹۶ - ۳۶۶ .
- اسحق [امیره ...] - ۲۳ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ -
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -
۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۲۸ -
۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۲۱۹ .
- اسماعیل [شاه ...] - ۸۱ - ۹۱ - ۱۰۱ -
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۸ - ۱۴۸ - ۲۲۲ .
- استکوبن - ۲۲۴ - ۲۳۶ .

.۳۴۶

وکیسم) - ۲۹-۸۴-۸۵-۸۸-۲۰۲-

- ۳۴۵ - ۳۳۶ - ۳۲۶ - ۳۰۷ - ۲۸۴

. 357-399-398-396

انبوه (دهکده‌ای برسامان رودبار و دیلمان)

.147-74-59-

انژر (دهكده‌ای در آبریز سفید رود) ۴۷.

انعام قزوین (بفتح الف) - ۹۸ .

انوز (فرزند امیره رستم کوهلومی) - ۱۷-

. 107-108

انوز [امیرہ ...] (فرزند کارگیا احمد بن،

کارگیا یحییٰ) - ۲۲۷-۲۲۸-۲۵۶-

. ۲۵۷

اوان (بضم الف از دهکده‌های رودبار)۔

• ۱۶۳

اوجی ییک (از ساکنان قلعه شمیران) - ۳۳.

ایاز غلام - ۲۲۹-۲۳۳.

ایرج [ملک...] (فرزند ملک جهانگیر حاکم

رستمداز) - ۸۱ .

ایملک (برادر میر حسین شکوری) - ۲۰۸.

ایمل کنده (امل کنده امروز) - ۱۱۳ -

. ۲۵۹

«ب»

بارفروشه‌دیه (بابل امروزی) - ۵۰-۷۱.

بازداشت - ۱۷۳-۲۶۳ .

باغ اروشکی (باغی در دهکده اروشکی

یوسف سعید [سلطان...] (فرزند میر حسین بازی

۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۴۰ .
 بیه‌پس - ۲۰-۶۵-۶۶-۷۰-۷۲-۷۳-
 ۷۴-۸۰-۸۲-۸۸-۸۹-۹۰-۱۰۴-
 ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۵-
 ۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۴-۱۲۷-
 ۱۲۸-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۳-
 ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۴-۱۶۸-۱۸۴-
 ۱۸۷-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۷-
 ۱۹۹-۲۰۵-۲۱۴-۲۲۲-۲۵۷-
 ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۳-
 ۲۶۴-۲۸۴-۲۸۵-۲۹۸-۳۰۰-
 ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۶-۳۵۱-۳۵۳-
 ۳۷۴-۳۷۸-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۴
 بیه‌پسیان = بیه‌پسه - ۱۱۳-۱۱۵-
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-
 ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۳-۱۳۶-
 ۱۳۸-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۴-
 ۱۴۵-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱-۱۸۱-
 ۱۹۰-۱۹۳-۳۲۴-۳۲۷-۳۷۸-
 ۳۸۴ .
 بیه‌پسه = بیه‌پسیان - ۳۳۹ .
 یه پیش = روه پیش = گیلان یه پیش
 - ۲۰-۱۰۸-۱۲۱-۱۲۲-
 ۱۲۸-۱۲۹-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۳-
 ۱۵۱-۱۵۳-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۱-
 ۱۸۰-۱۹۱-۲۶۱-۲۹۸-۳۲۵-
 ۳۲۷-۳۳۰-۳۳۸-۳۵۱-۳۷۴-
 ۳۸۴ .

کیا و از خواهرزاده‌های سلطان عباس)
 - ۲۳۵-۲۷۵ .
 بوسعید [سلطان...] (حاکم سوق بلاق)-
 ۵۶-۱۴۸ .
 بوسعید [ملك سلطان...] (برادر ملك اشرف
 حاکم رستم‌دار) - ۲۳۰-۳۱۲ .
 بوسعید میر (سپه سالار کوچسفهان)-۱۱۱-
 ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۵-
 ۱۲۶-۱۲۷-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-
 ۱۴۱-۱۷۱-۱۹۳-۲۱۱-۲۱۴-
 ۲۲۰-۲۲۳-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-
 ۲۳۰-۲۳۳-۲۳۴-۲۴۱-۲۴۲-
 ۲۴۵-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-
 ۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶ .
 بهادر [آقامیر...] (سالار سپاه کوچسفهان)
 ۲۵۹-۲۹۸ .
 بهادر حمزه گیلانی - ۲۷۷-۲۸۰ .
 بهمن (از سلاطین کیانی) - ۳۸۸ .
 بهمن [ملك...] (فرزند ملك بیستون بن ملك
 جهانگیر رستم‌دار) - ۳۱۱-۳۴۰-
 ۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۷-
 ۳۷۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸ .
 بیرام بیك - ۱۸۴-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-
 ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-
 ۱۹۶-۲۲۹-۲۶۰ .
 بیستون [ملك...] (فرزند ملك جهانگیر حاکم
 رستم‌دار) - ۴۹-۸۲-۸۳-۹۰-۹۱-
 ۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۲۶۸-۲۶۹-
 ۲۷۴-۲۸۵-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-

پیرمحمد [قاضی...] - ۱۳۲ .

پيله فقيه - ۳۳۱ .

پيله ميرطالش - ۲۳۳ .

«ت»

تاج الدوله [ملك...] (حاکم رستم‌دار) -

۱۷-۳۸۱ .

تاج الدين [کيا...] (سردار لشکرشکور و

فرزندکيا هند) - ۱۷-۱۴۰-۱۶۴-

۲۰۸-۲۳۳ .

تاج الدين رستم (پرسه‌راب و خواهرزاده

کره بوسعید رانکوئی) - ۲۱۸ .

تاج الدين قاضی (سردار سپاه میرعبدالکریم)

- ۱۹۰ .

تاريخ خانى تأليف على بن شمس الدين بن

حسين لاهجى) - ۵ .

تاجيك - ۱۲۱-۱۳۸ .

تبريز - ۳۶-۹۷-۹۸-۳۸۲ .

ترك = اترك - ۱۲۱-۱۲۳-۱۳۸ .

تنكابين - ۱۳-۱۸-۱۹-۴۸-۵۱-۶۷-

۷۳-۷۵-۷۹-۸۰-۸۸-۸۹-۹۱-

۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۱۳۹-۱۶۵-

۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۱-۲۰۲-

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۰-۲۱۱-

۲۶۷-۲۹۱-۲۹۹-۳۲۹-۳۳۹-

۳۴۰-۳۴۷-۳۵۷-۳۸۷ .

توپچی رومی - ۸۸ .

توران شاه [پاشا...] - ۲۳۳ .

تولاوه رودبنه - ۱۱۱-۱۳۸-۲۵۹-

«پ»

پاسگاه شیوه زان (میان شیرود و رانکوه)

۲۹۲ .

پاسگاه‌میر - ۲۹۲-۳۷۵ .

پاشا [کيا...] (سپه‌سالارسمام) - ۵۸-۷۲-

۷۳ .

پاشجا (از نواحی شمالی لاهجان) - ۱۵-

۱۶-۸۲-۱۲۱-۱۲۵-۱۲۷-۱۵۴-

۱۸۳-۲۰۵-۲۵۹-۳۳۵-۳۴۷ .

پاشجائی - ۸۲ .

پاکده = پاکدیه (از دهکده‌های عمارلوی

امروز) - ۶۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۶-

۲۳۶-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۱-۲۵۵-

۲۷۶ .

پای شتر (شاعری استرابادی) - ۲۰۵-

۲۹۶ .

پره‌نشین رودسر - ۲۹۲ .

پساخان(ناحیه‌ای برسر راه آب‌گرم به‌دیلمان)

- ۳۶۷ .

پشتاراه (راهی از دیلمان به رانکوه) -

۳۲۶ .

پشتکوه (ناحیه رودبار و الموت و طالقان

امروزی) - ۴۱-۸۰-۱۰۳-۱۶۷-

۳۲۲-۳۲۳-۳۲۶ .

پل سفیدرود - ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۳-۲۹۳ .

پل لنگرود - ۲۹۳ .

پلوردود - ۱۴۲-۱۴۷-۲۹۲-۳۳۳-

۳۴۸ .

پل هندوان (= هندوانه پردسر) - ۲۵۹ .

. ۲۶۰

«ج»

جاله‌سر (مأمن گاهی در سرحد بیه‌پس و بیه-

پیش) - ۲۲ .

جام خانه (کاخی در دیلمان) - ۲۸۲ .

جامه خانه - ۲۸۷ .

جانباز (برادر کره بوسعید رانکوئی) -

. ۲۱۷

جوس (دهکده‌ای در آبریز سفیدرود) -

. ۴۷

جلال (از کستامیران سمام پسر میرکیو) -

. ۲۱۷-۲۲۶

جلال‌الدین [کیا...] (خاناده ورستر دیلمان

فرزند کیارکایزن کشج دیلمانی) - ۲۲۷

- ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲ -

. ۲۴۳

جلال‌الدین [کارگیا...] (فرزند کارگیا

محمد) ۲۲۹-۲۵۶-۲۵۷ .

جلال‌الدین مگس رودباری - ۲۳۱ .

جمشید فرخ‌زاد - ۱۱۹ .

چنده رودبار (یلاق گرجیان که امروز جنت

رودبار گویند) ۱۴۷ .

جودپشته - ۲۱۰-۲۱۱ .

جوستان (از دهکده‌های مشهور طالقان) -

. ۲۹۱

جوشن بیک میرقرا باغ - ۱۸۷ .

جهانشاه بیک - ۴۱-۴۲-۴۳ .

جهانشاه شکوری - ۱۶۲-۱۶۳ .

جهانگیر (فرستاده دربار شاه اسماعیل اول

فرزند خواجه علی میرموسی) - ۳۸۱ .

جهانگیر [ملک...] - ۱۷-۶۷-۷۳-۷۵ -

- ۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵ -

. ۸۶-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۸-۳۱۱ .

جهانگیر [میرزا...] (فرزند میرزا جهانشاه)

. ۵۵-۵۶

جیجان - ۲۱-۲۲-۲۳-۱۰۷-۱۰۹ -

. ۱۲۱-۱۴۳-۱۸۹-۳۸۲

«چ»

چا کرود (از دهکده‌های سمام) - ۱۰-۵۶ -

. ۱۴۷-۱۶۸-۲۰۳-۳۷۸ .

چال (از دهکده‌های بلوک رامند) - ۱۹۵ .

چپکوند - ۲۲۷-۲۳۱ .

چشا (از دهکده‌های دیلمان) ۲۸۰ .

چشمه حبیب سلطانیه - ۳۶۲ .

چلپا بیک میرخطخال - ۱۸۷-۱۹۰-۲۶۰ .

چلیندان (از تیره‌های ساکن تنکابن) -

. ۲۶۷

چولاب کیسم - ۱۲۴ .

چومادر بهادر (خلایر ورستر رانکوه) ۲۹۲ -

. ۳۳۳

چومادر ناصر کیا (خاناده ورستر لاهیجان) -

. ۸۸

«ح»

حاجی بیک - ۵۷-۵۸.

حسام‌الدین [امیره...] (از سلاطین اسحاقی

گیلان) - ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-

-۱۳۳-۱۳۹-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳-

-۱۵۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-

-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۰-

-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۷-

-۱۹۸-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۴-۲۳۹-

-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۴-۲۸۵-

-۲۹۷-۲۹۸-۳۰۷-۳۱۸-۳۲۲-

-۳۲۴-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۳-

-۳۴۴-۳۴۵-۳۵۰.

حسام‌الدین (سپه‌سالار پاشجا) - ۸۲.

حسام‌الدین (برادر کالجار) - ۲۵۲-۲۵۴.

حسام‌الدین [کارگیا...] (فرزند کارگیا

محمد) (خاناده ورسترو لاهجان) - ۱۴-

-۸۴-۸۵.

حسام‌الدین تولمی = تولم حسام‌الدین =

حسام‌الدین تولم = حسام‌الدین تولم

جلال‌الدین = تولم جلال‌الدین حسام

الدین - ۴۸-۵۰-۵۱-۵۲-۵۵-۶۲-

-۶۳-۶۷-۲۲۷.

حسام‌الدین چپکوند - ۳۲۷.

حسام‌الدین قصاب [ملا...] (پسرخواجه احمد

قصاب لاهجی) - ۲۶۵-۲۷۰-۲۹۷-

-۲۹۸-۳۰۰.

حسن [امام...] علیه‌السلام - ۲۳۲.

حسن [خواجه...] - ۱۹۵.

حسن [سلطان...] (از پسران سلطان محمد

کیا) - ۷-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۲۹-

-۷۳-۷۴-۷۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵-

-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-

-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۹-۱۳۴-

-۱۳۹-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱-

-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-

-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-

-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۸-

-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-

-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-

-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷-

-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-

-۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۴-۲۱۶-

-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲-

-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۵-۲۶۷-۳۸۴.

حسن [شیخ...] (برادر شاه اسماعیل اول)

-۹۱.

حسن [کیا...] [کارگیا...] (سپه‌سالار

اشکور) - ۲۲۸-۲۹۹-۳۰۰.

حسن [کیا...] (برادر زاده کیاهند) - ۲۱۶.

حسن [میر...] (فرزند بزرگتر کارگیا امیر

کیای گوکی) - ۲۸۴-۳۰۷-۳۳۶.

حسن آباد (از دهکده‌های رودبار که تا امروز

برجای است) - ۷۳.

حسن آقا - ۸۸-۸۹.

حسن بیک (پسر علی پسر قرايولک از سلاطین آق قویونلو) - ۹۷-۱۰۲-۱۴۸ .
 حسن خالدار قزوینی [میر...] - ۱۸۵-۲۷۷-۲۸۰ .
 حسن علی (از مهربان درگاه شاه اسماعیل) ۲۵۰ .
 حسن کاردگر [میر...] (فرستاده ملک جهانگیر نزمیرزا علی کیا) - ۸۷-۳۱۳-۳۱۴ .
 حسن کیا [قاضی...] (فرستاده میرزا علی نزد آقا رستم و میرشمس الدین) - ۶۵-۶۶ .
 حسن کیادیه - ۲۵۹ .
 حسن کیا کالتیج (از اعیان ناتل) - ۸۵-۸۶-۸۷ .
 حسن گوکی [سلطان...] - ۱۴-۱۵-۱۶ .
 حسین [امام...] علیه السلام - ۲۳۲ .
 حسین (از کستامیران سمایی و پسر میرگیو) ۲۱۷-۲۲۶ .
 حسین [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کیا) - ۱۰-۱۴-۱۸ .
 حسین [قاضی میر...] (از قضاة قزوین) ۵۴ .
 حسین [ملک...] (حاکم رستمدر) - ۷۳ .
 حسین [میر...] (فرزند کار کیا یحیی تنکابنی) ۲۰۵-۲۱۱-۲۳۵-۲۹۹ .
 حسین [میر...] (فرزند میر عضد) - ۱۱۰-۱۱۳-۱۱۵ .
 حسین [میر...] (فرزند بال ایملک شکوری) ۲۰۸- .

حسین اسوار دیلمانی [میر...] (از اعیان درگاه سلطان حسن) - ۱۸۵-۲۲۶-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۵۲ .
 حسین بازی کیا [میر...] - ۲۳۵-۲۵۲-۲۷۵ .
 حسین بیک علی خان - ۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶ .
 حسین بیک لله - ۳۱۵ .
 حسین جمال الدین لمسری [کیا...] (سپه سالار لمسر) - ۲۸۸ .
 حسین درگاه سلار شکوری [میر...] (سرکرده پیادگان اشکور) - ۳۲۹-۳۳۱ .
 حسین طالغانی [میر...] = میرحسین طالغان (سپه سالار طالغان) - ۲۹۱-۳۱۰ .
 حسین کیسمی [سلطان...] - ۱۴۷ .
 حسین متقاضی لاهجان [فقیه...] - ۲۰۴ .
 حسین میرزا بیقرا [سلطان...] - ۵۶-۱۶۰-۳۶۵ .
 حضرت امیر = علی بن ابی طالب علیه السلام .
 حمزه (از کستامیران سمایی و پسر میرگیو) ۲۱۷-۲۲۶-۲۳۳ .
 حمزه [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کیا) - ۱۰-۷۷-۷۸-۲۳۴-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۴-۳۱۷ .
 حمزه [میر...] (از قاتلان سلطان حسن) - ۲۲۶ .
 حمزه گیلانی [بهادر...] = بهادر حمزه گیلانی

«د»

- دارا (از سلاطین کیانی) - ۳۸۸ .
 دارالسلام = بغداد - ۳۵۶ .
 دارالمرز (از آستارا تا استراباد) - ۹ -
 ۷۵-۱۰۶-۱۹۸-۲۰۷-۲۲۷-۲۳۴
 ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹-۲۹۱-۳۱۲-
 ۳۲۲-۳۶۶ .
 دافجا - ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲
 ۲۵۹ .
 دباج [امیره ...] (فرزند امیره حسام الدین از
 سلاطین اسحق گیلان) - ۳۷۸ .
 دباج [امیره ...] (پدر امیره علا الدین) - ۱۳۰-
 ۱۳۱-۱۸۰ .
 دباج جاکول - ۲۸۰ .
 دباج شکوری - ۲۷۷-۲۸۰ .
 دباج شوک - ۱۸۵ .
 دجله - ۱۵۲-۳۶۹ .
 دختر امیر کیای گوکی - ۲۰۲ .
 دختر لله بیک - ۱۸۶ .
 دده بیک (سردار سپاه رستم بیک که به کمک
 سلطان حمزه آمده بود) - ۷۷-۷۸-۸۸
 ۱۵۹-۲۹۲ .
 درگزین - ۱۹۵ .
 درویش بیک (سرکرده لشکر بدیع الزمان
 میرزا که به کمک میرزا علی آمده بود) -
 ۶۷ -
 دره سر - ۳۴۸ .
 دریاوک - ۲۳-۲۶-۷۳-۷۴-۳۶۰ .

حیدر [شیخ ...] [سلطان ...] - ۱۰۱-۱۰۲ .

«خ»

- خبرچی گری - ۲۱۷-۲۵۳ .
 خراسان - ۵۶-۶۷-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷ -
 ۳۷۶-۳۷۸ .
 خرزویل - ۲۳ .
 خرشم - ۳۳۳ .
 خرگام - ۲۲-۱۶۶-۱۶۸-۱۹۰ .
 خشکه بجار - ۱۱۲ .
 خشکه رود - ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱ .
 خلخال - ۱۸۷ .
 خلیفه سیدعلی (ایلچی امیره حسام الدین) -
 ۳۴۵ .
 خلیل [سلطان ...] (والی عراق) - ۱۰ .
 خلیل بیک (از امرای سلطان مراد) - ۱۰۰ .
 خلیل کوتی - ۵۰ .
 خواجه علی [سلطان ...] (از پسران شیخ
 حیدر از بطن دختر حسن بیک) - ۱۰۲ .
 خوارشاه [کیا ...] (خاناده ورستر دیلمان) -
 ۲۲ .
 خورمه‌لات - ۲۷-۲۹-۱۱۶-۱۱۷ -
 ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۷۱-۱۷۳-۲۵۷ -
 ۲۵۸-۲۵۹ .
 خوش اندام بیک (از امرای دربار شاه اسماعیل
 اول) - ۳۶۴ .
 خوی - ۳۸۲ .
 خیرجیان (طرفداران و خویشان علی جان) -
 ۲۸۰ .

دزده بن (دهكده ای نزدك لاهجان) ۱۸-

۳۴۵.

دزماشین (قلعه ای در پشت لیوما) -۳۵۸.

دشت کربلا-۲۳۲.

دشت کیتیم (بضم تاء دوم) -۲۷۴.

دمرلقیا-۳۶۲-۳۶۳.

دوست آقا (حرم لله یك) -۲۳۹.

دیالمه = دیلمانیان-۱۶۴.

دیالمه شکور-۱۴۳.

دیسام-۱۴۰.

دیلمان (ناحیه کوهستانی گیلان) -۱۶-۱۴-

۲۲-۲۷-۳۵-۴۱-۴۶-۵۲-۵۶-

۵۷-۵۹-۷۱-۷۸-۹۰-۱۳۸-۱۴۷-

۱۴۹-۱۵۰-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-

۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۱-

۱۷۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۵-

۱۹۸-۲۰۷-۲۱۶-۲۳۵-۲۴۳-

۲۵۱-۲۵۵-۲۷۵-۲۸۵-۲۸۸-

۳۰۳-۳۰۷-۳۰۹-۳۲۴-۳۲۵-

۳۲۶-۳۴۲-۳۵۸-۳۶۷-۳۶۹-

۳۷۶-۳۷۸-۳۸۶.

دیلمانیان = دیالمه-۱۶۸.

دیمه بن-۱۵۷-۲۵۲.

دینارود-۲۰۸.

دیوانیان-۱۸۳.

دیوعلی (ازمقربان دربار شاه اسماعیل اول که

بازینل یك عازم فتح بیه پس بودند) ۳۷۸.

دیوعلی (کسی که تخته های پل سفید رود را

پیش از رسیدن سلطان هاشم برچید) ۲۹۳.

دیه دوشاب (ازدهكده های رودبار که تا امروز

برقرار است) -۱۴۷.

«ذ»

ذوالنون (ایلچی شاه اسماعیل اول) -۲۰۱-

۲۰۲-۲۰۴.

ذوالقدر-۳۱۵.

«ر»

رانکوه (ازنواحی دشت گیلان) -۱۶-۱۵-۱۴-

۱۷-۱۸-۸۴-۸۵-۱۱۳-۱۳۰-

۱۳۵-۱۳۸-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-

۱۴۷-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۷-۱۶۳-

۱۷۳-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۳-

۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۴-۲۲۷-

۲۲۸-۲۲۹-۲۳۴-۲۳۵-۲۴۵-

۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۶۷-۲۶۹-

۲۹۲-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۹-۳۰۷-

۳۰۹-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۳-۳۲۸-

۳۲۹-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۴۷-

۲۴۸-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۳-۳۵۶-

۳۵۷-۳۶۹-۳۷۴-۳۷۸-۳۸۲.

راه آمل-۹۵.

راه ابهر به قزوین-۴۱.

راه ازنا-۱۶۶.

راه باوسودان-۳۲۹.

راه بجاره پس-۱۳۸-۱۳۹.

راه پاشجا-۲۵۹.

راه پره جا-۱۳۹.

راه پلورود-۱۴۲-۱۴۷.

- راه تولاوۀ رود بنه-۱۳۸.
 راه چور پشته-۲۱۰-۲۱۱.
 راه چاک رود-۱۶۸.
 راه دافجا و کلاجا-۱۱۲.
 راه دره سر-۲۹۳.
 راه دریا بار-۲۶۰-۳۳۴.
 راه دیسام-۱۴۰.
 راه دیلمان-۲۸۰.
 راه دری و شهریار-۸۳.
 راه سلطانیه به گیلان-۳۶۷.
 راه سنگه ویرود سر-۲۹۳.
 راه شیر و دوهزار-۲۹۱.
 راه شیمه رود-۱۹۵-۳۰۹-۳۲۴-۳۴۷.
 راه طح و جرس-۴۷.
 راه طوالش-۱۰۳.
 راه قزوین-۲۴۰.
 راه قلعه و شکین-۱۶۱.
 راه کفشه-۱۳۹.
 راه کلارده به-۱۷۱.
 راه کوچ سفهان-۱۱۲-۲۸۵.
 راه گیلان به ولایت نور-۸۰.
 راه لشتنشا-۱۳۷.
 راه لمسر و طالغان-۱۵۸.
 راه لیل-۱۶۳-۳۴۷-۳۶۹.
 راه مازندران به خراسان-۳۷۶.
 راه میزوج (راهی که از دریاوک به قزوین می-
 رود)-۳۶۰.
 راه واکن تله-۱۴۲.
 راه و شکین-۱۶۱.
 راه یوج به لمسر-۳۵۸.
 راه پشته (دهکده ای نزدیک لنگرود. این کلمه
 ترکیبی است و حالت اضافی ندارد)
 -۳۴۸.
 راه داران-۲۸۵.
 رحمت آباد (از دهکده های رودبار زیتون)-
 ۲۱-۲۲-۳۰-۳۲-۳۳-۱۰۷-۱۰۹
 -۱۴۳-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳-۱۸۹-
 ۲۳۹-۲۸۴-۲۸۵-۳۸۲.
 رزه جرد-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸.
 رساق-۱۸۷.
 رستاج میرک-۱۶۲.
 رستم [آفا...] (حاکم مازندران)-۵۱-۶۵-
 ۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۹۳-۹۴-۹۵-
 ۹۶-۱۱۰-۱۸۳-۱۹۰-۲۰۴-۲۱۱-
 ۲۱۲-۲۱۳-۳۱۸-۳۴۰-۳۴۴-
 ۳۴۵-۳۵۷-۳۶۰-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۹.
 رستم [امیره...] (فرزند کارگیاجی)-۱۰۶-
 ۱۱۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۳-
 ۱۷۰-۳۰۷.
 رستم [امیره...] (حاکم جیجان و رحمت آباد)
 ۲۰-۲۱-۳۸۲.
 رستم ینک - ۵۷-۷۷-۷۸-۸۸-۱۰۲-
 ۱۰۳.
 رستم دار (قسمتی از خاک مازندران غربی شامل
 کوه و دشت)-۱۷-۴۲-۵۲-۶۶-۸۸-
 ۹۱-۹۵-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۹-
 ۱۲۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-
 ۲۰۴-۲۰۵-۲۱۲-۲۳۰-۲۶۸-

روی بنه = رود بنه.

ری-۴۳-۴۴-۸۳-۱۰۰.

«ز»

زال شرمه (سپه سالار ملك بیستون)-۹۲.

زایگان (ازدهکده های قصران داخل)-۸۱.

زرکاء لات-۳۳۲.

زورد (ازدهکده های طارم)-۲۳۹.

زنگان (= زنجان)-۴۷.

زواره رود تنکابن-۶۷.

زین العابدین [خواجه ...] (مأمور تحصیل

بقیه تقبلی اردوئی)-۳۵۳-۳۳۷-۳۳۶.

۳۵۴.

زین العابدین [میر ...]-۲۴-۲۶-۴۸.

زین العابدین طارمی-۵۹-۶۰-۱۹۲.

زینل بیک (ازمقربان دربار شاه اسماعیل اول)-

۳۶۴-۳۶۵-۳۷۸.

«س»

سادات [خاندان ...]-۲۴.

سادات قزوین-۲۶.

ساری-۲۶-۵۰-۵۱-۶۸-۶۹-۷۱-

۳۷۵.

ساسان [امیره ...] (سپه سالار رانکوه)-۳۵۰-

۳۵۱-۳۵۳.

ساسان [امیره ...] (فرزند کارگیا احمد بن کار-

گیا یحیی)-۳۱۷-۳۲۹.

ساسان بن محمد ساسان (سپه سالار لشتشاه)-

۳۳۴.

ساطلمیش بیک-۳۷-۳۹-۴۰-۴۱.

۲۹۱-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۲-

۳۱۴-۳۱۵-۳۱۸-۳۴۲-۳۶۰.

رشت-۲۹-۱۰۷-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-

۱۲۹-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-

۱۷۳-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۸-۲۵۹-

۲۶۱-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۴.

رضی کیا [کیا ...] (ازاعیان لم سرو سپه سالار

آنجا)-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۷-۲۳۸-

۳۲۹-۳۴۷.

رضی کیای درگه سلار لاهجی (سر کرده پیاده-

های سمم)-۳۲۹-۳۳۱-۳۵۸.

رکابزن [کیا ...]-۴۲-۴۳-۸۸-۸۹-

۱۲۱.

رکابزن دیلمانی کشج [کیا ...]-۲۲۷-

۲۳۹.

رکابزن (برادر عباس سپه سالاریه پس)-۱۰۸-

۱۱۰-۱۱۲-۱۱۵-۱۴۹-۱۵۰-

۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴.

رودبار (ناحیه کوهستانی شمال قزوین)-۵۸-

۷۱-۷۳-۱۸۸-۲۴۰-

رودباریان-۲۴۰.

رود بنه = روی بنه-۱۱۱-۲۵۸.

رودخانه شلمان-۳۳۳.

رودخانه کویارود-۳۳۳.

رودخانه لالا کم-۱۱۸.

رودسر-۱۴۲-۲۰۷-۲۹۲-۲۹۳-۳۳۴.

رودم-۱۰۴-۳۸۲.

روه پیش = بیه پیش = گیلان بیه پیش-۳۲۶.

سالار = سالار (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس) -
 ۱۵۰-۱۰۸
 سالار [امیره...] بن رستم کوه‌دیمی - ۲۱-۲۰-
 ۲۲
 سالوک کوه‌دیمی [کیا...] (خادم خاص میرزا
 علی) - ۱۳۵
 ساق بلق = سوق بلق
 ساوه - ۴۷-۱۸۵
 سبز گنبد - ۹۵
 سپاوه سماهی [مولانا...] [ملا...] - ۳۳۷ -
 ۳۳۸
 سپورین (= اسفرورین از دهکده‌های قزوین)
 - ۱۹۵
 سختسر (رامسر امروزی) - ۹۱-۲۰۲-۲۰۴
 - ۲۰۸
 سدید (برادر ملا فیس) - ۱۴۵
 سدید شفتی - ۱۵۵-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۱
 ۱۶۲-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۸-۱۹۰
 ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵-۲۳۵-۲۳۹
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸
 ۲۴۹-۲۵۱-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶
 ۲۵۷-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴
 ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱
 ۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۷
 ۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲
 ۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸
 ۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۷-۲۹۸
 ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴
 ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۹-۳۱۲
 ۳۱۳-۳۱۶
 سراج الدین قاسم (از وزرای دربار کیا تیان
 گیلان) - ۶-۲۲۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۹
 ۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۹
 - ۳۲۱-۳۲۴-۳۶۳-۳۶۶-۳۸۲
 سرحدنشینان - ۳۵۸
 سرلیل - ۲۷۴
 سرمیج (از دهکده‌های بالا اشکور) - ۸۳
 سطل چهار راهان - ۱۱۳
 سعدالدین لمسی - ۲۳۶
 سفندیار تنکابی - ۳۰۴-۳۰۵
 سفید پشته انبوه (شیب تنگی که سر راه دیلمان به
 قزوین نزدیک انبوه است) - ۵۸
 سفیدرود - ۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶
 ۱۲۷-۱۷۱-۱۸۱-۲۹۸-۳۲۴
 ۳۲۹-۳۳۴
 سفیدرود [پل...] = پل سفیدرود
 سکندر [ملک...] (حاکم کلاره دشت) - ۷۴
 ۷۶-۷۷
 سالار = سالار (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس)
 سلطان‌خان (سردار لشکر بیه‌پس) - ۸۸
 سلطانیه - ۳۷-۳۹-۴۶-۴۷-۸۹-۲۶۲
 سلماص (شاهپور امروزی) - ۳۸۲
 سلیمان بیک (سردار لشکر یعقوب بیک) - ۲۳
 ۲۶-۲۷-۵۹-۶۰-۱۰۲
 سلیمان پیغمبر - ۴-۱۵۸
 سلیم شاه رومی [سلطان...] - ۳۸۰-۳۸۳
 سم (از مناطقی ییلاقی گیلان) - ۱۰۷-۱۱۱-۱۷

سالار = سالار (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس) -
 ۱۵۰-۱۰۸
 سالار [امیره...] بن رستم کوه‌دیمی - ۲۱-۲۰-
 ۲۲
 سالوک کوه‌دیمی [کیا...] (خادم خاص میرزا
 علی) - ۱۳۵
 ساق بلق = سوق بلق
 ساوه - ۴۷-۱۸۵
 سبز گنبد - ۹۵
 سپاوه سماهی [مولانا...] [ملا...] - ۳۳۷ -
 ۳۳۸
 سپورین (= اسفرورین از دهکده‌های قزوین)
 - ۱۹۵
 سختسر (رامسر امروزی) - ۹۱-۲۰۲-۲۰۴
 - ۲۰۸
 سدید (برادر ملا فیس) - ۱۴۵
 سدید شفتی - ۱۵۵-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۱
 ۱۶۲-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۸-۱۹۰
 ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵-۲۳۵-۲۳۹
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸
 ۲۴۹-۲۵۱-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶
 ۲۵۷-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴
 ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱
 ۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۷
 ۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲
 ۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸
 ۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۷-۲۹۸
 ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴

۱۹۸-۱۹۹-۱۹۹
 سیف‌الدین اشکوری-۲۷۶
 سیف‌الدین طالقانی-۲۵۲
 سیکه‌رود-۲۳۶
 سیمه‌رود (رودخانه‌ای که از لاهجان می‌گذرد و به لنگرود می‌رسد) ۳۲۹
 «ش»
 شافعی مذهب-۱۲۹
 شاه‌سوار (خلایو رستر لاهجان فرزند بزرگتر کاوس سلار لشتناشی) ۲۸۵-۳۲۹
 شاه‌علی خاق بردی [میر...]-۲۵۱
 شاه‌غازی لساوانی [ملک...]-۷۳-۷۴
 ۷۵-۹۱-۹۲-۹۳-۹۵
 شاه‌قباد (خلایو رستر لاهجان فرزند کارگیا - علاء‌الدین بن کارگیا یحیی)-۲۸۵
 شاه‌کاوس (محتسب لاهجان فرزند خردتر کاوس سلار لشتناشی) ۲۸۵
 شاه‌ملک (خاناده‌ورستر کوجسفهان)-۱۳۸
 شاه‌نظر (از قوم مرشتاوندان ساکن تنکابن)-۲۱۱
 شاهی‌یک‌خان (شیک‌خان) ۳۶۵-۳۶۷-۳۷۵
 شینه (= اشین دهکده‌ای نزدیک کماچال) ۱۳۹
 شجاع [شاه...]- (حاکم پاشجادر عهدشاه یحیی) ۱۶
 شربنچی‌گری-۲۲۶
 شریستان تنکابن (ظاهراً خرم‌آباد کنونی)-۲۹۱-۲۹۲

۱۸-۲۱-۲۲-۵۸-۵۹-۷۲-۷۳-۱۳۵
 ۱۳۸-۱۷۸-۲۰۷-۲۸۸-۲۹۰-
 ۲۹۲-۲۹۵-۳۱۳-۳۱۷-۳۲۹-۳۷۸
 سم‌دشت-۲۰-۲۳
 سمه‌رود (یکی از شعب‌سمت چپ پلورود)-۱۴۲
 سمنان-۳۷-۳۷۸
 سواده‌کوه-۲۶-۴۹-۵۰
 سوره‌چان‌محمد = محمد سوره‌چان ۲۲۹-۳۳۳-۳۲۹
 سوق‌بلاق = ساوق‌بلاق-۱۴۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱
 سهراب [کیا...]-۲۳۷
 سهل بن علی [امام...]-۱۹۵-۱۹۶
 سیا‌کله‌رود-۲۰۷-۲۰۹
 سیامردجلال (سردار جنگ‌منجیله‌دشت) ۲۰-۲۱-۲۲-۲۳
 سیاوش‌فرزند امیره‌رستم [امیره...]- (حاکم نجیجان و رحمت‌آباد)-۳۸۲
 سیاوش‌گسگری [امیره...]-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۲۵۴
 سیاه‌رودبار رشت-۱۶۹-۱۷۰
 سیاه‌دروہ‌بی (از نواحی اطراف آمل) ۵۱-۵۲
 سیاه‌سطل بویه-۲۵۹-۲۶۰
 سیجران-۱۴۲-۳۳۲-۳۳۳-۳۴۵
 سیره‌کوه (محلی در حوالی رزه‌جردقزوین)-۳۸
 سیف‌الدین (سپه‌سالار الموت)-۲۸۲
 سیف‌الدین آقا (اختیاردار بیرام بیگ) ۱۹۵-

شرگاه (شیرگاه امروزی) - ۷۰.

شریف [سید ...] (فرستاده میرزا علی نژد آقا
رستم) - ۹۴.

شریف رودسری [سید ...] (قاضی طایفه امامیه)
- ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۶۹ -

۳۷۴ - ۳۷۸.

شکور (= اشکور) - ۱۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳ -

۱۴۴ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۲۰۷ - ۲۱۶ -

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۹.

شکیت (اشکیت امروزی) - ۲۳۰.

شلنده رود - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۲۸۴.

شمس الدین [قاضی ...] (صدر دربار شاه
اسماعیل اول) - ۳۶۳.

شمس الدین [میر ...] (برادر میر زین العا-

بدین) - ۲۶ - ۲۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ -

۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ -

۶۸ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۳ - ۱۰۹ - ۱۱۰.

شمس الدین محمد (اختیار تمام شیخ نجم ثانی)

- ۳۶۲.

شمیران - ۱۵۹.

شهربار (بلوکی در غرب تهران) - ۴۱ - ۸۳.

شیخ شاه (فرزند شیروان شاه) - ۱۰۱ - ۱۰۵.

شیخ کبیر اردوبلی - ۲۲۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -

۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴.

شیران - ۱۰۲.

شیرایه = شرائی - ۲۶۰.

شیر علی [کیا ...] (کوتوال قلعه گلخندان)

- ۴۴ - ۴۵.

شیر ملک سلار - ۲۹۲.

شیروان - ۷۷ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵.

شیروان شاه - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۵.

شیرو - ۲۹۲.

شیروی خراودی کشج - ۲۲۸.

شیمه رود (شیمه رود امروزی) - ۱۹۵.

«ص»

صاروپیری (سرکرده قشون شاه اسماعیل که

برای تسخیریه پس آمده بودند) - ۳۸۰ -

۳۸۱ - ۳۸۲.

صاین قلعه (شاهین دژ امروزی) - ۳۶۱.

صدر [خواجه ...] (وزیر سلطان هاشم) - ۲۰۲.

صفی [شیخ ...] - ۱۰۱.

صفی [شیخ ...] (برادر سدید) - ۲۹۸ - ۳۰۰ -

۳۰۴.

«ط»

طارم - ۳۰ - ۴۷ - ۵۹ - ۸۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ -

۱۰۴ - ۱۱۰ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۸۷ -

۱۹۱ - ۲۱۴ - ۲۲۲ - ۲۶۲ - ۲۹۸ -

۳۸۲.

طاق کسری - ۳۶۹.

طالسه کول (ازدهکده های دیلمان که تا امروز

برقرار است) - ۲۷۹.

طالقان - ۳۵ - ۵۷ - ۸۹ - ۱۵۴ - ۱۵۸ -

۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۸۳ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۹۰ - ۲۱۱ - ۳۵۷ -
 ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -
 عبدالله [میر ...] (فرزند میر ظهیر الدین
 مرعشی) - ۵۲ - ۵۵ - ۵۶۳ -
 عبدالله بن قاضی یحیی تمیجانی [ملا ...]
 (ملقب به شرف الدین قاضی عبدالله) -
 ۲۶۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۵۴ - ۳۵۹ -
 ۳۶۱ - ۳۷۸ -
 عبدالله ساوری [خواجه ...] - ۷۱ -
 عبدالله منجم [سید ...] - ۲۰۶ -
 عبدالملک [میر ...] (سپه سالار لمرسر) - ۱۷ -
 ۲۶ - ۲۷ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۷ - ۵۷ - ۶۶ -
 ۶۸ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۶ - ۱۱۸ -
 عراق - ۳۴ - ۴۱ - ۵۷ - ۶۱ - ۷۸ - ۹۷ - ۹۹ -
 ۱۴۸ - ۲۶۱ - ۳۷۷ -
 عضد [میر ...] (فرزند میر موسی و فرستاده
 میرزا علی نزد سلطان هاشم) - ۷۵ - ۸۱ -
 ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۰ -
 علاء الدوله قلو تونی قزوینی [شیخ ...] (فرستاده
 حسین بیگ) - ۷۴ -
 علاء الدین (از کستامیران سامسی و فرزند
 میر گیو) - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۳۳ -
 علاء الدین (سپه سالار لاهجان) - ۳۴۷ -
 ۳۴۸ - ۳۵۶ -
 علاء الدین [کارگیا ...] (فرزند کارگیا جلال
 الدین) - ۲۵۶ - ۲۵۷ -
 علاء الدین بن امیره دباچ قومنی - ۱۳۵ -
 ۱۳۹ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۴۹ -
 علاء الدین بن کارگیا یحیی - ۲۸۵ -

۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۰۷ - ۲۲۳ - ۲۳۴ -
 ۲۷۶ - ۲۹۱ - ۳۱۰ - ۳۲۹ - ۳۴۷ -
 طالقانیان - ۱۹۱ -
 طایفه خدام - ۳۲۹ -
 طحم (از دهکده های داخل آبریز سفیدرود) -
 ۴۷ -
 طوالش - ۱۰۳ -
 طهران [شهر ...] - ۴۴ -
 طهران [ولایت ...] - ۴۳ -

«ظ»

ظهیر الدین مرعشی [میر ...] = میر ظهیر - ۵ -
 ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۵۰ - ۵۲ - ۶۳ -

«ع»

عباس [سپه سالار ...] (سپه سالار یه پس) - ۶۵ -
 ۶۶ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -
 ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -
 ۱۳۶ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
 ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -
 عباس [سلطان ...] (از پسران سلطان محمد کیا)
 ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۴۹ - ۲۰۷ - ۲۱۹ -
 ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۳ -
 ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ -
 عباس بیگ (از فرزندان یوسف بیگ ترکمان) - ۳۵ -
 عبدالباقی - ۸۸ - ۸۹ -
 عبدالکریم [میر ...] - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ -
 ۲۷ - ۲۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۴ -
 ۹۳ - ۹۵ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۱ -

- ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۲ .
 علی حافظ [درویش ...] - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ .
 علی حسام‌الدین چپکوند لشتنائی (خلایبر
 ورستر لشتناه) - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۱ -
 ۲۵۵ - ۲۸۸ - ۳۱۷ - ۳۲۹ .
 علی طشویری [میرزا ...] - ۳۷۸ .
 علی قلجی (فرستاده شاه اسماعیل به گیلان)
 ۸۱ - ۸۲ .
 علی کیا (برادر میر موسی) - ۱۶۰ - ۱۶۱ .
 علی کیا [سلطان سید ...] (پسر سلطان احمد خان
 متولد ۹۱۶) - ۳۷۰ - ۳۷۳ .
 علی میر موسی [خواجه ...] - ۳۸۱ .
 علی نصرالله رانکونی (پدر مولانا نصرالله)
 ۳۲۷ .
 عمارات دیلمان - ۱۷۱ .
 عمارت سلطان حسن - ۱۳۹ .
 عمارت کارگیا محمد در دیلمان - ۱۷۱ .
 عیسی بیگ (کو تو وال قلعه فیروزکوه، فرزند
 بکریک) - ۴۱ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ .
 عیسی روح‌الله علیه السلام - ۱۸۶ .

«غ»

- غیاث‌الدین [میر ...] (خلایبر ورستر لمسر و
 برادر زاده میر عبدالملک) ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ -
 ۴۷ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ -
 ۸۹ - ۹۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۱۷ -
 ۱۲۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
 ۱۴۷ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۰ -
 ۱۶۱ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ -

- علاء‌الدین تولم حسام‌الدین رانکونی = علاء
 الدین حسام‌الدین تولم = علاء‌الدین
 تولم جلال‌الدین رانکونی = علاء‌الدین
 تولم جلال‌الدین حسام‌الدین (خلایبر ورستر
 رانکوه بعداً سپه سالار رانکوه) - ۲۲۷ -
 ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۹۲ -
 ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۲۶ -
 ۳۲۸ - ۳۲۹ .
 علی [کارگیا ...] (خلایبر ورستر لاهجان فرزند
 کارگیا یحیی) - ۴۹ - ۵۲ - ۶۳ - ۱۷۰ -
 ۳۰۷ .
 علی [ملا ...] (سمت ساقی گری داشت و برادر
 سدید بود) - ۲۸۸ .
 علی آباد (نزدیک قلعه طارم) - ۱۰۹ .
 علی بن ابی طالب علیه السلام = حضرت امیر -
 ۲۱ .
 علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین (مؤلف
 تاریخ خانی) - ۶ .
 علی بیک [شیخ ...] - ۲۶۵ .
 علی بیک محمد علی لمسری الاصل - ۳۱۳ -
 ۳۴۶ .
 علی جان دعوی دار لاهجانی (قورچی باشی)
 ۲۸۲ .
 علی جان دیکسی خیرجی [ملا ...] - ۳۶ -
 ۱۴۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۷۸ -
 ۱۹۴ - ۱۹۸ - ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
 ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ -
 ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -
 ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -

۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -

۱۸۸ - ۲۱۶ -

فریدون بهادر تولا - ۳۳۷ -

فلك‌الدین تكمی (مہتر خدام) - ۲۸۲ -

فومن - ۲۶۰ - ۲۶۱ -

فیروزکوه - ۴۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۷ - ۶۸ -

۶۹ - ۹۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۵۶ -

۱۵۷ -

فیکوی حمزه (سردار لشکر یان‌یہ پس) - ۷۳ -

«ق»

قاسم‌بیک (از فرزندان میرزین العابدین طارمی)

- ۱۹۲ -

قاضی کلایہ - ۲۵۲ -

قایطمش بیگ (از فرزندان یوسف بیگ ترکمان)

- ۳۵ -

قرا باغ - ۱۸۷ -

قراطوغان (قراطغان امروزی از نواحی

مازندران) - ۵۰ -

قرا مراد (از امرای سلطان مرادخان) - ۱۰۰ -

۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۲۹ -

قزل‌آغاج - ۲۱۳ -

قزوین - ۲۳ - ۲۶ - ۳۴ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۱ -

۴۲ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ -

۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۱ - ۷۲ -

۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۸۹ - ۹۷ - ۹۹ -

۱۰۰ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۹ - ۱۴۵ -

۱۴۸ - ۱۸۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -

۲۰۱ - ۲۴۰ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۷۸ -

۱۹۱ - ۱۹۲ -

«ف»

فرات - ۱۵۲ - ۳۶۹ -

فرخ‌زاد (خاناده‌ورستر لاهجان برادر کاوس

سلار لشتناشی) ۲۸۵ - ۳۲۹ -

فرزند امیرہ بوسعید (عم‌زادہ امیرہ حسام‌الدین)

۲۶۱ -

فرزند امیرہ رستم - ۱۳۶ -

فرزند امیرہ هندشفتی - ۱۴۹ -

فرزند رکابزن - ۱۵۳ - ۱۵۴ -

فرزند سلطان حمزه - ۲۵۲ -

فرزند سیاوش گسگری - ۱۵۱ - ۱۵۳ -

۱۵۴ -

فرزند شاه محمودجان (از اہالی قزوین) ۳۶۰ -

۳۶۱ -

فرزند شیخ احمد حجام - ۲۲۲ -

فرزند فقیہ حسین - ۲۲۹ -

فرزند کالجار - ۱۱۲ -

فرزند مهدی محمد حجام - ۲۲۲ -

فرزندان امیرہ رستم - ۱۱۵ -

فرزندان امیرہ هندشفتی - ۱۳۲ - ۱۳۳ -

۱۵۰ -

فرزندان سلطان حمزه - ۲۳۴ -

فریدون [کیا ...] - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ -

۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -

۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ -

۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -

۳۸۰-۳۸۱.

قصر لاهجان-۳۵۵.

قلعه آستا (= قلعه فیروز کوه)-۱۵۶-۱۵۷-

۱۵۸-۱۶۵.

قلعه الموت-۲۸۸.

قلعه النجق-۱۰۲.

قلعه برار (در دهکده برار بیرون بشم) ۳۱۲.

قلعه پرستک (حوالی شیرگاه امروزی) ۶۸-

۷۰-۱۰۹.

قلعه پلنگ (از قلاع تنکابن) - ۲۱۰-۲۱۱-

۲۶۷-۲۶۸.

قلعه دارنا (از قلاع نایب) - ۹۱-۹۳-۹۵.

قلعه دزدین (نزدیک لاهجان) - ۲۹۷-۳۳۱-

۳۴۷.

قلعه زایگان - ۸۰-۸۱.

قلعه سی هزار - ۳۶۷-۳۶۸.

قلعه شمیران = قلعه طارم - ۳۰-۳۳-۱۶۵-

۲۳۹.

قلعه شهریار - ۴۱-۴۳.

قلعه طارم = قلعه شمیران - ۳۰-۷۷-۷۸-

۸۸-۹۸-۹۹-۱۰۹-۱۸۷-۱۹۱-۲۳۹.

قلعه فیروز کوه = قلعه آستا - ۴۱-۴۴-

۴۵-۴۶.

قلعه کجو - ۳۰۸.

قلعه کهنه دوک - ۹۵.

قلعه گلخندان - ۴۱-۴۴.

قلعه لمسر - ۱۵-۵۸-۷۳-۱۴۵-۱۴۷-

۲۳۸-۲۷۶-۲۸۲-۲۸۸-۳۶۰.

قلعه نور - ۷۹-۸۱-۸۲-۳۱۱-۳۴۱.

قلعه وشکین - ۱۶۱.

قلعه هرسی (قلعه ای در کلاره دشت) ۳۱۰-

۳۱۱-۳۱۲-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۳-

۳۸۷.

قوام الدین (از سرداران مازندران) - ۱۲۰.

قوسطین و پلار - ۱۰۰.

«ك»

کاشان - ۱۸۶.

کافره میدان - ۵۷.

کا کو حسام الدین (خلایو رستر گرجیان و بعداً

سپه سالار گرجیان) ۵۲-۶۱-۶۲-۹۱.

کا کو دارای امیر - ۲۹۲-۲۹۳.

کالجار [کیا ...] (صاحب اختیار دیوان و معتمد

سلطان حسن) - ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-

۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۷-

۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-

۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-

۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۸-

۲۰۲-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-

۲۱۹-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۷-

۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۳-۲۳۴-

۲۳۵-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۵-۲۴۹-

۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۴.

کامرو (محلی نزدیک قلعه پرستک) - ۶۸.

کاوس [ملک ...] (فرزند ملک جهانگیر استندار)

۴۸-۸۴-۸۶-۸۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳.

کاوس بن ملک اشرف [ملک ...] (حاکم

رستم دار) - ۳۰۸-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-

- کشفه-۱۳۹.
- کلاجا-۱۱۲.
- کلاره دشت -۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۲۸۵.
- ۳۱۰.
- کلاره‌دیه-۱۷۱.
- کلاره‌رستاق-۹۳-۳۸۷.
- کلستان = کولستان-۲۹۵.
- کماچال-۱۳۹.
- کمال‌الدین [میر...] (فرزند میر شمس‌الدین)
- ۴۹-۹۳-۹۵-۱۱۰.
- کمیزدشت (محلی در حوالی سیاه‌روه‌پی) ۵۲.
- کندر (بضم کاف و دال از دهکده‌های کرج
- امروزی که گلایی آن معروف است)-۸۳.
- کوتی براهیم کاردگر-۴۹.
- کوجسفهان-۷-۹-۱۰-۱۲-۲۹-۱۰۶.
- ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۲.
- ۱۲۵-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۲-۱۳۷.
- ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۳-۱۵۴-۲۵۹.
- ۲۶۰-۲۶۳-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۴.
- ۳۴۸.
- کور که-۱۲۷.
- کوشال‌ایشه-۳۴۸.
- کولستان = کلستان-۱۵۷-۲۵۲-۲۹۵.
- کوله‌دره (در اطراف فیروزکوه)-۶۸.
- کوله‌رودبار-۳۳۰.
- کوه‌دم (به فتح دال)-۲۱-۲۲-۲۳-۱۰۷.
- ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۸۹-۱۹۰.
- کوهستان (نقاط کوهستانی گیلان)-۳۷۲.
- کوهستانکی-۳۳۱.
- ۳۱۹-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۷.
- ۳۴۸-۳۶۰-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۶.
- ۳۸۷-۳۸۸.
- کاوس به‌آدین-۱۱۸.
- کاوس سالار = کاوس سلار لشتنائی (خلایر
- ورستر کوجسفهان) -۱۱۲-۲۸۵.
- ۳۲۹.
- کاوس علی-۱۱۸.
- کجو (= کجور)-۹۱-۳۸۹.
- کجی محمد-۲۲۵.
- کچا که جو-۲۳۱.
- کران سرا (منزلی بر سر راه سمام بهرانکوه)
- ۲۹۵.
- کردان (از دهکده‌های ساوجبلاغ امروزی) ۴۲.
- کردیگن-۱۹۷-۱۹۸.
- کردستان-۲۱۴-۲۲۲.
- کرماک (از دهکده‌های ناحیه عمارلو) ۲۳۷-
- ۲۳۸.
- کره‌بوسعیدرانکوثی-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹.
- ۲۲۶.
- کریم‌الدین دیلمانی-۲۶۷-۲۶۸.
- کستانمیران سمامی (از طوایف سمام) ۲۱۷-
- ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۱.
- ۲۳۳-۲۳۷.
- کسری-۳۸۹.
- کشج (از تیره‌های ساکن گیلان) -۲۲۷.
- ۲۲۸.
- کشل (بفتح کاف و شین)-۲۶۳.
- کشته‌چاک سمام-۲۱.

کوه کونه-۱۰۷.
کوه وگیلان (کوهستان و دشت گیلان)-۲۶-
۶۶-۱۱۱-۱۵۱-۱۷۳.
کهر (از دهکده‌های داخل آبریز سفیدرود)-۴۷.
کیا بی‌دار (خلابروستر)-۲۹۳.
کیا حمزه کیارستم شکوری-۲۸۵.
کیارستم شکوری-۲۸۵.
کیاش-۲۸۴.
کیتم (بضم تاء)-۲۷۴.
کیخسرو [ملك] (برادر ملك شاه غازی)-
۹۲.
کیسم (بضم سین)-۲۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴-
۱۲۵-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۲۰۲-
۲۵۸.
کیومرث [ملك ...] (پسر بیسون پسر گسته‌م پسر
زیار)-۳۸۹.
گیلان یه پیش = یه پیش-۳۲۶.
گیلان رانکوه = رانکوه.
گیو [میر ...] (ناظر سام)-۲۱-۲۱۷-
۲۲۶.

«ل»

لار (دره‌ای شرقی غربی در شمال دهکده‌های
لواسان که آب آن به مرازمی ریزد)-۸۱-
۸۲.
لاره‌جان (لاریجان امروزی)-۳۶۵.
لاس (از دهکده‌های حدود فیروزکوه)-۶۹.
لاکومه‌سر (دهکده‌ای نزدیک پل سفیدرود

«ک»
گرجیان-۱۴-۱۸-۵۲-۶۱-۷۵-۸۰-
۸۴-۸۵-۹۱-۹۲-۱۲۹-۱۴۷-
۱۸۳-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۸-
۲۱۳-۲۳۴-۲۵۵-۲۹۸-۲۹۹-
۳۲۹-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۷-۳۵۷.
گزل دره (= خرم دره بر سر راه زنجان)-۴۷-
۳۶۶.
گسته‌م [ملك ...] (برادر ملك بهمن)-۳۸۷.
گسکر-۱۰۳-۱۰۷-۱۳۹-۲۶۰-۲۶۱-
گمچ کتان-۳۲۹.

امروز لاکمه سرگویند) - ۲۶۳.

لاکه (ازدهکده‌های رحمت آباد) - ۳۳.

لا لاکم - ۱۱۸ - ۱۲۱.

لاهجان - ۱۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۲۹ - ۳۱ - ۴۹ -

۶۱ - ۶۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۱۴ -

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۳۸ -

۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۶۳ - ۱۶۷ -

۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۳ -

۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -

۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۸ -

۲۲۹ - ۲۳۵ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ -

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۶۳ -

۲۶۷ - ۲۹۷ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۸ -

۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ -

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷ -

۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۷۰ -

۳۷۴ - ۳۷۶.

لپور (لقور امروزی) - ۴۹.

لژور (محل مستحکمی در نور) - ۸۲.

لشپو - ۷۳ - ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۶۳ - ۱۶۴ -

۱۶۵ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۳۵۸ - ۳۸۲.

لششاه - ۱۲ - ۷۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ -

۱۱۳ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ -

۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۱ -

۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۰۷ -

۲۲۷ - ۲۶۴ - ۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳ -

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹ -

۳۳۳ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ -

۳۴۹ - ۳۵۷.

لله بیگ (از امرای شاه اسماعیل اول) - ۱۵۹ -

۱۸۶ - ۱۹۶ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۶۱ -

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۷۵ - ۳۶۴.

لمسر - ۲۶ - ۲۷ - ۳۵ - ۵۲ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹ -

۶۱ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۸۹ -

۹۹ - ۱۱۱ - ۱۴۵ - ۱۵۸ - ۱۷۸ - ۱۸۷ -

۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -

۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۳۶ - ۲۳۷ -

۲۳۸ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۳۱۳ - ۳۲۹ -

۳۴۷ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰.

لمسریان - ۱۶۲ - ۲۳۷.

لنگرود - ۲۹۳.

لواسان - ۹۳.

لوسن - ۲۱.

لوشان - ۲۳۸.

لیل (ازدهکده‌های حومه لاهجان) - ۱۶۳ -

۱۷۱.

لیلج امیرمه - ۲۲۶ - ۲۳۳.

لیوما (امروز لیما بایام مختفی تلفظ کنند)

۳۵۸.

«م»

ماره بچار - ۳۳۰.

مازندران - ۵ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ -

۵۵ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ -

۷۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۸ -

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -

۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -

۱۴۲ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ -

- ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۲ -
 ۲۲۷ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۳۱۸ - ۳۴۰ -
 ۳۴۴ - ۳۵۷ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۴ -
 ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ .
 مازندرانیان - ۵۱ - ۱۲۳ .
 ماهین (ازدهکدهای طارم) - ۶۰ - ۸۹ .
 محمد [آ...] [فرزند آقارستم] ۱۱۰ - ۱۱۴
 ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۳۷۵ -
 ۳۷۹ - ۳۸۰ .
 محمد [درویش ...] (ازطایفه چلیندان تنکابن)
 ۲۶۷ - ۲۶۹ .
 محمد [سلطان ...] (از سلاطین کیائی گیلان)
 ۵ - ۶ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۸
 ۲۰ - ۲۴ - ۷۷ .
 محمد [سلطان ...] (پسر ارشد سلطان حسن)
 ۱۳۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ .
 محمد [سلطان ...] (فرزند سلطان بوسعید) - ۵۶ .
 محمد [قاضی ...] (فرزند فقیه حسین متقاضی
 لاهجان) - ۲۰۴ - ۲۲۹ - ۳۱۲ - ۳۱۳ .
 محمد [کارگیا ...] (عموی امیره حسام‌الدین)
 ۱۵۳ - ۱۵۴ .
 محمد [ملا ...] (سپه سالار سمّام و برادر سدید)
 ۲۸۷ .
 محمد [میر ...] (از پسران میر ظهیر الدین
 مرعشی) - ۶۳ .
 محمد [میر ...] (نوکر بیرام بیگ) - ۲۲۹ .
 محمد آسترائی (آسترائی) [میرزا ...] (حاکم
 آستارا) - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۲۶۰ .
 محمد بن عبد الله صلوات الله علیه - ۴ .
 محمد یك استجالو (= استاجلو) (از مقربان
 دربار شاه اسماعیل اول) ۲۵۸ - ۳۶۴ .
 محمدجان [کیا ...] - ۲۳۷ - ۲۳۸ .
 محمد جلال - ۲۱۹ .
 محمد حسین میرزا (فرزند سلطان حسین میرزا
 بیقرا) - ۵۶ .
 محمد سوره‌چان = سوره‌جان محمد - ۳۰۴ -
 ۳۰۵ - ۳۰۷ .
 محمد شکوری [حاجی ...] - ۶۳ - ۶۷ -
 ۱۸۲ .
 محمد علی لسری - ۲۶۵ - ۲۷۷ - ۲۸۰ .
 محمد غلام [خواجه ...] - ۲۲۹ .
 محمد قطب الدین [مولانا ...] - ۳۳ .
 محمد کیا [کارگیا ...] (سپه سالار لاهجان)
 ۱۶ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۶ - ۶۸ -
 ۶۹ - ۷۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۵ -
 ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ -
 ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۹۳ -
 ۲۲۹ - ۲۵۶ .
 محمد کیا [کیا ...] (سپه‌دار تنکابن) - ۴۸ -
 ۵۱ - ۵۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ -
 ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ -
 ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۳۹ -
 ۱۴۱ - ۱۵۶ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
 ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷ .
 محمد کیا (از نزدیکان سلطان هاشم) - ۲۶۹ .
 محمدی میرزا (از نیره‌های حسن بیگ) - ۹۷ -
 ۹۸ .
 محمود [خلیفه شاه ...] (فرزند بو بکر طهرانی)
 ۳۱۷ .
 محمود [میر ...] (سرحدت‌شین پاسگاه میر

مسیح (= عیسی علیه السلام) - ۴.

مشهد حسین ناصر - ۱۵۲.

مصطفی = محمد بن عبد الله علیه السلام - ۲۹۱.

مظفر [ملک ...] (برادر ملک شاه غازی) - ۷۶.

معاویه - ۲۳۲.

مقلا باد (دهکده ای بر سر راه سلطانیه) - ۴۱.

ملاجان در گه سلار دیلمانی - ۳۳۳.

ملاط - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۵ - ۳۲۸.

ملک [میر ...] - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۲۴.

۱۲۵ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰.

۱۴۱ - ۱۴۳.

ملک جان قزوینی - ۱۴۵.

منجیله دشت - ۲۰.

منزل بزم سر (ظاهر آ بجای کاروانسرای گدوک

عباس آباد امروزی) - ۶۹.

منصور [شاه ...] - ۱۴ - ۱۵.

موالئی لشت نشانی - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷.

موسی [میر ...] (فرستاده میر عبد الملك نزد

عیسی بیگ) - ۴۴ - ۴۶ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۷.

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۶۰.

موسی آباد - ۱۸۹ - ۱۹۳.

مولمه (ملومه امروزی) - ۱۶۹.

میانه - ۳۴۹.

میرانه رود (محلی نزدیک خلیل کوتی) - ۵۰.

میر بزرگ - ۲۴ - ۲۵.

میرزایبگ علائی (علائی) - ۱۹۸ - ۱۹۹.

میرزاده های مازندران - ۶۷.

و فرزند میر ملک سلار) - ۲۹۲.

محمود بیگ (از مقربان دربار شاه اسماعیل اول)

۳۶۴.

محمود جان قزوینی [ملک ...] (از وزرای شاه.

اسماعیل اول) - ۳۶۳.

محمود خلیفه [خواجه ...] (ناظر لاهجان) -

۱۴.

محمود لاهجانی مشهور به الخافی [مولانا ...]

۱۸۵.

محمودی طارمی (از اهالی قلعه شمیران) - ۳۳.

۴۷.

مخورد (از توابع کردان) - ۴۲.

مداوا (از دهکده های کوه دم) - ۲۲.

مراد [سلطان ...] (فرزند یعقوب بیگ) - ۹۹.

۱۵۵ - ۱۴۸.

مرادخان - ۱۴۱.

مرتضی = علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲۹۹.

مرتضی [میر ...] (فرزند میر عضد) - ۸۱.

مرشتاوندان (الطوائف ساکن در تنکا بن) -

۲۱۱.

مرقد کیا ابوالحسن علیه السلام (در لنگای

تنکا بن) - ۳۳۹.

مزرک - ۲۱۰.

مسجد بالو - ۸۳.

مسجد پهلوان - ۳۲۹.

مسعود [میر ...] (کو توال قلعه لمسر و فرزند

درویش محمدرانکوتی) - ۲۸۸.

میرزا علی (از سلاطین کیائی گیلان) - ۵-۷-۹

۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴

۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱

۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۰

۴۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲

۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰

۶۱ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۹

۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸

۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۶ - ۸۷

۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵

۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸

۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵

۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸

۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۱

۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷

۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹

۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۷

۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۴۲

۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۹ - ۲۵۵ - ۳۳۵

۳۸۴

میرسید (برادر کارگیا یحیی کیا) - ۱۹-۲۸

میرسید لشتناشی [ملا ...] (مشرف درخانه)

۱۴۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵

میرسین کیا (کوتوال قلعه فیروزکوه) - ۴۱

۴۵ - ۴۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۱۱۱ - ۱۵۶

۱۵۸ - ۱۵۹

میر کلیل بر (سرحد نشین رانکوه) - ۲۹۲

میزو = میزوج (محلی بر سر راه دریا وک به

قزوین) - ۳۸ - ۳۶۰

«ن»

ناقل (قسمتی از دشت نور) - ۷۴ - ۸۳ - ۸۵

۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۸۷

ناصر کیا [کارگیا ...] (جلمیر زاعلی کیا)

۳۳۵

ناصر کیا [کارگیا ...] (فرزند کوچکر کارگیا

امیر کیا ی گو کی) - ۲۸۴ - ۳۰۷ - ۳۳۶

ناصر کیا ی پشی - ۲۵۲

ناوه (از دهکده های عمارلوی امروز) - ۲۳۵

نجم [شیخ ...] - ۲۶۱ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۷۰

۲۷۱ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۱۵

۳۱۸ - ۳۱۹

نجم ایلچی [شیخ ...] - ۲۱۴

نجم ثانی [شیخ ...] (= یار محمد اصفهانی از

وزرای دربار صفویان) - ۳۶۲ - ۳۶۳

نجم کبری [شیخ ...] = نجم رشتی = نجم

گیلانی = شیخ کبیر - ۱۵۹-۱۹۸-۲۵۸

۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ -

۳۲۵ - ۳۴۵ - ۳۴۹ -

نخجیر کلایه - ۳۳۱ -

نصرالله [مولانا ...] (فرزند مولانا علی نصرالله

رانکوثی) - ۳۲۷ - ۳۲۸ -

نظام الدین [ملا ...] (پسر عموی سدید) - ۲۸۸ -

نعمت (سپه سالار الموت و خویش علی جان

دیکنی) - ۲۸۷ -

نعمت [مولانا ...] [ملا ...] - ۲۸ - ۶۳ -

۲۸۲ -

نعمت سدید [مولانا ...] - ۱۴۲ - ۱۴۸ -

نفیس [ملا ...] (پسر مولانا نعمت) - ۱۴۵ -

نقله بر - ۲۳ - ۱۰۷ -

نوپاشا پسر کیا سالوک کوهدمی - ۱۳۵ -

نوح نبی علیه السلام - ۱۸۶ -

نور (بخشی از ناحیه رستمدر) - ۸۰ - ۸۱ -

۸۳ - ۸۴ - ۹۱ - ۲۶۸ - ۳۰۸ - ۳۸۹ -

نوشال - ۱۲۴ -

نوشیروان (از سلاطین ساسانی) - ۲۰۷ -

نوکودا (از دهکده های دشت گیلان) - ۳۲۴ -

۳۲۹ - ۳۳۰ -

نیاجک (معلی بر سر راه قزوین به دیلمان) -

۲۰۱ -

«و»

واره کوه (از نقاط کوهستانی گرجیان) - ۱۴۷ -

واکن تله - ۱۴۲ -

واتاشان (واتاشان امروزی) - ۹۵ -

ورامین - ۴۳ -

ورسترقاسم - ۳۲۹ - ۳۳۲ -

وسمجان - ۱۶۸ -

ویرچولاب کیسم - ۱۲۴ -

ویرخولشاه (از گذارهای رودخانه سفیدرود)

۳۲۹ -

ویه (از دهکده های عمارلوی امروزی) - ۲۳۵ -

«و»

هادی کیا [کارگیا ...] (حاکم الموت) ۱۱۱

۱۴۹ - ۲۰۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۷ -

هاشم [سلطان ...] (از پسران سلطان محمد کیا)

۱۰ - ۱۸ - ۱۹ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ -

۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۵ -

۸۶ - ۸۷ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۵ - ۱۵۴ -

۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۵ -

۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ -

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -

۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -

۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ -

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -

۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۹۰ -

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ -

۳۰۸ - ۳۳۹ -

هدایت لمسی - ۳۱۰ -

هزاره جریب - ۵۰ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۹۵ -

هشت‌پر-۳۳۰-۳۳۱.
هفت صندوقان-۵۹-۶۰.
همدان-۱۴۸.
هند[حاجی ...] (خواهرزاده اسوار بهادر)
-۸۲.
هند[حاجی ...] (برادر عباس سپهسالاریه پس)
۱۵۰-۱۰۸.
هند[کیا ...]-۸۹.
هند[کیا ...] (فرزند کیاناج الدین سالار سپاه اشکور)
۱۶۵-۱۶۴-۱۴۴-۱۴۰-۱۶۹-۱۷۴-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۴-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۷-۳۲۹.
هند سعید[حاجی ...] (خلای پروستر لاهجان)
۰۱۱۹.
هند سهراب[کیا ...]-۲۳۸.
هند شفتی[امیره ...]-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۹.
هیر (ازدهکده‌های روبار سر راه اشکور)-
۰۷۳.
«ی»
یار احمد اصفهانی = نجم ثانی (ازوزرای

دربار صفویان)-۳۴۹.

یحیی[شاه ...]-۱۵-۱۶.

یحیی تمیجانی[قاضی ...]-۳۲۱.

یحیی چولابی[مولانا ...]-۳۵۷.

یحیی کشلی[مولانا ...] (ملازم شیخ صفی)-

۳۰۴.

یحیی کیا[کارگیا ...]-۱۳-۱۴-۱۶.

۱۷-۱۸-۶۳-۱۳۱-۱۷۰-۲۰۵.

۲۱۱-۲۲۷-۳۰۷-۳۱۸.

یزده‌رود (محلّی بر سر راه قزوین به صایین

قلعه)-۳۶۱.

یزید-۲۳۲.

یعقوب بیگ بن حسن بیگ آق‌قویونلو = سلطان

یعقوب = یعقوب پادشاه-۲۰-۲۳-۲۶.

۳۰-۳۴-۴۸-۹۹-۱۰۲-۱۴۸.

یعقوب غلام-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵.

یوج (محلّی بر سر راه لسیو به لمرس)-۳۵۹.

یورت وزیر (ازدهکده‌های طارم)-۶۰.

یوسف بیگ-۳۴-۳۵-۳۶.

یوسف چماستانی[قاضی ...]-۱۷۶-۱۷۷.

۰۱۷۸.

یوسف درزی[درویش ...] (فرستاده حسن

کیا نزد سلطان هاشم)-۸۶.

یونس (غلام سدیدو کو توال قلعه دزدین)-

۰۲۹۷.

